

al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الامامة والامام

جلد هفتم

حديث غدیر - حديث يوم الدار

فهرست مطالب

ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در سنت

سرفصل های ادله امامت امیرالمؤمنین در سنت نبوی ... ۲۰

۱. ارائه شواهدی از سنت که ناظر به مراحل خلقت آن حضرت است ... ۲۰

۲. بررسی ابعاد وجودی حضرت امیرالمؤمنین ... ۲۰

۳. بررسی فضائل امیرالمؤمنین مرتبط با رسالت پیامبر اکرم ... ۲۱

۴. بررسی ادله نص در امامت و خلافت بلا فصل ایشان ... ۲۲

۵. طرح و بررسی روایات قطعی الصدور و متفق علیه میان فریقین ... ۲۲

بررسی نصوص قطعی الصدور ... ۲۳

حدیث غدیر

چالش های صحابه در نقل حدیث غدیر ... ۳۵

حدیث غدیر با سندهای بسیار ... ۴۰

تواتر حدیث غدیر ... ۵۴

راویان حدیث غدیر ... ۶۱

راویان حدیث غدیر از صحابه ... ۶۱

راویان حدیث غدیر از تابعان ... ۶۷

راویان حدیث غدیر در قرن دوم ... ۶۷

راویان حدیث غدیر در قرن سوم ... ۶۹

- راویان حدیث غدیر در قرن چهارم ... ۷۱
- راویان حدیث غدیر در قرن پنجم ... ۷۲
- راویان حدیث غدیر در قرن ششم ... ۷۲
- راویان حدیث غدیر در قرن هفتم ... ۷۳
- راویان حدیث غدیر در قرن هشتم ... ۷۴
- راویان حدیث غدیر در قرن نهم ... ۷۵
- راویان حدیث غدیر در قرن دهم و یازدهم ... ۷۵

متن حدیث غدیر ... ۷۷

- روایت یکم: به نقل از عمرو بن دینار جمحی ... ۷۷
- روایت دوم: به نقل از محمد بن مسلم زهری ... ۷۸
- روایت سوم: نقل دیگری از زهری ... ۷۹
- روایت چهارم: به نقل از عبدالرحمان بن قاسم بن محمد بن ابی بکر ... ۸۱
- روایت پنجم: به نقل از ادریس بن یزید اودی ... ۸۲
- روایت ششم: به نقل از بکر بن سواده بن ثمامه ... ۸۳
- روایت هفتم: از عبدالله بن ابی نجیح یسار ... ۸۴
- روایت هشتم: نقل دیگری از ماجرای سعد بن ابی وقاص ... ۸۵
- روایت نهم: نقلی دیگر از سعد بن ابی وقاص ... ۸۶
- روایت دهم: به نقل از ابوزکریا عنبری ... ۸۸
- روایت یازدهم: به نقل از مغیره بن مقسم ضبی ... ۸۹
- روایت دوازدهم: به نقل از ابو عبدالرحیم کندی ... ۸۹
- روایت سیزدهم: به نقل از حسین بن محمد بن بهرام ... ۹۰
- روایت چهاردهم: به نقل از سعید بن وهب و زید بن یثیع ... ۹۱
- روایت پانزدهم: به نقل از محمد بن جعفر غندر ... ۹۲
- روایت شانزدهم: به نقل از ربیع ابن ابی صالح اسلمی ... ۹۲

- روایت هفدهم: به نقل از ابوسلمان ... ۹۳
- روایت هجدهم: به نقل از ابوظیفیل ... ۹۳
- روایت نوزدهم: به نقل از زرّ بن حبیش ... ۹۶
- روایت بیستم: به نقل از حسن بن حکم نخعی کوفی ... ۹۷
- روایت بیست و یکم: به نقل از رباح بن حارث ... ۹۹
- روایت بیست و دوم: نقل دیگری از رباح بن حارث ... ۱۰۰
- روایت بیست و سوم: به نقل از ابورمیله ... ۱۰۱
- روایت بیست و چهارم: به نقل از عایشه دختر سعد بن ابی وقاص ... ۱۰۲
- روایت بیست و پنجم: به نقل از سلمة بن کهیل ... ۱۰۲
- روایت بیست و ششم: به نقل از نوح بن قیس حدانی ... ۱۰۳
- روایت بیست و هفتم: به نقل از نعیم بن حکیم مدائنی ... ۱۰۷
- روایت بیست و هشتم: به نقل از مسعر بن کدام کوفی ... ۱۰۸
- روایت بیست و نهم: به نقل از عبدالله بن شوذب بلخی ... ۱۰۹
- روایت سیم: به نقل از معمر بن راشد ... ۱۱۰
- روایت سی و یکم: به نقل از اسماعیل بن علی بن حسین سمان رازی ... ۱۱۱
- روایت سی و دوم: نقل دیگری از اسماعیل بن علی بن حسین سمان رازی ... ۱۱۱
- روایت سی و سوم: به نقل از سعید بن جبیر ... ۱۱۲
- روایت سی و چهارم: به نقل از ابو عبید قاسم بن سلام هروی ... ۱۱۳
- روایت سی و پنجم: به نقل از رفاعة بن ایاس ضبی ... ۱۱۴
- روایت سی و ششم: روایتی دیگر از رفاعة بن ایاس ضبی ... ۱۱۵
- روایت سی و هفتم: از سلمة بن کهیل ... ۱۱۵
- روایت سی و هشتم: به نقل از محمد بن عمر بن علی علیه السلام ... ۱۱۶
- روایت سی و نهم: نقل دیگری از طحاوی ... ۱۱۷
- روایت چهلم: حدیثی دیگر از طحاوی به نقل از عبدالرحمان بن ابی لیلی ... ۱۱۸
- روایت چهل و یکم: به نقل از ابوبکر احمد بن جعفر قطیعی ... ۱۲۰

- روایت چهل و دوم: به نقل از مجاهد ... ۱۲۱
- روایت چهل و سوم: به نقل از ابوسعید خدری ... ۱۲۲
- روایت چهل و چهارم: عبارت ابومنصور ثعالبی در بیان شب غدیر ... ۱۲۲
- روایت چهل و پنجم: عبارت زمخشری در بیان شب غدیر ... ۱۲۳
- روایت چهل و ششم: نامه عمرو بن عاص به معاویه ... ۱۲۳
- روایت چهل و هفتم: به نقل از جابر بن عبدالله انصاری ... ۱۲۴
- روایت چهل و هشتم: به نقل از عمر بن عبدالعزیز ... ۱۲۵
- روایت چهل و نهم: به نقل از براء بن عازب ... ۱۲۶
- روایت پنجاهم: به نقل از زید بن ارقم ... ۱۲۸
- روایت پنجاه و یکم: به نقل از ابن حجر مکی در کتاب *المنح المکیة* ... ۱۲۹
- روایت پنجاه و دوم: نقل دیگری از ابن حجر مکی در کتاب *الصواعق المحرقة* ... ۱۲۹
- روایت پنجاه و سوم: از أحمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی ... ۱۳۰
- روایت پنجاه و چهارم: به نقل از أحمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی ... ۱۳۱
- روایت پنجاه و پنجم: نقل دیگری از باکثیر مکی ... ۱۳۱
- روایت پنجاه و ششم: نقل دیگری از باکثیر مکی ... ۱۳۲
- روایت پنجاه و هفتم: به نقل از محمد بن علی صبان مصری ... ۱۳۳
- روایت پنجاه و هشتم: از شمس الدین بن جزری در کتاب *اسنی المطالب* ... ۱۳۴

دلالت حدیث غدیر ... ۱۳۷

«اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه» ... ۱۵۸

چند نمونه تاریخی ... ۱۵۹

بررسی عبارت «من كنت مولاہ فعلي مولاہ» ... ۱۶۳

معنای واژه «مولا» ... ۱۶۴

ولی امر ... ۱۸۶

ملیک ... ۱۸۷

- احتجاج امیرالمؤمنین به حدیث غدیر ... ۲۱۰
- نخست: مناشده امیرالمؤمنین در رجبه ... ۲۱۰
- دوم: مناشده امیرالمؤمنین در کوفه ... ۲۱۲
- سوم: مناشده امیرالمؤمنین در روز شورا ... ۲۱۷

- آیات نازل شده در غدیر ... ۲۳۹
- آیه نخست: (آیه ابلاغ) ... ۲۳۹
- مانده، آخرین سوره نازل شده ... ۲۴۰
- آیه دوم: (آیه اکمال) ... ۲۶۱
- بررسی سند روایت ... ۲۶۹
- علی بن سعید رملی ... ۲۶۹
- ضمرة بن ربیع ... ۲۷۰
- عبدالله بن شوذب بلخی بصری ... ۲۷۱
- مطر وراق ... ۲۷۳
- شهر بن حوشب ... ۲۷۳
- آیه سوم: (سَأَلَ سَائِلٌ...) ... ۲۸۴
- جمع بندی ... ۳۱۵

- سند حدیث غدیر ... ۳۱۸
- تواتر حدیث غدیر ... ۳۲۰
- شبّهات حدیث غدیر ... ۳۵۱
- پاسخ از شبّهه دوم ... ۳۷۰
- ممنوعیت استعمال وزن مفعول به معنای افعال تفضیل ... ۳۸۸

حدیث یوم الدار

ناقلان حدیث یوم الدار... ۴۱۹

ناقلان حدیث یوم الدار از طبقه صحابه... ۴۱۹

ناقلان حدیث یوم الدار از میان عالمان اهل سنت... ۴۲۰

متن حدیث یوم الدار... ۴۲۲

حدیث یکم: به نقل از محمد بن اسحاق... ۴۲۲

حدیث دوم: به نقل از ابوجعفر اسکافی... ۴۲۵

حدیث سوم: به نقل از بزار... ۴۲۷

حدیث چهارم: به نقل از احمد بن حنبل... ۴۲۹

حدیث پنجم: به نقل از محمد بن جریر طبری... ۴۳۲

حدیث ششم: به نقل از ابن ابی حاتم... ۴۳۷

حدیث هفتم: به نقل از ابن مردویه... ۴۳۹

حدیث هشتم: به نقل از ابن جوزی... ۴۴۲

حدیث نهم: به نقل از ابن کثیر دمشقی... ۴۴۳

بررسی اعتبار حدیث... ۴۴۴

بررسی اعتبار راویان... ۴۵۰

۱- بررسی سند روایت احمد بن حنبل... ۴۵۰

اسود بن عامر... ۴۵۱

شریک بن عبدالله نخعی... ۴۵۲

سلیمان اعمش... ۴۵۳

منهال بن عمرو... ۴۵۴

عباد بن عبدالله اسدی... ۴۵۵

۲- سند روایت ابن اسحاق ... ۴۵۶

محمد بن اسحاق ... ۴۵۷

ابومریم عبدالغفار بن قاسم ... ۴۵۹

منهال بن عمرو ... ۴۶۱

عبدالله بن حارث بن نوفل ... ۴۶۱

دلالت حدیث انذار ... ۴۶۳

۱- خلافت و ولایت ... ۴۶۳

۲- وزارت ... ۴۶۵

۳- وراثت ... ۴۶۷

۴- اطاعت مطلق، برابر با عصمت ... ۴۶۹

اشکالاتی بر حدیث یوم الدار ... ۴۷۲

اشکال نخست ... ۴۷۲

اشکال دوم ... ۴۷۴

اشکال سندی به حدیث یوم الدار ... ۴۷۴

مناقشه ابن تیمیه در دلالت حدیث ... ۴۷۹

اختصاص خلافت امیرالمؤمنین به بنی هاشم ... ۴۸۴

این حدیث نسخ شده است! ... ۴۸۶

تحریفات و تصرفات ... ۴۸۹

۱- حذف جریانات تاریخی ... ۴۸۹

تحریف از سوی ابوالحسن ندوی ... ۴۹۱

تحریف از سوی محمد حسین هیکل ... ۴۹۲

۲- حذف و یا جایگزینی برخی واژگان ... ۴۹۲

۳- حذف برخی عبارات کلیدی ... ۴۹۴

کتابنامه ... ۴۹۷

مقدمه

پس از بررسی ادله قرآنی امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نوبت به بررسی دلایل امامت آن حضرت در سنت و احادیث نبوی می‌رسد. با مراجعه به سنت نبوی و مروری اجمالی بر احادیث حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در این زمینه، به هویدایی تمام نمایان می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله در هر فرصتی و به هر مناسبتی به تبلیغ و بیان ولایت الهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت بلافصل ایشان پس از خود پرداخته است. ایشان آن گاه که اندک مجالی برای این حقیقت یافته، بیشترین بهره را از فرصت برده و به شکل‌ها و تعبیر مختلف بر این حقیقت معهود تأکید کرده است و به شیواترین و بهترین بیان‌ها، گاهی به صورت کنایه، گاهی با تشبیه و تمثیل و گاه به صراحت به تبلیغ این امر الهی پرداخته است.

سرّ این همه تأکید و اصرار نیز بر هر عاقلی آشکار است؛ چرا که بر اساس آیات قرآن، پیامبر صلی الله علیه وآله تنها پیامبری نیست که خداوند به سوی بندگان فرستاده است؛^۱ بلکه پیش از او انبیاء و پیامبرانی از سوی خداوند برای هدایت و انذار بشر مبعوث شده‌اند و طبق سنت مستمر الهی، هر پیامبری از پیامبران پیشین، جانشین و وصی یا اوصیائی داشته‌اند که به دستور خدای متعال، او را به مردم معرفی کرده و از نصب او از ناحیه خداوند سبحان خبر داده‌اند. انتصاب جانشین از سوی خداوند، به هدف حفاظت از دین الهی و برپا داشتن آن در میان مردم پس از رسولان و پیامبران بوده است و خداوند با این کار خواسته است تا حجت را بر بندگان تمام نماید تا حق از جایگاهش خارج نگردد و باطل بر اهل حق غلبه نکند و کسی در مقابل خدا عذر نیاورد که:

(لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى)؛^۲

چرا بر ما رسول انذار کننده ای نفرستادی [و نشانه هدایتی اقامه نکردی] تا پیش از گرفتار شدن به

ذلت و خواری، از آیات تو پیروی کنیم؟

پس تمامی پیامبران پیشین برای اتمام حجت و قطع عذر از بندگان، به دستور خداوند جانشین خود را که از سوی خدای متعال معین شده بود به امت خویش معرفی کرده‌اند، با این حال چگونه ممکن است که خداوند سبحان برای خاتم پیامبران خویش وصی یا اوصیائی معین نکرده باشد؟ چگونه ممکن است آخرین فرستاده خدا صلی الله علیه وآله اوصیای تعیین شده از سوی خداوند را به بندگان خدا

۱. ر.ک: سوره احقاف، آیه ۹.

۲. سوره طه، آیه ۱۳۴.

معرفی نکند، در حالی که شریعت و آیین او آخرین شریعتی است که از سوی خداوند بر بندگان تشریح شده است؟

خداوند برای حفاظت از دین و آخرین شریعت خویش، حجت‌هایی قرار داده و برای آخرین فرستاده اش اوصیائی معین فرموده و به او دستور داده که این اوصیاء و حجت‌هایش را به بندگانش معرفی کند و آن حضرت نیز تمام تلاش خود را برای ابلاغ رسالت الاهی به کار بسته و در هر فرصتی به تبلیغ آن پرداخته است. به همین روی، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشحون از تبلیغ و تبیین امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند معصوم ایشان علیهم السلام است؛ چرا که خداوند امیرالمؤمنین و اولاد معصومش را به عنوان حجت‌های خویش و اوصیاء رسولش برگزیده تا از دین او محافظت و مردم را به راه بندگی او دلالت و راهنمایی کنند.

حدیث نور و حدیث شجره احادیثی که بیان‌گر خلقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از نور واحد و شجره واحد هستند، خود به روشنی دلالت دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از اصلی واحد آفریده شده‌اند و خداوند از روز نخست، آنگاه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت برگزید، حضرت علی علیه السلام را نیز بر امامت اختیار کرد تا این که پس از بعثت و آغاز رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آن حضرت از سوی خدا مأمور شد که آن چه را خدای متعال اراده فرموده بود به مردم اعلان و ابلاغ کند.

از حدیث یوم الدار، آیه تبلیغ و حدیث غدیر نیز به روشنی استفاده می‌شود که تذکر به توحید خداوند، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، هر سه به همراه هم محتوای رسالت آخرین فرستاده خدا صلی الله علیه و آله را تشکیل می‌دهد و به همین جهت - چنان که مکرر بیان شد - آن حضرت به حسب مقتضای حال، هر فرصتی را برای ابلاغ رسالت الاهی خویش مغتنم شمرده و به اعلان ولایت الاهی و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته‌اند.

سرفصل های ادله امامت امیرالمؤمنین در سنت نبوی

درباره ادله امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سنت نبوی صلی الله علیه وآله، به شیوه های مختلف و تحت عناوین و سرفصل های متعددی می توان بحث کرد. پیش از ورود به ادله، لازم است فهرستی از این سرفصل ها ارائه گردد:

۱. ارائه شواهدی از سنت که ناظر به مراحل خلقت آن حضرت است
- ۱-۱. ارائه شواهدی از خلقت نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل وحدت نور آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه وآله و انشقاق نور امیرالمؤمنین علیه السلام از نور نبی اکرم صلی الله علیه وآله.
- ۱-۲. ارائه شواهدی از فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ابتدای قدم نهادن به دنیا و رحلت از آن، به مانند چگونگی و مکان تولد و فضائل مربوط به زندگی ایشان در این دنیا تا مکان و کیفیت شهادت آن حضرت.
- ۱-۳. ارائه شواهدی از مقام و منزلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقع قیامت و بهشت.

۲. بررسی ابعاد وجودی حضرت امیرالمؤمنین

- ۲-۱. بررسی فضائل و امتیازات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از بُعد روحی و نفسی.
- ۲-۲. بررسی فضائل و امتیازات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از بُعد جسمی و بدنی.
- ۲-۳. بررسی فضائل و امتیازات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از بُعد نسب و نسبت، به مانند پسر عمو و داماد پیامبر بودن، اختصاص همسری همچون حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها به آن حضرت علیه السلام، اب الانمه بودن آن حضرت و نیز نسب پاک و مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل و مناقبی از این قبیل.

۳. بررسی فضائل امیرالمؤمنین مرتبط با رسالت پیامبر اکرم

- ۳-۱. همراهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله در آغاز بعثت و شنیدن صدای فرشته وحی و مواردی از این قبیل.

- ۳-۲. همراهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول دوران تبلیغ رسالت و حمایت های همه جانبه آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه وآله.
- ۳-۳. بررسی آیاتی همچون آیه انذار، آیه (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) ... و احادیثی همچون «حدیث یوم الدار».
- ۳-۴. بررسی جریانات مربوط به خوابیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رختخواب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شب هجرت.
- ۳-۵. دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ ها و روزهای سخت.
- ۳-۶. تصدّی امر تجهیز (غسل، کفن و دفن) رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از رحلت ایشان.

۴. بررسی ادله نص در امامت و خلافت بلافصل ایشان

۴-۱. بررسی حدیث «یوم الدار».

۴-۲. بررسی حدیث «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ».

۴-۳. بررسی احادیثی که امیرالمؤمنین علیه السلام را وارث پیامبر صلی الله علیه وآله معرفی می کنند.

۴-۴. بررسی احادیثی که امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی پیامبر صلی الله علیه وآله معرفی می کنند و

احادیثی دیگر از این قبیل.

۵. طرح و بررسی روایات قطعی الصدور و متفق علیه میان فریقین (شیعه و اهل سنت)

۵-۱. طرح و بررسی حدیث غدیر.

۵-۲. طرح و بررسی حدیث منزلت.

۵-۳. طرح و بررسی حدیث رأیت و روایاتی دیگر در همین باره.

بنابر این، با مروری اجمالی به سنت و احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به خوبی می توان دریافت که فضائل و مناقب آن حضرت فراوان بوده و جنبه های متعددی دارد، و از منظرهای مختلف می توان به آن ها پرداخت و ذیل عناوین و سرفصل های متعددی آن ها را جمع آوری و بحث کرد. همین مطلب یکی از خصائص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی برخورداری از شخصیتی که ده ها جلد کتاب در فضائل او می توان نوشت و این همه صرفاً با مراجعه به آثار مخالفان نیز میسر و قابل پی گیری است.

بررسی نصوص قطعی الصدور

با این حال ما در گام نخست، بررسی ادله امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سنت را با بررسی نصوص قطعی الصدور و متفق علیه میان فریقین آغاز می‌کنیم؛ چرا که این احادیث هم از سوی مخالفان مورد توجه و اهتمام قرار گرفته و مناقشاتی درباره دلالت آن‌ها مطرح شده است، و هم عالمان بزرگوار شیعه اهمیت ویژه‌ای بر این احادیث قائل شده و به دفع شبهات مطرح شده پیرامون آن‌ها پرداخته‌اند. افزون بر آنکه این احادیث همواره بسیار سرنوشت ساز و تأثیرگذار بوده و به برکت آن‌ها عده زیادی مستبصر و شیعه شده‌اند. به همین روی ما بحث خود را با طرح و بررسی آن‌ها آغاز می‌کنیم و چنان که از آغاز بیان کردیم و در طول بحث بر آن پای فشرده ایم، روش بحث ما در این مجموعه استناد و استشهاد به منابع مورد قبول و وثوق اهل سنت است.

با این بیان، نقل و استناد به احادیث، از کتب حدیثی مورد اعتماد سنن استفاده خواهیم کرد و در بررسی احوالات راویان و صحت و سقم حدیث، به اقوال دانشمندان جرح و تعدیل سنی و مورد وثوق سنن استناد و استشهاد می‌کنیم. البته در تصحیح و تضعیف احادیث به چند نکته باید توجه داشت:

نخست این که در تصحیح سند روایت، توثیق راویان از سوی برخی رجالیان مورد اعتماد سنن در مقام مناظره کفایت می‌کند و برای خصم الزام آور است. همین طور در مقابل، اگر برخی رجالیان و حدیث پژوهان مقبول و مورد وثوق اهل تسنن در سند احادیث مورد استناد سنن خدشه کننده، ما می‌توانیم به تضعیف و خدشه آن‌ها احتجاج نموده و خصم را به پذیرش مخدوش و ضعیف بودن حدیث ملزم سازیم.

دوم این که ادعای صحت حدیث از سوی خصم و استناد به صحاح سته و یا حتی صحیحین در مقام مناظره برای ما الزام آور نیست. این نکته نیز درخور توجه است که بر اساس مبانی رجالی خود اهل سنت نیز ثابت می‌شود که نسبت میان صحت حدیث و وجود آن در صحاح سته و یا صحیحین، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی اولاً تردیدی نیست که در صحیحین احادیث جعلی و ضعیف فراوانی وجود دارد، و ثانیاً احادیث صحیح فراوانی در سایر منابع هست که در صحیحین نیامده است.

سوم در صورت لزوم، برای الزام خصم به مطلبی، گاهی به فهم و یا اعتراف اندیشمندان مورد وثوق سنی استشهاد و مؤیداتی از گفتار آنان ذکر خواهیم کرد؛ چرا که اولاً این اندیشمندان از نظر

سنیان اهل خبره هستند و فهم آنان برای پیروانشان اهمیت دارد، و ثانیاً چون اینان مورد تأیید و وثوق سنیان هستند؛ از این رو سخن و نظر آن‌ها برای پیروانشان الزام آور است.

و بالاخره این که حتی در بحث لغت و واژه پژوهی نیز به کتب و منابع سنیان مراجعه خواهیم کرد، هرچند در لغت و واژه شناسی گرایش اعتقادی نباید تأثیری داشته باشد. حاصل آنکه چون در این مجموعه روی سخن ما با سنیان است و ما در مقام مناظره با خصم هستیم؛ به همین روی با پایبندی کامل به اصول مناظره، مراجعه و استناد به مقبولات طرف مقابل را در همه زمینه‌ها اعم از حدیث، تفسیر، تاریخ، رجال و حتی شعر و لغت و مباحث دیگر روش کار خویش قرار داده ایم.

حدیث غیر

پس از بررسی آیات قرآنی مربوط به مسأله جانشینی و خلافت بلافصل رسول خدا صلی الله علیه وآله، نوبت به واکاوی سنت نبوی می رسد، چه اینکه پس از کتاب، سنت از مهم ترین منابع معرفتی امت اسلامی می باشد. شیعه امامیه ادعا دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول حیات با برکت خویش، همواره جانشین پس از خود را معرفی نموده و از هیچ تلاشی برای تبیین این مهم فروگذار نکرده و امت اسلام را هرگز از ناحیه جانشین، در ابهام باقی نگذاشته است.

این ادعا که رسول خدا صلی الله علیه وآله اهتمام ویژه ای برای معرفی جانشین خویش داشته، به شیوه های مختلفی قابل اثبات است و متکلمان شیعه نیز همواره با بهره گیری از براهین عقلی و نقلی، به اثبات این مسأله پرداخته اند. یکی از راه هایی که اثبات کننده اهتمام رسول خدا صلی الله علیه وآله بر معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود است، سنت جاری در میان تمام انبیاء گذشته است. سنت ادیان الاهی نشان گر آن است که نقاط مشترکی میان تمام انبیاء رایج و دایر بوده است و هیچ پیامبری در مسیر مخالف انبیاء دیگر گام برنداشته و اساساً تمام انبیاء، جدای از اختلاف شرایع، از سنت های واحدی پیروی می کرده اند. مسأله پیروی انبیاء از سنت واحد حتی با مراجعه به متون فعلی ادیان گذشته که تا حدودی تحریف گردیده، به روشنی قابل اثبات است و این مسأله یکی از موارد نامتغیر ادیان الاهی است. خداوند این نکته را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله بازگو نموده و فرموده است:

(قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرَّسُلِ)^۳

بگو من پیامبر نوظهوری در میان انبیاء نیستم.

این آیه شریف به خوبی بر این نکته دلالت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله، از سنت پیامبران پیشین تخطی نکرده و اهداف رایج انبیاء گذشته را زیر پا ننهاده است. یکی از سنت های

الاهی که توسط انبیاء اجرا گردیده، مسأله اتمام حجت بر بندگان است و خداوند با تأکید بر این مسأله می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ
أَنْ نُّذِلَّ وَنَخْزَى)؛

و اگر ما آنان را به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند: «پروردگارا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟».

با توجه به اینکه شریعت محمدی، آخرین دین فرستاده شده و کامل ترین دین الاهی است، آیا خلأ عدم معرفی جانشین پیامبر، عذر و دست آویز تخلف بندگان از سنت های الاهی نمی شد؟ و چگونه نه، در حالی که هر پیامبری برای خود جانشین و وصی تعیین نموده، رسول خدا صلی الله علیه وآله از تعیین جانشین سرباز زده و راه عذر را برای بندگان باز گذاشته است؟

در نتیجه سنت نبوی به یقین باید در قبال تعیین جانشین پیامبر، پاسخ مناسبی ارائه دهد تا عذر سرکشی مردم از شریعتی که رها گردیده را بدهد و از سوی دیگر، شبهه تخلف رسول خدا صلی الله علیه وآله از سنت انبیاء گذشته، مبنی بر تعیین وصی را پاسخ گوید.

بنابر این، بررسی سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله، پاسخ بسیاری از سؤالاتی را که امت بدان مبتلا شدند خواهد داد و در راس این سؤالات، تعیین منصب وصی و جانشین پیامبر خاتم است.

نکته ای که باید در ابتدای بحث به آن تذکر داد، تفاوت ساختار ادله کتاب با سنت در بررسی علمی است. توضیح بیشتر آنکه کتاب خدا از لحاظ صدور مورد بحث قرار نمی گیرد و اصل قطعی الصدور بودن آن مفروض گرفته شده است، در حالی که سنت نبوی از صدور قطعی برخوردار نیست و پژوهشگر این حوزه، موظف است تا صدور قطعی احادیث نبوی از رسول خدا صلی الله علیه وآله را احراز نماید. از این رو در این نوشتار تلاش می شود تا پایه بحث از سنت، بر مدار احراز قطعی الصدور بودن احادیث گذاشته شود تا اشکالی از این ناحیه متوجه سنت نبوی نگردد. بنابر این لازم است تا احادیث نبوی از لحاظ قوت سندی طبقه بندی شده و سپس مورد واکاوی قرار بگیرد.

بنابر این ملاک گزینش احادیث نبوی در این نوشتار، احراز مقطوع الصدور بودن حدیث در مرحله نخست است و احادیث برگزیده این نوشتار بر اساس قوت سندی انتخاب شده و مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

یکی از مهم ترین و قوی ترین احادیث نبوی که به عنوان نخستین حدیث از سلسله روایات سنت مورد بحث قرار می گیرد، حدیث غدیر خم است. واقعه غدیر خم بدون تردید مهم ترین نقطه عطف دوران نبوت رسول خداست و به جرأت می توان تمام سنگینی نبوت پیامبر را در يك كفه، و واقعه غدیر را در كفه دیگر نهاد. گستره حدیث غدیر سایه فراگیری بر موضوعات علمی مطرح شده در جهان اسلام افکنده و نه تنها در علم الحدیث و فقه الحدیث، بلکه حتی بر علوم ادبی از قبیل لغت شناسی، شعر، علوم مربوط به سیره، تاریخ و کلام نیز نفوذ چشم گیری داشته است و این مسأله حاکی از عمق تاثیر واقعه غدیر در دنیای اسلام است. از آنجا که هدف این نوشتار بررسی مسأله جانشینی رسول خداست، سعی می شود تا ابعاد دیگر حدیث غدیر مورد بررسی واقع نگردد و تنها این حدیث از منظر دلالت بر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد پژوهش قرار گیرد.

می توان به صورت اجمالی واقعه غدیر را این گونه بیان کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز بیست و ششم ماه ذی قعدة، مدینه منوره را به قصد انجام حج ترك کرد و پس از گذشت چهار روز از ماه ذیحجه وارد مکه مکرمه شد. صاحب عیقات در بیان شرح اجمالی واقعه غدیر، نکاتی را مطرح نموده که به دلیل روان نبودن نثر وی، با اندکی تغییر به شرح ذیل می آوریم:

خداوند متعال به رسول خدا صلی الله علیه وآله امر نمود که پس از انجام فریضه حج، جانشینی امیرالمؤمنین را اعلام بدارد و حجت را بر بندگان خدا تمام گرداند و چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله از این امر خطیر سرباز زند، تمام رسالتش نادیده گرفته می شود و گویی به تکلیف خویش عمل ننموده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتدای امر به واسطه خوف از فتنه و طغیان گروهی از مسلمانان و تنهایی خویش دلتنگ گردید؛ از این رو عرضه داشت: پروردگارا، چگونه این امر را اجابت نمایم؟ خطاب رسید: ما تو را در انجام این وظیفه مهم محافظت می نمایم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله برای انجام وظیفه خویش در مکانی به نام غدیر خم توقف نمود و در حالی که هوا از شدت گرما کاملاً نامساعد بود و از سوی دیگر، آن منطقه نیز ملامال از خس خاشاک بود، به گونه ای که مردم برای حفاظت خویش از گرمای طاقت فرسا به عبا و چادرهای خود پناه برده بودند؛ اما در عین حال حدود صد و بیست هزار نفر از صحابه همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن مکان توقف

نمودند و حسب الامر آن حضرت، آن منطقه را از خاشاک زدودند تا در این فاصله، آنانی که پیش رفته بودند باز گردند و آنانی که عقب مانده بودند، برسند.

هنگامی که مردم جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فراز منبر رفت و دست امیرالمؤمنین علیه السلام را به اندازه ای بالا برد که سفیدی زیر بغل آن حضرت هویدا شد؛ آن گاه فرمود:

«ای مردم، خدای متعال مرا آگاه گردانده که هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه نصف عمر پیامبر پیش از خود زندگی کرده و من گمان دارم که به زودی خواننده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم. من مورد بازخواست قرار می‌گیرم و شما نیز مورد بازخواست قرار می‌گیرد؛ پس چه پاسخی می‌دهید؟». مردم عرضه داشتند: گواهی می‌دهیم که تبلیغ کردی، کوشش نمودی و نصیحت فرمودی و حق تعالی تو را جزای خیر مرحمت کند.

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا گواهی نمی‌دهید که معبود بی‌همتایی غیر خدای متعال نیست و محمد بنده و فرستاده او است و بهشت، جهنم، مرگ و برانگیخته شدن پس از مرگ حق است و روز قیامت بدون تردید به پا می‌شود و پروردگار مردگان را از قبور بر می‌انگیزد؟». مردم پاسخ دادند: آری، گواهی می‌دهیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این صورت بابت تمام اصول دین غیر از امامت از مردم اقرار گرفت و عرضه داشت: «بار الها، گواه باش». سپس رو به مردم نمود و فرمود: «ای مردم، آیا من نسبت به شما سزاوارتر از خودتان نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری.

حضرت فرمود: «حقیقتاً حق تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان هستم، پس هر کس که من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق دوست داران امیرالمؤمنین دعا نمود و تأکید فرمود که کتاب و عترت دو میراث آن حضرت است و تا قیامت از یکدیگر جدا نخواهد شد.

پس از ابلاغ فرمان الاهی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیه ذیل نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛

امروز دین شما را کامل گرداندم و نعمت را بر شما تمام کردم و رضایت دادم که اسلام دین شما باشد.

بدین صورت جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام موجب کمال دین و اتمام نعمت شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، بانگ تکبیر برآورد و فرمود: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و راضی شدن پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب».

صاحب عقبات در پایان این نوشتار می‌نویسد:

پس نمی‌پندارم که هرگز عاقلی از عقلاء عالم و احدی از افراد بنی آدم جز حضرات اهل سنت! این واقعه عظیم را بر غیر امامت توجیه نماید.

بیان فوق خلاصه ای از ماجرای غدیر خم بود که پژوهشگر سترگی مانند میرحامد حسین رحمه الله آن را به نثر کشیده است. چند نکته از این ماجرا قابل استفاده است که به عنوان طلّیعه بحث از حدیث غدیر مطرح می‌شود:

نکته نخست: ماجرای غدیر يك فرمان الاهی و تكلیفی از جانب پروردگار بوده که شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله مکلف به انجام آن شده و شاهد این ادعا آیه ذیل است:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)^٦

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده را ابلاغ نما و اگر چنین نکنی، پیام پروردگار را نرسانده ای.

نکته دوم: رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم خطبه مفصلی ایراد نمود که حدیث ثقلین قسمتی از آن بود، در حالی که برخی از حدیث نگاران، به نقل اندکی از خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله اكتفا نموده اند و مفصل ترین نقل این خطبه را طبرانی ذکر کرده که در حدود يك صفحه است و به زودی به بیان آن خواهیم پرداخت.

نکته سوم: پس از اتمام خطبه، آیه اکمال دین نازل شده است.

بنابر این آنچه در عبارت میر حامد حسین رحمه الله، مجموع مواد استدلال به حدیث غدیر را فراهم می آورد، آیه ای است که ابتدا نازل شده و سپس خطبه ای قرائت گردیده و دومرتبه آیه دیگری فرو فرستاده شده و تمام این شواهد به روشنی جانشینی و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را به اثبات می رساند.

بررسی روایات غدیر خم از منظر حدیث نگاران اهل سنت پرسش مهمی را برای پژوهشگران ایجاد می نماید و آن سؤال عبارت است از نقل های اندک ماجرای غدیر است! به راستی حضور چشمگیر صحابه در غدیر خم در شرایط جوی نامساعد و اعتراف به طولانی بودن خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله، این پندار را در ذهن پژوهشگران می پروراند که آیا بیانات رسول خدا صلی الله علیه وآله از روی آگاهی و عمد نقل نشده و آیا آنانی که خود را حافظ سنت نبوی می دانند، در روایت این واقعه مهم کوتاهی نموده اند؟!

احمد بن حنبل در مورد حدیث غدیر به نقل از راوی می نویسد:

فخطبنا؛^٧

رسول خدا صلی الله علیه وآله برای ما خطبه ای ایراد فرمود... .

اما آنچه خود او نقل کرده از چند سطر تجاوز نمی کند و بسیار اندک و ناقص است! حاکم نیشابوری نیز در مورد این خطبه می نویسد:

ثُمَّ خَطَبْنَا قَامَ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثَمِي عَلَيْهِ وَذَكَرَ وَوَعَّظَ فَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ؛^٨

٦. سوره مائده، آیه ٦٧.

٧. مسند احمد: ٤ / ٣٧٢.

٨. المستدرک: ٣ / ١١٠.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به پا خواست و خطبه ای ایراد نمود و خدا را ثنا گفت و موعظه فرمود و هرآنچه را که خدا خواست بیان کرد.

اما خود او هیچ اشاره ای نکرده که آن خطبه کجاست و هرآنچه خدا خواسته چه بوده است؟! هینمی بالاتر از این مطلب را نوشته و این روایت را تصحیح نموده و از قول راوی این گونه نقل کرده است:

فوالله ما من شيء يكون إلى يوم الساعة إلا قد أخبرنا به يومئذ؛^۹

به خدا سوگند هیچ چیز تا روز قیامت باقی نماند، مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به ما خبر داد.

آنچه روایت فوق را تأیید می کند، بیانی است منقول از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود:

فلما وقف بالموقف أتاه جبرئيل عليه السلام عن الله عز وجل فقال: يا محمد، إن الله عز وجل يقرنك السلام ويقول لك: إنه قد دنى أجلك ومدتك وأنا مستقدمك على ما لا بد منه ولا عنه محيص، فاعهد عهدك وقدم وصيتك؛^{۱۰}

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در منا توقف نمود، جبرئیل بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: ای محمد، خدای متعال بر تو سلام فرستاده و فرموده است: به زودی عمرت به پایان می رسد و چاره ای از مرگ نیست؛ پس به پیمان خویش عمل کن و وصی خود را معرفی نما.

این روایت به خوبی گویای آن است که ماجرای غدیر خم، يك خطبه ساده نبوده و وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است؛ اما چرا وصیت بدین مهمی از قلم ها افتاده و مورد بی مهری قرار گرفته است؟! گرفتار

چالش های صحابه در نقل حدیث غدیر

به صورت قهری و با توجه به کشمکش های دوران درگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله، تعدادی از صحابه از روی ترس و وحشت این واقعه را کتمان کردند، اما تمام سخن در ترس و وحشت خلاصه نمی شود و عده ای از روی غرض به کتمان واقعه غدیر پرداخته اند. شواهد نشان می دهد همین اندازه از حدیث غدیر که تا به امروز به دست ما رسیده، نتیجه تلاش تابعان بوده و در حقیقت آنان این واقعه را از صحابه اخذ کرده و منتشر نمودند. بنابراین، نکته بسیار مهمی که در

۹. مجمع الزوائد: ۱۰۵ / ۹.

۱۰. الإحتجاج: ۱ / ۶۹؛ التفسیر الصافی: ۲ / ۵۴.

روش شناسی حدیث غدیر باید مدنظر قرار گیرد، توجه به نقش تابعان در انتقال حدیث غدیر به طبقات بعدی محدثان است و باز از میان تابعان، مکتب کوفه و تابعان کوفی در این ماجرا نقش برجسته تری نسبت به دیگران دارند. به عنوان نمونه می توان به حدیث ذیل اشاره کرد:

أخبرنا أحمد بن محمد بن طاوان قال: حدثنا الحسين بن محمد العلوي العدل الواسطي قال: حدثنا ابن مِبشَّر قال: حدثنا عمار بن خالد قال: حدثنا إسحاق الأزرق عن عبدالمك عن عطية العوفي قال: رأيت ابن أبي أوفى وهو في دهليز له بعدما ذهب بصره، فسألته عن حدیث فقال: إنكم يا أهل الكوفة فيكم ما فيكم، قال: قلت: أصلحك الله إني لست منهم، ليس عليك مني عار، قال: أي حدیث؟ قال: قلت: حدیث علی عليه السلام يوم غدیر خم، فقال: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله في حجته يوم غدیر خم وهو آخذ بعضد علی فقال: «يا أيها الناس أستم تعلمون أي أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: بلى يا رسول الله! قال: «فمن كنت مولاه فهذا مولاه»؛^{۱۱}

احمد بن محمد بن طاوان به سند خود از عطیه نقل می کند که می گفت: ابن ابی اوفی را دیدم در حالی که در دهلیز منزلش نشسته و بینایی خویش را از دست داده است. آنگاه از وی حدیثی پرسیدم، در پاسخ گفت: شما کوفیان بد کردارید. عطیه می گوید: گفتم خدا تو را اصلاح نماید، من از کوفیان نیستم و به تو آسیبی نمی رسانم. گفت: از کدام حدیث می پرسی؟ گفتم از حدیث علی علیه السلام در روز غدیر خم. گفت: ما با رسول خدا صلى الله عليه وآله به حج رفتیم و رسول خدا صلى الله عليه وآله در روز غدیر خم، بازوی علی را گرفت و فرمود: «ای مردم، آیا می دانید من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر می باشم؟». عرضه داشتیم: آری. آنگاه فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

از این روایت به خوبی استفاده می شود که يك تابعی چگونه با زحمت از صحابی رسول خدا صلى الله عليه وآله حدیث غدیر را می پرسد.

در روایت دیگری آمده است:

حدثنا عبدالله حدثني أبي ثنا ابن نمير ثنا عبدالمك يعني ابن أبي سليمان عن عطية العوفي قال: سألت زيد بن أرقم فقلت له: ان ختناً لي حدثني عنك بحدیث في شأن علي رضي الله تعالى عنه يوم غدیر خم فانا أحب أن أسمعك منك. فقال: إنكم معشر أهل العراق فيكم ما فيكم؟ فقلت له: ليس عليك مني بأس، فقال: نعم، كنا بالجحفة فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم إلينا ظهراً وهو آخذ بعضد علي رضي الله تعالى عنه فقال: «يا أيها الناس، أستم تعلمون أي أولى بالمؤمنين من

أنفسهم؟» قالوا بلى. قال: «فمن كنت مولاه، فعلى مولاه». قال: فقلت له: هل قال: «اللهم وال من والاه وعاد من عاده»؟ قال: إنما أخبرك كما سمعت؛^{۱۲}

عبدالله بن احمد بن حنبل به سند خود از عطيه عوفى نقل مى كند كه گفت: از زيد بن ارقم پرسيدم كه شوهر خواهرم از تو در شأن على در روز غدیر حدیثی نقل کرده؛ اما من دوست دارم كه این حدیث را از خودت بشنوم. زيد بن ارقم گفت: شما اهل عراق فیه ما فیه هستید [یعنی بد کردارید] و قابل اعتماد نمی باشید. گفتیم: از من به تو آسیبی نمی رسد. گفت: آری ما در جحفه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم كه هنگام ظهر، رسول خدا صلی الله علیه وآله خارج شد و در حالی كه بازوی على را گرفته بود، فرمود: «ای مردم، آیا نمی دانید كه من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر هستم؟». مردم پاسخ دادند: آری. سپس فرمود: «هر كس من مولای او هستم، اینك على مولای او است». عطیه گوید: گفتیم آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خدایا دوستان على را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش»؟ او در پاسخ گفت: آنچه را كه شنیده بودم گفتم.

در روایت دیگری نقل شده است:

سعید بن المسيب قال: قلت لسعد بن أبيوقاص: إني أريد أن أسألك عن شيء وإني أتقيك. قال: سل عما بدا لك فإنما أنا عمك. قال: قلت: مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم يوم غدیر خم قال: نعم قام فينا بالظهيرة فأخذ بيد علي بن أبي طالب فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه». قال فقال أبو بكر وعمر: أمسيت يابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة؛ سعید بن مسیب می گوید: به سعد بن ابیوقاص گفتم: می خواهم از تو سوآلی بپرسم، اما می ترسم. گفت: هر چه خواهی بپرس، من عموی تو هستم و از من نترس. گفتم: داستان رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم را بازگو نما. گفت: آری، رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام ظهر به پا خواست و در حالی كه دست على بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود، فرمود: «هر كس من مولای او هستم، اینك على مولای او است. پروردگارا، دوست على را دوست بدار و با دشمن او دشمن باش». در این هنگام ابوبكر و عمر عرضه داشتند: ای پسر ابوطالب، اینك سرور هر مرد و زن مؤمنی گردیدی.

باز در روایت دیگری نقل شده است:

عن أبي عبد الله الشيباني قال: كنت جالسا في مجلس بني الأرقم فأقبل رجل من مراد يسير على دابته حتى وقف على المجلس فسلم فقال: أ في القوم زيد؟ قالوا: نعم، هذا زيد، فقال أنشدك بالله

الذي لا إله إلا هو يا زيد! أسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». قال: نعم، فانصرف عنه الرجل؛^{۱۳}

ابو عبدالله شیبانی می گوید: در مجلس بنی ارقم نشسته بودیم که مردی وارد شد، سلام کرد و گفت: آیا در میان شما زید حضور دارد؟ گفتند: آری، این مرد زید است. گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که آیا از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدی که نسبت به علی فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. خدایا دوست او را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش»؟ زید گفت: بله؛ در این هنگام آن مرد رفت.

ابن اثیر نیز در *أسد الغابة*، روایت دیگری به همین مضمون نقل کرده و می نویسد:

وروى أبو أحمد العسكري باسناده عن عمارة بن يزيد عن عبدالله بن العلاء عن الزهري قال: سمعت سعيد بن جناب يحدث عن أبي عفوانة المازني قال: سمعت أبا جنيذة جندع بن عمرو بن مازن قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار. وسمعته وإلا صمتاً يقول: وقد انصرف من حجة الوداع فلما نزل غدیر خم، قام في الناس خطيباً وأخذ بيد علي وقال: «من كنت وليه فهذا وليه؛ اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». قال عبدالله: فقلت للزهري: لا تحدث بهذا بالشام وأنت تسمع ملء أذنيك سبّ علي، فقال: «والله إن عندي من فضائل علي ما لو تحدثت بها لقتلت»؛^{۱۴}

ابو احمد عسکری به سند خود از زهری نقل می کند که گفت از: ابوجنیده شنیدم که رسول خدا صلى الله عليه وآله در حجة الوداع، هنگامی که به غدیر خم رسید، میان مردم بلند شد و دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و دشمنانش را دشمن بدار». در این هنگام عبدالله می گوید: به زهری گفتم: این روایت را در شام نقل نکن، آیا گوش تو نمی شنود که در و دیوار شام علی را نفرین می کند! سپس گفت: همانا نزد من احادیثی از فضائل علی است که اگر روایت کنم، کشته می شوم.

زهری در حالی از وحشت و اختناق در شام سخن می گوید که خود از فتوادهندگان دربار اموی و توجیه کننده جنایات آنان است؛ اما در عین حال، از ترس جانش، از نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام هراسان است!

روایات مذکور تنها گوشه ای از گزارشاتی است که فضای دوران پس از رحلت رسول خدا صلى الله عليه وآله را نشان می دهد. به راستی اگر بیان واقعه غدیر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار نبود و

۱۳. المعجم الكبير: ۵ / ۱۹۳ - ۱۹۴.

۱۴. أسد الغابة: ۱ / ۳۰۸.

سرنوشت امت اسلام را تغییر نمی داد، چرا این اندازه سخت گیری می شد تا از نشر حدیث غدیر جلوگیری شود و صحابه جرأت نقل آن را نداشته باشند؟

این موارد به خوبی جایگاه و اهمیت حدیث غدیر و نقش راهبردی آن را آشکار می سازد و کاشف از عمق تاثیر آن در دنیای اسلام است.

حدیث غدیر با سندهای بسیار

حدیث غدیر در کنار اهمیت بسزایی که در مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد، از سندهای بسیار زیادی نیز برخوردار است. محمد بن جریر طبری که از عالمان نام دار اهل سنت است، نوشته مستقلی درباره اسناد حدیث غدیر فراهم نموده؛ اما متأسفانه این نوشتار به دست ما نرسیده و دست های پنهان اجازه ندادند تا این نوشتار به نسل های بعد منتقل شود. اما اجمالاً راه آگاهی ما از نوشتار طبری از طریق توصیف عالمان پس از او صورت پذیرفته است. صاحب کتاب عمده می نویسد:

وقد ذكر محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ خبر يوم الغدير وطرقه من خمسة وسبعين طريقاً، وأورد له كتاباً سماه كتاب الولاية؛^{۱۵}

محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ، کتابی نوشته و نام آن را *الولاية* گذاشته و در آن کتاب به هفتاد و پنج طریق اشاره کرده است.

و نیز سید بن طاووس در کتاب *اقبال* می نویسد:

ومن ذلك: ما رواه محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ الكبير، صنّفه وسمّاه كتاب الردّ على الحرقوصيّة روى فيه حديث يوم الغدير وما نصّ النبي على علي عليه السلام بالولاية والمقام الكبير، وروى ذلك من خمس وسبعين طريقاً؛^{۱۶}

و دیگر کتب: آن چیزی است که محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ کبیر نگاشته و نام آن را رد بر حرقوصیه گذاشته و در آن کتاب، حدیث غدیر و نص سخن پیامبر بر خلافت علی علیه السلام را از هفتاد و پنج طریق ذکر کرده است.

همچنین می نویسد:

وأما الذي ذكره محمد بن جرير صاحب التاريخ في ذلك فإنه مجلد؛^{۱۷}
و اما آنچه را که محمد بن جریر گردآورده، خود يك مجلد مستقل است.

۱۵. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار: ۱۱۱ - ۱۱۲.

۱۶. اقبال الأعمال: ۲ / ۲۳۹.

۱۷. همان: ۲۴۸.

نیز در کتاب *طرائف* می نویسد:

وقد روى الحديث في ذلك محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ من خمس وسبعين طريقاً،
وأفرد له كتاباً سماه حديث *الولاية*؛^{۱۸}

محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ کبیر، حدیث غدیر را از هفتاد و پنج طریق ذکر کرده و آن را
در کتاب مستقلی گردآورده و نام آن را *الولاية* گذاشته است.

ذهبی نیز در باره نوشته طبری می نویسد:

رأيت مجلداً من طرق الحديث لابن جرير فاندعشت له ولكثرة تلك الطرق؛^{۱۹}

محمد بن جریر در مورد حدیث غدیر کتابی تألیف نموده است، من آن کتاب را دیدم و از انبوه اسناد
مطرح شده در آن متحیر شدم.

همچنین ابن کثیر در مورد نوشته طبری می نویسد:

وقد رأيت له كتاباً جمع فيه أحاديث غدیر خم في مجلدين ضخمين؛^{۲۰}

کتابی دیدم که در آن احادیث مربوط به غدیر خم، در دو مجلد ضخیم جمع آوری شده بود.

همچنین ابن حجر عسقلانی که پس از ذهبی و ابن کثیر می زیسته، به کتاب طبری دسترسی

داشته و در مورد آن می نویسد:

وقد جمعه ابن جرير الطبري في مؤلف فيه أضعاف من ذكر، وصححه واعتنى بجمع طريقه

أبو العباس بن عقدة، فأخرجه من حديث سبعين صحابياً أو أكثر؛^{۲۱}

ابن جریر طبری در کتابی، حدیث غدیر را گردآوری نموده و آن را تصحیح کرده است و همچنین

ابوالعباس بن عقده نیز نسبت به جمع طرق حدیث غدیر همت گماشته و این حدیث را از هفتاده نفر از

صحابه و یا بیشتر روایت کرده است.

طبری متوفی ۳۱۰ ق می باشد و گزارش ابن حجر نشان می دهد که کتاب طبری لااقل تا حدود

قرن هشتم و نهم در دسترس دانشوران اهل سنت بوده است؛ اما امروزه هیچ اثری از این کتاب

نیست، در حالی که دیگر آثار طبری بارها به طبع رسیده و در دسترس عموم قرار دارد. این نکته،

احتمال وجود دست های پنهان را تقویت می نماید که مانع انتشار حقایق مربوط به غدیر خم شده اند.

۱۸. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: ۱ / ۱۴۲.

۱۹. تذكرة الحفاظ: ۲ / ۷۱۳.

۲۰. البداية والنهاية: ۱۱ / ۱۶۷.

۲۱. تهذيب التهذيب: ۷ / ۲۹۷ / ش ۵۶۶.

اما در مورد انگیزه طبری برای تألیف کتاب نام برده، نوشته اند که در زمان طبری برخی از مشایخ حدیث بغداد، شبهاتی را در مورد حدیث غدیر مطرح نموده و گفته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در حجة الوداع در یمن بوده است؛ بلکه ایشان اساساً در حجاز نبوده تا پیامبر دست او را به عنوان جانشین خود بلند کند! این شبهه به گوش طبری رسید و او برای آشکار ساختن حقیقت، کتابی را نگاشت و در کتاب خود، اصل حدیث غدیر را به اثبات رسانید. همچنین ثابت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حجة الوداع در حجاز و همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است.

یاقوت حموی این ماجرا را این گونه گزارش کرده است:

وكان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب غدیر خم وقال: إنَّ علي بن أبي طالب عليه السلام كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بغدير خم،... وبلغ أباجعفر ذلك فابتدأ بالكلام في فضائل علي بن أبي طالب وذكر طريق حدیث خم؛^{۲۲}

برخی از مشایخ بغداد حدیث غدیر را تکذیب نمودند و گفتند که علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام حجة الوداع و حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر، در یمن بوده است... این سخن به گوش ابوجعفر [طبری] رسید و کتابی در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و بیان طریق حدیث غدیر خم نگاشت.

از نکات بسیار جالب و حیرت آور آن است که با وجود کتاب طبری، فخر رازی نخستین اشکالی که به حدیث غدیر می کند آن است که اساساً امیرالمؤمنین علیه السلام در حجة الوداع نبوده است! مانند این شبهه را در مورد کتاب *المراجعات* نیز مطرح نمودند و گفتند اساساً مناظره ای صورت نگرفته و عالم سنی در کار نبوده تا سید شرف الدین با او مناظره نماید! و چقدر روا بود که خرده گیران اساساً امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار می کردند و می گفتند اصلاً شخصی به نام علی بن ابی طالب علیه السلام وجود خارجی نداشته است!؟

غیر از طبری، ابوالعباس ابن عقده کوفی نیز از دیگر کسانی است که حدیث غدیر را جمع نموده و در مورد آن کتاب نوشته است. کتاب ابن عقده نیز توسط گروهی از دانشمندان گزارش شده که از باب نمونه به چند گزارش بسنده می نمایم:

ابن تیمیه حرانی می نویسد:

وقد صنف أبو العباس ابن عقدة مصنفاً في جمع طرقه؛^{۲۳}

ابوالعباس ابن عقده کتابی نوشته و در آن به طرق حدیث غدیر اشاره کرده است.

۲۲. معجم الأدباء: ۱۸ / ۸۴ - ۸۵ .

۲۳. منهاج السنة: ۷ / ۲۲۸ .

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

وأما حديث «من كنت مولاه فعلي مولاه»، فقد أخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جداً، وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد، وكثير من أسانيدھا صحاح وحسان؛^{۲۴}
اما حديث «من كنت مولاه فعلي مولاه» را ترمذی و نسائی روایت کرده اند و این حدیث حقیقتاً دارای
سندهای فراوانی است و ابن عقده در قالب تك نگاری، تمام سندهای این حدیث را جمع آوری نموده و
سیاری از سندهای این حدیث، صحیح یا حسن است.

باز ابن حجر در چند موضع از کتاب *الإصابة*، به کتاب ابن عقده ارجاع داده و می نویسد:

عبدالله بن یامیل - آخره لام، رأیته مجوداً بخط الصریفینی، ذكره أبو العباس ابن عقدة في جمع
طرق حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» أخرج بسند له إلى إبراهيم بن محمد - أظنه ابن
أبي يحيى - عن جعفر بن محمد، عن أبيه، وأيمن بن نابل - بنون وموحدة - بن عبدالله بن یامیل،
قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه»، الحديث، واستدرکه
أبوموسی؛^{۲۵}

عبدالله بن یامیل می گوید: من نوشته ای به دست خط صریفینی دیدم که ابوالعباس ابن عقده آن را در
کتابی که در جمع طرق حدیث «من كنت مولاه» نوشته، ذکر کرده بود و در آنجا به سند خود از
ابراهیم بن محمد که به گمان من همان ابن ابی یحیی می باشد، از جعفر بن محمد، از پدرش و ایمن بن
نابل، از عبدالله بن یامیل روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «من
كنت مولاه...». و این حدیث را ابو موسی استدرک نموده است.

و باز در جای دیگر می گوید:

عبدالرحمن بن مدلج، ذكره أبو العباس بن عقدة في كتاب الموالاته، وأخرج من طريق موسى بن
النضر بن الربيع الحمصي: حدثني سعد بن طالب أبو غيلان، حدثني أبو إسحاق، حدثني من
لا أحصي: أن علياً أنشد الناس في الرحبة: من سمع قول رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت
مولاه فعلي مولاه»؟ فقام نفر - منهم عبدالرحمن بن مدلج - فشهدوا أنهم سمعوا إذ ذاك من رسول
الله صلى الله عليه وسلم. وأخرجه ابن شاهين عن ابن عقدة، واستدرکه أبوموسی.^{۲۶}

عبدالرحمان بن مدلج: ابوالعباس ابن عقده نام او را در کتاب الموالاته ذکر نموده است. وی از طریق
موسی بن نصر بن ربیع حمصی و او از سعد بن طالب ابو غیلان و او از ابواسحاق و او از گروه

۲۴. فتح الباری: ۷ / ۶۱.

۲۵. الإصابة: ۴ / ۲۲۶ - ۲۲۷ / ش ۵۰۴۷.

۲۶. همان: ۴ / ۳۰۰ - ۳۰۱ / ش ۵۲۱۳.

بسیاری روایت کرده که علی علیه السلام، مردم را در رجب سوگند داد و فرمود: چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنید که فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة»؟ در این هنگام چند نفر برخاستند که عبدالرحمان بن مدلیج نیز یکی از آنان بود و شهادت دادند که آن جمله را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند. این روایت را ابن شاهین از ابن عقده نقل کرده و ابوموسی آن را استدرک نموده است.

و نیز می نویسد:

أبو قدامة الأنصاري، ذكره أبو العباس بن عقدة في كتاب الموالاة الذي جمع فيه طرق الحديث «من كنت مولاة فعلى مولاة» فأخرج فيه من طريق محمد بن كثير، عن فطر، عن أبي الطفيل، قال: كنا عند علي، فقال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خم، فقام سبعة عشر رجلا - منهم أبو قدامة الأنصاري - فشهدوا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذلك. واستدرکه أبو موسى؛^{۲۷}

ابو قدامه انصاری: ابوالعباس بن عقده در کتاب الموالاة که آن کتاب را در مورد طرق حدیث «من كنت مولاة» نگاشته، نام او را ذکر کرده است. ابن عقده از طریق محمد بن کثیر، از فطر، از ابوظیفیل روایت کرده که ما نزد علی علیه السلام بودیم که ایشان مردم را سوگند داد و فرمود: «هر کس روز غدیر را درک کرده، شهادت بدهد». در این هنگام هفده نفر برخاستند که یکی از آنان ابوقدامة انصاری بود و همگی شهادت دادند که در غدیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند. این روایت را ابوموسی استدرک نموده است.

بنابر این، از تعبیر ابن حجر عسقلانی استفاده می شود که کتاب ابن عقده آن قدر با اهمیت بوده که به عنوان مصدری معتبر برای شناسایی صحابه، مورد استناد قرار می گرفته است.

همچنین شیخانی قادری نیز به تألیف ابن عقده اشاره نموده، می نویسد:

وقد استوعب طرق الأحاديث المذكورة وغيرها ابن عقدة في كتاب مفرد؛^{۲۸}

ابن عقده طرق حدیث غدیر را در کتابی جمع آوری نموده است.

بدخشانی نیز در مورد تألیف ابن عقده می نویسد:

أقول: هذا حديث صحيح مشهور، نصّ الحافظ أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي التركماني الفارقي ثمّ الدمشقي على كثير من طرقه بالصحة، وهو كثير الطرق جداً، وقد استوعبها الحافظ أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقدة في كتاب مفرد؛^{۲۹}

۲۷. همان: ۷ / ۲۷۴ - ۲۷۵ / ش ۱۰۴۱۶.

۲۸. الصراط السوي في مناقب آل النبي: مخطوط. همچنين رك: الغدير: ۱ / ۳۰۶، به نقل از الصراط السوي.

۲۹. مفتاح النجا في مناقب آل العبا (مخطوط). همچنين رك: الغدير: ۱ / ۳۱۰ / ش ۳۷، به نقل از مفتاح النجا في مناقب آل العبا.

می‌گوییم: این حدیث صحیح و مشهور است. حافظ ذهبی تصریح کرده که بسیاری از طرق این حدیث صحیح است، در حالی که طرق این حدیث جداً بسیار است و حافظ ابو العباس ابن عقده کوفی در یک کتاب، اسانید این روایت را جمع آوری نموده است.

کتاب ابن عقده نیز تا قرون پیشین، یعنی حوالی قرن نهم در دسترس عالمان اهل سنت بوده و بزرگانی از عامه همچون ابن حجر عسقلانی، محمد بن عابد سندی، عبدالوهاب شعرانی، جلال الدین سیوطی، مقدسی حنبلی، اسحاق بن یحیی حنفی، یوسف بن خلیل دمشقی و گروهی دیگر، حدیث غدیر را توسط کتاب نام برده، از ابن عقده روایت کرده‌اند.

ناگفته نیست که در عظمت کتاب ابن عقده تنها می‌توان به همین نکته اشاره کرد که حافظ برجسته‌ای مانند ابن حجر، تنها معیاری که برای معرفی صحابه در اختیار دارد، استناد به کتاب ابن عقده است؛ یعنی با استناد به کتاب حدیث غدیر ابن عقده، تشخیص می‌دهد که فلان راوی از صحابه است یا نه!

کتاب‌هایی که در اثبات حدیث غدیر نگاشته شده و اینک مفقود است، منحصر به تألیفات ابن عقده و طبری نیست و بزرگان دیگر اهل سنت نیز تک‌نگاری‌هایی در این زمینه داشته‌اند؛ اما اکنون اثری از آن کتاب‌ها نیست. حاکم حسکانی نیز در مورد حدیث غدیر کتاب مستقلی نوشته و این کتاب به دست سید بن طاووس رسیده است. سید بن طاووس در کتاب *اقبال* در توصیف این اثر می‌نویسد:

ومن ذلك ما رواه ابوالقاسم عبيدالله الحسكاني في كتاب سماه: كتاب دعاء الهداة إلى أداء حق الموالاة؛^{۳۰}

حاکم حسکانی در مورد حدیث غدیر کتابی به نام *دعاه الهداة إلى أداء حق الموالاة* نوشته است. سید بن طاووس در حله کتابخانه مهمی در اختیار داشته و در کتابخانه خود، نسخ خطی فراوانی از عالمان قرون نخستین نگهداری می‌نموده و خود نیز از تبحر ستودنی در شناسایی نسخه‌ها برخوردار بوده است و دقت این دانشور نام‌دار شیعی در توصیف نسخه‌ها کاملاً روشن است و با دقتی فراوان، حتی نوع نوشتار خطی و تمام ابعاد آن را در آثار خویش بیان کرده است.

حاکم حسکانی نیز در توصیف مختصری که از نگاشته خود کرده است، می‌نویسد:

وطرق هذا الحديث مستقصاة في كتاب دعاء الهداة إلى أداء حق الموالاة من تصنيفي في عشرة أجزاء؛^{۳۱}

۳۰. اقبال الاعمال: ۲ / ۲۳۹.

۳۱. شواهد التنزيل: ۱ / ۲۵۲ / ش ۲۴۶.

اسناد و طرق این حدیث را در کتاب *دعاء الهداة إلى أداء حق المولاة* که در زمره تألیفات من است را در ده جزء گرد آورده ام.

در هر حال نقل حدیث غدیر آن قدر اهمیت داشته که برخی بزرگان اهل سنت به واسطه نقل حدیث غدیر، متهم به تشیع شده اند. سیوطی در کتاب *طبقات الحفاظ*، حسکانی را به همین جهت شیعه خوانده است.^{۳۲} حسکانی از حدیث نگاران مکتب نیشابور و متوفی قرن پنجم می باشد و شاگرد حاکم نیشابوری است. از او دو کتاب مهم در باره امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ داریم، یکی از کتاب های او در مورد حدیث غدیر است که اکنون در دسترس نیست. کتاب دیگر او در مورد اثبات حدیث «رد الشمس» است و مشهورترین کتاب او *شواهد التنزیل* نام دارد که بارها به طبع رسیده است. سید بن طاووس از کتاب دیگری نیز در مورد حدیث غدیر نام برده که متعلق به ابو سعید سجستانی است. او درباره این کتاب می نویسد:

فمن ذلك: ما صنفه أبوسعید مسعود بن ناصر السجستاني المخالف لأهل البيت في عقيدته، المتفق عند أهل المعرفة على صحة ما يرويه لأهل البيت وأمانته، صنف كتاباً سماه كتاب *الدراية في حديث الولاية*، وهو سبعة عشر جزءاً، روى فيه حديث نص النبي عليه أفضل السلام بتلك المناقب والمراتب على مولانا علي بن أبي طالب عليه السلام عن مائة وعشرين نفساً من الصحابة؛^{۳۳}

و دیگر، کتابی است که ابوسعید مسعود بن ناصر سجستانی نوشته است، در حالی که او در عقیده از مخالفان اهل بیت است و همه اتفاق دارند که آنچه در مورد اهل بیت نقل کرده صحیح است. نام کتاب او *درایة حدیث الولاية* می باشد و دارای هفده جزء است و در این کتاب، نص رسول خدا صلی الله علیه وآله بر مناقب و مراتب مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را از یکصد و بیست نفر از صحابه روایت نموده است.

یکی دیگر از حدیث نگاران برجسته اهل سنت که حدیث غدیر را در قالب *تك نگاری* نگاشته، ذهبی است. ذهبی مشهورتر از آن است که نیازمند معرفی باشد. او از شاگردان ابن تیمیه بوده و به تعصب شهره است، هرچند که در مواردی با استاد خود ابن تیمیه مخالفت نیز کرده است. ذهبی تصریح کرده که در مورد حدیث غدیر کتاب نوشته است. وی می نویسد:

وشهد له النبي صلى الله عليه وسلم بالجنة، وقال: «من كنت مولاة فعلي مولاة». وقال له: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي». وقال: «لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق».

۳۲. ر.ك: *طبقات الحفاظ*: ۱ / ۹۰.

۳۳. *أقبال الأعمال*: ۲ / ۲۳۹.

ومناقب هذا الإمام جمة، أفردتها في مجلدة وسميته بفتح المطالب ومناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{٣٤}

و رسول خدا صلى الله عليه وآله گواهی داده که امیرالمؤمنین علیه السلام اهل بهشت است و فرموده: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است» و نیز فرموده است: جایگاه تو [ای علی] نسبت به من، مانند به جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست همچنین فرمود تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن، و تو را دشمن نمی دارد مگر منافق، و مناقب این امام بسیار است و من این مناقب را در مجلدی گردآوری کردم و نام این کتاب را *فتح المطالب و مناقب علی بن ابی طالب* گذاشتم.

اما هم اکنون اثری از کتاب ذهبی به این نام وجود ندارد. او در جای دیگر می نویسد:
ولا ريب أن في المستدرک أحاديث كثيرة ليست على شرط الصحة، بل فيه أحاديث موضوعة شأن المستدرک بإخراجها فيه. وأما حديث الطير فله طرق كثيرة جداً، قد أفردتها بمصنّف هو ومجموعها يوجب أن يكون الحديث له أصل. وأما حديث «من كنت مولاة فعلي مولاة»، فله طرق جيدة وقد أفردت ذلك أيضاً؛^{٣٥}

بدون تردید در مستدرک حاکم، احادیثی وجود دارد که به شرط شیخین صحیح نیست و حتی احادیث جعلی نیز در آن به چشم می خورد؛ اما حدیث طیر دارای طرق بسیاری است و من این طرق را در کتاب مستقلی جمع آوری نمودم و از مجموع این طرق نتیجه گرفته می شود که این حدیث معتبر است. همچنین حدیث «من كنت مولاة فعلي مولاة» نیز حقیقتاً دارای اسناد انبوهی است و من سندهای این حدیث را نیز در کتاب مستقلی جمع نمودم.

سیر سخن ذهبی را باید در نگرش حدیثی حاکم نیشابوری جست. سزاوار است تا به مناسبت این بحث به نگرش حاکم نیشابوری نیز در مورد حدیث غدیر اشاره نماییم. حاکم نیشابوری به حق از حدیث نگاران زبده اهل سنت است؛ اما نگرش حدیثی او خوشایند بسیاری از عالمان اهل سنت نیست. حاکم نیشابوری به دلایلی که مطرح می شود، چنان از چشم عالمان اهل سنت فرو افتاده که حتی به تشیع و رافضی گری نیز متهم شده است!

صاحب کتاب *مفتاح كنز درایه المجموع* در مورد حاکم نیشابوری می نویسد:

٣٤. تذكرة الحفاظ: ١ / ١٠ / ٣ ش.

٣٥. تذكرة الحفاظ: ٣ / ١٠٤٢ - ١٠٤٣ / ١٠٤٣ ش ٩٦٢.

وقال الخطيب البغدادي: كان الحاكم ثقة وكان يميل إلى التشيع، جمع أحاديث وزعم أنها صحاح على شرط البخاري ومسلم، منها حديث الطير، و«من كنت مولاه فعلي مولاه»، فأنكرها عليه أصحاب الحديث ولم يلتفتوا إلى قوله؛^{٣٦}

خطيب بغدادی بر این باور است که حاکم ثقة است؛ اما مایل به تشیع بوده است. او احادیثی را جمع آوری نموده و پنداشته که این احادیث طبق شرط شیخین صحیح است؛ مانند حدیث طیر و حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ اما اصحاب حدیث او را رد نموده و به سخنش اعتناء نکرده اند.

حاکم نیشابوری که در جای خود تعصبش را ثابت کرده است، احادیث مهمی همچون حدیث «طیر مشوی»، حدیث «انا مدينة العلم» و حدیث «غدیر» را اثبات کرده و تاوان سنگینی را بابت این کار خود پرداخته است. نقل شده که در نیشابور به او گفتند که تو به جهت نقل احادیث یاد شده متهم به رافضی گری هستی؛ پس بیا و برای دفع این اتهام، حدیثی در مناقب معاویه روایت کن! حاکم در پاسخ گفت:

ما يجي من قلبي؛

دلم به این کار راضی نمی شود.

مردم به خاطر این سخن به او یورش بردند تا او را کتک بزنند و او نیز از ترس به منزلش فرار نمود و درب خانه را بست و خود را منزوی کرد.^{٣٧}

به همین دلیل است که به تشیع متهم گردید؛ زیرا تنها دو سه حدیث در فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. از این رو ذهبی در تأیید حاکم می گوید که نه تنها حاکم حدیث طیر و حدیث غدیر را روایت کرده؛ بلکه من نیز این دو حدیث را روایت می کنم. البته کتاب حدیث طیر ذهبی همچنان چاپ نشده؛ اما حدیث غدیر وی اخیراً و به کوشش مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی رحمه الله به چاپ رسیده است.

بنابر این حدیث غدیر دارای چنان اسنادی است که بسیاری از آنها ناپدید گشته است. حسین بن جبر، از جدش ابن شهر آشوب مطلب حیرت انگیزی در این زمینه روایت کرده است. او می نویسد:

قال جدي شهر آشوب: سمعت أبا المعالي الجويني يتعجب ويقول: شاهدت مجلداً ببغداد في يد صحاف، فيه روايات هذا الخبر مكتوباً عليه: المجلدة الثامنة والعشرون من طرق قوله: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، ويتلوه المجلدة التاسعة والعشرون؛^{٣٨}

٣٦. نفحات الأزهار: ٦ / ٩٤، به نقل از مفتاح كنز دراية المجموع: ١٠٧.

٣٧. ر.ك: طبقات الشافعية الكبرى: ٤ / ١٦٣؛ المنتظم في تاريخ الملوك والامم: ٧ / ٢٥٧؛ سير أعلام النبلاء: ١٧ / ١٧٥ / ش ١٠٠؛ تاريخ الإسلام: ٢٨ / ١٣٢؛ الوافي بالوفيات: ٣ / ٢٦٠.

٣٨. نهج الإيمان: ١٣٣ - ١٣٤.

جد من شهر آشوب می گوید: از ابوالمعالی جوینی شنیدم که با تعجب می گفت: در بغداد کتابی را در دست صحافی مشاهده کردم که روایات حدیث غدیر در آن کتاب جمع آوری شده بود و بر آن کتاب نگاشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» و من جلد بیست و هشتم آن را نگریستم که در آن نوشته شده بود: ادامه در جلد بیست و نهم.

حافظ قندوزی نیز همین ماجرا را از جوینی نقل کرده است.^{۳۹} جوینی شخصیت فوق العاده مهمی نزد اهل سنت بوده و از احترام بسیاری نزد عامه برخوردار است؛ اما از کتابی که به روایت او رسیده هیچ اطلاعی در دست نیست.

بیان موارد فوق، به خوبی اهمیت والا و جایگاه برجسته حدیث غدیر را از دو زاویه آشکار می سازد:

نخست: حدیث غدیر از تاثیر فوق العاده مهمی در سرنوشت امت اسلامی برخوردار بوده است. به باور نگارنده این سطور، اگر چنانچه حدیث غدیر مسأله نه چندان مهمی را بیان می داشت و در راهبرد سیاسی خلفاء خللی ایجاد نمی نمود، هیچ دلیلی معقولی برای نادیده انگاشتن این روایت وجود نداشت و اساساً امکان نداشت تا علت حذف کتاب که در مورد این واقعه نوشته شده را به دست آورد.

دوم: گزارشاتی که از تك نگاری ها و مجموعه هایی که در مورد حدیث غدیر به دست رسیده، بیان گر آن است که این حدیث به طرق و اسناد بسیاری روایت شده و يك مسأله کاملاً روشن برای مسلمانان صدر نخست بوده است و به زودی بیان تفصیلی این ادعا را مطرح خواهیم ساخت.

تواتر حدیث غدیر

انبوه اسناد حدیث غدیر حتی متعصبان اهل سنت را واداشته تا به تواتر آن اعتراف نمایند. در این میان سخن ذهبی و ابن کثیر از اهمیت زیادی برخوردار است؛ چه اینکه نام بردگان هیچگاه به سازش کاری و مماشات با شیعه متهم نشده اند و همگان آنان را به عنوان دانشوران دلداده اهل سنت می شناسند. تاج الدین سبکی که از دانش آموختگان محفل درس ذهبی است و تمام علم خود را مدیون استادش می داند و در وصف او تعبیر بلندی روا داشته؛ اما در عین حال می گوید: استادم ذهبی با تمام رفعت مقامی که دارد، شخص متعصبی بود. با این اوصاف ذهبی در مورد حدیث غدیر می نویسد:

و صدر الحديث متواتر، أتيقن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله. وأما: «اللهم وال من والاه»،

فزيادة قوية الإسناد؛^{۴۰}

صدر حدیث غدیر: یعنی جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة» بدون تردید متواتر است و یقین داریم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است و اما عبارت «اللهم وال من والاه» اضافه ای است که از سند محکمی برخوردار است.

حافظ ابن جزری نیز در مورد تواتر حدیث غدیر می نویسد:

هذا حدیث حسن صحیح من وجوه كثيرة تواتر عن أمير المؤمنين علي وهو يتواتر أيضاً عن النبي صلى الله عليه وسلم. رواه الجَم الغفير عن الجَم الغفير، ولا عبرة بمن حاول تضعيفه ممن لا اطلاع له في هذا العلم، فقد ورد مرفوعاً عن أبي بكر وعمر بن الخطاب وطلحة بن عبيدالله والزبير بن العوام وسعد بن أبيوقاص وعبدالرحمن بن عوف والعباس بن عبدالمطلب وزيد بن أرقم والبراء بن عازب وبريدة بن الحبيب وأبي هريرة وأبي سعيد الخدري وجابر بن عبدالله وعبدالله بن عباس وحبشي بن جنادة وعبدالله بن مسعود وعمران بن حصين وعبدالله بن عمر وعمار بن ياسر وأبي ذر الغفاري وسلمان الفارسي وأسعد بن زرارة وخزيمة بن ثابت وأبي أيوب الأنصاري وسهل بن حنيف وحذيفة بن اليمان وسمره بن جندب وزيد بن ثابت وأنس بن مالك وغيرهم من الصحابة، وصح عن جماعة منهم عن يحصل القطع بخبرهم، وثبت أن هذا القول كان منه صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم؛^{٤١}

این روایت نیکو و صحیح است و از طرق زیادی می توان صحت آن را به اثبات رساند و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت متواتر روایت گردیده است که گروه بسیاری از گروه بسیاری آن را روایت کرده اند و در این میان نمی توان به سخن کسانی که بدون آگاهی و دانش کافی در فن حدیث به تضعیف این حدیث پرداخته اند، توجه کرد. این روایت از سوی ابوبکر، عمر بن خطاب، طلحة بن عبيدالله، زبير بن عوام، سعد بن أبيوقاص، عبدالرحمان بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، زيد بن أرقم، براء بن عازب، بريدة بن حبيب، أبوهريره، أبي سعيد خدری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، حبشي بن جنادة، عبدالله بن مسعود، عمران بن حصين، عبدالله بن عمر، عمار بن ياسر، أبوذر غفاري، سلمان فارسي، أسعد بن زرارة، خزيمة بن ثابت، أبوأيوب الأنصاري، سهل بن حنيف، حذيفة بن يمان، سمره بن جندب، زيد بن ثابت، أنس بن مالك وغير از آنها از صحابه کسانی که به خبر آنها قطع پیدا کرده و ثابت می شود که این سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده است.

جلال الدين سيوطی که از جایگاه ممتازی نزد عامه برخوردار است، در کتابی که در مورد احادیث متواتر به نام *الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة نگاشته*، حدیث غدیر را ذکر کرده و سلسله

٤٠. البداية والنهاية: ٥ / ٢٣٣. همچنين ريك: السيرة النبوية: ٤ / ٤٢٦.

٤١. مناقب الأسد الغالب علي بن أبي طالب: ١ / ١٢ / ح ٢.

راویان آن را به صورت مشروح بیان داشته است که به دلیل رعایت اختصار از ذکر توضیحات وی در این قسمت خودداری می‌نمائیم.

ملا علی قاری نیز در این زمینه می‌نویسد:

والحاصل: أن هذا حديث صحيح لا مرية فيه، بل بعض الحفاظ عدّه متواتراً، إذ في رواية أحمد: أنه سمعه من النبي صلى الله عليه وسلم ثلاثون صحابياً، وشهدوا به لعليّ لما نوزع أيام خلافته. وسيأتي زيادة تحقيق في الفصل الثالث عند حديث البراء؛^٢

حاصل آنکه این حدیث بدون تردید صحیح است و برخی از حفاظان حدیث آن را متواتر شمرده‌اند؛ زیرا در روایت احمد، نام سی نفر از صحابه به چشم می‌خورد که شهادت داده‌اند که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند و این شهادت را در ایام خلافت علی علیه السلام مطرح ساخته‌اند.

متقی هندی در کتاب *مختصر قطف الأزهار*، حدیث غدیر و حدیث منزلت را ذکر کرده و در خطبه کتاب یاد شده می‌نویسد:

هذه أحاديث متواترة نحو اثنين وثمانين حديثاً التي جمعها العلامة السيوطي رحمة الله تعالى عليه - وسماها (قطف الأزهار المتناثرة) وذكر فيها روايتها من الصحابة عشرة فصاعداً، لكنني حذف الرواة وذكرت متن الأحاديث ليسهل حفظها؛^٣

این احادیث، متواتر است و مانند هشتاد و دو حدیثی است که علامه سیوطی گردآوری نموده است؛ من نام کتاب خویش را «قطف الأزهار المتناثرة» گذاشته و در این کتاب تنها به احادیثی اشاره کرده است که حداقل ده نفر از صحابه و بیشتر، آن را روایت کرده باشند؛ اما از ذکر روایات خودداری ورزیدم تا حفظش آسان گردد.

میرزا مخدوم نیز در *النواقض على الروافض اعتراف می‌نماید که حدیث غدیر از متواترات است. وی می‌نویسد:*

فإن تسألني عن حديث الغدير المتواتر أذكر لك الملخص الذي ذكره مفيدهم؛^٤

اگر از من در مورد حدیث غدیر سؤال بپرسند در حالی که حدیث غدیر از متواترات است، بیان مفیدی ارائه خواهم داد.

جمال الدین محدث شیرازی نیز می‌نویسد:

أقول: أصل هذا الحديث سوى قصة الحارث، تواتر عن أمير المؤمنين عليه السلام، وهو متواتر عن النبي صلى الله عليه وآله أيضاً، رواه جمع كثير وجم غفير من الصحابة؛^٥

٤٢. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ١٧ / ٤٣٦.

٤٣. مختصر قطف الأزهار: مقدمه کتاب.

٤٤. النواقض على الروافض: مخطوط.

٤٥. الأربعين: مخطوط.

به نظر من، اصل حدیث «غدیر»، به استثنای ماجرای حارث، از امیرالمؤمنین به صورت متواتر روایت گردیده است و همچنین این روایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به صورت متواتر نقل شده است و تعداد انبوهی از صحابه آن را نقل کرده اند.

ملا علی قاری پس از بیان حدیث غدیر می نویسد:

والحاصل: أنّ هذا حدیث صحیح لا مرية فيه، بل بعض الحفاظ عدّه متواتراً، إذ في رواية لأحمد: أنه سمعه من النبي صلی الله علیه وسلم ثلاثون صحابياً، وشهدوا به لعلي لما نوزع أيام خلافته؛^{٦٤} حاصل آنکه: این حدیث بدون تردید صحیح است و جای هیچ شبهه ای در آن نیست و برخی از حفاظ آن را متواتر دانسته اند؛ زیرا در روایت احمد وارد شده: این روایت را در زمان خلافت علی، از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله به واسطه سی نفر از صحابه شنیدم و همگی به آن شهادت دادند.

ضیاءالدین مقبلی نیز می نویسد:

وطرفه كثيرة جداً، ولذا ذهب بعضهم إلى أنه متواتر لفظاً فضلاً عن المعنى، وعزاه السيوطي في الجامع الكبير إلى أحمد بن حنبل والحاكم وابن أبي شيبة والطبراني وابن ماجه والترمذي والنسائي وابن أبي عاصم والشيرازي وأبي نعيم وابن عقدة وابن حبان، بعضهم من رواية صحابي، وبعضهم من رواية اثنين، وبعضهم من رواية أكثر من ذلك. وذلك من حدیث: ابن عباس، وبريدة بن الحصيب، والبراء بن عازب، وجريير البجلي، وجندب الأنصاري، وحبشي بن الجنادة، وأبي الطفيل، وزيد بن أرقم، وزيد بن ثابت، وحذيفة بن أسيد الغفاري، وأبي أيوب الأنصاري، وزيد بن شراحيل الأنصاري، وعلي بن أبي طالب، وابن عمر، وأبي هريرة، وطلحة، وأنس بن مالك، وعمرو بن مرة. وفي بعض روايات أحمد: عن علي وثلاثة عشر رجلاً، وفي رواية له وللضياء المقدسي، عن أبي أيوب وجمع من الصحابة. وفي رواية لابن أبي شيبة وفيها: «اللهم وال من والاه...» عن أبي هريرة واثنی عشر من الصحابة. وفي رواية أحمد والطبراني والمقدسي: عن علي وزيد بن أرقم وثلاثين رجلاً من الصحابة. نعم، فإن كان مثل هذا معلوماً وإلا فما في الدنيا معلوم؛^{٦٥}

طریق حدیث غدیر جدا زیاد است؛ از این رو برخی در مورد حدیث یاد شده، نه تنها ادعای تواتر معنوی، بلکه ادعای تواتر لفظی نموده اند. سیوطی در کتاب *الجامع الكبير*، این حدیث را از احمد بن حنبل، حاکم، ابن ابی شیبیه، طبرانی، ابن ماجه، ترمذی، نسائی، ابن ابی عاصم، شیرازی، ابی نعیم، ابن عقده، و ابن حبان نقل کرده در حالی که برخی از این نقل ها از روایات صحابه است. به عنوان نمونه از احادیث صحابه می توان به حدیث: ابن عباس، بریده بن حصیب، براء بن عازب، جریر بجلي، جندب

٦٤. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ٩ / ٣٩٣٧.

٦٥. نفحات الأزهار: ٦ / ١١٦، به نقل از الأبحاث المسددة في الفنون المتعددة: ١٢٢، در ذکر احادیث نبوی.

انصاری، حبشی بن جناده، ابوظفیل، زید بن أرقم، زید بن ثابت، حذیفه بن أسید غفاری، ابویوب انصاری، زید بن شراحیل انصاری، علی بن ابی طالب، ابن عمر، ابوهریره، طلحه، انس بن مالک، عمرو بن مره و در برخی از روایات احمد، حدیث غدیر از علی و سیزده نفر از صحابه نقل شده است. در روایت دیگری از او و ضیاء مقدسی، این حدیث از را ابویوب و جمعی از صحابه روایت کرده است. و در روایت ابن ابی شیبیه، این حدیث را از ابوهریره و دوازده نفر از صحابه روایت کرده است. و در روایت احمد، طبرانی و مقدسی، این روایت از علی و زید ابن أرقم و سی تن از صحابه نقل گردیده است. آری، اگر چنین روایتی معلوم نباشد، پس دیگر چه چیزی در این دنیا معلوم خواهد بود؟! دیگر بزرگان عامه مانند متقی هندی، میرزا مخدوم، جمال الدین محدث شیرازی، ضیاءالدین مقبلی و برخی دیگر نیز به تواتر حدیث غدیر اعتراف نموده اند که نگارنده این سطور، بیان آنان را به صورت مشروح در کتاب *نفحات الازهار*^{۴۸} مطرح ساخته و به دلیل پرهیز از اطناب، از نقل مجدد آن خودداری می‌ورزیم.

در هر حال، خواننده به نیکی در می‌یابد که علت مقدم داشتن حدیث غدیر در این مجموعه، عوامل یاد شده است که اولاً سند محکم حدیث غدیر را ثابت می‌کند، و ثانیاً نقش راهبردی آن در حیات سیاسی امت اسلام را نشان می‌دهد، و ثالثاً غرضورزی و کینه‌توزی برخی دانشوران اهل سنت و بی‌مهری آنان نسبت به حدیث غدیر را بیان می‌دارد.

راویان حدیث غدیر

همان‌گونه که بیان شد، حدیث غدیر به صورت متصل از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است. آنچه مهم است، بیان سلسله راویان این حدیث تا قرون نخستین می‌باشد. از آنجا که در اتصال سند حدیث غدیر به حلقه راویان صدر نخست از اهمیت دوچندانی برخوردار است، ما نیز سلسله راویان را از طبقه صحابه آغاز می‌کنیم و می‌کوشیم تا اتصال حلقه راویان را تا قرون متأخر تکمیل نماییم.

راویان حدیث غدیر از صحابه

مرحوم علامه امینی بالغ بر یکصد و ده نفر از صحابه را به عنوان راویان حدیث غدیر معرفی

نموده است که به نام تمامی آنان اشاره می کنیم:

۱. أبوهریره دوسی;
۲. أبولیلی أنصاری;
۳. أبوزینب بن عوف أنصاری;
۴. أبوفضاله أنصاری;
۵. أبوقدame أنصاری;
۶. أبوعمره بن عمرو بن محصن أنصاری;
۷. أبوهیثم بن تیهان;
۸. أبورافع قبطی، مولی رسول الله;
۹. أبوذؤیب خویلد «یا خالد» بن خالد بن محرث هذلی;
۱۰. أبوبکر بن أبی قحافه تیمی;
۱۱. أسامة بن زید بن حارثه کلبی;
۱۲. أبی بن کعب أنصاری خزرجی;
۱۳. أسعد بن زرارہ أنصاری;
۱۴. أبوحمره أنس بن مالک أنصاری خزرجی، مشهور به «خادم النبی»;
۱۵. براء بن عازب أنصاری أوسی;
۱۶. بریدة بن حصیب أبوسهل أسلمی;
۱۷. أبوسعید ثابت بن ودیعه أنصاری خزرجی مدنی;
۱۸. أبوسلیمان جابر بن سمرة بن جنادة سوائی;
۱۹. جابر بن عبدالله أنصاری رحمه الله;
۲۰. جبلة بن عمرو أنصاری;
۲۱. جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی;
۲۲. جریر بن عبدالله بن جابر بجلی;
۲۳. أبوذر جندب بن جنادة غفاری رحمه الله;
۲۴. أبوجنیده جندع بن عمرو بن مازن أنصاری;
۲۵. أبوقدame حبه بن جوین عرنی بجلی;
۲۶. حبشی بن جنادة سلولی;

٢٧. حبيب بن بديل بن ورقاء خزاعي;
٢٨. حذيفة بن اسيد ابوسريحه غفاري;
٢٩. حذيفة بن يمان يمانى;
٣٠. حسان بن ثابت;
٣١. حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام;
٣٢. حضرت ابو عبدالله حسين بن على عليه السلام;
٣٣. ابوايوب خالد بن زيد انصاري;
٣٤. ابوسليمان خالد بن وليد بن مغيره مخزومي;
٣٥. خزيمه بن ثابت انصاري، معروف به «ذو الشهادتين» رحمه الله;
٣٦. ابوشريح خويلد ابن عمرو خزاعي;
٣٧. رفاعه بن عبدالمنذر انصاري;
٣٨. زبير بن عوام قرشي;
٣٩. زيد بن ارقم انصاري خزرجي;
٤٠. ابوسعيد زيد بن ثابت;
٤١. يزيد بن شراحيل انصاري;
٤٢. زيد بن عبدالله انصاري;
٤٣. ابواسحاق سعد بن ابي وقاص;
٤٤. سعد بن جناده عوفى كه پدر عطيه عوفى و از تابعان مشهور است;
٤٥. سعيد بن زيد قرشى عدوى;
٤٦. سعيد بن سعد بن عباده انصاري خزرجي;
٤٧. ابوسعيد سعد بن مالك انصاري خدرى;
٤٨. سعد بن عباده انصاري;
٤٩. ابو عبدالله سلمان فارسى رحمه الله;
٥٠. ابومسلم سلمة بن عمرو بن اكوع اسلمى;
٥١. ابوسليمان سمرة بن جندب فزارى، معروف به «حليف الانصار»;
٥٢. سهل بن حنيف انصاري اوسى;
٥٣. ابوالعباس سهل بن سعد انصاري خزرجى ساعدى;
٥٤. ابوامامه صدى بن عجلان باهلى;
٥٥. ضميره اسدى;

٥٦. طلحة بن عبدالله تميمي؛
٥٧. عامر بن عمير نميري؛
٥٨. عامر بن ليلى بن ضمرة؛
٥٩. عامر بن ليلى غفاري؛
٦٠. أبو الطفيل عامر بن واثله ليثي؛
٦١. عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموى رسول خدا؛
٦٢. عبدالرحمان بن عبدرب أنصاري؛
٦٣. عبدالرحمان بن عوف قرشى زهرى؛
٦٤. عبدالرحمان بن يعمر ديلي؛
٦٥. عبدالله بن أبى عبدالأسد مخزومى؛
٦٦. عبدالله بن بديل بن ورقاء؛
٦٧. عبدالله بن بشير مازنى؛
٦٨. عبدالله بن ثابت أنصاري؛
٦٩. عبدالله بن جعفر بن أبى طالب هاشمى؛
٧٠. عبدالله بن حنطب قرشى مخزومى؛
٧١. عبدالله بن ربيعه؛
٧٢. عبدالله بن عباس؛
٧٣. عبدالله بن أبى أوفى علقمه أسلمى؛
٧٤. عبدالله بن مسعود هذلى؛
٧٥. عبدالله بن عمر بن خطاب عدوى؛
٧٦. عبدالله بن ياميل؛
٧٧. عثمان بن عفان؛
٧٨. عبيد بن عازب أنصاري، برادر براء بن عازب؛
٧٩. أبو طريف عدى بن حاتم؛
٨٠. عطية بن بسر مازنى؛
٨١. عقبه بن عامر جهنى؛
٨٢. حضرت أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام؛
٨٣. أبويقظان عمار بن ياسر عنسى؛
٨٤. عماره خزرجى أنصاري؛

۸۵. عمر بن أبی سلمة بن عبد أسد مخزومی;
۸۶. عمر بن خطاب;
۸۷. أبونجید عمران بن حصین خزاعی;
۸۸. عمرو بن حمق خزاعی کوفی;
۸۹. عمرو بن شراحیل;
۹۰. عمرو بن عاصی;
۹۱. عمرو بن مره جهنی;
۹۲. مقداد بن عمرو کندی زهری;
۹۳. قیس بن ثابت بن شماس أنصاری;
۹۴. قیس بن سعد بن عباده أنصاری خزرجی;
۹۵. أبو محمد کعب بن عجرة أنصاری مدنی;
۹۶. أبو سلیمان مالک بن حویرث لیثی;
۹۷. ناجیة بن عمرو خزاعی;
۹۸. أبو برزہ فضلة بن عتبه أسلمی;
۹۹. نعمان بن عجلان أنصاری;
۱۰۰. هاشم مرقال بن عتبه بن أبی وقاص زهری مدنی رحمه الله;
۱۰۱. أبو وسمه وحشی بن حرب حبشی حمصی;
۱۰۲. وهب بن حمزه;
۱۰۳. أبو جحیفه وهب بن عبدالله سوائی;
۱۰۴. أبو مرزم یعلی بن مرة بن وهب ثقفی.

از میان بانوانی که در زمره راویان حدیث غدیر قرار گرفته اند نیز می توان به اسامی ذیل

اشاره کرد:

۱. حضرت صدیقه کبرا فاطمه زهرا سلام الله علیها;
۲. أسماء دختر عمیس خثعمیة;
۳. أم سلمه;
۴. أم هانی دختر ابوطالب;
۵. فاطمه دختر حمزة بن عبدالمطلب;
۶. عایشه دختر أبوبکر بن أبی قحافه.

بنابر این همان گونه که گذشت، اسامی راویان حدیث غدیر در طبقه صحابه بیش از یکصد نفر است و بسیار جای تعجب و حیرت دارد که نام اکثر قریب به اتفاق صحابه برجسته و نام دار رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان راویان حدیث غدیر به چشم می خورد!

راویان حدیث غدیر از تابعان

پرواضح است که پس از صحابه، تابعان از جایگاه ویژه ای در نقل احادیث برخوردار هستند؛ زیرا آنان پل ارتباطی میان نسل های بعد و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشند و از سوی دیگر، اهل سنت اعتبار خاصی برای تابعان قائلند و آنان را در کنار صحابه قرار می دهند. پیش از این بیان شد که تابعان در نقل و انتشار حدیث غدیر سهم بسزایی داشته اند؛ زیرا آنان بودند که با پی گیری و سماجت موفق شدند در فضای پراختناق و خفقان سنگین آن دوران، حدیث غدیر را از سینه صحابه بیرون بکشند و سبب انتشار این رویداد مهم گردند؛ از این رو اشاره به نام تابعانی که حدیث غدیر را روایت کرده اند بسیار مهم است. اما طبقه تابعان در نقل حدیث غدیر به شرح ذیل است:

راویان حدیث غدیر در قرن دوم

۱. أبو محمد عمرو بن دینار جمحی مکی (متوفای ۱۱۵ / ۱۱۶)؛
۲. أبو بکر محمد بن مسلم بن عبیدالله قرشی زهری (متوفای ۱۲۴)؛
۳. أبو محمد عبدالرحمان بن قاسم بن محمد بن ابی بکر تیمی مدنی (متوفای ۱۲۶)؛
۴. أبو ثمامة بکر بن سواده بن ثمامه بصری (متوفای ۱۲۸)؛
۵. أبو یسار عبدالله بن ابی نجیح یسار ثقفی مکی (متوفای ۱۳۱)؛
۶. أبو هشام مغیره بن مقسم ضبی کوفی اعمی (متوفای ۱۳۳)؛
۷. أبو عبدالرحیم خالد بن یزید جمحی مصری (متوفای ۱۳۹)؛
۸. حسن بن حکم نخعی کوفی (متوفای ۱۴۰)؛
۹. أبو عبدالله إدريس بن یزید اودی کوفی؛
۱۰. عبدالملك بن ابی سلیمان عرزمی کوفی (متوفای ۱۴۵)؛
۱۱. عوف بن ابی جمیله عبدی هجری بصری (متوفای ۱۴۶)؛
۱۲. عبیدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب عدوی عمری مدنی (متوفای ۱۴۷)؛
۱۳. نعیم بن حکیم مدائنی (متوفای ۱۴۸)؛
۱۴. طلحة بن یحیی بن طلحة بن عبیدالله تیمی کوفی (متوفای ۱۴۸)؛

۱۵. أبو محمد كثير بن زيد أسلمي (متوفای ۱۵۰)؛
۱۶. محمد بن إسحاق (متوفای ۱۵۱ / ۱۵۲)؛
۱۷. أبو عروة معمر بن راشد أزدی (متوفای ۱۵۳ / ۱۵۴)؛
۱۸. مسعر بن کدام كوفی (متوفای ۱۵۳ / ۱۵۵)؛
۱۹. أبو عيسى حکم بن أبان عدنی (متوفای ۱۵۴ / ۱۵۵)؛
۲۰. عبدالله بن شوذب بلخی (متوفای ۱۵۷)؛
۲۱. شعبة بن حجاج واسطی (متوفای ۱۶۰)؛
۲۲. أبو العلاء کامل بن علاء تمیمی كوفی (متوفای ۱۶۰)؛
۲۳. سفیان بن سعید ثوری (متوفای ۱۶۱)؛
۲۴. إسرائيل بن یونس سبیعی كوفی (متوفای ۱۶۰ / ۱۶۲)؛
۲۵. جعفر بن زیاد كوفی أحمر (متوفای ۱۶۵ / ۱۶۷)؛
۲۶. شريك بن عبدالله قاضی (متوفای ۱۷۷)؛
۲۷. محمد بن جعفر مدنی، مشهور به غندر (متوفای ۱۹۳)؛
۲۸. وكيع بن جراح رواسی (متوفای ۱۹۷)؛
۲۹. عبدالله بن نمیر همدانی (۱۹۹)؛
۳۰. مسلم بن سالم نهدي أبو فروة كوفی.

لازم به ذکر است که حدود هشتاد نفر از تابعان که تاریخ حیات آنان مربوط به قرن دوم هجری می باشد، از راویان حدیث غدیر هستند؛ اما به دلیل پرهیز از اطاله کلام به بیان همین مقدار اکتفا می نمایم و علاقه مندان را جهت مزید اطلاع به کتاب *نقحات الأزمهار*^۹ حواله می دهیم.

راویان حدیث غدیر در قرن سوم

۱. أبو أحمد محمد بن عبدالله زبیری حبال (متوفای ۲۰۳)؛
۲. یحیی بن آدم بن سلیمان أموی (متوفای ۲۰۳)؛
۳. محمد بن إدريس شافعی (متوفای ۲۰۴)؛
۴. أسود بن عامر شامی، مشهور به شاذان (متوفای ۲۰۸)؛
۵. عبدالرزاق بن همام صنعانی (متوفای ۲۱۱)؛
۶. حسین بن محمد بن بهرام مروزی (متوفای ۲۱۳)؛
۷. أبو نعیم فضل بن دکین كوفی (متوفای ۲۱۸ / ۲۱۹)؛

۸. عفان بن مسلم صفار (متوفای ۲۲۰)؛
۹. سعید بن منصور خراسانی (متوفای ۲۲۷)؛
۱۰. ابراهیم بن حجّاج سامی (متوفای ۲۳۱ / ۲۳۲)؛
۱۱. علی بن حکیم اودی (متوفای ۲۳۱)؛
۱۲. علی بن محمد طنافسی (متوفای ۲۲۳)؛
۱۳. هدبّه بن خالد بصری (متوفای ۲۳۵ / ۲۳۶)؛
۱۴. عبدالله بن محمد بن اَبی شیبّه عبسی (متوفای ۲۳۵)؛
۱۵. عبیدالله بن عمر قواریری (متوفای ۲۳۵)؛
۱۶. إسحاق بن ابراهیم ابن راهویه (متوفای ۲۳۸)؛
۱۷. عثمان بن محمد بن اَبی شیبّه (متوفای ۲۳۹)؛
۱۸. قتیبه بن سعید بلخی (متوفای ۲۴۰)؛
۱۹. أحمد بن محمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱)؛
۲۰. أبو موسی هارون بن عبدالله حمال (متوفای ۲۴۳)؛
۲۱. محمد بن بشار، مشهور به بندار عبدی (متوفای ۲۵۲)؛
۲۲. أبو موسی محمد بن مثنی عنزی (متوفای ۲۵۲)؛
۲۳. حسن بن عرفه عبدی (متوفای ۲۵۷)؛
۲۴. محمد بن یحیی ذهلی (متوفای ۲۵۸)؛
۲۵. حجّاج بن یوسف، مشهور به «ابن شاعر بغدادی» (متوفای ۲۵۹)؛
۲۶. إسماعیل بن عبدالله أصفهانی (متوفای ۲۶۷)؛
۲۷. حسن بن علی بن عفان عامری (متوفای ۲۷۰)؛
۲۸. محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (متوفای ۲۷۳)؛
۲۹. أحمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹)؛
۳۰. عبدالله بن مسلم دینوری، مشهور به «ابن قتیبه» (متوفای ۲۷۶)؛
۳۱. محمد بن عیسی بن سوره ترمذی (متوفای ۲۷۹)؛
۳۲. أحمد بن عمرو شیبانی، مشهور به ابن اَبی عاصم (متوفای ۲۸۷)؛
۳۳. زکریا بن یحیی سجزی خیاط (متوفای ۲۸۹)؛
۳۴. عبدالله بن أحمد بن محمد بن حنبل (متوفای ۲۹۰)؛
۳۵. علی بن محمد مصیصی؛
۳۶. ابراهیم بن یونس بغدادی؛

۳۷. أحمد بن عمرو بن عبدالخالق بزّاز (متوفای ۲۹۲).

راویان حدیث غدیر در قرن چهارم

۱. أحمد بن شعیب نسائی (متوفای ۳۰۳);
۲. حسن بن سفیان نسوی (متوفای ۳۰۳);
۳. أحمد بن علی أبویعلی موصلی (متوفای ۳۰۷);
۴. محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰);
۵. عبدالله بن محمد أبوالقاسم بغوی (متوفای ۳۱۷);
۶. محمد بن علی بن حسین بن بشیر زاهد، مشهور به «حکیم ترمذی»;
۷. أحمد بن محمد بن سلامه طحاوی (متوفای ۳۲۱);
۸. أبوعمر أحمد بن محمد بن عبدربه قرطبی (متوفای ۳۲۸);
۹. حسین بن إسماعیل محاملی (متوفای ۳۳۰);
۱۰. أبوالعباس أحمد بن محمد بن سعید، مشهور به «ابن عقده» (متوفای ۳۳۲);
۱۱. یحیی بن عبدالله عنبری (متوفای ۳۴۴);
۱۲. دعلج بن أحمد سجستانی (متوفای ۳۵۱);
۱۳. محمد بن عبدالله بزّاز شافعی (متوفای ۳۵۴);
۱۴. أبوحاتم محمد بن حبان بستی (متوفای ۳۵۴);
۱۵. سلیمان بن أحمد طبرانی (متوفای ۳۶۰);
۱۶. أحمد بن جعفر قطیعی (متوفای ۳۶۸);
۱۷. علی بن عمر دارقطنی (متوفای ۳۸۵);
۱۸. عبیدالله بن عبدالله، مشهور به «ابن بطه» (متوفای ۳۸۷);
۱۹. محمد بن عبدالرحمان ذهبی (متوفای ۳۹۳).

راویان حدیث غدیر در قرن پنجم

۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵);
۲. عبدالملک بن محمد بن ابراهیم خرگوشی (متوفای ۴۰۷);
۳. أحمد بن عبدالرحمان فارسی شیرازی (متوفای ۴۰۷);
۴. أحمد بن موسی بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰);
۵. أبوعلی أحمد بن محمد بن یعقوب مسکویه (متوفای ۴۲۱);

۶. أحمد بن محمد بن إبراهيم ثعلبی (متوفای ۴۲۷)؛
۷. أبونعیم أحمد بن عبدالله اصفهانی (متوفای ۴۳۰)؛
۸. إسماعیل بن علی بن حسین، مشهور به «ابن سمّان» (متوفای ۴۴۵)؛
۹. أحمد بن حسین بن علی بیهقی (متوفای ۴۵۸)؛
۱۰. یوسف بن عبدالله، مشهور به «ابن عبدالبر نمری قرطبی» (متوفای ۴۶۳)؛
۱۱. أحمد بن علی، مشهور به «خطیب بغدادی» (متوفای ۴۶۳)؛
۱۲. أبوالحسن علی بن أحمد واحدی (متوفای ۴۶۸)؛
۱۳. مسعود بن ناصر سجستانی (متوفای ۴۷۷)؛
۱۴. علی بن محمد جلابی، مشهور به «ابن مغزلی» (متوفای ۴۸۳)؛
۱۵. أبوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی؛
۱۶. أبومظفر منصور بن محمد سمعانی (متوفای ۴۸۹)؛
۱۷. علی بن حسن بن حسین خلعی (متوفای ۴۹۲).

راویان حدیث غدیر در قرن ششم

۱. أبوحامد محمد بن محمد غزالی (متوفای ۵۰۵)؛
۲. حسین بن مسعود بغوی (متوفای ۵۱۶)؛
۳. رزین بن معاویه عبدری (متوفای ۵۳۵)؛
۴. أحمد بن محمد عاصمی؛
۵. محمود بن عمر زمخشری (متوفای ۵۳۷)؛
۶. أبوالفتح محمد بن علی بن إبراهيم نطنزی؛
۷. موفق بن أحمد خوارزمی مکی، مشهور به «أخطب خوارزم» (متوفای ۵۶۸)؛
۸. عمر بن محمد بن خضر أردبیلی، مشهور به ملا؛
۹. علی بن حسن بن هبة الله، مشهور به «ابن عساكر دمشق» (متوفای ۵۷۱)؛
۱۰. أبوموسی محمد بن عمر بن أحمد مدینی اصفهانی (متوفای ۵۸۱)؛
۱۱. فضل الله بن أبی سعید حسن بن حسن تورپشتی؛
۱۲. أبوالفتح أسعد بن محمود بن خلف عجلی (متوفای ۶۰۰).

راویان حدیث غدیر در قرن هفتم

۱. محمد بن عمر رازی (متوفای ۶۰۶)؛

۲. أبو السعادات مبارك بن محمد بن محمد ابن أثير جزرى (متوفى ۶۰۶)؛
۳. أبو الحسن على بن محمد بن محمد ابن أثير (متوفى ۶۳۰)؛
۴. ضياء الدين محمد بن عبدواحد مقدسى حنبلى (متوفى ۶۴۳)؛
۵. محمد بن طلحه نصيبى (متوفى ۶۵۲)؛
۶. أبو حجاج يوسف بن محمد بلوى، مشهور به «ابن الشيخ»؛
۷. يوسف بن قز على سبط ابن جوزى (متوفى ۶۵۴)؛
۸. محمد بن يوسف گنجى شافعى (متوفى ۶۵۸)؛
۹. عبدالرزاق بن رزق الله رسعنى (متوفى ۶۶۱)؛
۱۰. يحيى بن شرف نووى (متوفى ۶۷۶)؛
۱۱. أحمد بن عبدالله محب الدين طبرى مكي (متوفى ۶۹۴)؛
۱۲. إبراهيم بن عبدالله وصابى يمنى شافعى؛
۱۳. محمد بن أحمد فرغانى (متوفى ۶۹۹).

راویان حدیث غدیر در قرن هشتم

۱. إبراهيم بن محمد جوینی (متوفى ۷۲۲)؛
۲. أحمد بن محمد بن أحمد علاء الدوله سمنانى (متوفى ۷۳۶)؛
۳. يوسف بن عبدالرحمان مزى (متوفى ۷۴۲)؛
۴. محمد بن أحمد ذهبى (متوفى ۷۴۸)؛
۵. حسن بن حسين نظام الدين أعرج نيشابورى؛
۶. ولى الدين محمد بن عبدالله خطيب تبريزى؛
۷. عمر بن مظفر، مشهور به «ابن وردى» (متوفى ۷۴۹)؛
۸. تاج الدين أحمد بن عبدالقادر بن مكتوم قيسى (متوفى ۷۴۹)؛
۹. محمد بن يوسف زرندى (متوفى حوالى ۷۵۰)؛
۱۰. محمد بن مسعود كازرونى (متوفى ۷۵۸)؛
۱۱. عبدالله بن أسعد يمنى يافعى (متوفى ۷۶۸)؛
۱۲. إسماعيل بن عمر دمشقى، مشهور به «ابن كثير» (متوفى ۷۷۴)؛
۱۳. أبو حفص عمر بن حسن مراغى (متوفى ۷۷۸)؛
۱۴. على بن شهاب الدين همدانى (متوفى ۷۸۶)؛

۱۵. محمد بن عبدالله بن أحمد مقدسی (متوفای ۷۸۹).

راویان حدیث غدیر در قرن نهم

۱. محمد بن محمد شمس الدین جزری (متوفای ۸۳۳);
۲. أحمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی (متوفای ۸۴۵);
۳. شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی (متوفای ۸۴۹);
۴. أحمد بن علی بن محمد، مشهور به «ابن حجر عسقلانی» (متوفای ۸۵۲);
۵. علی بن محمد بن أحمد، مشهور به «ابن صباغ مالکی» (متوفای ۸۵۵);
۶. محمود بن أحمد عینی حنفی (متوفای ۸۵۵);
۷. حسین بن معین الدین یزدی میبدی (متوفای ۸۷۰);
۸. عبدالله بن عبدالرحمان، مشهور به «أصیل الدین محدث» (متوفای ۸۳۳);
۹. فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی.

راویان حدیث غدیر در قرن دهم و یازدهم

۱. علی بن عبدالله نورالدین سمهودی (متوفای ۹۱۱);
۲. عبدالرحمان بن ابی بکر جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱);
۳. عطاء الله بن فضل الله شیرازی، مشهور به «جمال الدین محدث»;
۴. عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین أحمد (متوفای ۹۳۲);
۵. أحمد بن محمد بن علی بن حجر مکی (متوفای ۹۷۳);
۶. علی بن حسام الدین متقی هندی (متوفای ۹۷۵);
۷. محمد طاهر فتنی (متوفای ۹۸۱);
۸. میرزا مخدوم بن عبدالباقی (متوفای حدود ۹۹۵);
۹. علی بن سلطان محمد هروی، مشهور به «قاری» (متوفای ۱۰۱۴);
۱۰. محمد عبدالرؤف بن تاج العارفین مناوی (متوفای ۱۰۳۱);
۱۱. شیخ بن عبدالله عیدروس یمنی (متوفای ۱۰۴۱);
۱۲. محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری مدنی;
۱۳. علی بن ابراهیم بن أحمد بن علی نورالدین حلبی (متوفای ۱۰۴۴);
۱۴. أحمد بن مفضل بن محمد باکثیر مکی (متوفای ۱۰۴۷);
۱۵. عبدالحق بن سیف الدین بخاری دهلوی (متوفای ۱۰۵۲);
۱۶. محمد بن محمد مصری;

۱۷. صالح بن مهدی مقبلی.

حدیث غدیر به شرحی که گذشت از قرون نخستین و از طبقه صحابه به صورت متصل روایت گردیده و کوچک ترین ابهام و خللی در سلسله سند آن دیده نمی شود. البته انبوه روایات حدیث غدیر در حالی صورت گرفته که فضای خفقان و رعب حاکم بوده و کسی جرأت نقل این روایت را نداشته است.

به هر روی، پس از بیان طبقه راویان حدیث غدیر، سزاوار است تا به بیان متن حدیث غدیر پرداخته شود.

متن حدیث غدیر

از آنجا که تابعان در روایت حدیث غدیر نقش بسزایی داشته اند، از این رو نوعاً ملاک در نقل حدیث غدیر را بر اساس روایات طبقه تابعان قرار می دهیم. بنابراین روایت حدیث غدیر را از راویان قرن دوم آغاز می نماییم؛ اما از آنجا که حدیث غدیر به نقل های فراوانی روایت شده و امکان نقل تمام روایات این حدیث وجود ندارد، در این نوشتار تنها به روایات مشهور بسنده کرده و علاقه مندان جهت اطلاع از تمام نقل های این حدیث را به کتاب *نقحات الازهار* ارجاع می دهیم. بنابراین ملاک ما در این نوشتار، نقل روایات مشهوری است که از نظر سندی دارای اعتبار است.

روایت یکم: به نقل از عمرو بن دینار جمحی

حدثنا أحمد بن جعفر بن سلم، ثنا العباس بن علي النسائي، ثنا محمد بن علي بن خلف، ثنا حسين الأشقر، ثنا ابن عيينة عن عمرو بن دينار، عن طاووس، عن بريدة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{٥٠}

احمد بن جعفر بن سلم سند خود از عمرو بن دینار، از طاووس، از بریده، و او نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

روایت دوم: به نقل از محمد بن مسلم زهری

عن عبدالله بن العلاء، عن الزهري، قال: سمعت سعيد بن جناب يحدث عن أبي عنفوانة المازني قال: سمعت أبا جندبة جندع بن عمرو بن مازن قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار». وسمعتَه - وإلا صمتا - يقول - وقد انصرف من حجة الوداع، فلما نزل غدیر خم، قام في الناس خطيباً وأخذ بيد عليّ وقال: «من كنت وليه فهذا وليه،

اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه». قال عبیدالله: فقلت للزهري: لا تحدّث بهذا بالشام وأنت تسمع ملء أذنيك سبّ علي. فقال: والله عندي من فضائل علي ما لو تحدّثت لقتلت؛^{٥١}

عبدالله بن علاء از زهري و او نیز به سند خود از جندع نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، خداوند جایگاهش را از آتش پر می نماید». و همچنین از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم و اگر دروغ بگویم خدا مرا ناشنوا کند، که در راه بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم، در حالی که دست علی را گرفته بود، فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، دوستان علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش». عبدالله بن علاء می گوید به زهري گفتم: این روایت را در شام روایت نکن؛ زیرا می بینی که از در و دیوار شام دشنام به علی می بارد. در این هنگام زهري گفت: به خدا سوگند نزد من روایاتی از فضائل علی علیه السلام وجود دارد که اگر آنها را نقل کنم، کشته می شوم!

روایت سوم: نقل دیگری از زهري

وروی الترمذی أيضاً عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ هذا اللفظ بمجرد ورواه الترمذی ولم يزد عليه. وزاد غيره وهو الزهري ذكر اليوم والزمان والمكان، قال: لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع وعاد قاصدا المدينة، قام بغدير خم - وهو ماء بين مكة والمدينة، وذلك في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة الحرام وقت الهجرة - فقال صلى الله عليه وآله: «أيها الناس إني مسؤول وأنتم مسؤولون، هل بلغت؟». قالوا: نشهد أنك قد بلغت ونصحت. قال: «وأنا أشهد أنني قد بلغت ونصحت». ثم قال: «أيها الناس، أليس تشهدون أن لا إله إلا الله، وأني رسول الله». قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله وأنت رسول الله. قال: «وأنا أشهد مثل ما شهدتم». ثم قال: «أيها الناس، قد خلفت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي: كتاب الله وأهل بيتي، ألا وإن اللطيف أخبرني أنهما لم يفترقا حتى يردا علي الحوض، سعة حوضي ما بين بصرى وصنعاء، عدد آنيته عدد النجوم، إن الله مسانلكم كيف خلفتموني في كتابه وأهل بيتي». ثم قال: «أيها الناس، من أولى الناس بالمؤمنين؟». قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: «إن أولى الناس بالمؤمنين أهل بيتي»، قال ذلك ثلاث مرات، ثم قال في الرابعة - وأخذ بيد علي - : «اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»، يقولها ثلاث مرات. ألا فليبلغ الشاهد الغائب؛^{٥٢}

ترمذی از زيد بن ارقم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای او است». این روایت را ترمذی به همین مقدار روایت کرده و چیزی

٥١. أسد الغابة: ١ / ٣٠٨.

٥٢. الفصول المهمة في معرفة الأئمة: ١ / ٢٣٧.

بر آن نیافزوده است؛ اما زهری همین روایت را نقل کرده و زمان، مکان و روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین فرمایشی کرده را نیز بیان نموده است. زهری می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله حجة الوداع را انجام داد و آهنگ بازگشت به مدینه کرد، در میان راه مکه و مدینه، در مکانی به نام غدیر خم و در روز هجدهم ذیحجه توقف نمود و هنگام پیش از ظهر فرمود: «ای مردم، من بازخواست می شوم و شما نیز بازخواست می گردید. آیا سختم را به شما رساندم؟». مردم عرضه داشتند: گواهی می دهیم که سخنت را رساندی و خیرخواهی نمودی. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز گواهی می دهم که خیرخواهی نمودم و سختم را ابلاغ کردم». باز فرمود: «ای مردم، آیا گواهی نمی دهید که معبود به حقی غیر از خداوند یکتا نیست و من فرستاده او هستم؟». مردم عرضه داشتند: گواهی می دهیم که معبود به حقی غیر از خداوند یکتا نیست و تو فرستاده او می باشی. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز مانند شما گواهی می دهم». آنگاه فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی می گذارم که اگر به آن تمسک جوید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و اهل بیت. آگاه باشید که خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد آیند و این حوض آنقدر وسیع است که وسعتش به اندازه مسافت میان بصری و صنعاء^۳ می باشد و به تعداد ستارگان، ظرف هایی برای نوشیدن در آن قرار داده شده است. همانا خداوند از شما بازخواست می کند که چگونه با کتابش و اهل بیت من رفتار کردید». سپس فرمود: «ای مردم، چه کسی سزاوارتر

به مؤمنان است؟». مردم عرضه داشتند: خدا و رسولش داناتر هستند. حضرت فرمود: «سزاوارترین مردم به مؤمنان، اهل بیت من می باشند»؛ و این جمله را سه مرتبه تکرار نمود و بار چهارم دست علی علیه السلام را گرفت و عرضه داشت: «پروردگارا، هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. خدایا با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش»، و این جمله را سه مرتبه تکرار نمود و فرمود: «همانا کسانی که حاضر هستند به غائبان اطلاع دهند».

روایت چهارم: به نقل از عبدالرحمان بن قاسم بن محمد بن ابی بکر

وروی سفیان الثوری، عن عبدالرحمن بن القاسم، عن عمر بن عبدالغفار: إن أبا هريرة لما قدم الكوفة مع معاوية، كان يجلس بالعشيات بباب كندة، ويجلس الناس إليه، فجاء شاب من الكوفة فجلس إليه فقال: يا أبا هريرة، أنشدك الله أسمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن

أبي طالب: «اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه»؟ فقال: اللهمّ نعم. قال: فأشهد بالله لقد واليت عدوه وعاديت وليه، ثمّ قام عنه؛^{٥٤}

سفیان ثوری از عبدالرحمان بن قاسم، از عمر بن عبدالغفار نقل می کند که گفت: هنگامی که صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه به پایان رسید، معاویه وارد کوفه شد، در حالی که ابوهریره^{٥٥} نیز همراه او بود. ابوهریره در مکانی می نشست و مردم دور او را می گرفتند و محفلی تشکیل می شد. در این هنگام جوانی از اهالی

کوفه بر او وارد شد و گفت: ای ابوهریره، تو را به خداوند سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی که در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «پروردگارا، دوست علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار»؟ ابوهریره در پاسخ گفت: خدا گواه است که شنیدم. سپس آن جوان گفت: به خدا سوگند تو با دشمن علی علیه السلام رفاقت کردی و با دوستان او دشمنی نمودی! آنگاه برخاست و مجلس را ترک کرد.

روایت پنجم: به نقل از ادریس بن یزید اودی

وقال الحافظ أبويعلى الموصلي ثنا أبو بكر بن أبي شيبة، أنبأنا: شريك عن أبي يزيد الأودي، عن أبيه قال: دخل أبوهريرة المسجد، فاجتمع إليه الناس، فقام إليه شاب فقال: أنشدك بالله، أسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه»؟ قال: نعم؛^{٥٦}

ابويعلى موصلى به سند خود از ابویزید اودی از پدرش روایت کرده که ابوهریره داخل مسجد شد و مردم گرد او جمع شدند. در این هنگام جوانی به پا خاست و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش»؟ ابوهریره گفت: گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی علیه السلام دوست باش و با دشمنانش دشمن باش».

روایت ششم: به نقل از بکر بن سواده بن ثمامه

٥٤. شرح نهج البلاغة: ٤ / ٦٨.

٥٥. ابوهریره از شخصیت های مرموز صدر اسلام است. زمخشری از او نقل کرده که گفته است: «مضيرة معاوية أدم وأطيب والصلاة خلف علي أفضل؛ یعنی سفره معاویه چرب تر است و نمازگزاردن پشت علی از فضیلت بیشتری برخوردار است!»؛ ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: ٣ / ٢٢٦ - ٢٢٧.

٥٦. البداية والنهاية: ٥ / ٣٣٢.

أخبرنا أحمد بن محمد بن طاوان قال: حدثنا الحسين بن محمد العلوي العدل قال: حدثنا علي بن عبدالله بن مبشر قال: حدثنا أحمد بن منصور الرمادي قال: حدثنا عبدالله بن صالح، عن ابن لهيعة، عن أبي هبيرة وبكر بن سواده عن قبيصة بن ذويب وأبي سلمة بن عبدالرحمن، عن جابر بن عبدالله أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل بخرم، ففتحى الناس عنه، ونزل معه علي بن أبي طالب، فشق على النبي تأخر الناس، فأمر عليا فجمعهم، فلما اجتمعوا قام فيهم متوسد علي بن أبي طالب، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «أيها الناس، إنّه قد كرهت تخلفكم عني، حتى خيل إلي أنه ليس شجرة أبغض إليكم من شجرة تليني». ثم قال: «لكن علي بن أبي طالب أنزله الله مني بمنزلة مني، فرضي الله عنه كما أنا عنه راض، فإنه لا يختار علي قربي ومحبتي شيئاً»، ثم رفع يديه وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». قال: فابتدر الناس إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يبكون ويتضرعون، ويقولون: يا رسول الله، ما تنحينا عنك إلا كراهية أن نثقل عليك، فنعوذ بالله من شرور أنفسنا وسخط رسول الله. فرضي رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهم عند ذلك؛^{٥٧}

احمد بن محمد بن طاوان به سند خود از بكر بن سواده، از قبيصة بن ذويب و ابوسلمة بن عبدالرحمان از جابر بن عبدالله نقل می کند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد خم شد و اطراق نمود و علی بن ابی طالب علیه السلام همراه آن حضرت بود؛ اما مردم از رسول خدا صلى الله عليه وآله فاصله گرفتند و متفرق شدند و هر کس در گوشه ای توقف نمود. پراکنده شدن مردم بر رسول خدا صلى الله عليه وآله سخت آمد؛ از این رو به علی علیه السلام امر نمود تا مردم را جمع نماید. علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را جمع نمود و در این هنگام رسول خدا صلى الله عليه وآله حمد و ثنای الاهی را به جای آورد و فرمود: «ای مردم، من نمی پسندم که شما از من فاصله گرفته اید...». سپس فرمود: «لیکن علی بن ابی طالب علیه السلام را خداوند بر من وارد نمود و او را به منزله من قرار داد و خداوند از او راضی گشته؛ همانطور که من از او راضی شدم». سپس دست علی را بلند کرد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او می باشد. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش». در این هنگام مردم در حالی که گریان بودند، به محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله آمدند و عرضه داشتند: ای پیامبر خدا، ما از گرد شما پراکنده نشدیم مگر به این دلیل که شما را آزرده نکنیم و پناه می بریم به خدا از شر نفسمان و خشم رسول خدا. در این هنگام رسول خدا از مردم راضی شد.

روایت هفتم: از عبدالله بن ابی نجیح یسار

قُتْنَا يَعْقُوبُ بْنُ حُمَيْدِ بْنِ كَاسِبٍ، قُتْنَا سَفِيَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ رَبِيعَةَ الْجَرَشِيِّ: أَنَّهُ ذَكَرَ عَلِيَّ عِنْدَ رَجُلٍ وَعِنْدَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: أَتَذْكَرُ عَلِيًّا؟! إِنَّ لَهُ مَنَاقِبَ أَرْبَعًا، لِأَنَّ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا - وَذَكَرَ حَمْرَ النَّعَمِ - : قَوْلُهُ: «لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ». وَقَوْلُهُ: «أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». وَقَوْلُهُ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». وَنَسِيَ سَفِيَانَ وَاحِدَةً: ^{٥٨}

يعقوب بن حميد بن كاسب از سفیان، از ابن ابی نجیح، از پدرش او از ربیعہ جرشی نقل می کند که گفت: نزد شخصی نام علی علیه السلام به میان آمد و سعد بن ابی وقاص نیز حاضر بود. سعد گفت: آیا از علی نام می بری؟ همانا برای علی چهار منقبت است که اگر یکی از آنها برای من می بود، برایم از ثروت دنیا با ارزشتر بود. نخست آنکه در روز خیر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند». دوم آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «جایگاه علی نسبت به من، به مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است». سوم آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». اما راوی، منقبت چهارم را فراموش نمود!

در مورد ماجرای که از سعد بن ابی وقاص نقل شد، بیان يك نکته لازم است. اصل این ماجرا به روایت های دیگری نیز نقل شده که حاکی از تحریف این قضیه است که در جای خود قابل رسیدگی است.

روایت هشتم: نقل دیگری از ماجرای سعد بن ابی وقاص

قَدِمَ مَعَاوِيَةَ فِي بَعْضِ حَجَّاتِهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَعْدٌ، فَذَكَرُوا عَلِيًّا، فَنَالَ مِنْهُ، فَغَضِبَ سَعْدٌ وَقَالَ: تَقُولُ هَذَا لِرَجُلٍ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». وَسَمِعْتَهُ يَقُولُ: «أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». وَسَمِعْتَهُ يَقُولُ: «لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ الْيَوْمَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ ^{٥٩}

معاویه در یکی از سفرهای حجش بر سعد بن ابی وقاص وارد شد و سخن از علی علیه السلام به میان آمد و معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت کرد. سعد خشمگین شد و به معاویه گفت: به شخصی توهین می کنی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که در مورد او فرمود: «هر کس من مولای او می باشم، اینک علی مولای او است». و نیز شنیدیم که فرمود: «جایگاه علی نسبت به من، به مانند

٥٨. فضائل الصحابة: ٢ / ٦٤٣ / ح ١٠٩٣.

٥٩. سنن ابن ماجه: ١ / ٤٥ / ش ١٢١.

جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست». و نیز شنیدم که فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد» [اشاره به ماجرای جنگ خیبر].

روایت نهم: نقلی دیگر از سعد بن ابی وقاص

عن سعد، قال: كنت جالسا فتنقصوا علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فقلت: لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في علي خصال ثلاث، لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم. سمعته يقول: «إنه مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي». وسمعته يقول: «لأعطين الراية غدا رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله». وسمعته يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{٦٠}

سعد می گوید: نشسته بودم و در این هنگام به علی بن ابی طالب علیه السلام اهانت شد. گفتم از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که در حق علی علیه السلام سه نکته فرمود و اگر یکی از آن فرمایشات را در مورد من گفته بود، برایم از ثروت دنیا با ارزش تر بود. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «جایگاه علی نسبت به من، به مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست». و نیز شنیدم که در روز خیبر فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند». و نیز شنیدم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

از نقل روایات مذکور چند نکته قابل استفاده است:

نکته نخست: روایات مذکور از سند يك سانی برخوردار است؛ بنابراین احتمال اینکه این قضایا را حمل بر تعدد نمائیم، کمی بعید به نظر می رسد.

نکته دوم: در روایت نخست هیچ اشاره ای نشده که چه کسی نام امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده و به چه دلیل سعد بن ابی وقاص مقابل او موضع گرفته و فضائل امیرالمؤمنین را بیان کرده است؟! اما در روایت ابن ماجه و بعضی از نقل های نسائی، بیان شده که آن شخص مجهول معاویه بوده و سعد در حقیقت مقابل معاویه واکنش نشان داده است؛ اما باز علت واکنش سعد در برخی روایات مبهم است. دست آخر از روایت ابن ماجه و برخی روایات نسائی می توان استنباط نمود که آن شخص مجهول معاویه بوده و او به امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام ناسزا گفته و همین نکته سبب واکنش سعد بن ابی وقاص شده و طبق نقلی دیگر، معاویه از سعد خواسته تا به امیرالمؤمنین اهانت کند؛ اما سعد نپذیرفته و پاسخ دندان شکنی به معاویه داده است.

جایگاه سعد در تاریخ اسلام غیر قابل انکار است؛ زیرا او به باور عامه از «عشره مبشره» است و از شأن فوق العاده ای برخوردار است، و از سوی دیگر، از شخصیت ویژه ای در صدر اسلام برخوردار بوده، به گونه ای که نوشته شده با وجود او معاویه نمی توانست یزید را ولیعهد خویش نماید؛ از این رو ابتدا سعد را با سم به قتل رساند و پس از آن یزید را ولیعهد قرار داد.

به هر حال آنچه برای ما اهمیت دارد، تنها اشاره سعد بن ابی وقاص به حدیث غدیر است؛ اما نمی توان حواشی این ماجرا را نادیده گرفت؛ زیرا این حواشی در بردارنده واقعیتی از آن دوران است که چگونه حقائق دستخوش تغییر و تحریف گردیده و چگونه دامن جنایت کاران تنزیه شده است!

روایت دهم: به نقل از ابوزکریا عنبری^{۶۱} (ذیل ماجرای اعتزال سعد بن ابی وقاص)

وأما ما ذكر من اعتزال سعد بن أبيوقاص عن القتال فحدثنا أبو زكريا يحيى بن محمد العنبري، ثنا إبراهيم بن أبي طالب، ثنا علي بن المنذر، ثنا ابن فضيل، ثنا مسلم الملائني، عن خيثمة بن عبد الرحمن، قال: سمعت سعد بن مالك - وقال له رجل: إن علياً يقع فيك أنك تخلفت عنه - فقال سعد: والله إنّه لرأي رأيته، وأخطأ رأيي، إن علي بن أبي طالب أعطي ثلاثاً، لأن أكون أعطيت إحداهن أحب إليّ من الدنيا وما فيها. لقد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم - بعد حمد الله والثناء عليه - : «هل تعلمون أني أولى بالمؤمنين؟». قلنا: نعم، قال: «اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه، وال من والاه وعاد من عاداه»؛^{۶۲}

ابو زکریا یحیی بن محمد عنبری به سند خود از خیثمة بن عبدالرحمان نقل می کند که گفت: مردی بر سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) به خاطر شرکت نکردن در جنگ جمل و کناره گرفتن از اوضاع آن دوران، خرده گرفت. سعد در پاسخ گفت: به خدا سوگند نظرم این گونه بود و در نظر خویش به خطا رفتم و همانا برای علی بن ابی طالب علیه السلام سه خصلت وجود دارد که اگر یکی از آنها را من داشتم، برآیم از دنیا و آنچه در آن است با ارزش تر بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم، پس از بیان حمد و ثنای الهی فرمود: «آیا می دانید من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر هستم؟». عرضه داشتیم: آری. سپس فرمود: «پروردگارا، هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار».

روایت یازدهم: به نقل از مغیره بن مقسم ضبی

ثنا سفیان، ثنا أبو عوانة، عن المغيرة، عن أبي عبيد، عن ميمون أبي عبد الله قال: قال زيد بن أرقم وأنا أسمع: نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بواد يقال له وادي خم، فأمر الصلاة، فصلاها بهجير. قال: فخطبنا وظلل لرسول الله صلى الله عليه وسلم بثوب على شجرة سمرة من

۶۱. نام برده از مشایخ حاکم نیشابوری است.

۶۲. المستدرک: ۳ / ۱۱۶.

الشمس، فقال: «ألستم تعلمون؟ أو لستم تشهدون أنني أولى بكل مؤمن من نفسه؟». قالوا: بلى. قال: «فمن كنت مولاه فإنّ علياً مولاه، اللهم عاد من عاداه ووال من والاه»؛^{٦٣}

سفیان از ابو عوانه، از مغیره و او نیز به سند خود از ابو عبدالله نقل می کند که گفت: شنیدم که زید بن ارقم می گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله به منطقه ای رسیدیم که به آن خم می گفتند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله امر به نماز نمود و ما نماز گذاریم. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله خطبه خواند و ما بر درختی، سایه ای برای آن حضرت فراهم نمودیم. حضرت فرمود: «آیا می دانید - یا آیا گواهی می دهید که من از هر مؤمنی نسبت به خودش سزاوارتر هستم؟». عرضه داشتیم: آری. سپس فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دشمن علی دشمن باش و با دوست او دوست باش».

روایت دوازدهم: به نقل از ابو عبدالرحیم کندی

ثنا ابن نمیر، ثنا عبدالملك، عن أبي عبدالرحيم الكندي، عن زاذان بن عمر قال: سمعت علياً في الرحبة وهو ينشد الناس: من شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم وهو يقول ما قال. فقام ثلاثة عشر رجلاً،

فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{٦٤}

ابن نمیر از عبدالملك، از ابو عبدالرحیم کندی، از زاذان بن عمر نقل می کند که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که در رحبه مردم را سوگند داد و فرمود: «هر کس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم را شنیده است، بلند شود و گواهی دهد». در این هنگام سیزده نفر برخاستند و گواهی دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

روایت سیزدهم: به نقل از حسین بن محمد بن بهرام

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا حسين بن محمد وأبو نعيم المعنى، قالوا: ثنا فطر عن أبي الطفيل، قال: جمع علي الناس في الرحبة ثم قال لهم: «أنشد الله كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم ما سمع لما قام». فقام ثلاثون من الناس، وقال أبو نعيم فقام ناس كثير، فشهدوا حين أخذ بيده فقال للناس: «أعلمون أنني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: نعم يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». قال:

٦٣. مسند أحمد: ٤ / ٣٧٢.

٦٤. همان: ١ / ٨٤.

فخرجت - وكان في نفسي شيء - فلقيت زيد بن أرقم فقلت له: إني سمعت علياً رضي الله عنه يقول كذا وكذا، قال: فما تنكر، قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك له؛^{٦٥}

احمد بن حنبل از حسين بن محمد و ابونعيم معنى از ابوظفيل نقل مى کنند كه گفت: على عليه السلام مردم را در رحبه گرد آورد و فرمود: «به خدا سوگند مى دهم هر كسى را كه از رسول خدا صلى الله عليه وآله آنچه را در روز غدير خم بيان فرمود شنیده

است». در اين هنگام سى نفر برخاستند. ابونعيم مى گويد: گروه بسيارى از مردم برخاستند و گواهى دادند كه رسول خدا صلى الله عليه وآله هنگامى كه دست على عليه السلام را گرفت، فرمود: «آيا مى دانيد من از شما به خودتان سزاوارتر هستم؟». مردم عرضه داشتند: آرى. سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر كس من مولای او هستم، اينك على مولای او است. پروردگارا، با دوست على دوست باش و با دشمن على دشمن باش». ابوظفيل مى گويد: در اين هنگام از جمع مردم خارج شدم، در حالى كه باور اين قضيه برايم دشوار بود و در اين حال با زيد بن ارقم برخورد كردم و با تعجب گفتم: من از على عليه السلام چنين مطلبى شنيدم! زيد بن ارقم گفت: چه چيزى را انكار مى كنى؟ من از رسول خدا صلى الله عليه وآله همين مطلب را شنيدم.

روایت چهاردهم: به نقل از سعيد بن وهب و زيد بن يثيع

حدثنا عبدالله، ثنا علي بن حكيم الأودي، أنبأنا شريك، عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب وعن زيد بن يثيع قالوا: نشد علي الناس في الرحبة: من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدير خم إلا قام. قال: فقال: من قبل سعيد سته، ومن قبل زيد سته، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي يوم غدير خم: «أليس الله أولى بالمؤمنين؟». قالوا: بلى. قال: «اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه. اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»؛^{٦٦}

عبدالله بن احمد بن حنبل به سند خود از سعيد بن وهب و زيد بن يثيع نقل مى کند كه گفت: على عليه السلام در رحبه، مردم را سوگند داد و فرمود: «هر كس فرمايش رسول خدا صلى الله عليه وآله در غدير خم را شنیده، بلند شود و گواهى بدهد». در اين هنگام از اطراف سعيد، شش نفر و از اطراف زيد شش نفر ديگر برخاستند و گواهى دادند كه از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدند كه در روز غدير خم در مورد على عليه السلام فرمود: «آيا خداوند نسبت به مؤمنان سزاوارتر نيست؟». مردم عرضه داشتند: آرى. سپس فرمود: «پروردگارا، هر كس من مولای او هستم، اينك على مولای او است. پروردگارا، با دوست على دوست باش و با دشمن او دشمن باش».

٦٥. همان: ٤ / ٣٧٠.

٦٦. همان: ١ / ١١٨.

روایت پانزدهم: به نقل از محمد بن جعفر غندر

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا شعبة عن أبي إسحاق، قال: سمعت سعيد بن وهب قال: نشد علي الناس، فقام خمسة أو ستة من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فشهدوا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»^{٦٧}؛ احمد بن حنبل، از محمد بن جعفر، از شعبه، از ابواسحاق، از سعيد بن وهب نقل می کند که علی علیه السلام مردم را سوگند داد. در این هنگام پنج نفر یا شش نفر از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

روایت شانزدهم: به نقل از ربیع ابن ابی صالح اسلمی

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا محمد بن عبدالله، ثنا الربيع؛ يعني ابن أبي صالح الأسلمي، حدثني زياد بن أبي زياد سمعت علياً ينشد الناس فقال: أنشد الله رجلاً مسلماً سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم ما قال، فقام اثنا عشر بدرياً فشهدوا^{٦٨}؛ احمد بن حنبل به سند خود از ربیع بن ابی صالح اسلمی، از زیاد بن ابی زیاد نقل می کند که گفت: شنیدم که علی علیه السلام مردم را سوگند داد و فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که مردی مسلمان، فرمایش رسول خدا صلى الله عليه وآله در روز غدیر خم را گواهی دهد». در این هنگام دوازده نفر از مجاهدان جنگ بدر گواهی دادند.

روایت هفدهم: به نقل از ابوسلمان

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، حدثنا أسود بن عامر، أنا أبو إسرائيل، عن الحكم، عن أبي سلمان، عن زيد بن أرقم قال: استشهد علي الناس فقال: أنشد الله رجلاً سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه». فقام ستة عشر رجلاً فشهدوا^{٦٩}؛ احمد بن حنبل به سند خود از ابوسلمان، از زيد بن ارقم نقل می کند که گفت: علی علیه السلام مردم را گواه گرفت و فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، مردی از شما شنیده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش». در این هنگام شانزده نفر برخاستند و گواهی دادند.

٦٧. همان: ٥ / ٣٦٦.

٦٨. همان: ١ / ٨٨.

٦٩. همان: ٥ / ٣٧٠.

عن أبي الطفيل: إن علياً رضي الله عنه قام فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «أُنشد الله من شهد يوم غدِير خم إلا قام، ولا يقوم رجل يقول: نبئت أو بلغني، إلا رجل سمعت أذناه، ووعاه قلبه»، فقام سبعة عشر رجلاً منهم خزيمَةَ بن ثابت، وسهل بن سعد، وعدي بن حاتم، وعقبة بن عامر، وأبو أيوب الأنصاري، وأبو سعيد الخدري، وأبو شريح الخزاعي، وأبو قدامة الأنصاري، وأبو ليلى، وأبو الهيثم بن التيهان، ورجال من قريش. فقال علي رضي الله عنه وعنهم: «هاتوا ما سمعتم»، فقالوا: نشهد أننا أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأمر بشجرات فسوَيْن، وألقي عليهن ثوب، ثم نادى بالصلاة، فخرجنا فصلينا، ثم قام فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «أيها الناس ما أنتم قائلون؟». قالوا: قد بلغت، قال: «اللهم اشهد»، ثلاث مرات، قال: «إني أوشك أن أدعى فأجيب، وإني مسؤول وأنتم مسؤولون»، ثم قال: «ألا إن دمانكم وأموالكم حرام كحرمة يومكم هذا وحرمة شهركم هذا، أوصيكم بالنساء، أوصيكم بالجار، أوصيكم بالمماليك، أوصيكم بالعدل والاحسان». ثم قال: «أيها الناس، إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فإنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض، نبأني بذلك اللطيف الخبير». وذكر الحديث في قوله صلى الله عليه وسلم «من كنت مولاه فعلي مولاه». فقال علي عليه السلام: صدقتم وأنا على ذلك من الشاهدين؛^{٧٠}

ابو طفیل می گوید: علی علیه السلام برخاست، و خدا را ستود و مدح الاهی به جای آورد و فرمود: «به خدا سوگند می دهم کسی را که در روز غدیر خم حاضر بوده - کسی بلند نشود و بگوید من از کسی شنیدم یا به من خبر دادند؛ بلکه تنها مردی بلند شود - که با دو گوش خود از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده و فرمایش پیامبر را در

قلبش جای داده است». راوی می گوید: در این هنگام هفده نفر که خزیمه بن ثابت، سهل بن سعد، عدی بن حاتم، عقبه بن عامر، ابویوب أنصاری، ابوسعید خدری، ابوشریح خزاعی، ابوقدامة أنصاری، ابولیلی، ابوهیثم بن تیهان و مردان دیگری از قریش از جمله آنان بودند، برخاستند. در این هنگام علی علیه السلام به آنان فرمود: «آنچه شنیدید را بازگو نمائید». آنان عرضه داشتند: گواهی می دهیم که ما در حجة الوداع همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله بودیم و هنگام ظهر رسول خدا صلى الله عليه وآله برای نماز خارج شد و بر درختی برای آن حضرت با پارچه ای سایه بان مهیا نمودند و منادی، مردم را به نماز فراخواند و ما برای نماز جمع شدیم و نماز گذاریم. آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله برخاست و حمد و ثنای الاهی به جای آورد و فرمود: «ای مردم، به چه چیزی معتقد هستید؟». مردم عرضه داشتند: معتقدیم شما رسالت خویش را ابلاغ نمودی. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «پروردگارا،

شاهد باش» و این جمله را سه بار تکرار نمود. آنگاه فرمود: «می پندارم که به زودی خواننده شوم و اجابت نمایم (کنایه از مرگ) و من بازخواست می شوم و شما نیز بازخواست می شوید». سپس فرمود: آگاه باشید که خون و اموال شما محترم است، همانگونه که این روز و ماه نیز حرام است. شما را وصیت می کنم به زنان، شما را وصیت می کنم به همسایگان، شما را وصیت می کنم که با برده ها با عدالت و نیکی برخورد نمایید». سپس فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم که همان اهل بیت هستند و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد آیند و این خبر را خداوند علیم آگاه به من داده است...» تا آنجا که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». علی علیه السلام فرمود: «راست گفتید، و من نیز بر این مطلب از گواهی دهندگان هستم».

روایت نوزدهم: به نقل از زر بن حبیش

رواه زر بن حبیش فقال: خرج علي عليه السلام من القصر، فاستقبله ركبان متقلدي السيوف، عليهم العمام، حديثي عهد بسفر فقالوا: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا مولانا، فقال علي عليه السلام بعد ما رد السلام: «من ههنا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم؟». فقام اثنا عشر رجلا، منهم: خالد بن زيد أبوأيوب الأنصاري، وخزيمة ابن ثابت ذو الشهادتين، وثابت بن قيس بن شماس، وعمار بن ياسر، وأبو الهيثم ابن التيهان، وهاشم بن عتبة، وسعد بن أبيوقاص، وحبیب بن بدیل بن ورقاء. فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه...». فقال علي لأنس بن مالك والبراء بن عازب: «ما منعكما أن تقوما فتشهدا، فقد سمعتما كما سمع القوم؟». فقال: «اللهم إن كانا كتماها معاندة فأبلهما»، فأما البراء فعمي، فكان يسأل عن منزله فيقول: كيف يرشد من أدركته الدعوة، وأما أنس فقد برصت قدماه، وقيل: لما استشهده علي عليه السلام على قول النبي صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، واعتذر بالنسيان فقال: «اللهم إن كان كاذباً فاضربه ببياض لا تواريه العمامة». فبرص وجهه، فسدل بعد ذلك برقعا على وجهه؛^{٧١}

زر بن حبیش می گوید: علی علیه السلام از قصر خارج شد. در این هنگام در مقابل خود سوارانی را دید که مسلح بودند. آنان عرضه داشتند: السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا مولانا. علی علیه السلام پاسخ سلامشان را داد؛

سپس به آنان فرمود: «چه کسانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله اینجا حضور دارند؟». در این هنگام دوازده نفر برخاستند که خالد بن زید، أبوأيوب أنصاری، خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين، ثابت بن

قیس بن شماس، عمار بن یاسر، أبوهیثم بن تیهان، هاشم بن عتبه، سعد بن أبی وقاص، حبیب بن بدیل بن ورقاء از جمله آنان بودند و همگی گواهی دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر شنیدند که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». آنگاه علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عازب فرمود: «چه عاملی سبب شده تا شما گواهی ندهید، در حالی که شما نیز مانند دیگران این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدید؟». سپس فرمود: «پروردگارا، اگر آنان از روی کینه توزی پنهان می کنند، آنان را به مرضی مبتلا فرما».

راوی می گوید: براء بن عازب به نفرین حضرت نابینا شد و انس نیز به برص مبتلا گردید. همچنین گفته شده هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله گواه طلبید و انس فراموشی را بهانه کرد و گواهی نداد، حضرت فرمود: «پروردگارا، اگر دروغ می گوید او را به سفیدی (برص) مبتلا گردان. حتی عمامه نیز آن را نپوشاند»، انس نیز به نفرین حضرت مبتلا شد و برص گرفت و همیشه پارچه ای روی صورتش می انداخت.

روایت بیستم: به نقل از حسن بن حکم نخعی کوفی

این حدیث از سوی ابن دیزیل در کتاب صفین، احمد در کتاب مسند و کتاب فضائل، محب الدین طبری و احمد بن محمد بزار نیز با اختلاف اندکی نقل کرده اند. این روایت از شریک بن عبدالله نخعی، به نقل از ابن کثیر نیز روایت شده است. در این حدیث آمده است:

حدثنا يحيى بن سليمان قال: حدثنا ابن فضيل قال: حدثنا الحسن بن الحكم النخعي عن رباح بن الحارث النخعي قال: كنت جالسا عند علي عليه السلام، إذ قدم عليه قوم متلثمون فقالوا: السلام عليك يا مولانا، فقال لهم: «أو لستم قوماً عربياً؟». قالوا: بلى، ولكننا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره وأخذل من أخذه». فقال: لقد رأيت علياً عليه السلام ضحك حتى بدت نواجذه، ثم قال: «اشهدوا». ثم إن القوم مضوا إلى رحالهم، فتبعتهم فقلت لرجل منهم: من القوم؟ قالوا: نحن رهط من الأنصار وذاك - يعنون رجلاً منهم - أبوأيوب صاحب منزل رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: فأتيته وصافحته؛^{۷۲}

یحیی بن سلیمان، از ابن فضیل، از حسن بن حکم نخعی، از رباح بن حارث بن حکم نقل می کند که گفت: در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم که عده ای بر آن حضرت وارد شدند، در حالی که تازه داخل کوفه شده بودند و بر حضرت این گونه سلام کردند: سلام بر تو ای مولای ما. حضرت فرمود:

«مگر شما عرب نیستید؟». عرضه داشتند: آری، لیکن ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که روز غدیر فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش، و هر کس او را یاری می کند، یاری نما و هر کس او را خوار می کند، خوار نما». در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه ای خندید که دندان های مبارکش پیدا شد و فرمود: «شما نیز شهادت بدهید [یا شما نیز شاهد باشید]». سپس آن گروه متفرق شدند. من از یکی از آنان پرسیدم که شما چه کسانی هستید؟ گفت: ما گروهی از انصار هستیم و از همراهان ابویوب انصاری می باشیم. رباح بن حارث می گوید در این هنگام من جلو رفتم و با آنان مصافحه کردم.

روایت بیست و یکم: به نقل از رباح بن حارث

حدثنا عبدالله حدثني أبي، ثنا يحيى بن آدم، ثنا حنش بن الحرث بن لقيط النخعي الأشجعي، عن رباح بن الحارث قال: جاء رهط إلى علي بالرحبة فقالوا: السلام عليك يا مولانا. قال: «كيف أكون مولاكم وأنتم قوم عرب؟». قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاة فإن هذا مولاة». قال رباح: فلما مضوا تبعتهم فسألت من هؤلاء؟ قالوا: نفر من الأنصار فيهم أبوأيوب الأنصاري.

حدثنا عبدالله حدثني أبي ثنا أبوأحمد ثنا حنش عن رباح بن الحارث قال: رأيت قوماً من الأنصار قدموا على علي في الرحبة فقال: «من القوم؟» قالوا: مواليك يا أميرالمؤمنين. فذكر معناه؛^{۷۳} احمد بن حنبل به سند خود از رباح بن حارث نقل می کند که گفت: عده ای در رحبه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و عرضه داشتند: السلام عليك يا مولانا. حضرت فرمود: «چگونه من مولای شما هستم در حالی که شما مردمانی از عرب می باشید؟». عرضه داشتند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». رباح بن حارث می گوید: هنگامی که رفتند، من به دنبال آنان حرکت کردم و از آنان پرسیدم، شما چه کسانی هستید؟ گفتند: عده ای از انصار می باشیم و ابویوب انصاری نیز در میان ماست.

حدیث غدیر

حدیث غدیر

و نیز از رباح بن حارث روایت شده که گفت: عده ای از انصار در رحبه خدمت امیرالمؤمنین رسیدند. امیرالمؤمنین فرمود: «شما چه کسانی هستید؟». عرضه داشتند: موالیان شما یا امیرالمؤمنین... [سپس ادامه روایت را همان گونه که گذشت نقل کرده است].

روایت بیست و دوم: نقل دیگری از رباح بن حارث

حدثنا محمد بن عبدالله الحضرمي، حدثنا علي بن حكيم الأودي، ثنا شريك عن حنش بن الحارث وعن الحسن بن الحكم، عن رباح بن الحارث. ح حدثنا الحسين بن إسحاق، ثنا يحيى الحماني، ثنا شريك عن الحسن بن الحكم عن رباح بن الحارث النخعي قال: كنا قعوداً مع علي رضي الله عنه، فجاء ركب من الأتصاري عليهم العمام فقالوا: السلام عليكم يا مولانا. فقال علي رضي الله عنه: «أنا مولاكم وأنتم قوم عرب؟». قالوا: نعم. سمعنا النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». وهذا أبوأيوب فينا، فحسر أبوأيوب العمامة عن وجهه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛^{٧٤}

رباح بن حارث می گوید: ما در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم، در این هنگام سوارانی خدمت آن حضرت رسیدند، در حالی که چهره خویش را پوشانده بودند. آن گاه عرضه داشتند: السلام عليكم يا مولانا. امیرالمؤمنین فرمود: «من مولای شما باشم، در حالی که شما از عرب هستید؟». عرضه داشتند: آری، ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش»؛ و ابوایوب در میان ماست. در این هنگام ابوایوب نقاب خود را باز کرد و گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش».

روایت بیست و سوم: به نقل از ابورمیلہ

عن حبيب بن يسار، عن أبي رميلة: أن ركباً أربعة أتوا علياً عليه السلام حتى أناخوا بالرحبة، ثم أقبلوا إليه، فقالوا: السلام عليك يا أميرالمؤمنين ورحمة الله وبركاته. قال: «وعليكم السلام، أتى أقبيل الركب؟». قالوا: أقبيل مواليك من أرض كذا وكذا. قال: «أنى أنتم موالى؟». قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله ليوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛^{٧٥}

ابو رمیلہ می گوید: چهار سوار در رحبه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و عرضه داشتند: السلام عليك يا أميرالمؤمنين ورحمة الله وبركاته. امیرالمؤمنین پاسخ سلامشان را داد و فرمود: «از کجا می آید؟». عرضه داشتند: ما از موالیان شما هستیم و از فلان منطقه می آییم. حضرت فرمود:

٧٤. المعجم الكبير: ٤ / ١٧٣ - ١٧٤.

٧٥. مناقب علي بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ١٢٢ / ح ١٥٣.

«چگونه شما از موالیان من می باشید؟». عرضه داشتند: ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمن علی دشمن باش».

روایت بیست و چهارم: به نقل از عایشه دختر سعد بن ابی وقاص

این روایت را ابن کثیر و او نیز از کتاب *الولایه طبری* این گونه نقل کرده است:

قال ابن جریر: ثنا أحمد بن عثمان أبو الجوزاء، ثنا محمد بن خالد بن عثمة، ثنا موسى بن يعقوب الزمعي وهو صدوق، حدثني مهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد سمعت أباها يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجحفة وأخذ بيد علي فخطب ثم قال: «أيها الناس إني وليكم»، قالوا: صدقت. فرفع يد علي، فقال: «هذا وليي والمؤدي عني، وإن الله موالي من والاه ومعادي من عاداه»؛^{٧٦}

ابو جوزاء احمد بن عثمان به سند خود از عایشه دختر سعد از سعد روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که روز جحفه در حالی که دست علی را گرفته بود، خطبه خواند و سپس فرمود: «ای مردم، آیا من ولی شما هستم؟». مردم عرضه داشتند: راست می گویی، شما ولی ما هستی. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: «این مرد جانشین من است و خداوند با دوست او، دوستی می کند، و با دشمنان او دشمنی می کند».

روایت بیست و پنجم: به نقل از سلمة بن كهيل

حدثنا أبو بكر بن إسحاق ودعبلج بن أحمد السجزي قالوا: أنبا محمد بن أيوب، ثنا الأزرق بن علي، ثنا حسان بن إبراهيم الكرماني، ثنا محمد بن سلمة بن كهيل، عن أبيه عن أبي الطفيل عن ابن وائلة أنه سمع زيد بن أرقم يقول: نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة والمدينة، عند شجرات خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت الشجرات، ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية فصلى ثم قام خطيبا، فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول. ثم قال: «أيها الناس إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما، وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي». ثم قال: «أتعلمون أي أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»، ثلاث مرات. قالوا: نعم، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه». وحديث بريدة الأسلمي صحيح على شرط الشيخين؛^{٧٧}

٧٦. البداية والنهاية: ٥ / ٢٣١ - ٢٣٢.

٧٧. المستدرک: ٣ / ١٠٩ - ١١٠.

ابوبكر بن اسحاق و دعلج بن احمد سجزي به سند خود از سلمة بن كهيل، از وائله، از زيد بن ارقم نقل مي كند كه گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله بين مكة و مدينة توقف كرد و مقداري استراحت نمود؛ آن گاه نماز خواند و خطبه اي ايراد نمود و پس از حمد الاهي و نصيحت و موعظه، هر آنچه خدا خواست را بيان كرد و فرمود: «اي مردم، من در ميان شما دو چيز باقى مي گذارم كه اگر از آن پيروي كنيد، هرگز گمراه نمي شويد و آن دو چيز كتاب خدا و عترت من باشد. آن گاه فرمود: «آيا مي دانيد كه من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر هستم؟» و اين جمله را سه مرتبه تكرر نمود. مردم عرضه داشتند: آري. سپس فرمود: «هر كس من مولاي او هستم، اينك علي مولاي او است.»

روايت بيست و ششم: به نقل از نوح بن قيس حداني

أخبرنا أبويعلى علي بن عبيدالله بن العلاف البزار إذناً قال: أخبرنا عبدالسلام بن عبدالملك بن حبيب البزار قال: أخبرنا عبدالله بن محمد بن

عثمان قال: حدثنا محمد بن بكر بن عبدالرزاق، حدثنا أبوحاتم مغيرة بن محمد المهلب قال: حدثني مسلم بن إبراهيم، حدثنا نوح بن قيس الحداني، حدثنا الوليد بن صالح عن امرأة زيد بن أرقم قالت: أقبل نبي الله من مكة في حجة الوداع، حتى نزل صلى الله عليه وسلم بغدير الجحفة، بين مكة والمدينة، فأمر بالدوحات فقم ما تحتهن من شوك، ثم نادى الصلاة جامعة، فخرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، في يوم شديد الحر، وإنّ منا لمن يضع رداءه على رأسه، وبعضه على قدميه، من شدة الرمضاء، حتى انتهينا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلّى بنا الظهر، ثم انصرف إلينا فقال: «الحمد لله نعمده ونستعينه، ونؤمن به ونتوكل عليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن أضل، ولا مضل لمن هدى، وأشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله. أما بعد، أيها الناس فإنه لم يكن لنبي من العمر إلا نصف من عمر من قبله، وإن عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة، وإنّي قد أسرع في العشرين، ألا وإنّي يوشك أن أفارقكم، ألا وإنّي مسؤول وأنتم مسؤولون، فهل بلغتكم؟ فماذا أنتم قائلون؟». فقام من كل ناحية من القوم مجيب، يقولون: نشهد أنك عبدالله ورسوله، قد بلغت رسالته، وجاهدت في سبيله، وصدعت بأمره، وعبدته حتى أتاك اليقين، جزاك الله عنا خير ما جزى نبيا عن أمته. فقال: «ألستم تشهدون أن لا إله إلا الله لا شريك له؟ وأن محمداً عبده ورسوله؟ وأن الجنة حق وأن النار حق، وتؤمنون بالكتاب كله؟». قالوا: بلى، قال: «فإني أشهد أن قد صدقتكم وصدقتموني. ألا وإنّي فرطكم وإنكم تبغي، توشكون أن تردوا علي الحوض، فأسألكم حين تلقونني عن ثقلي. كيف خلفتموني فيهما». قال: فأعيل علينا ما ندرى ما الثقلان، حتى قام رجل من المهاجرين

وقال: بأبي وأمي أنت يا نبي الله، ما الثقلان؟ قال صلى الله عليه وسلم: «الأكبر منهما كتاب الله تعالى،

سبب طرفه بید الله و طرف بأیدیکم، فتمسکوا به ولا تضلوا، والأصغر منهما عترتی، من استقبل قبلی وأجاب دعوتی، فلا تقتلوهم، ولا تقهروهم، ولا تقصروا عنهم، فإني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني، ناصرهما لي ناصر وخاذلها لي خاذل، ووليها لي ولي وعدوهما لي عدو. ألا وإنها لم تهلك أمة قبلکم حتی تتدين بأهوائها، وتظاهر علی نبوتها، وتقتل من قام بالقسط. ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب عليه السلام فرفعها»، ثم قال: «من كنت مولاه فهذا مولاه، ومن كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، قالها ثلاثاً؛^{٧٨}

ابوعلی بزار به سند خود از نوح بن قیس حدانی، از همسر زید بن ارقم نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از انجام حجة الوداع، در مکانی بین مکه و مدینه به نام غدیر توقف نمود؛ سپس برای نماز بانگ برآوردند و ما به سوی پیامبر حرکت نمودیم، در حالی که هوا بسیار سوزان بود و برخی از ما عبا را بر سر کشیده و برخی دیگر عبا را زیر پای خویش گسترانده بودند تا اینکه دور رسول خدا صلی الله علیه وآله جمع شدیم و نماز ظهر را با آن حضرت به جای آوردیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از نماز رو به ما نمود و فرمود: «ستایش مخصوص خداوند است، او را می ستاییم و از او مدد می جوئیم و به او ایمان آوردیم و بر او توکل می کنیم و به خدا از شر نفسمان و کردار ناشایستمان پناه می بریم. همان خدایی که اگر هدایت نکند هیچ هدایتی حاصل نمی شود و اگر هدایت کند هیچ گمراهی حاصل نخواهد شد و گواهی می دهم که معبود به حقی به جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و فرستاده او است».

اما بعد، ای مردم، هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه نصف پیامبر پیش از خود عمر کرده است و عیسی بن مریم چهل سال در میان قوم خود بود و من بیست سال زودتر از او عمرم به اتمام می رسد». آگاه باشید که من می پندارم که از شما جدا شوم. آگاه باشید من بازخواست می شوم و شما نیز بازخواست خواهید شد. آیا پیام خویش را رساندم؟». در این هنگام از هر طرف افرادی برخاستند و عرضه داشتند: گواهی می دهیم که تو بنده خدا و فرستاده او هستی و پیام پروردگار را رساندی و در راه او جهاد نمودی و بندگی کردی تا به یقین رسیدی [کنایه از مرگ]، پس خدا تو را از ما جزای خیر دهد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا گواهی می دهید که معبود به حقی به جز خدای یکتا نیست و او بی همتاست و محمد بنده و فرستاده او است و بهشت حق است آتش حق است و آیا به تمام کتاب ایمان می آورید؟». مردم عرضه داشتند: آری. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز گواهی می دهم که راست گفتید و مرا تصدیق نمودید». سپس فرمود: «آگاه باشید، من می روم و شما به من ملحق می شوید و من کنار حوض از شما بابت دو جانشین خویش حساب می کشم و می پرسم که با آنان چگونه رفتار کردید».

راوی می گوید: این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را متوجه نشدیم و نفهمیدیم که مراد آن حضرت از دو جانشین چیست؛ از این رو مردی از مهاجران برخاست و عرضه داشت: پدر و مادرم به فدای شما ای پیامبر خدا، مراد از دو جانشین چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «جانشین بزرگتر، کتاب خداست که یک سوی آن به دست خدا و سوی دیگرش در دست شماست. پس به آن تمسک جوید و گمراه نشوید. اما جانشین کوچک تر، عترت من است؛ پس هر کس به قبله من رو کند و دعوت مرا اجابت می نماید، باید آنان را به قتل نرساند و از آنان رو برنگرداند و در حق آنان کوتاهی نکند؛ زیرا من آنان را از خدای لطیف خبیر درخواست نمودم و خدا آنان را به من مرحمت کرد، یاری کننده آنان، یاری کننده من است و ذلیل کننده آنان، ذلیل کننده من است و مهرورز آنان، مهرورز به من است و دشمنان آنان، دشمن من است.

آگاه باشید که امت های پیش از شما به هلاکت رسیدند، مگر به این دلیل که از هوای نفس پیروی نمودند و از پیامبرشان سرپیچیدند و به پا دارندگان به حق را به قتل رساندند». در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را بلند کرد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است؛ و هر کس من ولی و سرپرست او هستم، اینک علی ولی و سرپرست او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنانش دشمن باش». و این جمله را سه مرتبه تکرار نمود.

روایت بیست و هفتم: به نقل از نعیم بن حکیم مدائنی

حدَّثنا عبدالله حدَّثني حجاج بن الشاعر، ثنا شبابة، حدَّثني نعیم بن حکیم، حدَّثني أبو مریم ورجل من جلساء علي عن علي: إنَّ النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{۷۹}

عبدالله بن احمد، از حجاج شاعر، از شبابة، از نعیم بن حکیم، از ابو مریم و مردی از هم نشینان علی علیه السلام، از علی علیه السلام روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

روایت بیست و هشتم: به نقل از مسعر بن کدام کوفی

حدَّثنا سليمان بن أحمد، ثنا أحمد بن إبراهيم بن كيسان، ثنا إسماعيل ابن عمرو البجلي، ثنا مسعر بن کدام، عن طلحة بن مصرف، عن عميرة بن سعد قال: شهدت علياً على المنبر ناشدا أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم أبو سعيد وأبو هريرة وأنس بن مالك، وهم حول المنبر، وعلي على المنبر، وحول المنبر اثنا عشر رجلاً هؤلاء منهم، فقال علي عليه السلام: «نشدتكم بالله

هل سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه؟». فقاموا كلهم فقالوا: اللهم نعم، وقعد رجل. فقال: «ما منعك أن تقوم؟». قال: يا أمير المؤمنين كبرت ونسيت، فقال: «اللهم إن كان كاذباً فأضربه ببلاء حسن». قال: فما مات حتى رأينا بين عينيه نكتة بيضاء لا توارىها العمامة؛^{٨٠}

که سلیمان بن احمد به سند خود از مسعر بن کدام، از طلحة بن مصرف، از عمیره بن سعد نقل می کند که گفت: در جمعی که دوازده نفر از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله حضور داشتند و شخصیت هایی همچون ابوسعید خدری، ابوهریره و انس بن مالک نیز در میان آنان بود. علی علیه السلام بر فراز منبر، اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله را سوگند داد و فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا شنیدید که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است؟» در این هنگام تمام اصحاب برخاستند و عرضه داشتند: آری؛ اما مردی نشسته بود و پاسخ نداد. علی علیه السلام به او فرمود: «چه عاملی سبب شده که پاسخ ندهی؟». عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین، سالخورده شدم و فراموشی مرا فراگرفته است! امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: «پروردگارا، اگر دروغ می گوید، او را مبتلا به مریضی نما». راوی می گوید: آن مرد از دنیا نرفت مگر آنکه در پیشانی اش برص آشکار شد که حتی با عمامه نیز نمی توانست آن را بپوشاند.

البته ذیل بحث حدیث طیر مشوی اثبات خواهیم نمود، آن مردی که به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتار برص شد انس بن مالک بوده است و انس تا هنگام مرگش مبتلا به برص بوده است.

روایت بیست و نهم: به نقل از عبدالله بن شوذب بلخی

أنبأنا عبدالله بن علي بن محمد بن بشران، أنبأنا علي بن عمر الحافظ، حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال: من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً، وهو يوم غدیر خم، لما أخذ النبي صلى الله عليه وسلم بيد علي بن أبي طالب فقال: «أأنت ولي المؤمنين؟». قالوا: بلى يا رسول الله. قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه». فقال عمر بن الخطاب: بئح بئح لك يا بن أبي طالب. أصبحت مولاي ومولى كل مسلم. فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)^{٨١}

عبدالله بن علی به سند خود از عبدالله بن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره روایت کرده که هر کس روز هجدهم ماه ذیحجه را روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه داری برای او

٨٠. حلیة الأولیاء: ٥ / ٢٦ - ٢٧.

٨١. تاریخ بغداد: ٨ / ٢٨٤.

نوشته می شود و روز هجدهم ذیحجه، روز غدیر خم است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من ولی مؤمنان نیستم؟» مردم عرضه داشتند: آری. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». در این هنگام عمر بن خطاب عرضه داشت: مبارک باشد، مبارک باشد ای علی، اینک تو مولای هر مسلمانی گردیده ای. در این هنگام آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) نازل شد.

روایت سیم: به نقل از معمر بن راشد

وقال عبدالرزاق، أنا معمر، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى نزلنا غدیر خم، بعث مناديا ينادي، فلما اجتمعنا قال: «ألسنت أولى بكم من أنفسكم؟» قلنا: بلى يا رسول الله، قال: «ألسنت أولى بكم من آبائكم؟». قلنا: بلى يا رسول الله قال: «ألسنت ألسنت ألسنت؟». قلنا: بلى يا رسول الله. قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». فقال عمر بن الخطاب: هنيئاً لك يا بن أبي طالب، أصبحت اليوم ولي كل مؤمن؛^{۸۲}

عبدالرزاق، از معمر بن راشد، از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب نقل می کند که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم تا به غدیر خم رسیدیم. در این هنگام منادی فراخوان داد، هنگامی که جمع شدیم رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا من سزاوارتر به شما از خودتان نیستم؟». عرضه داشتیم:

آری ای رسول خدا صلی الله علیه وآله. سپس فرمود: «آیا من سزاوارتر به شما از پدرانتان نیستم؟». عرضه داشتیم: آری ای رسول خدا. سه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا سزاوارتر نیستم، آیا سزاوارتر نیستم، آیا سزاوارتر نیستم؟». عرضه داشتیم: آری ای رسول خدا. سپس فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش». در این هنگام عمر بن خطاب عرضه داشت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، اینک ولی و سرپرست هر مؤمنی شدی.

روایت سی و یکم: به نقل از أبوسعید إسماعیل بن علی بن حسین سمان رازی^{۸۳}

۸۲. در روایت عفان بن مسلم از براء بن عازب در قسمت پایانی روایت، این گونه نقل شده:

«وقال: فلقية عمر فقال: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولى كل مؤمن ومؤمنة»؛ البداية والنهاية: ۷ / ۳۸۶.

۸۳. «ابن سمان» یکی از محدثان برجسته اهل سنت است که به تعبیر ذهبی، از حفاظ کبار است.

عن سالم قيل لعمر: إنك تصنع بعلي شيئاً ما تصنعه بأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم.
قال: إنه مولاي؛^{٨٤}

سالم می گوید: به عمر گفته شد که تو به علی علیه السلام چیزی گفتی که به هیچ کدام از اصحاب رسول خدا نگفتی! [اشاره به عبارت أصبحت اليوم ولي كل مؤمن]. عمر در پاسخ گفت: علی مولای من است.

روایت سی و دوم: نقل دیگری از ابوسعید اسماعیل بن علی بن حسین سمان رازی
وعن عمر - وقد جاء أعرابيان يختصمان فقال لعلي: إقض بينهما يا أباالحسن، ففضى علي بينهما. فقال أحدهما: هذا يقضي بيننا؟ فوثب إليه عمر وأخذ بتلبيبه وقال: ويحك ما تدري من هذا! هذا مولاي ومولى كل مؤمن، ومن لم يكن مولاة فليس بمؤمن. وعنه وقد نازعه رجل في مسألة فقال: بيني وبينك هذا الجالس، وأشار إلى علي بن أبي طالب. فقال الرجل:
هذا الأبطن! فنهض عمر عن مجلسه وأخذ بتلبيبه حتى شاله من الأرض، ثم قال: أتدري من صغرت؟ إنه مولاي ومولى كل مسلم؛^{٨٥}

دو نفر عرب با یکدیگر دعوا کردند و نزد عمر آمدند تا میان آنان حکم کند. عمر به علی علیه السلام عرضه داشت: میان آن دو قضاوت کن و علی علیه السلام نیز میان آن دو قضاوت کرد. یکی از آن دو نفر [به اعتراض] به عمر گفت: آیا این مرد میان ما حکم کند؟ در این هنگام عمر بر آن مرد جستی زد و یقه اش را گرفت و گفت: وای بر تو! آیا او را می شناسی؟ او مولای من و مولای هر مؤمنی می باشد و هر کس علی مولای او نباشد، مؤمن نیست.

و نیز مردی با عمر نزاع نمود. عمر گفت: میان من و تو این مردی که نشسته قضاوت می کند و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد. آن مرد گفت: این مرد شکم برآمده؟ در این هنگام عمر خشمگین شد و از جای خود برخاست و یقه او را گرفت و او را به زمین زد و گفت: آیا می دانی چه شخصی را تحقیر کردی؟ او مولای من و مولای هر مؤمنی است.

روایت سی و سوم: به نقل از سعید بن جبیر

حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبة، عن سلمة بن كهيل، قال: سمعت أباالطفيل يحدث عن أبي سريحة أو زيد بن أرقم - شعبة الشاك - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم، «من كنت مولاة فعلي مولاة». قال سعید بن جبیر: وأنا سمعت مثل هذا عن ابن عباس، قال: أظنه قال: وكتمته؛^{٨٦}

٨٤. الرياض النضرة: ٣ / ١٢٨. همجنين ر.ك: فيض القدير: ٦ / ٢٨٢؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٢٣٥.

٨٥. الرياض النضرة: ٣ / ١٢٨. همجنين ر.ك: الإكمال في أسماء الرجال: ١٢٨.

٨٦. أمالي المحاملي: ٨٥ - ٨٦ / ش ٣٥.

محمد بن جعفر به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». سعید بن جبیر می گوید: من مانند این روایت را از ابن عباس نیز شنیدم و آن را پنهان نمودم و نقل نکردم.

روایت سی و چهارم: به نقل از ابو عبید قاسم بن سلام هروی

لما بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم غدير خم ما بلغ، وشاع ذلك في البلاد، أتى جابر بن النضر بن الحارث بن كدة العبدي، فقال: يا محمد، أمرتنا من الله أن نشهد أن لا إله إلا الله، وأنت رسول الله، وبالصلاة والصوم والحج والزكاة، فقبلنا منك، ثم لم ترض بذلك حتى رفعت بضبع ابن عمك فضلتنا علينا وقلت: «من كنت مولاه فعلي مولاه». فهذا شيء منك أم من الله؟ فقال رسول الله: «والله الذي لا إله إلا هو إن هذا من الله». فولى جابر يريد راحلته وهو يقول: اللهم إن كان ما يقول محمد حقاً فأمطر علينا حجارة من السماء، أو انتنا بعذاب أليم، فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر، فسقط على هامته. وخرج من دبره وقتله، وأنزل الله تعالى (سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)؛^{٨٧}

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدير خم خطبه خویش را ابلاغ کرد و این خطبه در شهرها پخش شد، جابر بن نضر بن حارث بن كده عبدي نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت: ای محمد، به ما از جانب خدا امر نمودی تا به یگانگی خداوند و رسالت شما، نماز، روزه، حج و زکات اقرار نماییم و ما از تو پذیرفتیم؛ اما تو به همین مقدار اکتفا نکردی و دست پسر عمویت را بالا بردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». آیا این مطلب از جانب خدا بود یا از جانب خودت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خداوندی سوگند که هیچ معبود به حق جز او نیست، این مطلب را از جانب خدا گفتم». در این هنگام جابر بن نضر به سوی مرکبش حرکت کرد، در حالی که می گفت: پروردگارا، اگر آنچه محمد می گوید حق است، پس سنگی از آسمان بر ما فرو بفرست و یا عذاب سختی بر ما نازل فرما. راوی می گوید: هنوز جابر بن نضر به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی را فرو فرستاد که به سر او فرو رفت و از نشیمن گاهش خارج شد و او را به قتل رساند. در این هنگام خداوند آیه (سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) را نازل فرمود.

البته لازم به ذکر است که خطیب شربینی در تفسیر خود نوشته است که در مورد نضر بن حارث اختلاف شده و برخی شخص عذاب شده را حارث بن نعمان ذکر کرده اند.

روایت سی و پنجم: به نقل از رفاعه بن ایاس ضبّی

حدثنا أحمد بن عبدة، حدثنا حسين بن حسن، ثنا رفاعة بن إياس الضبي، عن أبيه، عن جده أن علياً كرم الله وجهه قال لطلحة: أشدك بالله أسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؟ قال: نعم؛^{٨٨}

احمد بن عبده به سند خود از رفاعه بن ایاس ضبّی نقل می کند که گفت: پدرم از پدرش نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به طلحه فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم که آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است»؟ طلحه عرضه داشت: آری.

روایت سی و ششم: روایتی دیگر از رفاعه بن ایاس ضبّی

أخبرني الوليد وأبو بكر بن قريش، ثنا الحسن بن سفيان، ثنا محمد بن عبدة، ثنا الحسن بن الحسين، ثنا رفاعة بن إياس الضبي، عن أبيه، عن جده قال: كنا مع علي يوم الجمل، فبعث إلى طلحة بن عبيدالله أن ألقني، فاتاه طلحة، فقال: «نشدتك الله هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاده؟». قال: نعم، قال: «فلم تقاقتني؟» قال: لم أذكر، قال: فانصرف طلحة؛^{٨٩}

وليد و ابوبكر بن قريش به سند خود از رفاعه، از جدش نقل می کند که در جنگ جمل همراه علی علیه السلام بودیم. امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی را به سوی طلحه فرستاد و او را به حضور طلبید و طلحه به محضر امیرالمؤمنین شرفیاب شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به طلحه فرمود: «تو را به خدا سوگند می دهم که آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش»؟». طلحه عرضه داشت: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پس چرا به جنگ من آمدی؟». طلحه عرضه داشت: نمی گویم؛ سپس برخاست و رفت.

روایت سی و هفتم: از سلمة بن كهيل

حدثنا علي بن الحسين، قتنا إبراهيم بن إسماعيل، قتنا أبي، عن أبيه، عن سلمة بن كهيل، عن أبي ليلى الكندي أنه حدثه قال: سمعت زيد بن أرقم يقول ونحن ننتظر جنازة، فسأله رجل من القوم فقال: يا أبا عامر، أسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم لعلي: «من كنت مولاه

٨٨. السنة: ٥٩٠ / ش ١٣٥٨. همچنين ريك: كنز العمال: ١١ / ٣٣٢ / ش ٣١٦٦٢؛ الإكمال في أسماء الرجال: ١١٥.

٨٩. المستدرک: ٣ / ٣٧١.

فعلي مولاہ؟ قال: نعم. قال أبو لیلی: فقلت لزيد بن أرقم: قالها رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: نعم، قد قالها له أربع مرات فقال نعم؛^{۹۰}

علی بن حسین به سند خود از سلمة بن كهیل، از ابولیلی كندی نقل می كند كه در انتظار جنازه ای بودیم كه مردی از زید بن ارقم پرسید: ای ابو عامر، آیا از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدی كه در روز غدیر خم به علی علیه السلام فرمود: «هر كس من مولای او هستم، اینك علی مولای او است»؟ زید در پاسخ گفت: آری. ابولیلی می گوید: به زید گفتم: آیا رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود؟ زید در پاسخ چهار مرتبه گفت: آری.

روایت سی و هشتم: به نقل از محمد بن عمر بن علی علیه السلام
این روایت از سوی ابوجعفر أحمد بن محمد ازدی طحاوی^{۹۱} نقل شده است.
وی می نویسد:

حدثنا إبراهيم بن مرزوق، قال: ثنا أبو عامر العقدي، قال: ثنا كثير بن زيد، عن محمد بن عمر بن علي، عن أبيه عن علي: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم حضر الشجرة بجم، فخرج أخذًا بيد علي فقال: «يا أيها الناس، أستم تشهدون أن الله عز وجل ربكم؟». قالوا: بلى. قال: «أستم تشهدون أن الله

ورسوله أولى بكم من أنفسكم، وأن الله عز وجل ورسوله مولاكم؟». قالوا: بلى. قال: «فمن كنت مولاة فإن هذا مولاة - أو قال: فإن علياً مولاة. شك ابن مرزوق - إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله سببه بأيديكم وأهل بيتي»؛^{۹۲}

ابراهيم بن مرزوق به سند خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل می كند كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله در وادی خم، ذیل درختی قرار گرفت و دست علی علیه السلام را بالا برد و فرمود: «ای مردم، آیا شما گواهی نمی دهید كه خداوند، پروردگار شماست؟». مردم عرضه داشتند: آری. سپس فرمود: «آیا گواهی نمی دهید كه خداوند و رسولش از شما نسبت به خودتان سزاوارتر هستند و خدا و رسولش مولای شما می باشند؟». مردم عرضه داشتند: آری. آنگاه فرمود: «هر كس من مولای او هستم، اینك

۹۰. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۱۳ / ش ۱۰۴۸.

۹۱. نام برده از معاصران بخاری است و برخی از دانشوران اهل سنت، او را بر بخاری مقدم می دارند؛ منتها طحاوی از نرمش بیشتری نسبت به اهل بیت برخوردار بوده و به همین دلیل، تبلیغات زیادی روی شخصیت وی صورت نگرفته است، در حالی كه به تعبیر سیوطی، ریاست حنفیه در آن دوران به طحاوی ختم شده است. طحاوی حدیث «رد الشمس» را تصحیح کرده و «آیه تطهیر» را منحصر در خمسة طيبة دانسته؛ از این رو چندان مورد استقبال قرار نگرفته است.

۹۲. شرح مشكل الآثار: ۵ / ۱۳.

علی مولای او است. من در میان شما چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جویند، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و اهل بیتم».

روایت سی و نهم: نقل دیگری از طحاوی

حدثنا أبو أمية، قال: ثنا سهل بن عامر البجلي، قال: ثنا عيسى بن عبدالرحمن، قال: أخبرني أبو إسحاق السبيعي، عن عمرو ذي مرّ قال: سمعت علياً يمشي الناس في الرحبة: من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدیر خم إلا قام، فقام بضعة عشر رجلاً فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في يوم غدیر خم يقول: «اللهم من كنت مولاه فإنّ علياً مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وأحبّ من أحبّه وأبغض من أبغضه، وأعن من أعانته وانصر من نصره، واخذل من خذله»؛^{۹۳}

ابو امیه به سند خود از عمرو ذی مرّ نقل می‌کند که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که مردم را در رحبه سوگند داد و فرمود: «چه کسی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم را شنیده است؟». در این هنگام تعدادی افزون بر ده نفر برخاستند و گواهی دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدند که فرمود: «پروردگارا، هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنانش دشمن باش و هر کس او را دوست می‌دارد، دوست بدار و با هر کس که با او کینه توزی می‌کند، کینه توزی کن و هر کسی که به او کمک می‌کند را کمک کن و هر کس که او را یاری می‌کند، یاری نما و هر کس او را خوار می‌نماید، خوار نما».

روایت چهارم: حدیثی دیگر از طحاوی به نقل از عبدالرحمان بن ابی لیلی

عن عبدالرحمن بن أبي ليلى قال: سمعت علياً يمشي يقول: «أشهد الله كلّ امرء سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم إلا قام». فقام اثنا عشر بدرياً. فقالوا: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي فرفعها، فقال: «يا أيها الناس، ألسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «اللهم من كنت مولاه فهذا مولاه» وذكر الحديث.

قال أبو جعفر: فدفع دافع هذا الحديث، وزعم أنه مستحيل، وذكر أن علياً لم يكن مع النبي صلى الله عليه وسلم في خروجه إلى الحج من المدينة، الذي مرّ في طريقه بغدير خم، لأن غدیر خم إنما هو بالجحفة، وذكر في ذلك ما قد حدثنا أحمد بإسناده، قال: ثنا جعفر بن محمد عن أبيه قال: دخلنا على

جابر بن عبدالله، فذكر حديثه في حجة النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: فقدم علي من اليمن بدين النبي صلى الله عليه وسلم ثم ذكر بقية الحديث.

قال أبو جعفر: فهذا الحديث صحيح الإسناد، لا طعن لأحد في رواته، فيه أن ذلك القول كان من رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي بن أبي طالب في رجوعه من حجة إلى المدينة لا في خروجه لحجه من المدينة؛^{٩٤}

عبدالرحمان بن ابى لیلی می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که مردم را سوگند داد و فرمود: «سوگند می دهم هر کس را که فرمایش رسول خدا صلى الله عليه وآله در روز غدیر خم را شنیده است بلند شود». راوی می گوید: در این هنگام دوازده نفر از مجاهدان حاضر در جنگ بدر برخاستند و شهادت دادند و عرضه داشتند: گواهی می دهیم که رسول خدا صلى الله عليه وآله دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: «ای مردم، آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر هستم؟». مردم عرضه داشتند: آری ای رسول خدا. سپس حضرت فرمود: «پروردگارا، هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

ابو جعفر طحاوی می گوید: شخصی بر این حدیث خرده گرفته و پنداشته که این حدیث محال است؛ زیرا در پندار او، پیامبر از مدینه به قصد حج به غدیر خم که در وادی جحفه است رفت؛ زیرا جحفه در مسیر مدینه است و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن هنگام به استناد روایت احمد از جابر، در یمن بوده است. اما حقیقت آن است که حدیث غدیر دارای سند صحیح است و بر هیچ کدام از راویان آن خدشه ای وارد نمی شود. پاسخ این اشکال به این شرح است که رسول خدا صلى الله عليه وآله آن عبارت را در مورد علی در غدیر خم فرمود، منتها در راه بازگشت از حجة الوداع به مدینه، نه در هنگام خروج از مدینه به قصد حج.

روایت چهل و یکم: به نقل از ابوبکر احمد بن جعفر قطیعی^{٩٥}

این روایت از سوی حاکم نیشابوری نقل شده است. این روایت بسیار مفصل است و دربردارنده فضائل مهمی از امیرالمؤمنین علیه السلام به بیان ابن عباس است؛ اما ما در این نوشتار به میزان نیازمان، تنها قسمتی از این حدیث را روایت می کنیم:

أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطيبي ببغداد من أصل كتابه، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بلج، ثنا عمرو بن ميمون، قال: إني لجالس عند ابن عباس، إذ أتاه تسعة رهط فقالوا: يا ابن عباس، إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء. قال: فقال ابن عباس: بل أنا أقوم معكم. قال - وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمرى - قال: فابتدعوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا. قال: فجاء ينفذ ثوبه ويقول: أف وتف، وقعوا في

٩٤. مشکل الآثار: ٢ / ٣٠٨.

٩٥. نام برده از مشایخ حاکم نیشابوری است.

رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره. وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وسلم: قال ابن عباس: وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فإن مولاه علي...»^{۹۶}؛ ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی به سند خود از عمرو بن میمون نقل می کند که گفت: نزد ابن عباس نشسته بودم که نه نفر بر او وارد شدند و گفتند: ای ابن عباس، یا بلند شو و همراه ما بیا، یا از میان هم نشین هایت با ما خلوت کن. ابن عباس گفت: همراه شما می آیم و این ماجرا مربوط به پیش از نابینا شدن ابن عباس است. راوی می گوید: در این هنگام آن جماعت ابتدا به سخن کردند و چیزهایی گفتند که ما نفهمیدیم. آنگاه ابن عباس گفت: اف بر شما، شما درباره کسی بدگویی می کنید که بالغ بر ده فضیلتی دارد که هیچ کس غیر او ندارد... .

[از جمله اینکه] رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است...».

روایت چهل و دوم: به نقل از مجاهد

وأخرج عبد بن حميد، وابن جرير، وابن أبي حاتم، وأبو الشيخ عن مجاهد قال: لما نزلت: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) قال: «يا رب، إنما أنا واحد، كيف أصنع يجتمع علي الناس؟»، فنزلت (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ). وأخرج ابن أبي حاتم، وابن مردويه، وابن عساكر عن أبي سعيد الخدري: نزلت هذه الآية (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) على رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم في علي بن أبي طالب. وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بلغ ما أنزل إليك من ربك أن علياً مولى المؤمنين وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس؛^{۹۷}

عبد بن حمید، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابوالشیخ به سند خود از مجاهد نقل می کنند که گفت: هنگامی که آیه (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وآله عرضه داشت: «پروردگارا، من تنها هستم، چه کنم، مردم بر من هجوم می آورند؟». در این هنگام آیه (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) نازل شد. ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری روایت کرده اند که این آیه در روز غدیر خم، درباره علی بن ابی طالب بر سول خدا صلى الله عليه وآله نازل گشت. همچنین ابن مردویه از ابن مسعود نقل می کند که گفت: ما در زمان پیامبر خدا صلى الله عليه وآله اینگونه آیه را قرائت کردیم که: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ.

۹۶. المستدرک: ۳ / ۱۳۲ - ۱۳۴. همچنین ر.ک: المناقب (خوارزمی): ۱۲۵ - ۱۲۶ / ح ۱۴۰.

۹۷. الدر المنثور: ۲ / ۲۹۸.

یعنی در قسمت نخست آیه، خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله امر نموده که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را ابلاغ کند و در قسمت دوم، امر نموده که اگر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ابلاغ نشود، رسالت پیامبر نادیده گرفته می شود.

روایت چهل و سوم: به نقل از ابوسعید خدری

أخرج ابن أبي حاتم، وابن مردويه، وابن عساكر عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية (يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك) على رسول الله يوم غدیر خم، في علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۹۸}

ابن أبي حاتم، ابن مردويه و ابن عساكر از ابوسعید خدری روایت کرده اند که آیه (يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك) بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم و در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

روایت چهل و چهارم: عبارت ابومنصور ثعالبی در بیان شب غدیر

ليلة الغدير هي الليلة التي خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم في غدها بغدير خم على أقتاب الإبل، فقال في خطبته: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله»، فالشيعة يعظمون هذه الليلة ويحيونها قياماً؛^{۹۹}
شب غدیر، شبی است که در فردای آن رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فراز جهاز شتران قرار گرفت و خطبه ای خواند و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش و یاری کننده او را یاری کن و خوارکننده او را خوار نما». شیعیان این شب را محترم دانسته و آن را احیاء می دارند.

روایت چهل و پنجم: عبارت زمخشری در بیان شب غدیر

ليلة الغدير معظمة عند الشيعة، محياة فيهم بالتهجد، وهي الليلة التي خطب فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم بغدير خم على أقتاب الإبل وقال في خطبته: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{۱۰۰}
شب غدیر نزد شیعه با عظمت است و شیعیان آن را احیاء می دارند و در آن شب تهجد می کنند و آن شبی است که فردایش رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم بر فراز جهاز چهارپایان خطبه خواند و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

۹۸. فتح القدير: ۲ / ۶۰. همچنين ر.ك: تفسير الألويسي: ۶ / ۱۹۳.

۹۹. ثمار القلوب في المضاف والمنسوب: ۱ / ۶۳۷ / ش ۱۰۶۸.

۱۰۰. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: ۱ / ۶۹ - ۷۰.

روایت چهل و ششم: نامه عمرو بن عاص به معاویه

وأما ما نسبت أبا الحسن أبا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه، إلى الحسد والبغي على عثمان، وسميت الصحابة فسقة، وزعمت أنه أشلاه على قتله، فهذا كذب وغواية. ويحك يا معاوية، أما علمت أن أباحسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم، وبات على فراشه، وهو صاحب السبق إلى الاسلام والهجرة؟ وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «هو مني وأنا منه وهو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»، وقد قال فيه يوم غدیر خم: «ألا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله»؛^{١٠١}

عمرو بن عاص به معاویه نوشت: اما اینکه فراموش نمودی که ابوالحسن برادر و وصی رسول خداست صلی الله علیه وآله و او را به حسد و تجاوز نسبت به عثمان نسبت دادی، در حالی که این سخن فریبکارانه است. وای بر تو، آیا نمی دانی که ابوالحسن علیه السلام جانش را در راه رسول خدا صلی الله علیه وآله در طبق اخلاص گذاشت و در بستر پیامبر خوابید؟ او پیش گام در اسلام و مهاجرت بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد او فرمود: «جایگاه علی نسبت به من، به مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست». همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم فرمود: «آگاه باشید، هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش و یاری کننده او را یاری کن و خوارکننده او را خوار نما».

روایت چهل و هفتم: به نقل از جابر بن عبدالله انصاری

أبنا المطلب بن زياد، عن عبدالله بن محمد بن عقيل قال: كنت عند جابر بن عبدالله في بيته، وعلي بن الحسين عليهما السلام ومحمد بن الحنفية وأبو جعفر عليهما السلام، فدخل رجل من أهل العراق فقال: أنشدك الله [يا جابر] إلا حدثتني ما رأيت وما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال: كنا بالجحفة بغدير خم، وثم ناس كثير من جهينة ومزينة وغفار، فخرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم من خباء أو فسطاط، فأشار بيده ثلاثاً، فأخذ بيد علي صلوات الله عليه فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{١٠٢}

مطلب بن زياد به سند خود از عبدالله بن محمد نقل می کند که گفت: نزد جابر بن عبدالله در منزلش نشسته بودم و علی بن الحسین [امام زین العابدین] علیهما السلام، محمد بن حنفیه و ابوجعفر نیز حضور داشتند. در این هنگام مردی از عراق وارد شد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که از آنچه از

١٠١. المناقب: ١٩٩ / ح ٢٤٠.

١٠٢. فراند السمطين: ١ / ٦٣.

رسول خدا صلی الله علیه وآله دیدی و شنیدی برای من روایت کن. جابر گفت: ما در جحفه در غدیر خم بودیم و مردم بسیاری از قبائل جهینه، مزینه و غفار نیز حضور داشتند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله خارج شد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

روایت چهل و هشتم: به نقل از عمر بن عبدالعزیز

آورده الإمام الحافظ شیخ السنة أبوبکر أحمد بن الحسين البیهقي بتفاوت، في فضائل أمير المؤمنين علي، ونقلته من خطه المبارك ورواه بسنده عن يزيد بن عمر بن مرق قال: كنت بالشام وعمر بن عبدالعزیز يعطي الناس، فتقدمت إليه فقال: ممن أنت؟ قلت من قریش قال: من أي قریش؟ قلت: من بني هاشم. فقال: من أي بني هاشم؟ فسكت قال: من أي بني هاشم؟ فقلت: مولی علی، قال مولی علی؟ فسكت فوضع يده على صدره فقال: أنا والله مولی علی بن أبي طالب. ثم قال: حدثني عدة أنهم سمعوا النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه». ثم قال: يا مزاحم كم يعطى أمثاله؟ قال: مائة ومائتي درهم. قال: أعطه خمسين ديناراً لولاية علي بن أبي طالب عليه السلام، ثم قال: الحق ببلدك فسيأتيك مثل ما يأتي نظرائك؛^{۱۰۳} بیهقي به سند خود از زيد بن عمر بن مرق نقل می کند که گفت: من در شام بودم و عمر بن عبدالعزیز به مردم مرحمتی می داد. نزد او رفتم. به من گفت: از کدام طایفه ای؟ گفتم: از قریش. گفت: از کدام تیره قریش؟ گفتم: از بنی هاشم. گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟ من سکوت کردم. در این هنگام عمر بن عبدالعزیز دست بر سینه اش نهاد و گفت: به خدا سوگند من از موالیان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم. سپس گفت: عده ای برای من نقل کردند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». سپس گفت: ای مزاحم، به امثال این مرد چقدر می دهی؟ گفت: صد و دویست درهم. عمر بن عبدالعزیز گفت: به خاطر ولایت علی بن ابی طالب به او پنجاه دینار بده.

روایت چهل و نهم: به نقل از براء بن عازب

روی الإمام الحافظ أبوبکر أحمد بن الحسين البیهقي، بسنده إلى البراء بن عازب قال: أقبلنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع، حتى إذا كنا بغدير خم، يوم الخميس ثامن عشر من ذي الحجة، فنودي فينا الصلاة جامعة، وكسح للنبي صلى الله عليه وسلم تحت شجرتين، فأخذ النبي صلى الله عليه وسلم بيد علي، ثم قال: «ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». فقالوا: بلى. قال: «ألسنت أولى بكل مؤمن من نفسه؟». قالوا: بلى قال: «أليس أزواجي أمهاتكم؟». فقالوا: بلى.

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، فلقبه عمر بن الخطاب رضي الله عنه بعد ذلك، فقال له: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب، أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة. هذه إحدى رواياته. وفي رواية له قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم أعنه وأعن به، وارحمه وارحم به، وانصره وانتصر به، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». قال الإمام أبو الحسن الواحدي: هذه الولاية التي أثبتها

النبي صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه مسؤول عنها يوم القيامة، وروى في قوله تعالى: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)؛ أي عن ولاية علي رضي الله عنه، والمعنى: إنهم يسألون هل والوه حق الموالاة كما أوصاهم النبي صلى الله عليه وسلم أم أضاعوها وأهملوها؛^{١٠٤}

بيهقي به سند خود از براء بن عازب نقل می کند که گفت: در حجه الوداع همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله بودیم تا اینکه در روز پنجشنبه، هجدهم ماه ذیحجه به غدیر خم رسیدیم. در غدیر خم منادی، مردم را به نماز فراخواند و میان دو درخت برای رسول خدا صلى الله عليه وآله سایه بان نصب کردند و پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «آیا من از هر مؤمنی نسبت به خودش سزاوارتر نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «آیا همسران من در حکم مادران مؤمنان نیستند؟». مردم عرضه داشتند: آری. سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «همانا این مرد مولای کسی است که من مولای او هستم. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنانش دشمن باش». در این هنگام عمر بن خطاب جلو آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب، اینک مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی.

زندی می گوید: این روایت تنها یکی از نقل های حدیث غدیر است و در روایت دیگری وارد شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، علی را کمک کن و به وسیله او کمک رسان و بر او رحمت بفرست و به وسیله او رحمت رسان و او را یاری کن و به وسیله او یاری رسان. پروردگارا، با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن باش».

ابو الحسن واحدی می گوید: این ولایتی که رسول خدا صلى الله عليه وآله برای علی علیه السلام ثابت کرده، روز قیامت مورد بازخواست قرار می گیرد و درباره آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) روایت شده که مراد از این آیه، ولایت علی علیه السلام است و معنای بازخواست از ولایت علی علیه السلام آن است که

می پرسند آیا حق موالات علی علیه السلام را آنگونه که پیامبر صلی الله علیه وآله وصیت کرده بود، اداء نمودید یا اینکه حقش را ضایع کردید؟

روایت پنجاهم: به نقل از زید بن ارقم

عن زید بن ارقم قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالشجرات فقم ما تحتها ورش، ثم خطبنا فوالله ما من شيء يكون إلى يوم الساعة إلا قد أخبرنا به يومئذ، ثم قال: «أيها الناس من أولى بكم من أنفسكم؟». قلنا: الله ورسوله أولى بنا من أنفسنا. قال: «فمن كنت مولاه فهذا مولاه»، يعني علياً. ثم أخذ بيده فبسطها ثم قال: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛^{۱۰۵}

زید بن ارقم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله خطبه خواند و به خدا سوگند هیچ چیزی تا قیامت باقی نماند مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله آن روز به ما خیر داد، سپس فرمود: «ای مردم، چه کسی از شما نسبت به خودتان سزاوارتر است؟» عرضه داشتیم: خدا و رسولش از ما نسبت به خودمان سزاوارتر هستند. آنگاه فرمود: «هر کس من مولای او هستم اینک علی مولای او است». سپس دست علی علیه السلام را گرفت و آن را گشود و فرمود: «پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش».

روایت پنجاه و یکم: به نقل از ابن حجر مکی در کتاب المنح المکیة^{۱۰۶}

وأنه قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». رواه ثلاثون صحابياً؛^{۱۰۷}

و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش». این روایت را سی نفر از صحابه روایت کرده اند.

روایت پنجاه و دوم: نقل دیگری از ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة^{۱۰۸}

۱۰۵. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۵.

۱۰۶. کتاب المنح المکیة فی شرح القصیة الهمزیة عنوان کتابی است که شرح قصیده بوصیری می باشد. بوصیری یکی از بزرگان عامه در مصر بوده که به جهت بیماری، نصف بدنش فلج می شود. او در ایام مریضی قصیده ای در مدح رسول خدا صلی الله علیه وآله می سراید و به برکت این قصیده شفاء می یابد و رسول خدا صلی الله علیه وآله در عالم رویا برده ای (عبا) به او مرحمت می فرماید و به همین دلیل قصیده او به قصیده برده مشهور شده و شروح بسیاری بر آن نگاشته شده است و برخی این قصیده را تخمیس و تسبیح نموده اند. قصیده همزیه نیز از دیگر قصیده های بوصیری است که قافیه اش با همزه ختم می گردد و ابن حجر آن را شرح کرده است. گفتنی است که عبارت «کل يوم عاشورا وكل ارض كربلاء» روایت نیست؛ بلکه در قصیده همزیه بوصیری ذکر شده است.

۱۰۷. المنح المکیة: ۳۰۱.

قال صلى الله عليه وآله: «من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه» الحديث، وقد مرّ في حادى عشر الشبه وأنه رواه عن النبىّ ثلاثون صحابياً وأنّ كثيراً من طرقه صحيح أو حسن، ومرّ الكلام ثمّ على معناه مستوفى.^{۱۰۹}

روایت پنجاه و سوم: از أحمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی

إعلم أن عيد الغدير لم يكن عيداً مشروعاً، ولا عمله أحد من سالف الأمة المقتدى بهم، وأول ما عرف في الاسلام بالعراق أيام معزّ الدولة علي بن بويه، فإنه أحدثه في سنة إثنين وخمسين وثلاثمائة، فاتخذّه الشيعة من حينئذ عيداً. وأصلهم فيه ما خرجه الإمام أحمد في مسنده الكبير من حديث البراء بن عازب رضي الله عنه قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر لنا، فنزلنا بغدير خم، ونودي الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله صلى الله عليه وسلم تحت شجرتين، فصلى الظهر، وأخذ بيد علي بن أبي طالب رضي الله عنه فقال: «ألستم أنى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: بلى، قال: «ألستم أنى أولى بكل مؤمن من نفسه؟». قالوا: بلى. فقال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه». قال: فلقبه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب عليه السلام، أصبحت مولى كل مؤمن ومؤمنة؛^{۱۱۰}

بدان که عيد غدیر از اعیاد مشروع در اسلام نبوده و هیچ کدام از گذشتگان این امت روز غدیر را عيد نگرفته اند و نخستین بار روز غدیر در عراق و در ایام معزّ الدولة علی ابن بویه و در سال ۳۵۲، این روز به عنوان عيد برگزیده شد و شیعیان از آن تاریخ، روز غدیر را عيد گرفتند. دلیل آنان روایتی است که احمد در کتاب مسند از براء بن عازب روایت کرده که گفت: ما همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله بودیم و به غدیر خم رسیدیم و منادی برای نماز مردم را فراخواند. سایه باتی برای رسول خدا صلى الله عليه وآله مهیا شد و نماز ظهر اقامه گردید. پس از نماز، رسول خدا صلى الله عليه وآله دست علی عليه السلام را گرفت و فرمود: «آیا نمی دانید من از هر مؤمنی نسبت به خودش سزاوارترم؟». مردم عرضه داشتند: آری. سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش». در این هنگام عمر بن خطاب نزد علی عليه السلام آمد و عرضه داشت: گوارا باد بر تو ای فرزند ابوطالب، اینک تو مولای هر مرد و زن مؤمنی گردیدی.^{۱۱۱}

۱۰۸. ابن حجر این کتاب را در رد تشیع نگاشته و در مقدمه آن می نویسد: «دیدم که تشیع در حجاز در حال گسترش است؛ از این رو این کتاب را در رد شیعه نوشتم تا گرایش مردم به شیعه کم شود». در هندوستان نیز کتاب «حقیقه اثنا عشریه» به خاطر مبارزه با گسترش تشیع نوشته شد.

۱۰۹. الصواعق المحرقة: ۱۲۲.

۱۱۰. المواعظ والاعتبار: ۱ / ۴۹۴.

۱۱۱. لازم به ذکر است که در مقدمه بحث بیان شد که فضای خفقان صدر نخست و حسادت برخی صحابه سبب شد تا صحابه همت جدی در نقل حدیث غدیر نداشته باشند؛ از این رو حدیث غدیر بیشتر به همت تابعان روایت گردیده و از سوی دیگر،

روایت پنجاه و چهارم: به نقل از أحمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی

وعن أم سلمة رضي الله عنها قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم في غدیر خم ببید علی رضي الله عنه، حتى رأينا بياض إبطه فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{۱۱۲}
ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم دست علی علیه السلام را گرفت تا آنجا که سفیدی زیر بغل علی علیه السلام نمایان شد، سپس فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

روایت پنجاه و پنجم: نقل دیگری از باکثیر مکی

وعن سعد بن أبيوقاص رضي الله عنه: إنَّ أبابكر وعمر رضي الله عنهما قالَا: أمسيت يا ابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة؛^{۱۱۳}
سعد بن ابی وقاص می گوید: همانا ابوبکر و عمر [در روز غدیر] عرضه داشتند: ای پسر ابوطالب، اینک مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.

روایت پنجاه و ششم: نقل دیگری از باکثیر مکی

وأخرج الدارقطني في الفضائل عن معقل بن يسار رضي الله عنه قال: سمعت أبابكر رضي الله عنه يقول: علي بن أبي طالب عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم أي: الذين حثَّ النبي صلى الله عليه وسلم على التمسك بهم، والأخذ بهديهم، فإنهم نجوم الهدى من اقتدى بهم اهتدى. وخصه أبوبكر بذلك رضي الله عنه لأنه الإمام في هذا الشأن، وباب مدينة العلم والعرفان، فهو إمام الأنمة وعالم الأمة، وكأنه أخذ ذلك من تخصيصه صلى الله عليه وسلم له من بينهم يوم غدیر خم بما سبق. وهذا حديث صحيح، لا مرية فيه، ولا شك ينافيه، وروي عن الجهم الغفير من الصحابة وشاع واشتهر، وناهيك بمجمع حجة الوداع؛^{۱۱۴}

دارقطنی در کتاب فضائل از معقل بن یسار روایت کرده که از ابوبکر شنیدم که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام عترت رسول خداست؛ یعنی از کسانی می باشد که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر تمسک و

جای پژوهش دارد که آیا عید گرفتن روز غدیر مربوط به قرن چهارم است، یا اینکه سابقه قدیمی تری نیز برای آن به ثبت رسیده است؟ در مصادر شیعی روایاتی وجود دارد که سابقه عید غدیر را تا زمان معصومان علیهم السلام استمرار می دهد.

۱۱۲. وسیلة المال فی عد مناقب الال: مخطوط. همچنین ر.ک: بنایع المودة: ۱ / ۱۲۴ / ش ۵۵.

۱۱۳. وسیلة المال فی عد مناقب الال: مخطوط. همچنین ر.ک: الولاية (ابن عده): ۱۵۵.

۱۱۴. وسیلة المال فی عد مناقب الال: مخطوط.

برگرفتن هدایت آنان سفارش فراوان نموده؛ زیرا آنان ستارگان هدایت هستند که هر کس به آنان اقتدا نماید هدایت می شود. و ابوبکر، امیرالمؤمنین را از عترت برشمرد؛ زیرا امیرالمؤمنین امام است و درب شهر

علم و عرفان می باشد؛ پس او امام الائمة و دانشمند امت است و گویا ابوبکر این نکته را از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم استفاده نموده است. و حدیث غدیر صحیح است و تردیدی در آن نیست و هیچ شکی در آن راه ندارد و این حدیث را گروه انبوهی از صحابه روایت کرده اند و دارای شهرت بوده و شیوع دارد و در تجمعی که پس از حجة الوداع حاصل شده، ایراد گردیده است.

روایت پنجاه و هفتم: به نقل از محمد بن علی صبان مصری

وقال صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم: «من کنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وأدر الحق معه حیث دار». رواه عن النبی صلی الله علیه وسلم ثلاثون صحابياً وكثیر من طرقه صحیح أو حسن؛^{۱۱۰} رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنانش دشمن باش و هر کس او را دوست می دارد دوست بدار و هر کس با او کینه تیزی می نماید، دشمن بدار و یاری کننده او را یاری کن و خوارکننده او را خوار نما و حق را در هر حالتی همراه علی قرار بده».

این روایت از سوی ۳۰ صحابه نقل شده است، در حالی که بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.

روایت پنجاه و هشتم: از شمس الدین بن جزری در کتاب *اسنی المطالب*

فألف طریق وقع بهذا الحدیث وأغر به ما حدثنا به شیخنا خاتمة الحفاظ أبو بکر محمد بن عبدالله بن المحب المقدسی مشافهة، أخبرتنا الشیخة أم محمد زینب ابنة أحمد بن عبدالرحیم المقدسیة، عن أبي المظفر

محمد بن فتیان بن المسینی، أخبرنا أبو موسی محمد بن أبي بكر الحافظ، أخبرنا ابن عمه والدي القاضي أبو القاسم عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد المدیني بقراءتي عليه، أخبرنا ظفر بن داعي العلوي باسترآباد، أخبرنا والدي وأبو أحمد بن مطرف المطرفي قالوا: حدثنا أبو سعید

الإدریسی إجازة فیما أخرجه فی تاریخ إستراباد، حدثنی محمد بن محمد بن الحسن أبوالعباس الرشیدی من ولد هارون الرشید بسمرقند - وما كتبناه إلا عنه - حدثنا أبوالحسن محمد بن جعفر الحلوانی، حدثنا علی بن محمد بن جعفر الأهوازی مولى الرشید، حدثنا بكر بن أحمد القصری. حدثتنا فاطمة بنت علی بن موسى الرضا، حدثتني فاطمة وزینب وأم كلثوم بنات موسى بن جعفر، قلن: حدثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمد الصادق، حدثتني فاطمة بنت محمد بن علی، حدثتني فاطمة بنت علی بن الحسين، حدثتني فاطمة وسكينة ابنتا الحسين بن علی، عن أم كلثوم بنت فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم، عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه ورضي عنها قالت: أنسيتم قول رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلي مولاه؟!»، وقوله صلى الله عليه وسلم: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى عليهما السلام؟!»، هكذا أخرجه الحافظ الكبير أبو موسى المدیني فی كتابه المسلسل بالأسماء وقال: وهذا الحديث مسلسل من وجه آخر، وهو أن كل واحدة من الفواطم تروي عن عمه لها، فهو رواية خمس بنات أخ كل واحدة منهن عن عمته؛^{١١٦}

ابوبكر محمد بن عبدالله بن محب مقدسی به سند متصل از بكر بن احمد قصری روایت کرده است كه او از فاطمه دختر علی بن موسى الرضا علیه السلام و او از فاطمه، زینب و ام كلثوم كه همگی از دختران موسى بن جعفر علیه السلام هستند، از فاطمه دختر جعفر بن محمد صادق علیه السلام و او از فاطمه دختر محمد بن علی علیه السلام و او از فاطمه دختر علی بن حسین علیه السلام و او از فاطمه و سكینه كه دو دختر حسین بن علی علیه السلام هستند، از ام كلثوم دختر فاطمه فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده اند كه فرمود: «آیا سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله را فراموش کرده اید كه در روز غدیر خم فرمود: «هر كس من مولای هستم، اینك علی مولای او است؟». و فراموش کرده اید كه فرمود: «یا علی، نسبت تو به من مانند نسبت موسى به هارون است؟!...» .

تا به این جا از میان انبوه روایات حدیث غدیر، به چندین نمونه از نقل های حدیث نگاران اشاره شد و همان گونه كه در طلیعه این بحث گذشت، غرض از گزینش این روایات دو نکته است: نکته نخست: روایاتی گزینش شده اند كه دارای بار معنایی جدیدی هستند و در دلالت حدیث غدیر، اثر مستقیم گذارند.

نکته دوم: در گزینش روایات تلاش شده تا از احادیثی استفاده شود که از منابع دست اول و معتبر به دست آمده باشد.

در هر حال پس از بیان طبقات راویان حدیث غدیر و بیان متن این حدیث، نوبت به بررسی و تصحیح سند و سپس بررسی دلالت و واکاوی مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد؛ چه اینکه جنبه صدور بر جنبه معاشناختی تقدم رتبی دارد و بررسی سند که مربوط به جنبه صدور می گردد، بر بررسی دلالت که مربوط به بررسی معنا و مراد متکلم می شود، مقدم است.

دلالت حدیث غدیر

پس از بررسی سند و اطمینان از قطعی صدور بودن حدیث غدیر، باید دلالت این حدیث را بررسی نمود تا گستره دلالتی و اثره های استعمال شده در آن معین شود. ادعای این نوشتار آن است که حدیث غدیر مهم ترین و بهترین دلیل بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ به همین روی حتی برخی از بزرگان عامه نیز به این نکته توجه داشته و حدیث غدیر را مهم ترین مستمسک شیعیان دانسته اند.

نورالدین حلبی شافعی در مورد حدیث غدیر می نویسد:

وهذا أقوى ما تمسكت به الشيعة والإمامية والرافضة، على أن علياً كرم الله وجهه أولى بالإمامة من كل أحد. وقالوا: هذا نص صريح على خلافته؛^{۱۱۷}

و این حدیث، قوی ترین دلیلی است که شیعیان، امامیه و رافضه به آن تمسک کرده اند تا به وسیله آن ثابت نمایند که علی کرم الله وجهه سزاوارترین افراد به امامت است و ادعا کرده اند که این حدیث نص بر خلافت علی علیه السلام می باشد.

ابن حجر مکی نیز در کتاب *الصواعق المحرقة*، تصریح نموده که حدیث غدیر قوی ترین دلیل شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است.^{۱۱۸}

فضل الله تورپشتی در این زمینه زیاده گویی کرده و ادله شیعیان بر امامت امیرالمؤمنین را تنها منحصر در حدیث غدیر و حدیث منزلت می داند و بقیه ادله شیعه را به چیزی نمی انگارد!^{۱۱۹}

بنابراین، از سخنان فوق استفاده می شود که شأن دلالتی حدیث غدیر بسیار بالاست و از اساسی ترین ادله اثبات کننده امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

۱۱۷. السيرة الحلبية: ۳ / ۳۳۶.

۱۱۸. ر.ك: الصواعق المحرقة: ۴۲.

۱۱۹. ر.ك: المعتمد في المعتقد: ۲۰۹، فصل سوم.

پیش از پرداختن به مباحث دلالتی، دانستن يك نکته در مورد مفردات حدیث غدیر لازم است. اذهان عمومی معمولاً حدیث غدیر را با عبارت «من كنت مولاة فهذا علی مولاة» می شناسند و در حقیقت نیز حدیث غدیر در همین يك جمله خلاصه می شود؛ اما عبارت مذکور از رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها در واقعه غدیر خم صادر نشده و پیش از حجة الوداع نیز چنین عبارتی از پیامبر به ثبت رسیده است. احمد بن حنبل در همین زمینه از بریده روایت کرده است. وی می نویسد:

حدثنا عبدالله حدثني أبي، ثنا الفضل بن دكين، ثنا ابن أبي غنيرة عن الحسن، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، عن بریده، قال: غزوت مع علي اليمین، فرأيت منه جفوة، فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذكرت علیاً فتنقصته، فرأيت وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم يتغير فقال: «يا بریده، ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قلت: بلى يا رسول الله، فقال: «من كنت مولاة فعلى مولاة»؛^{۱۲۰}

احمد بن حنبل به سند خود از بریده نقل می کند که گفت: من همراه علی علیه السلام در جنگی در یمن شرکت داشتم و لغزشی از علی مشاهده کردم و هنگامی که بازگشتم، خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و از علی علیه السلام بدگویی کردم. در این هنگام چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله متغیر شد و آثار خشم نمایان گردید. آن گاه فرمود: «ای بریده، آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟». عرضه داشتم: آری ای رسول خدا. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

این روایت به خوبی نشان می دهد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ماجرای دیگری که مربوط به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در یمن بوده، عین تعبیر حدیث غدیر را به کار برده و این ماجرا مربوط به پس از واقعه غدیر نمی باشد؛ زیرا پیامبر پس از غدیر خم عمر زیادی نکرده و با وجود خطبه غدیر و شهرت فراوان، این خطبه در ماه های پایانی عمر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، چنین تعبیری از آن حضرت بعید به نظر می رسد.

در هر حال سبب برجسته شدن حدیث غدیر آن است که انبوه راویان و شهرت ماجرای غدیر، تعبیر پیشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را به فراموشی سپرد.

بنابراین عبارت «من كنت مولاة فهذا علی مولاة» مسبوق به سابقه است و پدیده نوظهوری در صدر اسلام نبوده است.

نکته دوم آنکه حدیث غدیر از سه جمله تشکیل شده است. عبارت «ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم»، نخستین جمله حدیث غدیر می باشد که در روایات مهم و معتبر حدیث غدیر مانند روایت:

احمد بن حنبل در مسند، ابن ماجه قزوینی در سنن، نسائی، ابوبکر بزار، ابویعلی موصلی، محمد بن جریر طبری، ابوحاتم، ابن حبان، ابوالقاسم طبرانی، ابوالحسن دارقطنی، خطیب بغدادی، ابن کثیر دمشقی و دیگر دانشوران بزرگ عامه موجود است.

عبارت «من كنت مولاة فهذا علي مولاة»، جمله میانی در بین سه جمله است. تعبیر «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» نیز منحصر در همین عبارت نیست؛ بلکه عبارات دیگری مانند: «من كنت مولاة فعلي مولاة»، «من كنت اولی به من نفسه فعلي وليه»، «من كنت مولاة فان علياً بعدی مولاة»، «فان هذا مولی من انا مولاة» نیز وجود دارد. دو جمله مذکور تقریباً در تمام روایات معتبر حدیث غدیر به چشم می خورد و هیچ کدام از دانشوران عامه، شبهه ای در این زمینه ندارند.

اما جمله سوم، عبارت «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» می باشد. این جمله از سوی برخی خرده گیران مورد نقد قرار گرفته که به زودی به بررسی آن خواهیم پرداخت. با وجود اختلاف تعبیر حدیث غدیر، چند نکته در تمام تعبیر مشترک است:

نخست: در تعبیر مشهور حدیث غدیر و برخی روایات غیر مشهور، از عبارت «من كنت مولاة» استفاده شده و در فقره صدر و ذیل روایت، واژه «مولا» به کار رفته است. از این رو فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به این معنا می باشد که هر کس من مولای او هستم، همان مولویت را اینک به علی علیه السلام واگذار می نمایم. از سوی دیگر، در فقره دوم عبارت یاد شده، طبق برخی روایات از عبارت «فعلي مولاة» و طبق برخی روایات دیگر از عبارت «فان علي بعدی مولاة» استفاده شده است و در برخی تعبیر در فقره نخست روایت نیز وارد شده: «فمن كنت مولاة فعلي مولاة». بنابراین در این تعبیر از دو فاء تفریع استفاده شده که یکی در صدر عبارت و دیگری در ذیل عبارت است و طبق تعبیر دوم، فاء تفریع بر سر «من» وارد شده که از ادات تأکید است.

دوم: در برخی از نقل های حدیث غدیر، به جای عبارت «من كنت مولاة»، عبارت «من كنت اولی به من نفسه» استفاده شده است و به جای عبارت «فعلي مولاة»، از عبارت «فعلي وليه» استفاده گردیده است.

بررسی دلالت حدیث غدیر بر اساس ترتیب سه جمله مذکور است و توضیح دلالت این سه جمله به شرح ذیل می باشد.

در مورد جمله نخست باید به چند پرسش اساسی پاسخ داد. ابتدا باید چیستی اولویت نبوی نسبت به مؤمنان بررسی شود تا پس از آن معلوم گردد که چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در چنین خطبه حساسی، اولویت خویش را به یاد مردم آورده و حتی بابت آن اقرار نیز گرفته و طبق برخی نقل ها، با تکرار این عبارت و تأکید آن، کاملاً مسلمانان را به لوازم اقرار خویش ملتفت کرده است.

بیان يك مقدمه در توضیح این مطلب سودمند است. در قاموس شریعت اسلام و حتی دیگر ادیان ابراهیمی (شریعت یهود و نصارا)، پیامبر کسی است که به عنوان فرستاده خداوند، وظیفه ابلاغ و اجرای فرامین الهی را به عهده دارد و از ولایت و حق تصرف گسترده ای نسبت به مردم برخوردار است و این ولایت جهان شمول، از ناحیه ذات مقدس پروردگار به پیامبر و فرستاده او تفویض گردیده است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)^{۱۲۱}

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

هیچ اندیشمندی تردیدی ندارد که به حکم این آیه شریف، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از ولایت کلی برخوردار است و می تواند هرگونه که صلاح بداند، اعمال ولایت نماید. این ولایت مخصوص با تعبیر «حق اولویت» در قرآن مطرح گردیده و به عنوان يك حکم مسلم میان مسلمانان منتشر شده است.

دانشوران عامه در تفسیر آیه مذکور، به روشنی اولویت پیامبر را به معنای اطاعت بی چون و چرا از آن حضرت معنا کرده اند. سرّ پرداختن به گستره معاشناختی واژه اولویت، به خود واژه اولویت باز می گردد؛ زیرا این واژه دارای يك مفهوم تعلق و اضافی است. به عبارت دیگر، هنگامی که بحث اولویت مطرح می شود، سؤال از نسبت نیز در کنار آن می آید؛ یعنی هنگامی که از اولویت سخن رانده می شود، این سؤال مطرح می شود که اولویت نسبت به چه امری؟ اولویت در چه مطلبی؟ این سؤالات در حقیقت برآمده از ذات تعلق و اضافی بودن مفهوم اولویت است؛ مانند مفهوم حبّ و بغض که اگر به صورت مطلق بیان شود دارای ابهام می گردد؛ از این رو اگر گوینده ای بگوید: من دوست دارم و سپس سکوت اختیار کند، جمله او ناقص و مبهم است و سؤال می شود که «چه چیزی را دوست داری؟» که این سؤال به دنبال سخن او مطرح می شود. بنابراین لازم است تا حیطة و مرز اولویت در آیه شریف واکاوی گردد تا احیاناً ابهام یا ابهامی از لحاظ اضافی بودن مفهوم اولویت باقی نماند.

واحدی از مفسران بزرگ عامه است. وی در تفسیر اولویت در آیه یاد شده می نویسد:

قوله: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ ای إذا حکم علیهم بشيء فقد نفذ حکمه ووجبت

طاعته علیهم. قال ابن عباس: إذا دعاهم النبي صلی الله علیه وسلم إلى شيء ودعتهم أنفسهم إلى

شيء كانت طاعة النبي أولى من طاعة أنفسهم؛^{۱۲۲}

آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) بدان معناست که اگر پیامبر نسبت به کاری فرمان صادر

نماید، فرمانش نافذ است و بر مردم واجب است تا فرمان او را اطاعت نمایند. ابن عباس می گوید:

۱۲۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۱۲۲. التفسیر الوسیط: ۳ / ۴۵۹.

معنای اولویت آن است که اگر پیامبر مردم را به کاری فراخواند و مردم مایل به انجام کار دیگری بودند، بر مردم لازم است تا پیروی از فرمان پیامبر را بر خواسته خویش مقدم بدانند. همان گونه که مشاهده می شود، این تفسیر صرفاً سخن واحدی نیست و برگرفته از سخن ابن عباس می باشد و ابن عباس که از او به عنوان «حبر الأمة» تعبیر می شود، از جایگاه ممتازی در تفسیر برخوردار است.

از دیگر مفسرانی که به بیان معنای اولویت پرداخته، بغوی است. بغوی نیز از مفسران گران سنگ عامه می باشد که حتی ابن تیمیه نیز او را می ستاید. وی در تفسیر آیه مذکور می نویسد:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ یعنی من بعضهم ببعض في نفوذ حكمه فيهم ووجوب طاعته عليهم. وقال ابن عباس وعطاء: یعنی إذا دعاهم النبي صلى الله عليه وسلم ودعتهم أنفسهم إلى شيء كانت طاعة النبي صلى الله عليه وسلم أولى بهم من أنفسهم. قال ابن زيد: النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم فيما قضى فيهم كما أنت أولى بعبدك فيما قضيت عليه. وقيل: هو أولى بهم في الحمل على الجهاد وبذل النفس دونه. وقيل: كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج إلى الجهاد فيقول قوم نذهب فنستأذن من آبائنا وأمهاتنا، فنزلت الآية: ١٢٣

آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ یعنی پیامبر از اولویت بعضی مؤمنان نسبت به بعضی دیگر سزاوارتر است و فرمائش بر مؤمنان نافذ می باشد و فرمان برداری از فرامینش واجب است. ابن عباس و عطاء می گویند: این آیه بدان معناست که اگر پیامبر مردم را به کاری فرا بخواند، در حالی که مردم مایل به انجام کار دیگری باشند، بر مردم لازم است تا پیروی از فرمان پیامبر را بر خواسته خویش مقدم بدانند. ابن زید می گوید: معنای اولویت پیامبر آن است که چون فرمان دهد، اطاعت گردد، همان گونه که غلام باید فرمان مولای خویش را بر خواسته خود مقدم شمرد. و نیز گفته شده که مراد از اولویت، فرمان برداری در امر جهاد است و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمان جهاد دهد، مؤمنان باید جان خویش را در راه او بذل نمایند. و نیز گفته شده که شأن نزول این آیه مربوط به ماجرای می شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به جهاد فراخواند و عده ای به بهانه اجازه گرفتن از پدر و مادر، از فرمان برداری طفره رفتند و خداوند با این آیه، خاطیان را سرزنش نمود و دستور داد که هیچ فرمانی بر فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مقدم نمی باشد و آن گاه این آیه نازل شد.

قاضی بیضاوی نیز در تفسیر آیه مذکور می نویسد:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) في الأمور كلها، فإنه لا يأمرهم ولا يرضى منهم إلا بما فيه صلاحهم ونجاحهم، بخلاف النفس، فلذلك أطلق، فيجب عليهم أن يكون أحب إليهم من

أنفسهم، وأمره أنفذ عليهم من أمرها، وشفقتهم عليه أتم من شفقتهم عليها. روي أنه صلى الله عليه وسلم أراد غزوة تبوك فأمر الناس بالخروج، فقال ناس: نستأذن آبائنا وأمهاتنا. فنزلت؛^{١٢٤} معنای آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) آن است که پیامبر در تمام امور بر مؤمنان ولایت دارد؛ زیرا پیامبر بر خلاف نفس، امر نمی کند مگر در موردی که به صلاح مؤمنان باشد. از این رو اولویت پیامبر به صورت مطلق بیان شده، بنابراین بر مؤمنان لازم است تا پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را بر خواسته نفس خویش مقدم بدانند و بیش تر از آنکه بر خود دلسوزی می کنند، بر فرمان پیامبر دلسوزی نمایند. روایت شده هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله عزم نبرد تبوک کرد، مردم را به جهاد فراخواند؛ اما عده ای بهانه آوردند و گفتند که باید از پدران و مادران خویش اجازه بگیریم، و در این هنگام آیه شریف نازل گردید.

جار الله زمخشری نیز در تفسیر پرآوازه خود می نویسد:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا مِنْ أَنفُسِهِمْ، وَلِهَذَا أُطْلِقَ وَلَمْ يَقِيدَ، فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ، وَحُكْمُهُ أَنْفَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا، وَحَقُّهُ أَثَرٌ لَدَيْهِمْ مِنْ حَقُوقِهَا، وَشَفَقَتُهُمْ عَلَيْهِ أَقْدَمَ مِنْ شَفَقَتِهِمْ عَلَيْهَا، وَأَنْ يَبْذُلُوا دُونَهُ وَيَجْعَلُوهَا فِدَاءَهُ إِذَا أَعْضَلَ خُطْبَ وَوَقَاءَهُ إِذَا لَقِحَتْ حَرْبٌ، وَأَنْ لَا يَتَّبِعُوا مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ نَفْسُهُمْ وَلَا مَا تَصْرَفُهُمْ عَنْهُ وَيَتَّبِعُوا كُلَّ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَرَفَهُمْ عَنْهُ؛^{١٢٥}

معنای آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) آن است که پیامبر در تمام امور دین و دنیا بر مؤمنان اولویت دارد؛ از این رو این حکم به صورت مطلق بیان شده و قیدی نخورده است. پس بر مؤمنان واجب است تا فرمان پیامبر را بیشتر از خواسته خویش دوست بدانند و حکم پیامبر را بر حکم خویش مقدم کنند و حق پیامبر بر حق خود ترجیح دهند و بر فرمان پیامبر بیشتر دلسوزی نمایند و خود را در جنگ ها و مواقع طاقت فرسا، فدای پیامبر خدا کنند و جان خویش را محترم تر نشمارند.

نسفی نیز در تفسیر آیه شریف می نویسد:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) أَي أَحَقَّ بِهِمْ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا، وَحُكْمُهُ أَنْفَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا، فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَبْذُلُوا دُونَهُ وَيَجْعَلُوهَا فِدَاءَهُ، أَوْ هُوَ أَوْلَىٰ بِهِمْ أَي أَرَأْفَ بِهِمْ وَأَعْطَفَ عَلَيْهِمْ وَأَنْفَعَ لَهُمْ؛^{١٢٦}

آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) به این معناست که حق پیامبر در تمام امور دین و دنیا مقدم بر حق مؤمنان است و فرمان او نافذ است. بنابراین بر مؤمنان لازم است تا جان خود را در راه

١٢٤. تفسیر البيضاوي: ٤ / ٣٦٤.

١٢٥. الكشاف ٣ / ٢٥١.

١٢٦. تفسیر النسفی: ٣ / ٢٩٧.

پیامبر فدا کنند. یا اینکه معنای اولویت آن است که فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله برای مؤمنان دلسوزانه تر و نافع تر است.

همچنین نیشابوری نیز در تفسیر آیه یاد شده می نویسد:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) والمعقول فيه: إنَّه رأس الناس ورئيسهم، فدفع حاجته والإعتناء بشأنه أهم، كما أنَّ رعاية العضو الرئيس وحفظ صحته وإزالة مرضه أولى، وإلى هذا أشار النبي صلي الله عليه وسلم بقوله: «إبدأ بنفسك ثم بمن تعول». ويعلم من إطلاق الآية أنه أولى بهم من أنفسهم في كل شيء من أمور الدنيا والدين؛^{١٢٧}

آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) به این معناست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رأس مردم و رئیس آنان است؛ بنابراین برآوردن نیاز او و اهتمام به شأن او از تمام امور مهم تر است؛ هماغونه که نگاه داشتن عضو رئیسی در بدن و صیانت از صحت آن در مقابل امراض سزاوارتر از دیگر امور است. و رسول خدا نیز به این نکته اشاره کرده و فرموده: «ابتدا از خودت آغاز نما و سپس از کسی که به تو تأویل برده شده» [مراد رسول خدا است که در آیه یاد شده از جان مردم، مهم تر معرفی گردیده است]. از اطلاق آیه استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله در تمام امور دین و دنیای مردم اولویت دارد.

تفسیر و تبیین آیه مذکور از امور مهم و تاثیر گذار است؛ از این رو تنها مفسران به بحث از آن نپرداخته اند و دامنه بررسی آن به کتاب های فقهی و حدیثی نیز کشیده شده است.

ولی الدین عراقی در توضیح دلالت آیه یاد شده می نویسد:

استنبط أصحابنا الشافعية من هذه الآية الكريمة أنَّ له عليه الصلاة والسلام أن يأخذ الطعام والشراب من مالهما المحتاج إليهما إذا احتاج عليه الصلاة والسلام إليهما، وعلى صاحبهما البذل، ويفدى بمهجته مهجة رسول الله، وأنه لو قصد عليه الصلاة والسلام ظالم وجب على من حضره أن يبذل نفسه دونه. وهو استنباط واضح؛^{١٢٨}

اصحاب شافعی ما از این آیه استنباط نموده اند که اگر کسی به غذا و نوشیدنی خویش نیازمند بود، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله غذا و نوشیدنی او را طلبید، بر صاحب غذا واجب است تا مطاع خویش را در اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بگذارد و جان خویش را در راه جان پیامبر فدا کند. و همچنین اگر ستمگری قصد جان آن حضرت را نماید، واجب است تا مؤمنان جان خود را در راه حفظ جان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فدا کنند؛ و این استنباط روشن و واضح است.

١٢٧. تفسیر النیشابوری: ٥ / ٤٤٧.

١٢٨. طرح التشریح: ٧ / ٤٩.

بدرالدین عینی نیز در شرح صحیح بخاری، در بیان فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که فرموده: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة» می نویسد:

يعني أحق وأولى بالمؤمنين في كل شيء من أمور الدنيا والآخرة من أنفسهم، ولهذا أطلق ولم يعين، فيجب عليهم امتثال أوامره واجتناب عن نواهيه؛^{۱۲۹}

یعنی پیامبر خدا نسبت به مؤمنان، در تمام امور دنیا و آخر سزاوارتر از خودشان است؛ از این رو سخن خویش را مطلق بیان فرموده و آن را مقید نکرده است. بنابراین بر مؤمنان واجب است تا از فرامین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیروی کنند و از نواهی آن حضرت نیز اجتناب نمایند.

همچنین شهاب الدین قسطلانی که از عالمان شافعی مسلک است، در شرح حدیث «ما من مؤمن إلا وأنا أولى الناس به» می نویسد:

عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى الناس به». أي أحقهم به في كل شيء من أمور الدنيا والآخرة... اقرأوا إن شئتم قوله عز وجل: (النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم) استنبط من الآية أنه لو قصد عليه السلام ظالم وجب على الحاضر من المؤمنين أن يبذل نفسه دونه؛^{۱۳۰}

از ابوهریره روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من سزاوارترین مردم نسبت به او هستم». معنای این سخن آن است که پیامبر در تمام امور دنیا و آخرت بر مؤمنان مقدم است. و اگر خواستی [در شرح این روایت] سخن خداوند را که فرموده: (النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم)، تلاوت نما. همانا از این آیه استنباط شده که اگر ستمگری قصد جان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را نمود، بر مؤمنان حاضر واجب است تا جان خویش را فدای جان پیامبر نمایند.

بنابراین فقره نخست حدیث غدیر اشاره به آیه (النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم) دارد و پیامبر خدا ابتدا با بیان ولایت مخصوص خود، حق اولویت خویش را به مسلمانان یاد آوری نموده و حتی به صرف یادآوری نیز اکتفا نکرده و طبق روایات موجود، از مسلمانان اقرار گرفته و طبق برخی نقل ها، سه مرتبه بر سخن خود پا فشاری کرده تا کوچک ترین ابهامی باقی نماند. بنابراین تأکید پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیان گر این نکته است که آن حضرت در مقام اعمال حق اولویت بر مسلمانان است و خداوند به امت اسلامی فرمان داده که در مقابل دستور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خاشع و فرمان بردار باشند و بدون هیچ تردیدی از دستور پیامبر پیروی نمایند. خداوند در تأیید این مطلب فرموده:

۱۲۹. عمدة القاري: ۱۲ / ۲۳۵.

۱۳۰. إرشاد الساري: ۷ / ۲۹۳ / ش ۴۷۸۲.

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا)؛^{۱۳۱}

و برای هیچ مرد و زن مؤمنی شایسته نیست که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، به یقین دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

بیان حق اولویت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث غدیر نیز با عبارات مختلفی روایات شده که همگی در بردارنده معنای مشترکی است. در يك جمع بندی کلی می توان تعابیر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را به صورت ذیل دسته بندی نمود:

۱. «أنت ولي المؤمنين؟»؛^{۱۳۲}
۲. «أنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»؛^{۱۳۳}
۳. «أنت أولى بكم من أنفسكم؟»؛^{۱۳۴}
۴. «قال: أنت أولى بكم من آبائكم؟»؛^{۱۳۵}
۵. «أستم تعلمون أنني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»؛^{۱۳۶}
۶. «أستم تعلمون أنني أولى بكل مؤمن من نفسه؟»؛^{۱۳۷}
۷. «أ ليس الله أولى بالمؤمنين؟»؛^{۱۳۸}

روایات مفصلی که در بردارنده عبارات فوق هستند، پیش از این در قسمت بیان متن حدیث غدیر ذکر شد؛ از این رو به تکرار تمام حدیث نمی پردازیم و تنها دامنه دلالتی عبارات فوق را واکاوی می نمائیم.

۱۳۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.
۱۳۲. شواهد التنزیل: ۱ / ۲۰۳ / ش ۲۱۴؛ تاریخ بغداد: ۸ / ۲۸۴ / ش ۴۳۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۳۳؛ البدایة والنهایة: ۳۸۶ / ۷ و...
۱۳۳. مسند أحمد: ۱ / ۱۱۹ و ۵ / ۳۴۷؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۳ / ش ۱۱۶؛ فضائل الصحابة (نسائی): ۱۴؛ المستدرک: ۳ / ۲۱۰.
۱۳۴. المعجم الكبير: ۵ / ۱۹۵؛ الموافق: ۳ / ۶۰۲؛ کنز العمال: ۱۴ / ۷۷ / ش ۳۷۹؛ اسد الغابة: ۳ / ۱۴۷.
۱۳۵. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۲۰؛ البدایة والنهایة: ۷ / ۳۸۶.
۱۳۶. مسند أحمد: ۴ / ۲۸۱؛ المصنف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۵۰۳؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۳۱؛ صحيح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۶.
۱۳۷. مسند أحمد: ۴ / ۲۸۱؛ المصنف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۵۰۳.
۱۳۸. مسند أحمد: ۱ / ۱۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۱۰؛ تهذيب الكمال: ۱۱ / ۱۰۰ / ش ۲۳۷۴ و منابع دیگر.

۱. نقطه مشترك در تمام تعابیر فوق آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از حق اولویت استفاده کرده و به مردم تفهیم نموده که در مورد مسأله ای که مطرح می کند، امت حق چون و چرا ندارند و باید فرمان بردار باشند. بر اساس شش عبارت نخست، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خود را اولی و سزاوارتر نسبت به مؤمنان از خودشان مطرح کرده و به حکم آیه (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)؛ امت بدون كوچك ترین چون و چرایی باید فرمان بردار باشند

و البته تعبیر «الست اولی بکم من آبائکم»، بسیار رسا و در نهایت شفافیت قرار دارد؛ چه اینکه به مخاطبان می فهماند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام اعمال ولایت است، مانند ولایت پدر بر فرزند و حتی اولویت آن حضرت بر فرمان پدر نیز حاکم است و از شأن بالاتری برخوردار می باشد.

در نتیجه هفت تعبیر ذکر شده در مرحله نخست بیان گر آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله دارای حق اولویت است، و در مرحله بعد در مقام اعمال حق اولویت می باشد تا هیچ راهی برای سرکشی باقی نماند و حجت تمام شود. اما تعبیر هفتم دارای ظرافت خاصی است؛ زیرا سخن از اولویت پیامبر به میان نیامده؛ بلکه روی سخن به طور مستقیم از اولویت خداوند بر بندگان است. هر چند نتیجه و اثر تعبیر هفتم با تعابیر پیشین در عمل فرقی ندارد و در هر حال بیان گر عظمت و بزرگی حکمی است که در پس این اقرار گرفتن نهاده شده، می باشد؛ اما در عین حال نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد مسأله ولایت به هیچ عنوان شخصی عمل نکرده و تنها حکم پروردگار را ابلاغ فرموده است و البته قرآن کریم پیشتر در مورد پیامبر هشدار داده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هیچ گاه نظر شخصی خویش را بیان نمی کند و تنها بازگوکننده سخن خداوند است؛^{۱۳۹} اما در عین حال چنین تأکیدی کاشف از اهمیت ماجراست.

به هر روی طبق تعبیر هفتم، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دنبال جمله «أليس الله اولی بالمؤمنین؟» و هماهنگ با سیاق جمله پیشین می فرماید: «اللهم من كنت مولاة فعلى مولاة». آنچه از این تعبیر به ذهن می رسد آن است که واژه «من كنت» باید به فتح خوانده شود که در این صورت معنای عبارت چنین می شود:

«پروردگارا، هر کس که تو مولای او هستی، اینک علی مولای او است».

علت به فتح خواندن واژه «كنت»، قرینه «اللهم» است که خطاب به ذات مقدس الاهی است و در اقرار پیشین؛ یعنی «أليس الله اولی بالمؤمنین؟» نیز تنها سخن از اولویت خداوند به میان آمده؛ پس سزاوار است تا عبارت بعدی نیز در همان سیاق بیان شود و اگر چنین نباشد، معنای عبارت آن است

۱۳۹. اشاره به آیه شریف: (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) .

که رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتدا فرموده: «آیا خداوند سزاوارتر به مؤمنان نیست؟»؛ سپس فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». و به تعبیر دیگر، ابتدا رسول خدا صلی الله علیه وآله بابت اولویت خداوند از مردم اقرار گرفته و سپس مولا بودن خویش را مطرح ساخته و چنین عبارتی از نظم واحد برخوردار نیست و سیاق اقرار گرفتن نخست و انشاء حکم پس از آن با یکدیگر سازگار نمی افتد.

قرائت به فتح یا ضمه واژه «کنت»، تاثیری در اثبات اصل ادعا ندارد؛ اما ممکن است بر قرائت به فتح اشکالی وارد آید به این صورت که اگر «کنت» به فتح خوانده شود، من موصوله ای که پیش از آن ذکر شده دارای اطلاق می شود و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز دربر می گیرد؛ بنابراین گستره ولایت امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله حتی شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز دربر می گیرد، در حالی که شمول ولایت امیرالمؤمنین قطعاً بر شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادق نیست.

اشکال مطرح شده دارای چند پاسخ است که ابهام موجود را برطرف می سازد:

پاسخ نخست: احتمال دارد که در عبارت نخست؛ یعنی جمله «الیس الله اولی بالمؤمنین»، افتادگی رخ داده و یا سهوی صورت گرفته باشد و کلمه «رسوله» از عبارت حذف شده باشد. بنابراین اصل عبارت چنین بوده: «الیس الله ورسوله اولی بالمؤمنین؟» اگر چنین حذف یا افتادگی صورت گرفته باشد، اشکال برطرف می شود و می توان «کنت» را به ضمه قرائت نمود و به این صورت، رسول خدا صلی الله علیه وآله از اطلاق من موصوله خارج می شود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز در صدر عبارت، یعنی جمله «الیس الله» داخل بوده و بابت اولویت خویش نیز اقرار گرفته. بنابراین، قرائت کلمه

«کنت» به ضمه بدون اشکال خواهد بود. بنابراین کلمه محذوف «و رسوله» در حکم قرینه متصل محذوف است که سبب شود تا رسول خدا صلی الله علیه وآله از شمول اطلاق من موصوله خارج گردد. البته احتمال حذف یا افتادگی کلمه «رسوله» صرف احتمال نیست و قرینه بر صدق آن موجود است. پیش از این در بیان روایت ابوجعفر طحاوی گذشت که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه خویش فرمود:

«یا ایها الناس، أستم تشهدون أن الله ربکم؟». قالوا: بلی. قال: «أستم تشهدون أن الله ورسوله

اولی بکم من أنفسکم، وأن الله عزّ وجلّ ورسوله مولاکم؟». ۱۴۰

این روایت به خوبی گویای آن است که احتمال حذف یا افتادگی کلمه «رسوله» از عبارت «الیس الله اولی بالمؤمنین» کاملاً منطقی است و همین دلیل به عنوان قرینه برای عبارت «الیس الله اولی بالمؤمنین» می باشد که هم می تواند مفسر و مبین این عبارت باشد و هم می تواند قرینه بر کلمه محذوف قرار بگیرد.

پاسخ دوم: اساساً قرائت به ضمه اشکالی ندارد و هر چند رسول خدا صلی الله علیه وآله در صدر عبارت؛ یعنی در جمله «أليس الله أولى بالمؤمنين»، بابت اولویت خداوند از مردم اقرار گرفته؛ اما قرینه منفصل در این مورد موجود است و مخاطبان رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم نیز به خوبی از این قرینه منفصل آگاه بوده اند.

توضیح بیشتر آن است که آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)، قرینه منفصل سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیر است و بیان گر این نکته است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از جانب خداوند، از حق اولویت نسبت به مؤمنان برخوردار است؛ از این رو آنجا که می فرماید: «أليس الله أولى بالمؤمنين» به دلالت التزامی، حق اولویت

پیامبر نیز نسبت به مؤمنان به دست می آید؛ زیرا هر جا خداوند دارای حق اولویت باشد - به استثنای آن حقوقی که لازمه ربوبیت پروردگار است و احدی از آن حق برخوردار نیست - رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به حکم آیه مذکور دارای حق اولویت است. بنابراین معنای اقرار مردم به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله آن است که همان اولویت خداوند نسبت به بندگان برای پیامبر نیز ثابت است. پس مانعی ندارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله بفرماید: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

این پاسخ مستلزم به تقدیر گرفتن عبارت یا کلمه محذوفی نیست و با اصل عدم نقصان تعارض نمی کند.

پاسخ سوم: پیش از بیان پاسخ سوم، تذکر به يك نکته دقیق علمی لازم است. اساساً هنگامی که متکلم سخن می گوید و کلام او دارای اطلاق یا عموم است، احتمال دارد که برخی افراد مشکوک به دو راه از اطلاق یا عموم سخن او خارج باشند. برخی افراد از شمول عام به صورت تخصصی خارج می شوند، و برخی افراد به صورت تخصیص از عموم یا شمول اطلاق خارج می گردند. تفاوت تخصص و تخصیص در این نکته است که در تخصیص، فرد تخصیص خورده از ابتدا جزء افراد عام بوده؛ اما به واسطه قرینه متصل یا منفصلی، از عموم عام یا شمول اطلاق خارج گردیده است؛ مانند جایی که متکلم بگوید: به تمام افراد حاضر در مجلس غذا بدهید مگر به فلانی. در این قضیه، متکلم ابتدا دستور اطعام را به صورت کلی صادر کرده و هیچ کس را استثناء نکرده است؛ اما بلافاصله يك فرد خاص را استثناء کرده. بنابراین آن فرد خاص از ابتدا شامل حکم متکلم بوده و اگر آن استثناء صادر نمی شد، آن فرد خاص نیز باید اطعام می گردید؛ اما متکلم بنابر مصالحی او را استثناء کرده است.

اما در تخصص این گونه نیست و اصطلاحاً خروج تخصصی به معنای خروج موضوعی می باشد؛ مانند موردی که متکلم امر نماید که به تمام افراد حاضر در جلسه غذا بدهید که در این

صورت فلان فردی که در جلسه حاضر نیست خروج موضوعی از حکم متکلم دارد و از ابتدا مشمول حکم متکلم نبوده است.

با توجه به مقدمه ای که بیان شد، می توان گفت که اساساً رسول خدا صلی الله علیه وآله تخصصاً از اطلاق من موصوله خارج است و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شامل آن حضرت نمی شود؛ زیرا ولایت و حق اولویت شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دلیل قطعی مانند آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)، شامل تمام افراد امت می شود و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به عنوان يك فرد، مشمول ولایت پیامبر است. بنابراین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: «پروردگارا، هر کس تو مولای او هستی»، دیگر شامل شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله نخواهد شد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در این مورد یکی از افراد «هر کس» نیست و تخصصاً خارج است.

مانند این اشکال در آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) نیز مطرح است. به این بیان که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم آیه مذکور دارای ولایت باشد، باید هم عرض پیامبر ولایت داشته باشد و حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز دارای ولایت باشد و ما در بحث از آیه مذکور بیان کردیم که اولاً ولایت داشتن و اعمال ولایت دو مقوله جدا هستند و منافاتی ندارد که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای ولایت باشند؛ اما اعمال ولایت نکنند. و ثانیاً ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در رتبه پس از ولایت رسول خداست. در فقه نیز نظانی برای این مسأله وجود دارد؛ مانند ولایت پدر و جد پدری بر فرزند که با وجود ولایت پدر، جد پدری نیز ولایت دارد؛ اما اعمال ولایت به عهده پدر است و تا پدر در قید حیات باشد، جد پدری نمی تواند اعمال ولایت نماید.

پاسخ چهارم: این پاسخ به صورت ضمنی مطرح شد، اما تذکر به آن خالی از لطف نیست. اگر از سیاق لفظی خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم صرف نظر نماییم و مسأله را از دریچه مقوله ولایت بنگریم، با يك پرسش مهم مواجه می شویم:

آن پرسش از این قرار است که آیا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله تأخر رتبی دارد یا تأخر زمانی؟

هر دو وجه ممکن است، به این صورت که اگر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به ولایت پیامبر خدا تأخر رتبی داشته باشد؛ بنابراین مانعی ندارد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز این ولایت برای امیرالمؤمنین ثابت باشد، منتها از آنجا که از جهت رتبه متأخر است، با وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله نوبت به اعمال ولایت امیرالمؤمنین نمی رسد؛ هر چند که اصل ولایت به قوه خود باقی است. بر این اساس، اگر کلمه «كنت» را به فتح قرائت نماییم، رسول خدا صلی الله علیه وآله شامل اطلاق من موصوله نمی شود؛ زیرا ولایت امیرالمؤمنین متأخر از ولایت آن حضرت است.

و اگر ولایت امیرالمؤمنین را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله متاخر زمانی بدانیم، بدان معناست که تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در قید حیات است، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مستقر نمی شود و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در دسترس نباشد، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام منجز و نافذ است. بنابراین باز رسول خدا صلی الله علیه وآله از اطلاق من موصوله خارج است؛ زیرا با وجود آن حضرت نوبت به ولایت امیرالمؤمنین نمی رسد.

پاسخ اخیر را می توان به عنوان قرینه لیبی مطرح ساخت، هر چند که ممکن است به پاسخ سوم رجوع نماید؛ اما ما با اندکی تسامح آن را به عنوان پاسخی مستقل مطرح کردیم.

به هر روی توجیه این مسأله، خدشه ای در استدلال به حدیث غدیر وارد نمی کند و همان گونه که پیش از این بیان شد، تنها در دقت در ترجمه و استناد به حدیث غدیر اثر می گذارد.

۲. رسول خدا صلی الله علیه وآله - آن گونه که زرنندی روایت کرده است - در مقام اقرار گرفتن از مردم فرمود:

«ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: بلى. قال: «ألسنت أولى بكل مؤمن من نفسه؟»

قالوا: بلى، قال: «أليس أزواجي أمهاتكم؟»، فقالوا: بلى.^{۱۴۱}

از جمله «أليس أزواجي أمهاتكم؟» استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله از روی آگاهی آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) را به مردم یادآوری می فرماید و با صراحت تمام به مردم القا می کند که هم اکنون در مقام اعمال حق اولویت خویش است و هر چه می گوید به سان يك فرمان لازم الإجراء برای امت اسلامی است.

۳. طبق روایت نوح بن قیس حدانی، رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام اقرار گرفتن از مردم فرمود:

ألستم تشهدون أن لا إله إلا الله لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله، وأن الجنة حق وأن النار

حق، وتؤمنون بالكتاب كله؟^{۱۴۲}

این عبارت به روشنی گواه بر آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام بیان حکمی است که در عرض اصول مهم اعتقادی، همچون ایمان به وحدانیت خداوند و نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله می باشد؛ از این رو شأن حکم بیان شده توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله، همان شأن توحید و نبوت است.

۴. رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از اقرار گرفتن پیرامون امور مهمی مانند توحید و نبوت خویش، حدیث ثقلین را مطرح نمود و طبق برخی روایات، حدیث ثقلین را پیش از اقرار گرفتن بیان

۱۴۱. نظم در السمطين: ۱۰۹.

۱۴۲. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام (ابن مغازلی): ۳۵ / ح ۲۳.

فرمود. در هر حال حدیث ثقلین یکی از مواردی بوده که چه پیش و چه پس از اقرار گرفتن، در عرض امور مهمی مانند توحید و نبوت جای داده شده است.

نتیجه سخن آنکه جمله نخست رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیر بیان شد و در يك جمع بندی، دربردارنده این نکته بود که اولاً رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام اعمال حق اولویت خویش بوده، و ثانیاً حکمی را بیان نموده که یکی از ارکان اساسی دین است و در رتبه شهادت به توحید و نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله قرار دارد.

«اللهمَّ وال من والاه وعاد من عاداه»

اما سومین جمله ای که در حدیث غدیر به کار رفته و به تعبیری مؤخر از عبارت «من كنت مولاه فعلى مولاه» می باشد، دعا و نفرینی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله با تعبیر «اللهمَّ وال من والاه وعاد من عاداه» بیان نموده است و این جمله یکی از ارکان مهم خطبه غدیر می باشد که جای تأمل بسیار دارد.

ترجمه عبارت فوق به این صورت است که «پروردگارا، هر کس علی را دوست می دارد و از او اطاعت می کند - یعنی به لوازم محبت پای بند است - را دوست بدار و متولی امر او باش، و هر کس با علی دشمنی می کند، را دشمن بدار». بررسی تاریخ نشان می دهد که این جمله از همان صدر نخست مورد تردید قرار گرفته و عده ای کوشیده اند تا در صحت آن شبهه ایجاد کنند. پیش از این در روایت عطیه از زید بن ارقم گذشت که از روی قصد، عطیه از زید بن ارقم می پرسد:

هل قال: «اللهمَّ وال من والاه وعاد من عاداه؟»؛

آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله عبارت «اللهمَّ وال من والاه وعاد من عاداه» را بیان فرمود؟ و نیز ذیل روایت شیبانی گذشت که مردی بر زید بن ارقم وارد شد و از او پرسید که آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله جمله فوق را بیان فرمود؟ این روایات به خوبی بیان گر نکته ای عمیق است که نشان می دهد در صدر نخست، حساسیت ویژه ای نسبت به عبارت یاد شده وجود داشته است. اما سؤال اساسی اینجاست که این حساسیت چرا ایجاد شده؟ آیا دلالت جمله «اللهمَّ وال من والاه وعاد من عاداه»، از دلالت جمله «من كنت مولاه» بالاتر بوده و نکته برجسته تری را ثابت می کرده است؟ قرآن نشان می دهد که تعبیر «اللهمَّ وال من والاه وعاد من عاداه» نص بسیار روشنی برای مردم بوده و مردم آن دوران به روشنی از این عبارت استفاده می کرده اند که مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام مورد نفرین سخت رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار دارند.

چند نمونه تاریخی

پیش از این، در ذیل روایت عبدالرحمان بن قاسم گذشت که معاویه، پس از صلح با حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به کوفه وارد شد و ابوهریره نیز همراه او بود. در آن هنگام ابوهریره در مسجد نشست و مردم به نزد وی حاضر می شدند. در این میان جوانی به نزد ابوهریره رسید و او را سوگند داد که آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد علی علیه السلام فرمود:

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

ابوهریره تصدیق نمود و اعتراف کرد که این جمله از پیامبر صادر شده است. آنگاه جوان سوگند یاد نمود که تو با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی کردی؛ از این رو مشمول نفرین پیامبر صلی الله علیه وآله هستی.^{۱۴۳}

بدون تردید این رسوایی برای مدعیان خلافت مسأله آسانی نبوده و انظار عمومی را علیه آنان پریشان می نمود. این روایت به روشنی نشان می دهد که جناح رقیب امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت تحت تأثیر عبارت «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» بوده و از سوی این عبارت، زیر فشار افکار عمومی قرار داشته است؛ از این رو تلاش گسترده ای صورت گرفته تا این جمله از خطبه پیامبر صلی الله علیه وآله حذف گردد و به نسل بعد منتقل نشود.

همچنین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل، برای احتجاج، طلحه و زبیر را خواست و آنگاه رو به طلحه کرد و فرمود:

نشدتك الله هل سمعت رسول الله يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ قال: نعم. قال: «فلم تُقاتلني؟!». قال لم أذكر قال فانصرف طلحة؛^{۱۴۴}

تو را به خدا سوگند می دهم که آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله نشنیدی که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمن علی دشمنی کن»؟ طلحه پاسخ داد: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پس چرا با من می جنگی؟».

در حقیقت همین جمله سبب شد تا طلحه از پاسخ عاجز شود و حتی نتواند کوچکترین بهانه ای بیاورد! پس به طور طبیعی امثال ابن تیمیه باید بکوشند تا در این فقره خطبه غدیر شبهه ایجاد نمایند تا افتضاح حاصل شده از این عبارت را برطرف کنند.

آری، منادی بزرگ امویان، ابن تیمیه حرانی یکی از کسانی است که از تعبیر یاد شده به شدت خشمگین گردیده و چنان تعبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر او گران آمده که به صراحت می نویسد:

۱۴۳. ر.ک: المصنف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۴۹۹ / ش ۲۹؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۵؛ مسند أبي يعلى: ۱۱ / ۳۰۷ / ش ۶۴۲۳؛

البدایة والنهاية: ۵ / ۲۳۲؛ السيرة النبوية (ابن كثير): ۴ / ۴۲۵؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۲۳۱ با کمی اختلاف در عبارات.

۱۴۴. المستدرک: ۳ / ۳۷۱؛ الإكمال في أسماء الرجال: ۱۵؛ تاريخ مدينة دمشق: ۲۵ / ۱۰۸؛ المناقب (خوارزمي): ۱۸۳ / ش

إِنَّ هَذَا اللَّفْظَ وَهُوَ قَوْلُهُ: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَانصَرَ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلَ مِنْ خِذْلِهِ»، كَذِبٌ، بِاتِّفَاقِ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحَدِيثِ!^{۱۴۵}

همانا این لفظ، یعنی عبارت: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَانصَرَ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلَ مِنْ خِذْلِهِ»، دروغ است و تمامی آگاهان به حدیث این عبارت را دروغ دانسته اند!

احتمالاً هنگامی که ابن تیمیه بر اثر خشم و کینه‌ورزی، عبارت یاد شده را دروغ پنداشته و آن را به تمام حدیث شناسان نسبت داده! به ذهنش خطور نکرده که عبارت فوق را بزرگانی همچون احمد بن حنبل، ابوبکر بن ابی شیبیه، نسائی، ابن راهویه، محمد بن جریر طبری، ابوبکر بزار، سعید بن منصور، ابوالقاسم طبرانی، حاکم نیشابوری، ابونعیم اصفهانی، ابویعلی موصلی، ابن حبان و دیگر عالمان بزرگ حدیثی اهل سنت روایت کرده اند و برخی مانند هیثمی شهادت داده اند که تمام رجال این حدیث از ثقات هستند^{۱۴۶} و حتی ابوجعفر طحاوی به صراحت نوشته است:

هَذَا الْحَدِيثُ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ لَا طَعْنَ لِأَحَدٍ فِي أَحَدٍ مِنْ رَوَاتِهِ;^{۱۴۷}

این حدیث از سند صحیح برخوردار است و در هیچ کدام از روایانش خدشه ای وارد نیست.

گویا مراد ابن تیمیه از حدیث شناسان، امثال احمد بن حنبل، نسائی ها و افرادی از این قبیل نیست! و معلوم نیست که او چه کسانی را حدیث شناس می داند؟! و جای حیرت و شگفتی دارد که حتی ذہبی که خود از دانش آموختگان مکتب ابن تیمیه است، سند عبارت فوق را تصحیح نموده است. ابن حجر مکی در این زمینه می نویسد:

وَقَوْلُ بَعْضِهِمْ: إِنَّ زِيَادَةَ: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ» الْخ، مَوْضُوعَةٌ مُرَدُّودٌ، فَقَدْ وَرَدَ ذَلِكَ مِنْ طَرَفِ صَحْحِ الذَّهَبِيِّ كَثِيرًا مِنْهَا;^{۱۴۸}

و سخن برخی که عبارت «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ» را جعلی پنداشته اند، مردود و باطل است و این عبارت از طرقی روایت گردیده که ذہبی بیشتر آن طرق را تصحیح کرده است.

از این رو فهمیدن این نکته چندان دشوار نیست که حتی برخی صحابه مانند زید بن ارقم، در جایی از نقل عبارت یاد شده استکاف ورزیده؛ اما در جای دیگر خود آن را روایت کرده است و سبب این تناقض، فشار دستگاه حاکم و جناح رقیب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

البته عبارت «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» تنها فقره کوچکی از دعا و نفرین رسول خداست و پیش از این در قسمت بیان متن حدیث، روایات دیگری را نقل نمودیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار فراتر از این عبارت را بیان کرده و فرمود:

۱۴۵. منهاج السنة: ۷ / ۳۹.

۱۴۶. ر.ک: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۷.

۱۴۷. شرح مشکل الآثار: ۵ / ۱۹.

۱۴۸. الصواعق المحرقة: ۴۲.

«اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه» وفي رواية «وأحبّ من أحبه وأبغض من أبغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وأدر الحق معه حيث دار». ١٤٩

و در برخی نقل ها وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

اللهمّ اعنه واعن به، وارحمه وارحم به، وانصره وانتصر به، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه. ١٥٠

بنابراین همین مقدار توضیح در مورد سومین فقره خطبه غدیر کفایت می کند و نیاز به توضیح بیشتر نیست.

به هر روی تاکنون فقره پیشین و فقره پسین عبارت «من كنت مولاه فعلى مولاه» مورد بررسی قرار گرفت و اهمیت و جایگاه دلالتی فقرات یاد شده مورد تحلیل قرار گرفت. پس اکنون نوبت به بررسی فقره اصل حدیث: یعنی «من كنت مولاه» می رسد.

بررسی عبارت «من كنت مولاه فعلى مولاه»

در مورد عبارت «من كنت مولاه فعلى مولاه» که اصل ترین و اساسی ترین فقره حدیث غدیر است، بیان چند نکته لازم است:

١. عبارت «من كنت مولاه...» به چند وجه و با عبارات مختلفی روایت شده است. در برخی عبارات یاد شده، واژه «مولا» به کار رفته و در برخی روایات دیگر از واژه «اولی» استفاده گردیده و در برخی دیگر از روایات، واژه «ولی» استعمال گردیده است. از آنجا که دلالت هر کدام از تعبیر متفاوت با تعبیر دیگر است؛ از این رو لازم است تا دلالت تمام روایات نقل شده بررسی گردد.

١، ٢. استفاده از واژه «مولا»: نخستین نقل و مشهورترین فقره نقل شده حدیث غدیر، عبارت «من كنت مولاه فعلى مولاه» می باشد که از واژه مولا در این فقره استفاده شده است. برخی نقل های مشابه نیز وجود دارد که واژه مولا با ترکیب متفاوتی در آن قرار گرفته است که به صورت فهرست به آنها اشاره می شود:

١، ٢، ١. تعبیر «من كنت مولاه فانّ علیاً بعدی مولاه». دلالت تعبیر مذکور متفاوت است؛ از این رو به زودی به صورت مفصل آن را واکاوی خواهیم نمود.

١، ٢، ٢. تعبیر «من یکن الله ورسوله مولاه فانّ هذا مولاه». دلالت این تعبیر نیز به صورت جدا بررسی خواهد شد.

١، ٢، ٣. تعبیر «فانّ هذا مولی من انا مولاه». دلالت این تعبیر نیز در جای خود بررسی خواهد

شد.

نکته مشترك در تمام تعابیر فوق، واژه «مولا» است. هر چند که ترکیب برخی تعابیر مانند «من كنت مولاہ فان علیاً بعدی مولاہ» از صراحت بیشتری برخوردار است؛ اما در هر حال استعمال واژه مولا در تمام فقرات یاد شده یکسان است؛ از این رو ابتدا دامنه دلالتی واژه مولا را به صورت تك واژه شناختی مورد مطالعه قرار می‌دهیم، آنگاه ترکیب هر کدام از فقرات یاد شده را به صورت مستقل بررسی می‌نماییم.

معنای واژه «مولا»

برای واژه «مولا» معانی بسیاری ذکر شده که یکی از این معانی اولویت است و این نوشتار به دنبال آن است تا اثبات نماید که کلمه «مولا» در حدیث غدیر به معنای «اولویت» و «اولی به تصرف» می‌باشد؛ اما از آنجا که معنای این واژه، اساسی‌ترین قسمت استدلال حدیث غدیر را تشکیل می‌دهد؛ از این رو سزاوار است تا به بررسی دامنه واژه شناختی «مولی» بپردازیم. در مرحله نخست، برای بررسی گستره معنایی واژه مولی، بررسی استعمالات این واژه در کتاب، سنت و محاورات زبان عرب از اهمیت بسزایی برخوردار است. بنابراین ابتدا استعمال این واژه در کتاب خدا را پی می‌گیریم.

خداوند در پنج موضع از قرآن، واژه «مولی» را استعمال نموده است:^{۱۵۱}

۱. در سوره آل عمران می‌فرماید:

(بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ)؛^{۱۵۲}

آری، خدا مولای شماست و او بهترین یاری دهندگان است.

۲. در سوره انفال می‌فرماید:

(وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ)؛^{۱۵۳}

و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست، چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است.

۳. در سوره حج می‌فرماید:

(... هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ)؛^{۱۵۴}

... او مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یآوری.

۴. در سوره حدید می‌فرماید:

۱۵۱. البته در قرآن کریم، موارد دیگری نیز از استعمال واژه مولا وجود دارد؛ اما از آنجا که نوع مفسران به مناسبت آیات یاد شده در متن به بیان معنای «مولا» پرداخته‌اند، ما نیز به ذکر همین مقدار اکتفا می‌نماییم.

۱۵۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۰.

۱۵۳. سوره انفال، آیه ۴۰.

۱۵۴. سوره حج، آیه ۷۸.

(قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوَّكُنَا النَّارَ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَابْنُ
الْمَصِيرِ);^{۱۵۵}

پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند، عوضی پذیرفته نمی شود؛ جایگاهتان آتش است
آن سزاوار شماسست و چه بد سرانجامی است.

۵. در سوره تحریم می فرماید:

(قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ);^{۱۵۶}

قطعاً خداوند برای شما راه گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است، و خدا سرپرست شماسست، و او
دانای حکیم است.

استعمال واژه «مولا» در آیات شریف مذکور، مفسران را واداشته تا به بیان معنای مولا
بپردازند. نظر به اهمیت سخن مفسران در تبیین و توضیح واژه «مولا»، سزاوار است تا به بیانات
تعدادی از مفسران برجسته عامه اشاره نماییم.

۱. فخرالدین رازی، مفسر پرآوازه اهل سنت، در توضیح واژه «مولا» در سوره مبارک حدید

می نویسد:

وفى لفظ المولى ههنا أقوال - أحدها: قال ابن عباس: مولاكم أى مصيركم. وتحقيقه: أنَّ المولى
موضع الولي وهو القرب. فالمعنى: أنَّ النار هي موضعكم الذي تقربون منه وتصلون إليه.
والثانى: قال الكلبي: يعنى أولى بكم، وهو قول الزجاج والفراء وأبي عبيدة;^{۱۵۷}

در بیان معنای مولا در این آیه نظرات مختلفی ذکر گردیده است. نظریه نخست به ابن عباس تعلق دارد.
وی می گوید: «مولاکم؛ یعنی مصیرکم». تحقیق سخن ابن عباس بدین صورت است که واژه مولا به
معنای ولی استعمال شده است؛ از این رو افاده معنای قرب و نزدیکی را می دهد. بنابراین معنای آیه
چنین می شود: «به درستی آتش همان جایگاهی است که شما به آن نزدیکی می جستید و به آن
رسیدید».

اما نظریه دوم به کلبی، زجاج، فراء و أبو عبیده تعلق دارد. آنان مولا را به معنای «اولی»
می دانند و آیه را این گونه تفسیر می کنند: «به درستی که جایگاه شما در آتش است و همو برای
شما سزاوارتر است».

فخر رازی در کتاب دیگرش که *نهایة العقول* نام دارد، می نویسد:

۱۵۵. سوره حدید، آیه ۱۵.

۱۵۶. سوره تحریم، آیه ۲.

۱۵۷. *تفسیر الرازی*: ۲۹ / ۲۲۷.

فَنَقُولُ: أَنَّ أَبَاعَبِيدَةَ وَإِنْ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) هِيَ أَوْلَى بِكُمْ. وَذَكَرَ هَذَا أَيْضًا: الْأَخْفَشُ وَالزَّجَاجُ وَعَلِيُّ بْنُ عِيسَى، وَاسْتَشْهَدُوا بِبَيْتِ لَبِيدٍ؛^{١٥٨} مِي كَوَيْمٍ: هَمَانَا أَبُو عَبِيدَةَ فِي مَوْرِدِ آيَةِ (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) بِرِ الْإِنِّ بَاوْرِ اسْتِ كِه مَوْلَا بِه مَعْنَى «أَوْلَى» مِي بَاشَدُ وَ الْإِنِّ مَعْنَى رَا اخْفَشُ، زَجَاجُ وَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى نِيْزِ اخْتِيَارِ كَرْدِهْ اَنْدُ وَ بَرَايِ تَأْيِيْدِ اَنْ بِه بِيْتِيْ اَز لَبِيْدِ اسْتَشْهَادِ نَمُوْدِهْ اَنْدُ.

همان گونه که از عبارات فخر رازی استفاده می شود، واژه مولا به باور برخی واژه پژوهان، به معنای «اولی» استعمال شده است. فخر رازی در کتاب تفسیر، به نام محمد بن سائب کلبی، زجاج، فراء و أبو عبیده اشاره نموده است. کلبی خود از مفسران کهن و نام دار است و سابقه زجاج و فراء در لغت شناسی بیشتر از آن است که نیازمند توضیح باشد و نام ابو عبیده نیز مورد احترام تمام واژه پژوهان می باشد. باز فخر رازی در کتاب دیگر خود، نام اخفش و علی بن عیسی رمّانی را اضافه نموده و نام بردگان نیز از اسطوانه های ادبیات عرب و از متخصصان واژه شناسی زبان عرب می باشند.

همچنین فخر رازی در تفسیر آیه: (ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ) می نویسد:

الْبَحْثُ الثَّلَاثُ - إِنَّهُ تَعَالَى سَمَّى نَفْسَهُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِاسْمَيْنِ، أَحَدُهُمَا: الْمَوْلَى وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ لَفْظَ الْمَوْلَى وَلَفْظَ الْوَلِيِّ مُشْتَقَانِ مِنَ الْوَلِيِّ أَيْ الْقَرَبِ، وَهُوَ سَبْحَانَهُ الْقَرِيبُ الْبَعِيدُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ... وَأَيْضًا قَالَ: (مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ). وَالْمَعْنَى إِنَّهُمْ كَانُوا فِي الدُّنْيَا تَحْتَ تَصَرُّفَاتِ الْمَوَالِي الْبَاطِلَةِ، وَهِيَ النَّفْسُ وَالشَّهْوَةُ وَالغَضَبُ، كَمَا قَالَ: (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)، فَلَمَّا مَاتَ الْإِنْسَانُ تَخَلَّصَ مِنْ تَصَرُّفَاتِ الْمَوَالِي الْبَاطِلَةِ، وَانْتَقَلَ إِلَى تَصَرُّفَاتِ الْمَوْلَى الْحَقِّ؛^{١٥٩}

بحث سوم: همانا خداوند متعال در این آیه، خود را به دو اسم نام گذاری کرده است. نخست: مولا. پیش از این دانستی که «مولا» و «ولی» دو کلمه ای هستند که از ولی مشتق شده اند و «ولی» به معنای قرب است؛ یعنی خداوند متعال قریب است و او است بعید، ظاهر، باطن و... و همچنین فرموده: (مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ) و معنای این عبارت آن است که آن گروه در دار دنیا تحت تصرف موالی باطل، مانند نفس، شهوت و غضب می باشند؛ همان گونه که فرموده: (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)، و هنگامی که از دنیا می رود، از تصرفات موالیان باطل رها می شود و تحت تصرف مولای حق قرار می گیرد.

و نیز در تفسیر آیه (وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ) می نویسد:

١٥٨. نهاية العقول: مخطوط.

١٥٩. تفسیر الرازی: ١٣ / ١٧.

وقال القفال: إجعلوا الله عصمة لكم مما تحذرون، هو مولاكم وسيدكم والمتصرف فيكم. فنعم المولى ونعم النصير فكأنه سبحانه قال أنا مولاك بل أنا ناصرک وحسبك؛^{۱۶۰}

قفال می گوید: معنای آیه مذکور آن است که خداوند نسبت به آنچه که از آن حذر کنید سبب نگاه داشتن شماست و او مولای شماست؛ یعنی آقای شماست و اولی به تصرف در امر شما می باشد.

۲. أحمد بن یحیی شیبانی بغدادی که به ابوالعباس ثعلب مشهور است، یکی دیگر از مفسران برجسته ای است که به استعمال واژه مولا به معنای «اولی» اشاره نموده است. نام برده در این زمینه - به گواهی حسین بن احمد زوزنی - می نویسد:

إنّ المولى في هذا البيت بمعنى الأولى بالشيء كقوله تعالى: (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ)؛ أي
اولی بکم؛^{۱۶۱}

مولى در این بیت به معنای «اولی» می باشد؛ مانند قول خداوند که فرموده است: (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ)؛ یعنی آتش سزاوارتر به آنان است.

زوزنی سخن ثعلب را در شرح ابیات مربوط به معلقات سبع مطرح کرده و به همین مناسبت، به نظر او در مورد آیه مذکور نیز اشاره کرده است و به زودی در ضمن بیان شواهدی از ابیات عرب، توضیح بیشتری ذکر می نمایم.

۳. أبوإسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم ثعلبی، مفسر و واژه شناس مشهور نیز در تفسیر خویش می نویسد:

(أَنْتَ مَوْلَانَا) أي: ناصرنا وحافظنا وولينا ووال بنا... ;

أنت مولانا، یعنی یاور ما، حافظ ما و سرپرست ما... .

او در جای دیگر می نویسد:

(مَاوَأَكُمُ النَّارُ) أي: صاحبکم وأولى بکم وأحقّ بأن تكون مسكناً لكم؛^{۱۶۲}

جایگاه شما آتش است، یعنی سزاوارتر به امور بوده و احق در تصمیم گیری می باشی.

۴. ابوالحسن واحدی از دیگر مفسرانی است که واژه مولا را به معنای «اولی» گرفته است. وی در این زمینه می نویسد:

(مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) هي أولى بکم لما أسلفتم من الذنوب. والمعنى: أنها هي التي تلي

عليكم، لأنها قد ملكت أمرکم، فهي أولى بکم من كل شيء؛^{۱۶۳}

۱۶۰. همان: ۲۳ / ۷۴.

۱۶۱. شرح المعلقات السبع: ۱ / ۱۹۰.

۱۶۲. تفسیر الثعلبی: ۹ / ۲۳۹.

۱۶۳. التفسیر الواحدی: ۴ / ۲۴۹.

(مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ)؛ یعنی پس از آنکه عمرتان را در گناه سپری نمودید، آتش برای شما سزاوارتر است و معنای این جمله این است که آتش برای شما نسبت به هر چیز سزاوارتر است.

۵. حسین بن مسعود فراء بغوی در تفسیر خویش می نویسد:

(مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) صاحبکم واولی بکم لما أسلفتم من الذنوب؛^{۱۶۴}

(مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ)؛ جایگاه شما در آتش است و آتش مولای شماست؛ یعنی پس از آنکه عمر خود را در گناه سپری کردید، اینک آتش همراه شما و سزاوارتر به شماست.

۶. أبو القاسم محمود بن عمر، مشهور به جار الله زمخشری در تفسیر کشاف می نویسد:

(هِيَ مَوْلَاكُمْ) قیل: هی اولی بکم، وأنشد قول لبید:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه *** مولی المخالفة خلفها وأمامها

وحقیقة مولاکم محراکم ومقمنکم، أی: مکانکم الذی یقال فیه: هو اولی بکم؛^{۱۶۵}

(هِيَ مَوْلَاكُمْ) گفته شده؛ یعنی سزاوارتر به شما و برای تأیید این مسأله به بیٹی از لبید استناد شده که گفته است:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه *** مولی المخالفة خلفها وأمامها

و مراد از مولا در این بیت، اولویت است.

زمخشری در کتاب دیگر خویش به نام اساس البلاغة می نویسد:

ومولای: ... وهو اولی به؛^{۱۶۶}

مولای... یعنی اولویت مولا بر فرودست، بنابراین این مولا دارای اولویت است.

۷. أبو الفرج عبدالرحمان بن علی، معروف به ابن جوزی نیز در تفسیر خویش می نویسد:

قوله (مَوْلَاكُمْ) قال أبو عبیدة: أی اولی بکم؛^{۱۶۷}

سخن خداوند که فرموده است: (مَوْلَاكُمْ)، ابو عبیده می گوید: مولا، یعنی اولی بکم [بنابراین واژه مولی به معنای اولی به کار رفته است].

۸. همچنین نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن می نویسد:

(هِيَ مَوْلَاكُمْ) وقیل: المراد أنها تتولی أمورکم كما تولیتم فی الدنيا أعمال أهل النار. وقیل: أراد

هی اولی بکم، قال جار الله: حقیقته هی محراکم ومقمنکم، أی مکانکم الذی یقال فیه هو اولی بکم،

كما قیل: هو مننة للکرم، أی: مکان لقول القائل: إنه لکرم^{۱۶۸}

۱۶۴. تفسیر البغوی: ۴ / ۲۹۷.

۱۶۵. الکشاف: ۴ / ۶۴.

۱۶۶. أساس البلاغة: ۱۰۴۲.

۱۶۷. زاد المسیر فی علم التفسیر: ۷ / ۳۰۴.

(هی مولاکم) گفته شده مراد آن است که متولی امور شماسنت، همان گونه که شما در دنیا متولی انجام اعمال اهل آتش بودید. و نیز گفته شده که مراد از مولاکم، اولویت نسبت به شما می باشد. جارالله [زمخشری] گفته است: حقیقت اولویت آن است که او [اشاره به شخصی که اولویت دارد] نسبت به شما از شأن و جایگاه والاتری برخوردار است که به واسطه همان جایگاه اولویت یافته است همان گونه که به شخصی کریم گفت می شود؛ او در جایگاه کرامت و کرم است

وی در جای دیگر می نویسد:

(وَاللّٰهُ مَوْلَاكُمْ) متولی أمورکم. وقیل: أولى بکم من أنفسکم، ونصیحتہ أنفع لکم من نصائحکم
لأنفسکم؛^{۱۶۹}

یعنی متولی امور شما می باشد. گفته شده که مراد از مولا آن است که خداوند نسبت به شما سزاوارتر از خودتان است و پند او برای شما از پند خودتان منفعت بیشتری دارد.

و نیز ذیل آیه (ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ) می نویسد:

والمعنى: أنهم كانوا في الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطلة، وهي النفس والشهوة والغضب،
فإذا ماتوا انتقلوا إلى تصرف المولى الحق.^{۱۷۰}

ترجمه این فقره ذیل عبارت فخر رازی بیان شد.

۹. ابوسالم محمد بن طلحه قرشی نصیبی نیز می نویسد:

واشتمل - أي حديث الغدير - على لفظة المولى، وهي لفظة مستعملة بإزاء معان متعددة قد ورد
القرآن الكريم بها، فتارة تكون بمعنى أولى. قال الله تعالى في حق المنافقين: (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ
مَوْلَاكُمْ)، معناه: هي أولى بكم؛^{۱۷۱}

حديث غدير دربردارنده واژه «مولا» می باشد و این واژه به معانی متعددی استعمال شده که برخی از
استعمالات آن در قرآن نیز وارد شده است. بنابراین، این واژه در قرآن گاهی به معنای «اولی» وارد
گردیده است؛ همانگونه که خداوند در حق منافقان می فرماید: (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ)؛ یعنی
آتش نسبت به شما سزاوارتر است.

۱۰. ابوحيان اندلسی، مفسر و ادیب مشهور نیز می نویسد:

(هُوَ مَوْلَانَا) أي ناصرنا وحافظنا قاله الجمهور. وقال الكلبي: أولى بنا من أنفسنا في الموت
والحياة. وقيل: مالکنا وسيدنا فلهذا يتصرف كيف شاء، فيجب الرضا بما يصدر من جهته. وقال:

۱۶۸. تفسیر النیسابوری: ۶ / ۲۵۶.

۱۶۹. همان: ۶ / ۳۲۰.

۱۷۰. همان: ۳ / ۹۵.

۱۷۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول علیهم السلام: ۹۵.

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) فهو مولانا الذي يتولانا
ونتولاه؛^{۱۷۲}

(هُوَ مَوْلَانَا) بیشتر عالمان این فقره را به یاری کننده ما و نگاه دارنده ما معنا کرده اند. کلبی می گوید: مراد از مولانا؛ یعنی اولی به تصرف نسبت به ما در مرگ و حیات. گفته شده مولانا؛ یعنی خداوند مالک ما و سرور ماست و به همین روی هرگونه که بخواهد می تواند در امور ما تصرف نماید. خداوند می فرماید: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)؛ یعنی خداوند مولای ماست و متولی امور ما می باشد.

بنابراین، تاکنون روشن شد که گروه زیادی از مفسران برجسته و خبره، تصریح کرده اند که واژه مولا در استعمال قرآن کریم، به معنای «اولی به تصرف» به کار رفته است. آنچه تاکنون از سخنان مفسران به دست آمد، به این نکته اشاره دارد واژه «مولا» در استعمال قرآن، گاهی به ذات مقدس پروردگار و گاهی نیز به غیر ذات مقدس پروردگار، مانند «نار» نسبت داده شده است؛ اما در هر دو استعمال، واژه مولا به معنای «اولی به تصرف» نیز تفسیر گردیده است.

برخی دیگر از دانشوران عامه نیز در مباحث دیگری غیر از تفسیر، به آیات مذکور اشاره کرده اند و به همین مناسبت به سخنان آنان استناد شد. البته از آنجا که بنای این نوشتار بر اختصار و کم گویی است، از بیان عبارت دیگر مفسران اجتناب گردید؛ اما جهت آگاهی مخاطبان تنها به ذکر نام برخی دیگر از مفسرانی که به صراحت، واژه مولا را در معنای «اولی به تصرف» به کار برده اند اشاره می کنیم و به تفصیل در کتاب *نفحات الازهار* اشاره و بررسی کرده ایم. به هر روی از دیگر مفسران که همین نظریه را پذیرفته اند می توان به مفسرانی همچون:

۱. قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی،

۲. جلال الدین أحمد خجندی،

۳. حافظ الدین عبدالله بن أحمد نسفی،

۴. نورالدین علی، مشهور به ابن صباغ مالکی،

۵. جلال الدین محمد بن أحمد محلی و

۶. ابوالسعود بن محمد عمادی اشاره نمود.

بنابراین استعمال قرآنی واژه «مولا» واکاوی گردید و روشن شد که این واژه در کاربرد قرآنی، به معنای «اولی به تصرف» به کار رفته است.

اما استعمال واژه مولا در سنت نیز مسبوق به سابقه است و پیش از این، از محمد بن طلحه قرشی نیز کاربرد واژه «مولا» در سنت را نقل کردیم و اتفاقاً نام برده نیز به حدیث غدیر استناد کرده است.

از دیگر موارد کاربرد کلمه مولا به معنای اولی به تصرف، می توان به دو حدیث مهم اشاره کرد که بخاری و مسلم روایت کرده اند.

روایت یکم: بخاری در کتاب صحیح خود، در بابی با عنوان «فی الإستقراض وأداء الديون والحجر والتفليس» و نیز در کتاب تفسیر، ذیل سوره احزاب، روایت ذیل را نقل کرده است:

حدثنا عبدالله بن محمد، حدثنا أبو عامر، حدثنا فليح، عن هلال بن علي، عن عبدالرحمن بن أبي عمرة، عن أبي هريرة: أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة، اقرأوا إن شئتم: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) فأيما مؤمن مات وترك مالا فليرثه عصبته من كانوا، ومن ترك ديناً أو ضياعاً فليأتني فأنا مولاة؛^{۱۷۳}

عبدالله بن محمد به سند خود از ابوهریره، از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من در دنیا و آخرت سزاوارتر به او هستم، و اگر می خواهید، آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) را تلاوت کنید» [یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله به حکم آیه مذکور، نسبت به مؤمنان اولویت دارد]. بنابراین هیچ مؤمنی از دنیا نمی رود مگر آنکه مالی را از خویش به جا می گذارد و وارثان او در مالش تصرف می کنند و هر کس از دنیا برود و دینی به عهده او باشد و من را دریابد، من مولای او هستم [یعنی نسبت به او اولویت دارم و دینش را اداء می کنم].

در این روایت، به صراحت کلمه مولا در ذیل روایت به قرینه صدر روایت به معنای اولویت در تصرف می باشد.

روایت دوم: این روایت را مسلم نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثني محمد بن رافع، حدثنا شبابة قال: حدثني ورقاء، عن أبي الزناد، عن الأعرج، عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «والذي نفس محمد بيده، إن على الأرض من مؤمن إلا أنا أولى الناس به، فأيتكم ما ترك ديناً أو ضياعاً فأنا مولاة، وأيتكم ترك مالا فإلى العصبه من كان»؛^{۱۷۴}

محمد بن رافع به سند خود از ابوهریره و او نیز از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود: «سوگند به آن کسی که جان محمد در قبضه قدرت او است، هیچ مؤمنی روی زمین نیست مگر آنکه من سزاوارترین مردم نسبت به او می باشم. پس هیچ مؤمنی از دنیا نمی رود در حالی که مدیون باشد،

۱۷۳. صحیح البخاری: ۳ / ۸۵ و ۶ / ۲۲.

۱۷۴. صحیح مسلم: ۵ / ۶۲.

مگر آنکه دینش به عهده من است؛ زیرا من مولای او هستم و اگر مؤمنی مالی از خود به جا بگذارد به ورثه اش می رسد».

آنچه از این دو روایت استفاده می شود آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله، دو کلمه «اولی به تصرف» و «مولا» را در یک سیاق و به یک معنا استعمال نموده است و امکان ندارد که کلمه «مولا» در این روایات به معانی دیگری باشد.

روایت سوم: مسلم در کتاب صحیح، حدیث دیگری را روایت کرده است. وی می نویسد:
حدثنا أبو بكر ابن أبي شيبة وأبو كريب قالوا: حدثنا أبو معاوية. حدثنا أبو سعيد الأشج، حدثنا وكيع، كلاهما، عن الأعمش بهذا الإسناد، وفي حديثهما: ولا يقل العبد لسيدة مولاي. وزاد في حديث أبي معاوية: فإن مولاكم الله عز وجل؛^{۱۷۵}
ابوبکر ابن ابی شیبیه به سند خود از اعمش نقل می کند که در حدیث اعمش وارد شده که بنده، آقای خویش را مولا خطاب نکند. در حدیث ابومعاویه نیز اضافه شده؛ زیرا مولای شما خداوند است.
از این روایت نیز استفاده می شود که معنای مولا، اولویت است؛ از این رو نهی شده تا بنده، آقای خویش را با عنوان مولا خطاب کند.

سزاوار است تا در این مقام به سخن تفتازانی اشاره نمایم؛ زیرا او از سویی از ادیبان و لغت شناسان نام دار، و از سوی دیگر از متکلمان بدون منازع عامه می باشد. تفتازانی در مورد استعمال واژه «مولا» می نویسد:

ولفظ (المولى) قد يراد به المعتق والمعتق والحليف والجار وابن العم والناصر والأولى بالتصرف. قال الله تعالى: (مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) أي أولى بكم. ذكره أبو عبيدة. وقال النبي صلى الله عليه وسلم: أيما امرأة نكحت نفسها بغير إذن مولاها؛ أي الأولى بها والمالك لتدبير أمرها. ومثله في الشعر كثير. وبالجملة استعمال (المولى) بمعنى: المتولي والمالك للأمر والأولى بالتصرف شائع في كلام العرب منقول عن كثير من أئمة اللغة. والمراد أنه اسم لهذا المعنى، لا صفة بمنزلة الأولى ليعترض بأنه ليس من صيغة اسم التفضيل وأنه لا يستعمل استعماله؛^{۱۷۶}

واژه «مولا» به معانی پیش رو استعمال می شود: المعتق: [آقایی که بنده اش را آزاد کرده یا بنده آزاد شده]، الحلیف [هم قسم]، الجار [همسایه]، ابن العم [پسر عم]، الناصر [یاری کننده]، اولی به تصرف. خداوند متعال می فرماید: (مَاوَاكُمُ النَّارُ)؛ یعنی «اولی به تصرف» و سزاوارتر به شما. این معنا را ابو عبیده بیان کرده است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: «ایما امرأة نكحت

۱۷۵. همان: ۷ / ۴۷.

۱۷۶. شرح المقاصد: ۲ / ۲۹۰.

بغیر این مولاها» و مراد از مولا در حدیث نبوی، شخصی است که اولی به تصرف بوده و مالک تدبیر امور زن قرار گیرد. و مانند این استعمالات، در اشعار نیز زیاد به کار رفته است. به هر روی غالباً واژه مولا به معنای متولی امر، مالک امر و اولی به تصرف استعمال گردیده است و این استعمال در لغت عرب، بسیار فراگیر است و پیشوایان لغت نیز به این نکته اعتراف نموده اند. در هر حال مراد آن است که مولا، اسمی است که برای معنای اولویت به کار می رود، نه اینکه صفتی باشد که به منزله اولی قرار داده شده است.

علاءالدین قوشچی نیز در شرح تجرید، عین عبارت تفتازانی را مطرح کرده و تصریح کرده که استعمال واژه مولا، در معنای «اولی به تصرف» فراگیر و شایع است.^{۱۷۷} پس از بررسی استعمالات قرآن و سنت، نوبت به واکاوی سخنان اهل لغت می رسد. در لسان اهل لغت نیز شواهد بسیاری وجود دارد که دلالت بر استعمال واژه «مولا» در معنای «اولی به تصرف» دارد. در حقیقت سخنان مفسران نیز برآمده از نظر اهل لغت است؛ از این رو برای استدلال به این مطلب سزاوار است تا به صورت فهرست وار به سخنان برخی از بزرگان اهل لغت اشاره نماییم:

۱. محمد بن سائب کلبی. سخن او ذیل عبارت مفسران بیان شد.
۲. یحیی بن زیاد فراء. سخن او نیز ذیل عبارت مفسرانی همچون فخر رازی بیان شد.
۳. أبو عبیده، معمر بن مثنی. به تعبیر ابن اثیر، او نخستین کسی است که در فن «غریب الحدیث» کتاب نوشته و اختلاط لغات را بررسی نموده است. سخن او نیز ذیل عبارت مفسران بیان شد.
۴. أبو الحسن سعید بن مسعده مجاشعی، معروف به أخفش. پیش از این سخن او از قول فخر رازی بیان شد.
۵. أبو العباس محمد بن یزید مبرد. کتاب نام برده را یکی از چهار کتاب مهم و تاثیرگذار در دانش زبان عرب دانسته اند. سخن او را سید مرتضی در کتاب الشافی نقل کرده که به شرح ذیل است:
قال أبو العباس المبرد في كتابه المترجم بـ«العبارة» عن صفات الله تعالى: أصل تأويل الولي الذي هو أولى أي أحق، ومثله المولى؛^{۱۷۸}
ابو العباس مبرد در کتابی که در مورد صفات خداوند نوشته، می نویسد: اصل تأویل واژه ولی، به معنای اولی و احق است و واژه مولى نیز مانند آن است.

۱۷۷. ر.ك: شرح التجريد: ۳۶۳.

۱۷۸. الشافی فی الإمامة: ۲ / ۲۱۹.

۶. ابوبکر محمد بن قاسم انباری. وی در کتاب *الزاهر* می نویسد:

ویكون المولى: الأولى، قال الله عز وجل: (النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) معناه: هي أولى بكم. أنشدنا

أبو العباس للبيد: فغدت كلا الفرجين تحسب أنه * مولى المخافة خلفها وأمامها. معناه: أولى

بالمخافة خلفها وأمامها؛^{۱۷۹}

مولى به معنای اولی می باشد. خداوند می فرماید: (النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) و معنای این آیه آن است که

آتش، اولی به شماست. همچنین در شعر لیبید نیز مولا به معنای اولی می باشد.

۷. محمد بن عزیز سجستانی عزیزى. وی می نویسد:

مولانا. ولینا. والمولى على ثمانية أوجه: المعتق والمعتق والولى والأولى بالشىء وابن العم

والصهر والجار والحليف؛^{۱۸۰}

مولانا، یعنی ولی ما. مولى بر هشت قسم استعمال شده است: المعتق [آقایى که بنده اش را آزاد کند]،

المعتق [بنده آزاد شده]، الولی [سرپرست]، اولی به تصرف، ابن العم [پسر عم]، الصهر [داماد]،

الجار [همسایه]، الحلیف [هم سوگند - هم پیمان].

۸. علی بن عیسی رماتی. سخن او پیش از این ذیل عبارت مفسران بیان شد.

۹. أبونصر إسماعیل بن حماد جوهری، صاحب کتاب مشهور صحاح. وی می نویسد:

وأما قول لبيد:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه *** مولى المخالفة خلفها وأمامها

فیرید: أنه أولى موضع أن تكون فيه الحرب.^{۱۸۱}

همان گونه که مشاهده می شود، او به شعر لیبید استناد کرده و مولى را به معنای اولی گرفته

است.

در این جا سزاوار است تا بیان شود که استناد بیشتر لغت شناسان و حتی مفسران در ارجاع معنای

مولا به معنای «اولی به تصرف»، یکی از ابیات قصیده معروف أبو عقیل لیبید بن ربیعة بن مالک

عامری است که یکی از شاعران برجسته جاهلیت و از

سرایندگان اشعار معلقات سبع است. آگاهان فن واژه پژوهی، برای کشف لغات صدر اسلام به اشعار

معلقات سبع عنایت ویژه ای دارند و این اشعار را از مهم ترین مستندات لغت شناسی در صدر اسلام

می دانند.

۱۷۹. الزاهر في معاني كلمات الناس: ۹۷.

۱۸۰. غريب القرآن: ۱ / ۴۱۱.

۱۸۱. الصحاح: ۶ / ۲۵۲۹.

اصحاب معلقات سبع به هفت تن از شاعران روزگار جاهلیت عرب اطلاق می شود که هر يك قصیده ای غرا سرودند و به رسم معمول آن دوران، شعر خویش را بر کعبه می آویختند تا زیارت کنندگان کعبه، آن اشعار را ببینند و مایه شهرت و افتخار آنان گردد. گفته شده که وجه نام گذاری این قصیده ها به معلقات از آن جهت است که این اشعار مانند گوهری گران بهاء در گوش شنونده، معلق می گردیده است. همچنین گفته اند که این قصائد با آب طلا نوشته می شده و پیش از اسلام، بالای جامه کعبه آویزان می گردیده و نخستین کسی که این قصیده ها را گردآورد، «حماد الراویه» بود. وی پس از جمع آوری این اشعار، آنها را «القصائد السبع الطوال» و طبق نقل دیگری: «المُعَلَّقات» نامید.

گفتنی است که در عهد جاهلیت، این هفت قصیده مورد قبول همگان بوده و مصدر و منبع ارجاعات قرار می گرفته است و در حقیقت، بیان گر روح و نشاط حیات عرب تلقی می گردیده است. همچنین برخی از تاریخ نویسان به ده قصیده نیز اشاره نموده اند و آن را «معلقات عشرة» نام نهاده اند. میان پژوهشگران در مورد تعداد هفت یا ده قصیده بودن اختلاف است؛ همانطور که ابن کلبی و ابن عبدربه صاحب کتاب *عقد الفرید* به این اختلاف اشاره می نمایند.

اشعار معلقات بارها به طبع رسیده و شروح بسیاری نیز بر آن نوشته شده که یکی از مشهورترین و معتبرترین این شروح، شرح زوزنی می باشد و پیش از این به سخنان زوزنی در بیان معنای مولا اشاره نمودیم. در هر حال مشهورترین شاعران معلقات عبارتند از:

* امرؤالقیس بن حُجر کندی؛

* عنتره بن شداد عبسی؛

* زهیر بن اَبی سلمی مزنی؛

* عمرو بن کلثوم تغلبی؛

* حارث بن حلزہ یشکری؛

* لبید بن اَبی ربیعہ عامری؛

* طرفه بن عبد؛

برخی سه نام ذیل را نیز اضافه کرده اند:

* اعشی قیس یا «میمون بن قیس»؛

* عبید بن ابرص؛

* نابغه ذبیانی.

معرفی اشعار معلقات از این رو بود که مخاطب این سطور توجه نماید که اهمیت و جایگاه سرآیندگان این اشعار تا چه اندازه نزد عرب بلند مرتبه بوده است؛ آنگاه که یکی از آنان درباره لغتی

نظر دهد، بدون تردید سخن او سند معتبری در آن روزگار تلقی می‌گردیده و اساساً قوام لغت عرب بر اساس اشعار معلقات صورت پذیرفته است.

در هر حال لبید بن ربیعہ یکی از شعراء معلقات سبع است و شعر ذیل متعلق به او است:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه *** مولى المخالفة خلفها وأمامها^{۱۸۲}

همان گونه که در عبارات گذشته مشاهده می‌شود، بیشتر دانشوران با استناد به این شعر، مولا را به معنای اولی به تصرف گرفته‌اند. البته از دیگر مستندات لغت شناسان علاوه بر شعر لبید بن ربیعہ، شعر دیگری است که متعلق به «اخطل» است. اخطل که همان «غیاث بن غوث بن صلت تغلبی» است، از شاعران برجسته امویان می‌باشد و سخنان او نیز به عنوان منبعی برای شناسایی لغت عرب به کار می‌رود. وی این گونه سروده است:

فأصبحت مولاها من الناس كلهم *** وأحرى قریش أن تهاب وتحمدا^{۱۸۳}

ابو عبیده معمر بن مثنی در کتاب *غریب القرآن*، هنگامی که مولا را به معنای اولی به تصرف ذکر می‌کند، به دو بیت مذکور استناد می‌جوید.^{۱۸۴}

بنابراین، از مجموع سخنان لغت شناسان و مفسران استفاده می‌شود که استعمال واژه «مولا» در معنای «اولی به تصرف»، استعمالی شایع و رایج است و حمل معنای مولا به اولی، محذور استعمالی ندارد.

البته معانی دیگری نیز برای مولا ذکر شده که هر چند به صورت اولویت مطرح نشده، اما صریح در معنای اولویت است؛ مانند: «المتصرف في الأمر»، «ولي الأمر»، «الملیک» و «الرئیس». معنای «المتصرف في الأمر» و «اولی به تصرف» دارای ریشه معنایی مشترکی هستند و بسیار جای تعجب است که ابن حجر هیتمی، معنای «اولی به تصرف» را برای مولا انکار نموده، اما معنای «المتصرف في الأمر» را برای مولا اثبات کرده است. وی می‌نویسد:

ثانیها: لا نسلم أن معنى الولي ما ذكره، بل معناه الناصر، لأنه مشترك بين معان، كالمعتق والعتيق والمتصرف في الأمر والناصر والمحبوب، وهو حقيقة في كل منها، وتعيين بعض معاني المشترك من غير دليل يقتضيه تحکم لا يعتد به... وحينئذ، فإنما جعلنا من معانيه المتصرف في الأمور نظراً للرواية الآتية «من كنت وليه»^{۱۸۵}؛

دوم: نمی‌پذیریم که معنای مولا به معنایی که می‌گویند باشد، بلکه معنای مولا ناصر است؛ زیرا ناصر، قدر مشترك میان معنای معتق، عتیق و متصرف در امور و ناصر و محبوب است و حقیقت در هر کدام

۱۸۲. دیوان لبید بن ربیعہ: ۱ / ۱۰۲.

۱۸۳. الشافی فی الإمامة: ۲ / ۲۷۱.

۱۸۴. التبیان: ۵ / ۱۲۲، به نقل از ابو عبیده.

۱۸۵. الصواعق المحرقة: ۴۳.

از معانی یاد شده می باشد. معین کردن معنای مشترك بدون دلیل، زورگویی است ... و در این هنگام ما یکی از معانی مولا را «المتصرف فی الامور» قرار می دهیم و دلیل ما همان روایتی است که به زودی بیان می شود؛ یعنی روایت «من كنت وليه».

همان گونه که از عبارت ابن حجر استفاده می شود، وی معنای «المتصرف فی الامور» را به عنوان يك معنای حقیقی برای مولا برگزیده؛ اما همو در جای دیگر می نویسد:

ثالثها: سلمنا أنه (أولى)، لكن لا نسلم أن المراد أنه الأولى بالإمامة، بل بالاتباع والقرب منه، فهو كقوله تعالى: * (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) ولا قاطع بل ولا ظاهر على نفي هذا الإحتمال، بل هو الواقع، إذ هو الذي فهمه أبوبكر وعمر، وناهيك بهما في الحديث، فإنهما لما سمعاه قالوا له: «أمسيت يا ابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة». أخرجه الدارقطني. وأخرج أيضا أنه قيل لعمر: إنك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال: إنه مولاي؛^{١٨٦}

می پذیریم که مولا به معنای «اولی» به کار رفته است؛ لیکن نمی پذیریم که مراد از «اولی» همان امامت باشد؛ بلکه مراد از اولی، پیروی نمودن و نزدیکی است؛ مانند کلام خدا که فرموده: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) و دلیل قاطع و حتی ظهوری برای نفی این احتمال وجود ندارد و این احتمال در واقع همان فهم ابوبکر و عمر از حدیث غدیر است؛ زیرا آنان هنگامی که کلمه مولا را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدند، عرضه داشتند: «أمسیت یا ابن ابی طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة»، و این روایت را دارقطنی نقل کرده و نیز نقل کرده که مردی به عمر گفت: تو با علی به گونه ای رفتار کنی که با هیچ کدام از اصحاب پیامبر این گونه رفتار نمی کنی! عمر در پاسخ گفت: رفتار من به این دلیل است که علی مولای من است!

ابن حجر مکی دچار تناقض گویی آشکاری شده؛ زیرا از سویی به صورت مطلق ادعا کرده که مولا هرگز به معنای «اولی» نیامده؛ اما از سوی دیگر، به صراحت می گوید مولا به معنای اولویت به پیروی و نزدیکی بودن به پیامبر است و حتی فهم شیخین از کلمه مولا را همان معنای اولی به اتباع و پیروی دانسته است! بنابراین او معنای «اولی به تصرف» را به پندار خویش انکار نموده؛ اما معنای «المتصرف فی الامور» را اثبات کرده است، در حالی که توجه نکرده که معنای «المتصرف فی الامور» نیز در نهایت همان «اولی به تصرف» است.

معنای دیگری که برای مولا ذکر شده، «متولی الامر» است و این معنا نیز مرادف و صریح در «اولی به تصرف» می باشد؛ زیرا «متولی» به معنای «متصرف» است و این معنا نیز دلالت بر

اولویت در تصرف می کند. این معنا را گروهی از بزرگان عامه ذکر کرده اند که از باب نمونه به سخنان برخی از آنان اشاره می نمایم:

سید مرتضی از مبرد نقل می کند که کلمه مولی در آیه (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا) را این گونه معنا کرده است:

والولي والمولى معناهما سواء، وهو الحقيق بخلقه المتولي لأمرهم؛^{۱۸۷}

ولی و مولی دارای معنای مشترکی هستند؛ یعنی خداوند آگاه به خلق خویش است و همو متولی امور آنان می باشد.

راغب اصفهانی نیز در این مورد می نویسد:

والولاية تولى الأمر... والولي والمولى يستعملان في ذلك، كل واحد منهما يقال في معنى الفاعل أي الموالى، وفي معنى المفعول أي الموالى، يقال للمؤمن هو ولي الله عز وجل، ولم يرد مولا؛^{۱۸۸}

ولایت همان متولی امر است و ولی و مولا در هر کدام از این معانی استعمال می شود و هر کدام از آنها در معنای فاعل یعنی موالی، و در معنای مفعول یعنی موالی به کار می رود. به مؤمن ولی خدا گفته می شود؛ اما مولای خدا استعمال نشده است.

جار الله زمخشری نیز مولا در آیه مذکور را این گونه معنا کرده است:

(مولانا) سيدنا ونحن عبيدك، أو ناصرنا، أو متولى أمورنا؛^{۱۸۹}

(مولانا)؛ یعنی «خداوند» سرور ما و ما بنده او هستیم. یا به این معناست که خداوند یاور ماست و یا به این معناست که خداوند متولی امور ما می باشد.

همچنین ابن اثیر جزری می نویسد:

وقد تكرر ذكر المولى في الحديث، وهو اسم يقع على جماعة كثيرة... وكل من ولي أمراً أو قام به فهو مولاة ووليته... ومنه الحديث: أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاهها فنكاحها باطل، وفي رواية وليها أي متولي أمرها؛^{۱۹۰}

کلمه مولا در حدیث بسیار تکرار شده و این کلمه اسمی است که در معانی زیادی به کار می رود... و هر کسی که سرپرست امری باشد یا امری به واسطه او به پا داشته شود، پس او مولا و ولی آن امر

۱۸۷. الشافى في الإمامة: ۲ / ۲۷۱.

۱۸۸. المفردات في غريب القرآن: ۵۳۳.

۱۸۹. الكشاف: ۱ / ۴۰۹. همچنين ر.ك: تفسير النسفي ۱ / ۱۴۰؛ تفسير أبي السعود: ۱ / ۲۷۷.

۱۹۰. النهاية في غريب الحديث: ۵ / ۲۲۸ - ۲۲۹.

است... و یکی از مصادیق این معنا حدیثی است که روایت شده: «هر زنی که بدون اجازه مولایش ازدواج نماید، ازدواجش باطل است». و در روایتی ولی به معنای متولی امر آن زن است.

قسطلانی در شرح فقره «وَأَنَا مَوْلَاهُ» می نویسد:

أي: وليس المیت أتولی عنه أمورہ. وظاهره أنّ المراد من (المولی) في هذا الحدیث هو (متولی الأمر);^{۱۹۱}

یعنی: ولی میت، عهده دار امور میت است و ظاهر این روایت دلالت دارد بر اینکه مراد از مولا در این حدیث، متولی امر است.

بنابراین کلمه مولا در معنای متولی امر نیز به کار رفته است و متولی امر به معنای سرپرست و اولی به تصرف می باشد؛ همان گونه که از حدیث «أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا»، به خوبی این نکته قابل استفاده است؛ زیرا مولای زن همان کسی است که اولی نسبت به او و سرپرست او می باشد.

ولی امر

یکی دیگر از معانی مولا، ولی امر است و گروهی از بزرگان عامه تصریح نموده اند که کلمه مولا در معنای «ولی امر» استعمال شده است. جلال الدین محلی ذیل آیه (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ ء وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ) می نویسد:

(وَ هُوَ كَلٌّ) ثَقِيلٌ (عَلَى مَوْلَاهُ) وَلِيٌّ أَمْرُهُ;^{۱۹۲}

کَلٌّ بر مولا است؛ یعنی سربار مولای خویش است و مولا به معنای ولی امر می باشد.

نیشابوری نیز در تفسیر آیه مذکور می نویسد:

(وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ) ... وَفَلَانٌ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَي ثَقِيلٌ وَعِيَالٌ عَلَى مَنْ يَلِي أَمْرَهُ;^{۱۹۳}

فلانی کَلٌّ بر مولای خویش است؛ یعنی سربار مولای خود است و بار خویش را بر کسی که امرش به عهده او است، افکنده است.

واحدی نیز ذیل آیه (وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا) می نویسد:

(أَنْتَ مَوْلَانَا) نَاصِرُنَا وَالَّذِي تَلِي عَلَيْنَا أَمُورُنَا;^{۱۹۴}

(أَنْتَ مَوْلَانَا)؛ یعنی یاور ما و کسی که امور ما به عهده او است.

۱۹۱. إرشاد الساری: ۷ / ۲۹۳ / ش ۴۷۸۲.

۱۹۲. تفسیر الجلالین: ۳۵۶.

۱۹۳. تفسیر النیسابوری: ۵ / ۴۹.

۱۹۴. تفسیر الواحی: ۱ / ۱۹۷.

پرواضح است که معنای ولی امر و اولی به تصرف، مرادف هستند و اگر کلمه مولا در حدیث غدیر به معنای ولی امر استعمال شده باشد، بدون تردید ظهور در امامت و ریاست دارد.

ملیک

یکی دیگر از موارد استعمال کلمه مولا، معنای «ملیک» است. ملیک به معنای فرمانروا و پادشاه می باشد؛ یعنی کسی که همگان فرمان بردار او هستند و به او امر او گوش فرا می دهند. بخاری در کتاب تفسیر خویش می نویسد:

باب: (وَكُلَّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) الآية وقال معمر: موالی: أولیاء

ورثة عاقدت أیمانکم، هو مولی الیمین وهو الحلیف. والمولی أيضا: ابن العم. والمولی: المنعم

المعتق والمولی: المعتق. والمولی: الملک. والمولی: مولی فی الدین.^{۱۹۵}

وی ضمن اشاره به معنای مولا، تصریح کرده که ملیک یکی از معانی مولا می باشد.

بدرالدین عینی نیز می نویسد:

إن لفظ المولی يأتي لمعان كثيرة،... الرابع: يقال للملک المولی، لأنه یلی أمور الناس؛^{۱۹۶}

لفظ مولا به معنای زیادی استعمال شده است... چهارم: به ملیک مولا می گویند، زیرا امور مردم به عهده او است.

شهاب الدین قسطلانی نیز می نویسد:

والمولی: الملک، لأنه یلی أمور الناس؛^{۱۹۷}

مولا یعنی ملیک؛ زیرا امور مردم به عهده ملیک (فرمانروا) است.

همچنین کلمه مولا به معنای رئیس نیز استعمال شده است. فخر رازی در تفسیر آیه (لَبَسَ

المولی وَ لَبَسَ العَشیرُ) می نویسد:

فالمولی هو الولی والناصر، والعشیر الصاحب والمعشر. واعلم أن هذا الوصف بالرؤساء ألیق،

لأن ذلك لا یکاد یستعمل فی الأوثان، فبین تعالی أنهم یعدلون عن عبادة الله تعالی الذي یجمع خیر

الدنیا والآخرة إلى عبادة الأصنام وإلى طاعة الرؤساء. ثم ذم الرؤساء بقوله: لبس المولی.

المراد به ذم من انتصر بهم والتجأ إلیهم؛^{۱۹۸}

۱۹۵. صحیح البخاری: ۵ / ۱۷۸.

۱۹۶. عمدة القاری: ۱۸ / ۱۷۰ / ش ۴۵۷۹.

۱۹۷. إرشاد الساری: ۷ / ۸۰ / ش ۴۵۸۰.

۱۹۸. تفسیر الرازی: ۲۳ / ۱۵.

کلمه مولا در آیه به معنای ولی و ناصر است و مراد از عشیره، هم نشین و گروه است. بدان که استعمال کلمه مولا در معنای رؤسا، شایسته تر است؛ زیرا این کلمه در مورد بت ها به کار رفته. پس خداوند متعال توضیح می دهد که آنان از عبادت خداوند روی گردان شدند، در حالی که خیر دنیا و آخرت در آن است و در عوض، به عبادت بت ها و اطاعت از رؤسا روی آوردند؛ سپس رؤسا را مذمت می نماید و می فرماید: چه بد مولایی است. مراد از این تعبیر، مذمت کسانی است که از آنان یاری می جویند و به آنان پناه می آورند.

بنابراین کلمه مولا در معانی «متصرف فی الأمر»، «ولی الأمر»، «الملیک» و «الرئیس» استعمال شده و تمام این معانی در نهایت به معنای اولویت باز می گردد.

۲. همان گونه که گذشت، ادعای این نوشتار آن است که واژه مولا در عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» به معنای اولویت است و بر اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تمام امت دلالت دارد و میان اولویت امیرالمؤمنین و اولویت رسول خدا صلی الله علیه وآله، رابطه این همانی برقرار است. نکته مهمی که پس از واکاوی معانی متعدد «مولی» نیازمند پژوهش است، بررسی رابطه واژه مولا و معانی گوناگون آن می باشد. همان طور که گذشت، واژه مولا دارای معانی متفاوتی است. برخی هشت معنا و برخی تا ده معنا را برای این واژه ذکر کرده اند؛ اما نکته مهم اینجاست که آیا تمام این معانی به صورت مشترک لفظی استعمال شده یا به صورت مشترك معنوی؟ به عبارت دیگر، آیا موضوع له واژه مولی، واحد است و تمام معانی در قدر جامع مشترك می باشند، یا اینکه قدر جامعی وجود ندارد و موضوع له هر معنایی با معنای دیگر متفاوت است؟

ثمره این بحث آن است که اگر واژه مولا به نحو اشتراك معنوی در معانی متعدد استعمال شده باشد، اثبات دلالت واژه مولا بر معنای اولویت نیاز به قرینه ندارد؛ اما اگر استعمال به نحو اشتراك لفظی باشد، باید برای تعیین معنای اولویت، از قرائن بهره برد.

ما در این نوشتار مدعی هستیم که استعمال واژه «مولی» در معنای «اولی به تصرف»، به نحو اشتراك معنوی است؛ یعنی می توان میان تمام معانی «مولی» قدر مشترك ترسیم نمود. بنابراین استعمال واژه «مولی» در معنای «اولی به تصرف» نیاز به قرینه ندارد. اما باز برای ابهام زدایی بیشتر، حتی بر مبنای اشتراك لفظی نیز اثبات می نمایم که واژه «مولی» در حدیث غدیر به كمك قرینه، در معنای «اولی به تصرف» استعمال گردیده است؛ از این رو بحث را از دو دیدگاه مورد کنکاش قرار می دهیم:

دیدگاه نخست: بر مبنای اشتراك معنوی

همان گونه که پیش از این بیان شد، برخی واژه شناسان برای کلمه «مولى» هشت معنا ذکر کرده اند و برخی نیز تا دوازده معنا برای این کلمه بیان نموده اند. کلمه «مولى» طبق معنای حداکثری خود، دارای قدر جامع است و این قدر جامع عبارت از «اولویت» است؛ یعنی تمام دوازده معنا در معنای اولویت با یکدیگر مشترك می باشند. به عبارت دیگر، از تمام دوازده معنا ذکر شده، می توان قدر جامعی به نام «اولویت» انتزاع نمود که به شرح ذیل است:

نخستین معنایی که برای «مولى» ذکر شده، «ربّ» است و در حاقّ معنای ربّ، اولویت جای گرفته است؛ زیرا دائماً رب نسبت به مربوب خویش دارای اولویت است و تنها رب است که سزاوار پرستش و اطاعت می باشد و در بخشش، غفران، تفضل و... اولی از مربوب خویش است. البته کلمه مولا در حدیث غدیر، قطعاً به معنای رب نمی باشد؛ زیرا معنا ندارد که عبارت «من كنت مولا» به معنای رب باشد و اساساً این معنا در حدیث غدیر غلط است و با مبانی اعتقادی، سازگاری ندارد.

۲. مولا به معنای «مالك» وارد شده و در حاقّ معنای مالك نیز «اولویت» نهفته است؛ زیرا مالك نسبت به ملك خویش دائماً اولویت دارد و از دیگران اولی به تصرف در مملوك خود است.

۳. مولا به معنای «معتق» به کسر، وارد شده و به معنای آقا و رئیس عبد می باشد. در حاقّ این معنا نیز اولویت نهفته است؛ زیرا پر واضح است که مولا و رئیسی که بنده اش را آزاد کرده، نسبت به بنده خود از حق اولویت برخوردار است.

۴. مولا به معنای «معتق» به فتح وارد شده و به معنای عبدی می باشد که از سوی رئیسش آزاد گردیده است. این نکته قابل توجه است که کلمه «معتق» هم برای رئیس و هم برای مرئوس استعمال گردیده و در محاورات قدیم که نظام عبد و مولا جریان داشته، گاهی به عبد و گاهی به رئیس عبد معتق گفته می شده است و معنای اولویت نیز هم نسبت به رئیس عبد و هم نسبت به خود عبد قابل اطلاق است؛ زیرا عبد آزاده شده نیز پس از رهایی و خلاصی از بند بردگی، از جهت احترام، اکرام و سایر حقوق شهروندی از حق اولویت برخوردار است و مانند انسان های آزاد، محترم می باشد.

۵. مولا به معنای «بنده آزاد نشده» نیز به کار رفته؛ یعنی هنگامی که گفته می شود: زید مولای عمرو است، بدین معناست که زید بنده و عبد عمرو می باشد و طبیعی است که بنده در رعایت حقوق رئیس خود، نسبت به دیگران از اولویت برخوردار است و اولی به اطاعت و فرمان برداری از آقای خویش است.

بنابر این کلمه مولی در استعمالات جداگانه، هم نسبت به رئیس و هم نسبت به بنده آزاد شده و هم نسبت به بنده آزاد نشده استعمال گردیده و در تمام این معانی با لحاظ حیثیت مخصوص به خود، معنای اولویت در حاقّ معنا نهفته است.

۶. مولا به معنای محب نیز استعمال گردیده و در حاقّ این معنا نیز اولویت گنجانده شده؛ زیرا شخص محب، برای محبوب خویش اولویت قائل است و محبوب خود را برای اعمال محبت بر دیگران مقدم می‌دارد.

۷. مولا به معنای «الجار» به کار رفته و جار به معنای همسایه است و البته همسایه برای همسایه خویش اولویت دارد و رعایت حقوق، همسایه را مقدم بر غیر همسایه می‌دارد.

۸. مولا به معنای «الصاحب» وارد شده و صاحب به معنای همنشین و رفیق است. در حاقّ معنای همنشین نیز اولویت نهفته است؛ زیرا همنشین و رفیق هر شخصی برای او از اولویت برخوردار است.

۹. مولا به معنای «ابن عم» به کار رفته؛ یعنی به پسر عمو مولا گفته شده است. در حاقّ این معنا نیز اولویت نهفته است؛ زیرا پسر عمو که از ارحام شخص است، نسبت به دیگران از اولویت برخوردار است.

۱۰. مولا به معنای «الصهر» نیز به کار رفته؛ یعنی به داماد شخص مولا گفته شده و داماد نیز نسبت به دیگران از اولویت برخوردار است و مقدم بر غیر خود می‌باشد.

۱۱. مولا به معنای «حلیف» به کار رفته؛ یعنی کسی که بر اساس سوگند پیمان می‌بندد، مولا اطلاق گردیده است. در حاقّ این معنا نیز اولویت نهفته است؛ چه اینکه هم سوگند و هم پیمان نسبت به شریک خویش از اولویت برخوردار است.

۱۲. مولا به معنای «اولی به شیء» به کار رفته؛ یعنی مولا به کسی یا چیزی گفته می‌شود که از اولویت برخوردار بوده باشد. پیش از این، در بیان معنای آیاتی مانند (مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) بیان نمودیم که مفسران و لغویان، مولا را به معنای اولویت گرفته‌اند و این اولویت همان قدر جامع انتزاعی میان تمام دوازده معنای کلمه مولا می‌باشد.

در نتیجه برای تمام موارد استعمال، کلمه «مولی» قدر جامع وجود دارد و همین قدر جامع سبب می‌شود تا استعمال کلمه مولا در معانی متعدّدش به نحو مشترك معنوی قلمداد گردد. بنابراین در حاقّ معنای مولا، اولویت به تصرف نهفته است؛ از این رو در حدیث غدیر نیز مولا به معنای اولویت در تصرف می‌باشد.

بنابر این حدیث غدیر به حکم اشتراك معنوی در معانی متعدد مولا بر اولویت امیرالمؤمنین دلالت دارد و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام مساوی با حق خلافت آن حضرت است. البته لازم به ذکر است که در این مقام، ما تنها به بررسی ظاهر سخنان لغت شناسان می پردازیم و برای اثبات مشترك معنوی بودن معانی مولا و نیز قرائن موجود، بر اساس اشتراك لفظی اقامه برهان می نمائیم و فعلاً از قرینه بودن برخی نقل های حدیث غدیر برای تعیین معنای کلمه مولا سخن به میان نمی آوریم؛ زیرا مجموعه نقل های حدیث غدیر خود بزرگترین مفسر و مبین کلمه مولا است که هم طبق اشتراك معنوی و هم اشتراك لفظی، برای مدعا کافی است؛ اما از آنجا که در قسمت بعد مفصلاً به مفسر بودن نقل های دیگر اشاره می نمائیم؛ از این رو در این مقام دیگر متعرض این بحث نخواهیم شد.

دیدگاه دوم: بر مبنای اشتراك لفظی

اگر بپذیریم که کلمه مولا به نحو اشتراك لفظی بر معانی متعدد دلالت دارد، باز هم خللی در استدلال ما ایجاد نمی کند؛ زیرا بر مبنای اشتراك لفظی برای تعیین مراد به قرینه نیاز داریم و در حدیث غدیر، قرینه دال بر معنای اولویت موجود است.

پیش از بیان اصل مطلب، ناگزیر از بیان مقدمه کوتاهی می باشیم. قرینه ای که برای تعیین مراد متکلم به کار می رود، در يك نگاه به دو قسم قرینه لفظی و قرینه مقامی و یا حالی تقسیم می شود. قرینه لفظی نیز خود بر دو قسم قرینه لفظی داخلی و قرینه لفظی خارجی تقسیم می شود. قرینه داخلی همان گونه که از نامش پیدا است - داخل الفاظ متکلم گنجانده شده و مخاطب را به مراد گوینده رهنمون می سازد. در حدیث غدیر، فقره نخست سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به عنوان قرینه لفظی داخلی می باشد و از آنجا که عبارت «فمن كنت مولاه» طبق روایات صحیح که تفصیل آن پیش از این ذکر شد، با فاء تفریع و بلافاصله پس از عبارت «أ لست اولى بكم من انفسكم» ذکر گردیده، نتیجه گرفته می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از کلمه «مولا»، معنای اولویت را اراده کرده است.

بنابراین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آنجا که فرمود: «فمن كنت مولاه»، از کلمه مولا اولویت خویش را اراده کرده؛ یعنی همان اولیتی که در فقره پیشین با عبارت: «أ لست اولى بكم...» بیان نمود و بابت همین اولویت، از مردم اعتراف گرفت. از این رو کلمه مولا در عبارت بعدی که آن هم با فاء تفریع بیان شده؛ یعنی عبارت «فعلى مولاه»، باید به معنای مولا در صدر عبارت باشد و مولا در صدر عبارت، به معنای اولویت است. بنابراین مولا در ذیل عبارت نیز به دلیل ایجاد این همانی معنایی که توسط فاء تفریع پدید آمده، باید به معنای اولویت باشد.

از دیگر قرآن می توان به روایت ذیل که از ابن عقده نقل شده اشاره نمود. ابن عقده می نویسد:

حدثنا مثنى بن القاسم الحضرمي، عن هلال بن أيوب بن مقلص الصيرفي، عن أبي كثير الأنصاري، عن عبد الله بن أسعد بن زرارة، عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاة فعلي مولاة، أوحى إليّ في عليّ أنّه أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين»؛^{۱۹۹}

مثنی بن قاسم حضرمی به سند خود از اسعد بن زراره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. به من وحی شده که علی امیرالمؤمنین، سید مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان است».

همان گونه که مشاهده می شود، تعبیر امیرالمؤمنین و سید المسلمین از گویاترین قرآنی است که مولا را در فقره نخست حدیث تفسیر می نماید. ابوسعید سجستانی روایت مذکور را با سند کامل به شرح ذیل روایت کرده است:

أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن أحمد البزاز فيما قرئ عليه من بغداد. قال حدثنا القاضي أبو عبد الله الحسين بن هارون بن محمد الصيني إملأ في صفر سنة ثلاث وتسعين وثلاثمائة قال: حدثني أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي الحافظ سنة ثلاثين وثلاثمائة. وأخبرنا أبو الحسين محمد بن محمد بن علي الشروطي، قال أخبرنا أبو الحسين محمد ابن عمر بن بهثة وأبو عبد الله الحسين بن هارون بن محمد القاضي الصيني وأبومحمد عبد الله بن محمد العاني القاضي، قالوا أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن الفضل بن إبراهيم الأشعري، قال حدثنا أبي قال حدثنا المثنى بن قاسم الحضرمي، عن هلال بن أيوب الصيرفي، عن أبي كثير الأنصاري، عن عبد الله بن أسعد بن زرارة عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من كنت مولاة فعلي مولاة». فهذا آخر حديث البزاز. وزاد الشروطي في رواياته: وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أوحى إليّ في عليّ ثلاث: أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين».^{۲۰۰}

عبارت سجستانی که با سند کامل نقل شده نیز در بردارنده سه تعبیر «امیر المؤمنین، سید المسلمین وقائد الغر المحجلین» است و این تعابیر نص در معنای امامت، خلافت و زعامت می باشد و معنای مولا را به روشنی تفسیر می کند.

۱۹۹. کتاب الولاية: ۱۹۴؛ اليقين: ۱۸۴.

۲۰۰. اليقين: ۱۶۸ - ۱۶۹.

همچنین در روایت جابر که ابن مغزلی نقل کرده و پیش از این بیان شد، وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پس از ورود به جحفه فرمود:

لكن علي بن أبي طالب أنزله الله مئى بمنزلي منه فرضى الله عنه كما أنا عنه راض، فأنه لا يختار على قربي ومحبتى شيئاً ثم رفع يديه وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه».^{۲۰۱}

صدر این تعبیر نیز به روشنی معنای مولا را روشن می سازد، به ویژه آنجا که می فرماید: «انزله الله مئى بمنزلي منه»، چه اینکه منزلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزد خداوند سبب شده تا رسول خدا صلی الله علیه وآله نبی باشد و منزلت امیرالمؤمنین نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله چیزی جز امامت نخواهد بود. همچنین پیش از این نقل کردیم که ابن کثیر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«أيها الناس إني وليكم». قالوا: صدقت. فرفع يد علي فقال: هذا وليي والمؤدى عني، وإن الله موالي من والاه ومعادي من عاداه.^{۲۰۲}

تعبیر «والمؤدى عني» نیز جز با معنای اولویت سازگاری ندارد. بنابراین هر کدام از قرائن یاد شده می تواند معنای کلمه مولا را تبیین نماید و ابهام احتمالی را بزداید. علاوه بر قرینه لفظی داخلی که مطرح شد، قرینه لفظی خارجی نیز وجود دارد که دلالت می کند بر اینکه مراد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از کلمه «مولى»، اولویت است. قرائن خارجی دارای مصادیق بسیاری است که به شرح ذیل است:

قرینه نخست: اعتراف شیخین

پیش از این بیان شد که پس از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله، عمر بن خطاب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به حضرت عرضه داشت:

بخ بخ لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي ومولى كل مسلم؛^{۲۰۳}

مبارك باد بر تو ای پسر ابوطالب، اینک مولای من و مولای هر مسلمانانی گردیدی.^{۲۰۴}

۲۰۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ۴۲ - ۴۳.

۲۰۲. البداية والنهاية: ۵ / ۲۳۱ - ۲۳۲؛ السيرة النبوية: ۴ / ۴۲۳.

۲۰۳. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۸۴ / ش ۴۳۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۳۳؛ البداية والنهاية: ۷ / ۳۸۶؛ المناقب (خوارزمی): ۱۵۶ / ش ۱۸۴؛ نهج الإیمان: ۴۲۷.

۲۰۴. به صورت فهرستوار می توان از حدیث نگارانی که عبارت فوق را روایت کرده اند به نام های ابوبکر بن ابی شیبیه، احمد بن حنبل، عبدالله بن احمد بن حنبل، حسن بن سفیان، ابویعلی موصلی، محمد بن جریر طبری، ابوالحسن دارقطنی، ابوبکر باقلانی، ابوسعید خرگوشی، ابن مردویه اصفهانی، ابواسحاق ثعلبی، ابن ثمان رازی، ابوبکر بیهقی، خطیب بغدادی، ابن مغزلی واسطی، ابوحامد غزالی، ابوالفتح شهرستانی، خطیب خوارزمی، ابوالفرج ابن جوزی، فخر رازی، ابن اثیر، سبط

عبارت فوق که از عمر بن خطاب نقل شده و مانند آن از ابوبکر نیز روایت شده است، دلالت دارد بر اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مقام بیان مطلب جدیدی بوده و صرفاً اراده نداشته تا دوستی و محبت علی بن ابی طالب علیه السلام را مطرح سازد، چه اینکه مسأله مودت و محبت به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بارها توسط پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیان گردیده بود و دلیلی نداشت تا عمر و ابوبکر در واکنش به این مسأله، شادباش به امیرالمؤمنین بگویند.

قرینه دوم: شعر شاعران در توصیف ماجرای غدیر خم

مشهورترین شعری که در مورد ماجرای غدیر سروده شده، به ابوالولید حسان بن ثابت بن منذر انصاری اختصاص دارد. شعر وی یکی دیگر از قرائن خارجی می باشد که در همان مجلس سروده شد و تحسین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را برانگیخت. این شعر نیز دلالت دارد بر اینکه کلمه مولا در حدیث غدیر به معنای اولویت است.

ابونعیم اصفهانی ماجرای شعر حسان را این گونه روایت کرده است:

عن قیس بن الربیع، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري: إن النبي صلى الله عليه وسلم دعا الناس في غدیر خم، أمر بما كان تحت الشجرة من شوك فقم، وذلك في يوم الخميس، ثم دعا الناس إلى علي فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس إلى بياض إبطه، ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالاتي والولاية لعلي». ثم قال: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله». فقال حسان بن ثابت: إئذن لي يا رسول الله أن أقول أبياتا، قال: «قل على بركة الله تعالى» فقال حسان بن ثابت: يا معشر مشيخة قريش إسمعوا شهادة رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قال:

يناديهم يوم الغدير نبينهم *** بخم وأسمع مناديا
يقول فمن مولاكم ووليكم *** فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا
إلهك مولانا وأنت ولينا *** ولم تر منا في الولاية عاصيا
فقال قم يا علي فإني *** رضيتك من بعدي إماماً وهاديا
فمن كنت مولاة فهذا وليه *** فكونوا له أنصار صدق مواليا

ابن جوزی، محبّ الدین طبری، شیخ الاسلام جوینی حموینی، نظام الدین نیشابوری، خطیب تبریزی، ابن کثیر دمشقی، جلال الدین سیوطی، ابن حجر مکی، شمس الدین مناوی، ابو عبدالله زرقانی، ابن صباغ مالکی، ولی الله دهلوی و احمد زینی دحلان اشاره کرد.

هناك دعا اللهم وال وليه *** وكن للذي عادى علياً معادياً;

قیس بن ربیع به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز پنج شنبه در غدیر خم مردم را به علی خواند و فرمان داد تا خس و خاشاک زیر درخت را بزدایند. آنگاه دست علی را گرفت و بلند کرد و به اندازه ای بالا برد که مردم زیر بغل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را دیدند. آنگاه در حالی که هنوز مردم متفرق نشده بودند، آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) نازل شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الله اکبر از تمام شدن دین و تمام شدن نعمت و رضایت پروردگار از رسالت من و ولایت علی پس از من». سپس فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا دوست بدار هر کسی را که علی را دوست می دارد و دشمن بدار هر کسی را که علی را دشمن دارد و یاری نما یاری کننده او را و ذلیل نما ذلیل کننده او را».

حسان بن ثابت در این هنگام عرضه داشت: ای پیامبر خدا، اجازه بده تا در شأن علی چند بیت بگویم. فرمود: «بگو به برکت خدا». حسان گفت: ای بزرگان و ریش سفیدان قریش، سخن من را بشنوید که با گواهی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آیه ای که نازل شد، تأیید می شود. آنگاه گفت:

پیامبرشان به آنان در روز غدیر ندا داد

در خم، پس گوش بدار ندای پیامبر را

می فرماید: کیست مولا و ولی شما؟

همه پاسخ دادند و غفلت نورزیدند

خدای تو، مولای ما و تو ولی ما هستی

و نمی بینی از ما کسی را که از ولایت تو سرپیچی نماید

سپس فرمود: یا علی برخیز که من

پسندیدم که تو پس از من، امام و راهنما باشی

پس هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است

پس همگی یاران راستین و دوستان او باشید

در آن موقع از خدا خواست و عرضه داشت: «خدایا دوستان او را دوست بدار و کسی که علی را

دشمن می دارد، دشمن بدار».

سبط ابن جوزی در پایان این ماجرا، روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حسان فرمود:

یا حسان، لا تزال مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا أو نافحت عنا بلسانك؛^{۲۰۵}

ای حسان، تازمانی که ما را یاری کنی و با زبانت از ما حمایت کنی، با روح القدس تأیید خواهی شد. حسان بن ثابت که خود از صحابه است و در غدیر حاضر بوده، از خطبه پیامبر خدا، اولویت و امامت امیرالمؤمنین را برداشت کرده است و آن را به شعر کشیده و در محضر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و بزرگان قریش آن را عرضه نمود و تصریح کرد: «أتی رضیتک من بعدی اماماً و هادياً». بنابراین شعر حسان، قرینه لفظی دیگری است که کلمه مولا در حدیث غدیر را تفسیر می نماید. از دیگر اشعاری که در مورد غدیر خم ایراد گردیده می توان به شعر قیس بن سعد بن عباده انصاری اشاره نمود. نام برده از صحابه بزرگ و نامدار رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشد و همگان مقام، منزلت و جایگاه رفیع او را ستوده اند. وی در جنگ صفین و در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام به ایراد این شعر پرداخته و ما ماجرای شعر او را به نقل از سبط ابن جوزی روایت می کنیم. سبط ابن جوزی می نویسد:

وقال قیس بن سعد بن عبادة الأنصاري - وأنشدها بین یدی علی علیه السلام بصفین:

قلت لما بغی العدو علينا *** حسبنا ربنا ونعم الوكيل

وعلی إمامنا وإمام *** لسوانا به أتى التنزیل

یوم قال النبی من كنت مولاہ *** فهذا مولاہ خطب جلیل

وإن ما قاله النبی علی الأمة *** حتم ما فیہ قال وقیل: ۲۰۶

قیس بن سعد بن عباده انصاری در جنگ صفین و در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت:

من در پاسخ دشمنی که بر ما شوریده می گویم

همانا خدا ما را کفایت می کند و او بهترین وکیل است

علی امام ماست و همان امامی است که در قرآن مورد تأیید قرار گرفته است

آن روزی که پیامبر در خطبه نیکویی فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

آنچه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای امت بیان داشته، حتمی و مسلم است و جای چون و چرا

ندارد.

آنگونه که مشاهده می شود، شعر قیس نیز به صورت صریح معنای مولا را بیان می دارد و

نشان می دهد که مراد پیامبر خدا از مولا در این شعر، همان معنای اولویت و خلافت است.

باز سبط ابن جوزی شعر دیگری را از کمیت نقل کرده که ذیل آن دارای داستان جالبی است. وی

می نویسد:

نفی عن عینک الارق الهجوعا *** وهما تمتری عنه الدموعا

لدى الرحمن يشفع بالمتاني *** فكان له أبوحسن شفيعا
ويوم الدوح دوح غدیر خم *** أبان له الولاية لو أطيعا
ولكن الرجال تبايعوها *** فلم أر مثلها خطرا منيعا

ولهذه الأبيات قصة عجيبة، حدثنا بها شيخنا عمرو بن صافي الموصلي رحمه الله تعالى. قال: أنشد بعضهم هذه الأبيات وبات مفكراً، فرأى علياً كرم الله وجهه في المنام فقال له: أعد عليّ أبيات الكميت، فأنشده إياها حتى بلغ إلى قوله (خطراً منيعاً) فأنشده علي بيتاً آخر من قوله زيادة فيها:

فلم أر مثل ذلك اليوم يوماً *** ولم أر مثله حقاً أضياعاً؛^{٢٠٧}

و روزی که از درختان غدیرخم سایبان درست کردند، پیامبر خدا ولایت علی بن ابی طالب را بر مردم آشکارا نمود، اگر مورد قبول واقع می شد و پیروی می شد. ولیکن مردانی از قوم، آن ولایت را معامله کردند؛ و من هیچگاه ندیده ام امر بزرگی همانند ولایت مورد معامله قرار گیرد و به عنوان کالا تلقی گردد.

و برای این ابیات، ماجرای عجیبی رخ داده که استاد ما عمر بن صافی موصلی نقل کرده که شخصی این ابیات را زمزمه کرد و به فکر فرو رفت و علی را در خواب دید و علی به او گفت: اشعار کمیت را بخوان. آن مرد اشعار را خواند تا اینکه به این بیت رسید: «ولكن الرجال تبايعوها...». آنگاه علی بیت دیگری به آن افزود و فرمود:

و من هرگز مانند آن روز را ندیدم و هرگز حقی را ندیدم که مانند آن حق ضایع و تباه گردد.

باز سبط ابن جوزی شعر ذیل را از سید حمیری نقل نموده، می نویسد:

يا بائع الدين بدنياه *** ليس بهذا أمر الله

من أين أبغضت علي الرضا *** وأحمد قد كان يرضاه

من الذي أحمد من بينهم *** يوم غدیر الخم ناداه

أقامه من بين أصحابه *** وهم حوالية فسمّاه

هذا علي بن أبي طالب *** مولی لمن قد كنت مولاه

فوال من والاه يا ذا العلاء *** وعاد من قد كان عاداه؛^{٢٠٨}

ای کسی که دین خود را به دنیا و جاه و مقام فروخته ای، بدان که خدا چنین دستوری نداده است.

تو با کدام معیار به دشمنی با جانشین پیامبر، علی برخاسته ای، در حالی که می دانی پیامبر خدا از آن حضرت خشنود بود.

در روز غدیر پیامبر چه کسی را از میان تمام یاران خویش برگزید و نام او را برد؟ و در مورد چه کسی فرمود: «این علی، امام راستین هر کسی است که من مولای او هستم و دعا کرد که: پروردگارا، هر کس علی را دوست بدارد، تو او را دوست بدار و هر کس او را دشمن می دارد، تو دشمنش بدار. به راستی پیامبر، این تعبیر را در مورد چه کسی جز امیر مؤمنان فرمود؟».

و باز سبط ابن جوزی، از بدیع الزمان أبوالفضل أحمد بن حسین همدانی اشعار ذیل را نقل کرده، می نویسد:

يا دار منتجع الرسالة *** بيت مختلف الملائك

يا ابن الفواطم والعواتك *** والترانك والأرانك

أنا حائك إن لم أكن *** مولی ولانك وابن حائك^{۲۰۹}

ای منزلی که رسالت از آن و محل رفت و آمد ملائکه است. ای فرزند فاطمه ها [یعنی اشاره به فاطمه مادر حضرت خدیجه، فاطمه دختر رسول خدا و فاطمه بنت اسد دارد] و عاتکه ها [اشاره به عاتکه دختر هلال بن فالج و عاتکه دختر مرة بن هلال بن فالج و عاتکه دختر مرة بن هلال بن فالج] و ترانک [گونه خاصی از سفیدی که زنان را به او تشبیه می کنند].

و من اگر ولایت تو را نپذیرم، گردن کش فرزند گردن کش خواهم بود.

از دیگر اشعاری که در بیان معنای حدیث غدیر سروده شده، شعری است که متعلق به

امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که به شرح ذیل است:

لقد علم الأناس بأن سهمي *** من الإسلام يفضل كلّ سهم

وأحمد النبي أخي وصهري *** عليه الله صلى وابن عمي

وإني قائد للناس طرا *** إلى الإسلام من عرب وعجم

وقاتل كلّ صنديد رئيس *** وجبار من الكفار ضخم

وفي القرآن ألزمهم ولاني *** وأوجب طاعتي فرضا بعزم

كما هارون من موسى أخوه *** كذاك أنا أخوه وذاك اسمي

لذاك أقامني لهم إماما *** وأخبرهم به بغدير خم

فمن منكم يعادلني بسهمي *** وإسلامي وسابقتي ورحمي؟

وويل ثمّ ويل ثمّ ويل *** لمن يلقي الإله غداً بظلمي

وویل تَمَّ وویل تَمَّ وویل *** لجاحد طاعتي و مرید هضمی

وویل للذی یشقی سفاهاً *** یرید عداوتی من غیر جرم^{۲۱۰}

به تحقیق مردم آگاهند که سهم من در اسلام برتر از سهم هر شخص دیگری است و احمد پیامبر، برادر من و پدر همسرم می باشد و او پسر عموی من است که خدا او را ستوده است و من نسبت به عرب و عجم، جلودار تمام مردم هستم در قبول اسلام و من قاتل هر پست فرومایه و کافران زورگوی ستم پیشه می باشم و در قرآن وارد شده که مردم به او امر من ملتزم گردند و از من اطاعت کنند، همانگونه که هارون برادر موسی بود، من نیز برادر پیامبر خدا می باشم و به همین جهت پیامبر من را به عنوان امام برگزید و در روز غدیر خم مردم را آگاه نمود پس کدام يك از شما همتای من است و در اسلام، سابقه و نسب با من برابری می کند؟ پس وای، سپس وای، سپس وای بر کسی که خدا را ملاقات کند، در حالی که در حق من ظلم روا داشته باشد

و وای سپس وای سپس وای بر کسی که اطاعت من را انکار کند و در صدد حذف من برآید و وای بر آن شخص بدبخت و فرومایه که می خواهد با من دشمنی کند، در حالی که من هیچ جرمی مرتکب نشده ام.

حسین بن معین الدین میبیدی در شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، از علی بن احمد واحدی، از ابوهریره روایت می کند که امیرالمؤمنین این اشعار را در حضور ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، فضل بن عباس، عمار، عبدالرحمان، ابوذر، مقداد، سلمان، و عبدالله بن مسعود ایراد نموده اند. به نظر می رسد که دلالت اشعار حسان، قیس بن سعد و امیرالمؤمنین علیه السلام بر معنای امامت و خلافت آنچنان واضح و روشن است که جای هیچ بحثی را باقی نمی گزارد و خواننده با دیدن این اشعار، کاملاً به مراد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از عبارت «من كنت مولا فاعلی مولا» پی خواهد برد. بنابراین ما نیز به ذکر توضیحات بیشتر نمی پردازیم و قضاوت را به خواننده منصف وا می نهیم.

قرینه سوم: فهم اصحاب و عرف مردم صدر نخست

تلقی اصحاب پیامبر و عرف مردم صدر نخست اسلام از حدیث غدیر، این بوده که کلمه مولا را به معنای اولویت قلمداد کردند و فهم خویش را در قالب الفاظ بیان نمودند. بنابراین نسبت به این قسم از قرائن، هم گزاره لفظی و هم گزاره لیبی «عقلی» موجود است که توضیح بیشتر آن به زودی بیان

می شود. این دسته از قرائن نیز بر چند دسته تقسیم می شوند؛ از این رو به بیان چند نمونه از تلقی اصحاب از حدیث غدیر اشاره می کنیم:

تلقى نخست: خطاب کردن امیرالمؤمنین با تعبیر «مولانا»

پیش از این، در بیان متن حدیث غدیر و ذیل روایت جمال الدین محدث شیرازی و حسن بن حکم نخعی، گذشت که عده ای از همراهان ابویوب انصاری بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند و بر حضرت با تعبیر «السلام عليك يا مولانا» درود فرستادند. امیرالمؤمنین علیه السلام از آنان پرسید: شما مگر عرب نیستید؟ عرضه داشتند: آری. حضرت فرمود: پس چگونه است که من را مولانا خطاب می کنید؟ عرضه داشتند که در روز غدیر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه».

در روایت دیگری وارد شده که شخص ابویوب انصاری، امیرالمؤمنین علیه السلام را مولا خطاب کرد و سپس حدیث غدیر را متذکر شد و در برخی روایات دیگر وارد شده که آن گروه به حضرت عرضه داشتند: «ما از موالیان شما باشیم». پیش از این معنای ولی امر را بیان نمودیم و گذشت که برخی مانند راغب اصفهانی، موالی را به معنای ولی امر گرفته اند و ولی امر به معنای سرپرست و اولی به تصرف است؛ بنابراین مراد آن گروه از عبارت «موالیك يا امیرالمؤمنین»، آن بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام را سرپرست، رئیس و اولی نسبت به خویش می دانسته اند.

آنچه از این روایت استفاده می شود آن است که اگر مولا در حدیث غدیر، در معنایی غیر از اولویت استعمال شده بود، چرا امیرالمؤمنین علیه السلام از آن گروه پرسید: گویا شما عرب نیستید؟! سر مطلب در این است که در آن دوران، اسیران رومی، ترك و... از کلمه مولا استفاده می کردند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود شما عرب هستید و آزاد و حر می باشید؛ پس چرا من را مولای خویش معرفی می نمایید؟ آن گروه در پاسخ عرضه داشتند: ما از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر شنیدیم که شما را مولای ما معرفی نمود. امیرالمؤمنین از شنیدن این پاسخ خندید [کنایه از خوشحالی آن حضرت] و به حضار فرمود: شاهد باشید.

حال اگر تلقی آن مردان که از همراهان ابویوب انصاری،^{۲۱۱} صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند دلالت بر اولویت امیرالمؤمنین نکند، پس معنای این محاورات چیست؟ و اساساً معنا نداشت که امیرالمؤمنین علیه السلام از آنان سؤال نماید که آیا شما عرب هستید؟ و معنا نداشت که حضرت از پاسخ آنان مسرور شود و حضار را به عنوان شاهد بگیرد. از این رو تعبیر فوق با هیچ

۲۱۱. خالد بن زید که به نام ابویوب انصاری مشهور است، از صحابه بسیار محترم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و کسی است که ناقه پیامبر در ابتدای ورود به مدینه، در منزل او نشست و او را به میزبانی رسول خدا صلی الله علیه وآله مفتخر نمود. نام برده از صحابه ای است که حتی يك مورد منفی از حیات او به ثبت نرسیده است.

کدام از معانی «مولا» سازگار نیست، مگر با معنای اولویت به تصرف. بنابراین، سؤال و پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام با آن مردان، کاشف از این نکته مهم است که کلمه مولا در حدیث غدیر به معنای اولویت بوده و مردم آن روزگار نیز همین معنا را از حدیث غدیر فهمیده اند.

تلقى دوم: همچنین پیش از این و ذیل روایت حسین بن محمد بن بهرام گذشت که ابوظیفیل ماجرای رحبه را نقل کرده و گفت: پس از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از جمعی از صحابه اقرار گرفت، مبنی بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فهذا مولاه»، مطلب بر من گران آمد و نتوانستم آن را باور کنم؛ از این رو این مطلب را با زید بن ارقم در میان گذاشتم. زید بن ارقم به من گفت: چرا نمی توانی بپذیری، من نیز همین تعبیر را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیده ام.

روایت ابوظیفیل را ابن حبان به گونه دیگری روایت کرده، می نویسد:

فخرجت وفي نفسي من ذلك شيء، فلقیت زید بن أرقم فذکرت ذلك له. فقال: قد سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ذلك له؛^{۲۱۲}

من خارج شدم در حالی که آن مطلب بر من سنگین آمد. آن گاه زید بن ارقم را دیدم و این مسأله را با او در میان گذاشتم. زید گفت: من از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که این مطلب را بیان فرمود.

این روایت صراحت بیشتری داشته و دلالت دارد بر اینکه ابوظیفیل از تعبیر «من کنت مولاه» به شگفت آمده و شاهد بر این مطلب، عبارت «فخرجت وفي نفسي من ذلك شيء» می باشد. شگفتی ابوظیفیل بدون تردید از این جهت بوده که چگونه رسول خدا صلی الله علیه وآله اولویت خویش را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرده و امیرالمؤمنین را مانند خود، مولای تمام مردم خطاب کرده است؟ از ظاهر این روایت استفاده می شود که تردید ابوظیفیل از جهت صدور چنین تعبیری از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده و دلالت این تعبیر برای او مبهم نبوده است؛ یعنی وی از اقرار صحابه پیامبر خدا، همان معنای اولویت را فهمیده و از این جهت، احتمال دیگری به ذهنش خطور نکرده است؛ از این رو به دنبال توجیه سخن پیامبر خدا برنیامده و مولا را به معنای دیگر حمل ننموده و به همین جهت، هنگامی که زید بن ارقم اعتراف نموده که من نیز همین تعبیر را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم، ابوظیفیل آرام گرفت و شگفتی او فرو نشست.

این روایت نیز از دیگر قرآنی است که دلالت دارد بر اینکه مولا به معنای اولی به تصرف است؛ زیرا اگر ابوظیفیل از کلمه مولا معنایی غیر از اولویت فهمیده بود، دیگر معنا نداشت تا متحیر شود و از قبول آن سرباز زند.

ممکن است این سؤال مطرح شود که ابوظفیل خود از کسانی است که در غدیر حاضر بوده و نام او در میان روایات حدیث غدیر دیده می شود؛ پس چرا او در این زمینه دچار شگفتی و تحیر شده است؟ پاسخ این سؤال آن است که ابوظفیل در غدیر خم از سن کمی برخوردار بوده و حتی نوشته شده که در روز غدیر، در آغوش پدر خویش بوده است؛ از این رو طبیعی است که جزئیات این واقعه را به درستی در ذهن خود ثبت نکرده باشد.

در هر حال ابوظفیل، عامر بن واثله لیثی مکی آخرین صحابی بوده که از دنیا رفته؛ اما این شخص از دوست داران اهل بیت و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است.^{۲۱۳} نوشته شده که او در قیام مختار نقش داشته و در مواردی صاحب رای و پرچم مختار بوده است. همچنین هنگامی که عبدالله بن زبیر^{۲۱۴} در مکه بزرگان بنی هاشم را تهدید نمود و آنان را بین بیعت و سوزاندن منازلشان مخیر ساخت، ابوظفیل در رأس لشکری از جانب مختار برای نجات بزرگان بنی هاشم؛ مانند عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه رهسپار مکه شد. بنابراین ابوظفیل در خدمت اهل بیت پیامبر بوده و شاید به همین دلیل است که ابن حزم اندلسی که به جانب داری از امویان شهره است، بسیار در مذمت ابوظفیل تلاش نموده و کوشیده تا وجهه او را تخریب نماید، در حالی که ابوظفیل از صحابه است و طبق قاعده عام، ابن حزم باید به او احترام بگذارد؛ اما ظاهراً صحابه ای که در خدمت اهل بیت علیهم السلام باشند، لایق احترام نیستند!

تلقی سوم: یکی دیگر از قرآنی که بر اراده اولویت از کلمه مولا دلالت دارد، ماجرای گواه گرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام و احتجاج آن حضرت است که با عبارت حدیث مناشده از آن یاد می شود. این ماجرا به صورت های مختلفی روایت گردیده که برخی از نقل های آن را پیش از این بیان نمودیم. از این رو از کثرت نقل گوناگون این ماجرا استفاده می کنیم که گواه گرفتن و مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به جلسه واحدی نبوده و آن حضرت بارها اقدام به این کار کرده است که در ذیل به برخی از این موارد اشاره می کنیم.

احتجاج امیرالمؤمنین به حدیث غدیر

نخست: مناشده امیرالمؤمنین در رحبه

طبق برخی روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه گروهی از صحابه را سوگند داد و از آنان خواست تا قضیه روز غدیر خم را بازگو نمایند. گروهی از صحابه برجسته برخاستند و شهادت دادند؛ اما براء بن عازب و انس بن مالک از شهادت دادن خودداری نمودند و مشمول نفرین حضرت شدند و انس بن مالک تا آخر عمر خود از مرض پیسی رنج می کشید. آیا خواستن چنین شهادتی غیر آن است

۲۱۳. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۵ / ۷۱ - ۷۲ / ش ۱۳۵.

۲۱۴. نوشته شده هنگامی که عبدالله بن زبیر قصد آتش زدن منازل بنی هاشم را کرد، برادرش مصعب بن زبیر او را نهی کرد و گفت: این کار تو مانند کار عمر بن خطاب است! ر.ک: شرح نهج البلاغه: ۲ / ۱۷۴.

که مولا به معنای اولی بوده و آیا کتمان کردن انس بن مالک و براء بن عازب به این جهت نبوده که نمی خواستند بر اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دهند؟

این روایت را پیش از این مطرح نمودیم و به زودی ذیل حدیث «طیر مشوی» بیان خواهیم نمود که اساساً انس بن مالک به دنبال اغراض دیگری بوده و تلاش می کرده تا از هر فرصتی استفاده نماید تا بزرگ انصار را مشمول عنایات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله قرار دهد تا به این واسطه، از موقعیت برتری برخوردار باشد و همو به سبب غرض یاد شده، حدیث طیر مشوی را کتمان نمود و تصریح کرد که دوست می داشتم تا مردی از انصار وارد شود و مشمول دعای پیامبر قرار گیرد. بنابراین، اگر حدیث غدیر نیز صراحتاً بر اولویت امیرالمؤمنین دلالت نمی کرد، دلیلی نداشت تا انس بن مالک آن را کتمان نماید و وجهه خویش را در جامعه اسلامی تخریب کند و همگان او را به خاطر نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام، دروغ گو بیندارند.

همچنین ابن اثیر در *اسد الغابة* به نقل از ابن عقده چنین روایت کرده است:

عن أبي غيلان سعد بن طالب، عن أبي إسحاق، عن عمرو ذي مر، ويزيد بن يثيع، وسعيد بن وهب، وهانئ بن هانئ، قال أبو إسحاق وحدثني من لا أحصي، أن علياً نشد الناس في الرحبة: من سمع قول رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه». فقام نفر - فشهدوا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وكنتم قوم فما خرجوا من الدنيا حتى عموا وأصابتهم آفة، منهم: يزيد بن وداعة، وعبدالرحمن بن مدلج؛^{۲۱۵}

از ابوخیلان سعد بن طالب به نقل از ابواسحاق آمده است که: علی علیه السلام در رحبه مردم را سوگند داد و فرمود: چه کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش»؟ در این هنگام برخی برخاستند و شهادت دادند. بعضی گفته اند که شش نفر شهادت دادند و برخی گفته اند که سه نفر شهادت دادند، و برخی نیز شهادت ندادند و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله را کتمان کردند و آنان از دنیا نرفتند مگر آنکه نابینا شدند و یا آفت دیگری به آنان رسید و یکی از آنان یزید بن ودیعه و دیگری عبدالرحمان بن مدلج بود.

احمد در کتاب *مسند*، حدیث ذیل را روایت کرده است. وی می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثنا أحمد بن عمر الوكيعي حدثنا زيد بن الحباب، ثنا الوليد بن عقبة بن نزار العنسي، حدثني سماك بن عبيد بن الوليد العبسي، قال: دخلت على عبدالرحمن بن أبي ليلى، فحدثني أنه شهد علياً في الرحبة قال: أنشد الله رجلاً سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وشهده يوم

غدير خم إلا قام ولا يقوم إلا من قد رآه. فقام اثنا عشر رجلاً فقالوا: قد رأيناها وسمعناها حيث أخذ بيده يقول: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله». فقام إلا ثلاثة لم يقوموا فدعا عليهم فأصابتهم دعوته؛^{۲۱۶}

سماك بن عبید گوید: بر عبدالرحمان بن ابی لیلی وارد شدم و او به من گفت: علی در رحبه مردم را سوگند داد و فرمود: هر کس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدير خم را شنیده، شهادت دهد. در این هنگام دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند و عرضه داشتند: ما دیدیم و شنیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود: «پروردگارا، دوستان علی را دوست بدار و با دشمناتش دشمن باش و یاوران او را یاری نما و خوارکنندگان او را ذلیل فرما». به جز سه نفر، همه شهادت دادند و علی آن سه نفر را نفرین کرد و نفرین علی در حق آنان به وقوع پیوست.

دوم: مناشده امیرالمؤمنین در کوفه

لازم به ذکر است که در این دسته از روایات، دقیقاً اشاره نشده که مکان مناشده کجا بوده؛ اما از قرائن به دست می آید که احتمالاً در کوفه بوده است. ابن مغزلی روایت ذیل را از زید بن ارقم نقل کرده و می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن علي بن عمر بن عبد الله بن شوذب قال: حدثني أبي، قال: حدثنا محمد بن الحسين الزعفراني، قال: حدثني أحمد بن يحيى بن عبد الحميد، حدثنا أبو إسرائيل الملائي، عن الحكم، عن أبي سليمان المؤذن، عن زيد بن أرقم قال: نشد علي الناس في المسجد قال: أنشد الله رجلاً سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». وكنت أنا ممن فذهب بصري؛^{۲۱۷}

ابوالحسن علی بن عمر بن عبدالله بن شوذب به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: علی در مسجد مردم را سوگند داد و فرمود: هر کس از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «من كنت مولاة فعلي مولاة. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، شهادت بدهد. من شهادت ندادم و کتمان کردم؛ از این رو چشم خود را از دست دادم.

متقی هندی نیز در *کنز العمال* روایت ذیل را نقل کرده، می نویسد:

عن عبدالرحمن بن أبي لیلی قال: خطب علي فقال: أنشد الله امرأ نشدة الإسلام سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم أخذ بيدي يقول: «ألسنت أولى بكم يا معشر المسلمين من أنفسكم؟». قالوا: بلى يا رسول الله. قال: «من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه وعاد

۲۱۶. مسند أحمد: ۱ / ۱۱۹.

۲۱۷. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: ۴۰ - ۴۱ / ح ۳۳.

من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله إلا قام فشهد». فقام بضعة عشر رجلاً فشهدوا، وكنتم قوم فما فنوا من الدنيا إلا عموا وبرصوا؛^{۲۱۸}

عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: علی خطبه ای خواند و فرمود: به خداوند سوگند می دهم هر مسلمانی را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم در حالی که دست من را گرفته بود، شنیده که فرمود: «ای مسلمانان، آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری. سپس رسول خدا فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش و یاوران او را یاری نما و خوارکنندگان او را ذلیل فرما». در این هنگام حدود ده نفر برخاستند و شهادت دادند و برخی نیز کتمان کردند و کسانی که کتمان کردند، از دنیا نرفتند مگر آنکه یا کور شدند و یا به مرض برص گرفتار شدند.

حلبی در بیانی جامع، ماجرای مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه روایت کرده است:

وقول بعضهم: إن زيادة «اللهم وال من والاه إلى آخره» موضوعة مردود. فقد ورد ذلك من طرق صحح الذهبي كثيراً منها، وقد جاء أن علياً كرم الله وجهه قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «أنشد الله من ينشد يوم غدیر خم إلا قام ولا يقوم رجل يقول أنبئت أو بلغني إلا رجل سمعت أذناه ووعى قلبه». فقام سبعة عشر وفي رواية ثلاثون صحابياً، وفي المعجم الكبير ستة عشر وفي رواية اثنا عشر. فقال هاتوا ما سمعتم، فذكروا الحديث ومن جملته: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، وفي رواية: «فهذا مولاه»، وعن زيد بن أرقم رضي الله عنه: وكنتم ممن كنتم فذهب الله ببصري وكان على كرم الله وجهه دعى على من كنتم؛^{۲۱۹}

برخی ادعا کرده اند که تعبیر: «اللهم وال من والاه...» در حدیث غدیر اضافه شده و جعلی می باشد، در حالی که تعبیر یاد شده را ذهبی از طرقی نقل کرده و آن طرق را تصحیح نموده است. و همچنین وارد شده که علی علیه السلام خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الاهی فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که هر کس در غدیر خم حاضر بوده و خود فرمایش رسول خدا را شنیده و درک نموده، بلند شود و شهادت دهد و کسی از قول دیگری چیزی نقل نکند». در این هنگام هفده نفر و در روایتی سی نفر و طبق نقل طبرانی در کتاب المعجم الكبير، شانزده نفر و طبق روایت دیگری، دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث غدیر را شنیدند و شنیدند که آن حضرت فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، و طبق روایت دیگری: «فهذا مولاه». از زید بن ارقم روایت شده که گفت: من از کسانی بودم که پاسخ علی را ندادم و حدیث غدیر را کتمان کردم در حالی

۲۱۸. کنز العمال: ۱۳ / ۱۳۱ / ش ۳۶۴۱۷.

۲۱۹. السيرة الحلیة: ۳ / ۳۳۶ - ۳۳۷.

که علی، کتمان کنندگان را نفرین کرد؛ از این رو من چشم خود را به واسطه نفرین علی کرم الله وجهه از دست دادم.

به هر روی از دو دسته روایات مذکور استفاده می شود که این مناسبت، چه در کوفه بوده و چه در رجب، اما عبدالرحمان بن مدلیج، یزید بن ودیعه، زید بن أرقم، جریر بن عبدالله، انس بن مالک و براء بن عازب از کسانی بوده اند که به جهت کتمان حدیث غدیر، به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام دچار شدند و به مرض صعب العلاج گرفتار شدند و تمام مردم متوجه شدند که آنان به دلیل خیانت در امانت و کتمان فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله به چنین وضعی مبتلا گردیده اند.

همچنین پیش از این، ذیل روایت جمال الدین محدث شیرازی بیان شد که کسانی مانند خالد بن زید، أبویوب أنصاری، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ثابت بن قیس بن شماس، عمار بن یاسر، أبوهیثم بن تیهان، هاشم بن عتبه، سعد بن أبی وقاص و حبیب بن بدیل بن ورقاء برخاستند و شهادت دادند؛ اما انس بن مالک و براء بن عازب خودداری کردند و مبتلا به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام شدند. بلاذری ماجرای انس و براء بن عازب را روایت کرده و نام جریر بن عبدالله را نیز به میان آورده و او را از نفرین شدگان امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده است.

بنابراین، امیرالمؤمنین در کوفه یا رجب، از صحابه خواستند تا به ماجرای غدیر خم شهادت بدهند. روایات در بیان تعداد شهود متعدد است. طبق برخی نقل ها،

شانزده نفر برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدند که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». طبق برخی نقل ها، دوازده نفر و طبق برخی نقل ها سی نفر شهادت دادند. در بعضی از نقل ها وارد شده که آن دوازده نفر از اصحاب بدر بودند. ابن حجر در کتاب *الإصابة*، روایتی نقل کرده که تعداد شهود را هفده نفر معرفی نموده و ابوقدومه انصاری را یکی از آن هفده نفر معرفی نموده است. در هر حال احتمال دارد که نقل متعدد مربوط به چند قضیه باشد.

حدیث گواه خواستن امیرالمؤمنین علیه السلام در رجب و کوفه، توسط گروه انبوهی از راویان برجسته عامه روایت شده است. از این رو شمس الدین ذهبی که به تعصب شهره می باشد، در مورد این حدیث می نویسد:

وروی نحوه یزید بن أبی زیاد، عن عبدالرحمن بن أبی لیلی، أنه سمع علیاً ینشد فی الرحبة.

وروی نحوه عبدالله بن أحمد فی مسند أبیه، من حدیث سماک بن عبید، عن ابن أبی لیلی، وله

طرق أخرى ساقها الحافظ ابن عساکر فی ترجمة علی یصدق بعضها بعضاً؛^{۲۲۰}

و مانند آن را یزید بن ابی زیاد، از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت کرده که از علی در رجب شنیده که

مردم را سوگند داد. و نیز مانند آن از عبدالله بن احمد در مسند پدرش روایت شده که آن را از حدیث

سماک بن عبید از ابن ابی لیلی روایت کرده. برای این روایت طرق دیگری نیز هست که حافظ ابن عساکر آن را در شرح حال علی علیه السلام آورده است، در حالی که بعضی از آن، قسمت دیگرش را تأیید می کند.

بنابراین، حدیث مناشده نیز از قرائنی است که معنای کلمه مولا را روشن می سازد و به راستی اگر مولا به معنای اولی به تصرف نبود، مناشده حضرت چه معنایی داشت؟ و چرا برخی از اقرار به آن سرباز می زدند؟

سوم: مناشده امیرالمؤمنین در روز شورا

این روایت مفصل است و نقل تمام عبارات آن از موضوع حدیث غدیر خارج می باشد؛ از این رو ما تنها به فقراتی از این حدیث که مورد شاهد است، اشاره می کنیم. خوارزمی حنفی می نویسد:

وأخبرني الشيخ الإمام شهاب الدين أفضل الحفاظ أبو النجيب سعد بن عبدالله بن الحسن الهمداني المعروف بالمروزي فيما كتب إلي من همدان، أخبرني الحافظ أبو علي الحسن بن أحمد بن الحسن الحداد فيما أذن لي في الرواية عنه، أخبرني الشيخ الأديب أبو يعلى عبدالرزاق بن عمر بن إبراهيم الطهراني سنة ثلاث وسبعين وأربعمائة، أخبرني الإمام الحافظ طراز المحدثين أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه الإصبهاني.

قال الشيخ الإمام شهاب الدين أبو النجيب سعد بن عبدالله الهمداني: وأخبرنا بهذا الحديث عالياً الإمام الحافظ سليمان بن إبراهيم الإصبهاني في كتابه إلي من أصبهان سنة ٤٨٨ عن أبي بكر أحمد بن موسى بن مردويه، حدثني سليمان، حدثني يعلى بن سعد الرازي، حدثني محمد بن حميد، حدثني زاهر بن سليمان، عن الحرث بن محمد عن أبي الطفيل عامر بن واثلة قال: كنت مع علي في البيت يوم الشورى وسمعتة يقول لهم: «لأحتجنّ عليكم بما لا يستطيع عربكم ولا عجمكم تغيير ذلك». ثم قال: «... فأنشدكم بالله» هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره»، ليلبلغ الشاهد الغائب غيري؟» قالوا: اللهم لا؛^{٢٢١}

ابونجيب سعد بن عبدالله بن حسن همدانی به سند خود، از ابوظفیل نقل می کند که گفت: من در روز شورا کنار درب شورا ایستاده بودم و علی در شورا بود و شنیدم که به اهل شورا فرمود: «هر آینه برهاتی برای شما می آورم که عرب و عجم شما را گریزی از آن نیست و نمی توانید آن را تغییر دهید، سپس فرمود: «... شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی غیر از من هست که رسول خدا صلى الله عليه وآله در مورد او فرموده باشد: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد

من عاده، وانصر من نصره»؛ سپس بفرماید که بر حاضران واجب است تا غائبان را از این قضیه آگاه نمایند؟ در این هنگام تمام اهل شورا عرضه داشتند: خدا شاهد است که جز این نیست.

ابن حاتم شامی در کتاب الدر النظیم، از طریق حافظ ابن مردویه، با سند دیگری این ماجرا را با صراحت بیشتری نقل کرده و می نویسد:

حدث أبوالمظفر عبدالواحد بن حمد بن محمد بن شبيذة المقرئ قال: حدثنا عبدالرزاق بن عمر الطهراني قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن موسى الحافظ (ابن مردويه) قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن أبي دارم قال: حدثنا المنذر بن محمد قال: حدثني أبي، قال: حدثني عمي قال: حدثني أبي عن أبان بن تغلب عن عامر بن واثلة قال: كنت على الباب يوم الشورى وعلي في البيت فسمعتة يقول: «... أنشدكم بالله أمنكم من نصبه رسول الله يوم غدیر خم للولاية غيري؟» قالوا: اللهم لا؛^{۲۲۲}

عبدالواحد بن حمد بن محمد بن شبيذة به سند خود از عامر بن واثله نقل می کند که گفت: من در روز شورا کنار درب بودم و شنیدم که علی می فرمود: «... شما را به خدا سوگند می دهم، که آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را به ولایت منصوب کرده باشد؟» در این هنگام تمام اهل شورا پاسخ دادند: خدا شاهد است که جز این نیست.

حدیث مناشده منحصر در موارد یاد شده نیست و نقل های بسیاری وجود دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل و جنگ صفین و ایام خلافت عثمان نیز مناشده کرده و بابت حدیث غدیر و عبارت «من كنت مولاه»، از صحابه پیامبر اقرار گرفته اند که به دلیل رعایت اختصار، از نقل تمام موارد حدیث مناشده خودداری می‌ورزیم، چه اینکه نقل تمام روایات مناشده نزدیک به يك مجلد خواهد بود؛ اما آنچه مهم است، توجه به این نکته می باشد که حدیث مناشده، دلالت رسایی بر اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و به خوبی معنای کلمه مولا را روشن می سازد و اساساً امکان ندارد که حدیث مناشده بر معنایی غیر از اولویت دلالت داشته باشد.

البته حدیث مناشده حاکی از يك واقعت تلخ در تاریخ صدر اسلام است و آن واقعت، گویای گزینشی عمل کردن صحابه و خیانت برخی از آنان در نقل احادیث رسول خداست. به زودی - همان طور که پیش از این نیز بیان کردیم - ذیل حدیث طیر مشوی خواهیم گفت که خیانت انس بن مالك تنها در کتمان حدیث غدیر خلاصه نمی شود؛ بلکه او حدیث طیر را نیز تحریف کرده و از نقل آن خودداری ورزیده و غرض او در کتمان حدیث طیر، صرفاً منافع شخصی و منافع قومی و قبیله ای بوده است. بنابراین پرونده انس مالمال از خیانت و نیرنگ است.

به هر روی برخی از صحابه مانند انس و براء بن عازب به دلیل کتمان حقائق نفرین شدند و در جامعه به عنوان انسان های خائن شناخته شدند. با این وجود، باز اهل سنت بر تابوی عدالت تمام صحابه صحه می گذارند و می کوشند تا تمام صحابه را عادل معرفی نمایند! برخی از عالمان عامه که نتوانسته اند حدیث مناشده را از ناحیه سند و دلالت زیر سؤال ببرند، تلاش کرده اند تا با مطرح ساختن مباحث جدلی مانع از شیوع این احادیث شوند.

فضل بن روزبهان که از معاصران علامه حلی رحمه الله است، در تلاشی مذبوحانه سعی کرده تا دامن انس بن مالک را از این ننگ تاریخی پاک نماید؛ از این رو می نویسد:

وأما ما ذكر أنّ أمير المؤمنين استشهد من أنس بن مالك فاعتذر بالنسيان فدعا عليه فالظاهر أن هذا من موضوعات الروافض، لأنّ خبر «من كنت مولاة فعلي مولاة» كان في غدیر خم، وكان لكثرة سماع السامعين كالمستفيض، فأی حاجة إلى الاستشهاد من أنس؟ ولو فرض أنه استشهد ولم يشهد أنس لم يكن من أخلاق أمير المؤمنين أن يدعو على صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن خدمه عشر سنين بالبرص، ووضع الحديث ظاهر؛^{۲۲۳}

اما آنچه ذکر شده که امیرالمؤمنین، انس به مالک را به عنوان شاهد ظلیلید و او انکار ورزید و مورد نفرین حضرت واقع شد، از جعلیات رافضیان است؛ زیرا خبر «من كنت مولاة فعلي مولاة» در روز غدیر خم به دلیل انبوه راویانی که آن را از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده اند، از اخبار مستفیض است؛ بنابراین نیاز به شهادت دادن انس بن مالک نبوده است. وانگهی اگر فرض کنیم که انس بن مالک از شهادت دادن خودداری ورزیده، باز از اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام به دور است که خادم رسول خدا صلى الله عليه وآله را نفرین نماید و او به مرض برص گرفتار شود.

بسیار جای شگفتی است که فضل بن روزبهان خود اعتراف کرده که حدیث غدیر آن قدر مشهور بوده که نیاز به شهادت انس نداشته؛ اما او دقت نکرده که اگر حدیث غدیر این قدر مشهور بوده؛ پس چرا امثال انس بن مالک و براء بن عازب از شهادت دادن اجتناب کرده اند! همچنین فضل بن روزبهان از اقامه برهان عاجز شده و تنها با عبارات جدلی کوشیده تا با تحریک عواطف، از اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام مایه بگذارد تا افتضاح انس را پنهان نماید؛ اما توجه نکرده که شخص رسول خدا صلى الله عليه وآله که به تعبیر قرآن «رحمه للعالمین» است، بارها نفرین کرده و یکی از موارد نفرین رسول خدا صلى الله عليه وآله مربوط به نفرین آن حضرت نسبت به اصحاب عقبه است که قصد ترور پیامبر را داشتند. حلبی در کتاب سیره به ماجرای عقبه اشاره نموده و می نویسد:

۲۲۳. دلالت الصدق لنهج الحق: ۶ / ۳۸۵، به نقل از ابن روزبهان.

فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء إليه أسيد بن حضير فقال: يا رسول الله، ما منعك البارحة من سلوك الوادي، فقد كان أسهل من سلوك العقبة، فقال: أتدري ما أراد المنافقون! وذكر له القصة، فقال: يا رسول الله قد نزل الناس واجتمعوا، فمر كل بطن أن يقتل الرجل الذي هم بهذا، فإن أحببت بين بأسمائهم، والذي بعثك بالحق لا أبرح حتى آتيك برؤوسهم. فقال صلى الله عليه وسلم: إنني أكره أن يقول الناس إن محمداً قاتل بقوم حتى إذا أظهره الله تعالى بهم أقبل عليهم يقتلهم، فقال: يا رسول الله، هؤلاء ليسوا بأصحاب. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أليس يظهرون الشهادة! ثم جمعهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخبرهم بما قالوه وما أجمعوا عليه، فحلفوا بالله ما قالوا ولا أرادوا الذي ذكر، فأنزل الله تعالى (يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ) الآية. وأنزل الله تعالى: (وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا). ودعا عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقال: اللهم ارمهم بالديبيلة. هي سراج من نار يظهر بين أكتافهم حتى ينجم من صدورهم؛ ٢٢٤

هنگامی که صبح شد، اسید بن حضیر به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: ای پیامبر خدا، چه عاملی سبب شد تا شما به جای عبور از وادی، مسیر تنگه عقبه را برگزیدید، در حالی که عبور از وادی آسان تر است؟ سپس عرضه داشت: آیا از نیت منافقان آگاهی؟ آنگاه ماجرا را تعریف نمود و عرضه داشت: ای پیامبر خدا، اینک مردم گرد هم جمع شدند؛ از این رو سزاوار است تا کسانی که قصد توطئه داشتند را مجازات نمایم و اگر مایل هستید اسامی آنان را بگویید. سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث نمود، هر آینه سر آنان را برای شما خواهیم آورد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «نمی پسندم که مردم بگویند محمد با اصحابش به جنگ دشمنان رفت و پس از پیروزی، اصحاب خویش را به قتل رساند». عرضه داشت: ای پیامبر خدا، آنان از اصحاب شما نیستند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا آنان شهادتین نمی گویند؟». سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله منافقان را جمع نمود و مطلب را به ایشان فرمود و آنان سوگند خوردند که قصد چنین فتنه ای را نداشتند؛ پس در این هنگام آیه (يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ) و همچنین آیه (وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا) نازل شد. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را نفرین نمود و فرمود: «پروردگارا، آنان را به دبیله مبتلا کن و دبیله، شعاعی از آتش است که میان کتف آنان هویدا می شود و در نهایت از سینه آنان برمی آید (کنایه از اینکه آتشی در باطن سینه آنان بیانداز تا در نهایت هلاک شوند).

آیا نه این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نفرین سختی فرمود؟ پس نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هیچ ابهامی ندارد و ابداً با اخلاق آن حضرت ناسازگار نیست؛ زیرا چنین نفرینی عین

رحمت برای امت است. از سوی دیگر، نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به حدیث مناشده نیست و موارد دیگری را عالمان عامه روایت کرده اند که حضرت شخصی را نفرین کرد و او کور شد. ابن حجر در *الصواعق المحرقة* می نویسد:

ومن کراماته أيضاً: إنه حدّث بحديث فکذبه رجل، فقال له: ادعو عليك إن كنت كاذباً. قال: ادع. فدعا عليه، فلم يبرح حتى ذهب بصره؛^{۲۲۵}

از کرامات امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که آن حضرت حدیثی خواند و مردی او را تکذیب کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر دروغ بگویی تو را نفرین می کنم. آن مرد عرضه داشت: نفرین کن. امیرالمؤمنین آن مرد را نفرین کرد و بلافاصله آن مرد کور شد.

وانگهی فضل بن روزبهان به دلیل شدت تعصب خویش، فراموش نموده که حدیث کتمان انس بن مالک را روافض روایت نکرده اند تا از جعلیات آنان باشد؛ بلکه بزرگان عامه از روات این حدیث می باشند. پس چگونه او این حدیث را به روافض نسبت می دهد، در حالی که راوی این حدیث از بزرگان عامه هستند؟! در هر حال حدیث مناشده بسیار مهم است و دلالت روشنی داشته و مفسر گویایی برای حدیث غدیر می باشد.

تلقی چهارم: از دیگر قرآنی که قرینه بر تعیین معنای اولویت از کلمه مولا می باشد، سخن حضرت زهرا سلام الله علیها است که پیش از این با سند متصل از جزری نقل نمودیم و به روایت فواطم مشهور است و در آن خطبه، حضرت زهرا سلام الله علیها، اصحاب رسول خدا را سرزنش نمود و آنان را بابت ترک پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام عتاب کرد. اگر کلمه «مولا» بر اولویت و امامت دلالت نداشت، پس چرا حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها به حدیث غدیر استناد جست؟ مگر نه این است که معانی دیگر «مولا» اساساً با سرزنش حضرت زهرا سازگار نمی افتد؟ مگر اصحاب غیر از حذف امیرالمؤمنین از خلافت، کار دیگری مرتکب شده بودند که مستحق ملامت حضرت زهرا سلام الله علیها شدند؟

تلقی پنجم: از دیگر مواردی که به روشنی معنای کلمه «مولا» را تبیین می نماید، قضیه جابر بن نصر است. در مورد نام این شخص اختلاف است. حافظ ابو عبید هروی در تفسیر خود روایتی نقل کرده که نام این شخص را «جابر بن نصر بن حارث بن کلدۀ عبدی» معرفی می نماید و طبق روایت ثعلبی و ابوبکر نقاش موصلی، نام این شخص «حرث بن نعمان فهری» می باشد.^{۲۲۶} و طبق روایت ابو عبدالله شیرازی کلبی، نام این شخص «نعمان بن حرث فهری»، و طبق روایت فرات بن ابراهیم

۲۲۵. *الصواعق المحرقة*: ۱۲۹. همچنین ر.ک: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۶، باب إجابة دعائه، به نقل از طبرانی در المعجم الأوسط.

۲۲۶. ر.ک: تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۳۵.

کوفی و کراچی، نام این شخص «حسین بن محمد خارقی» است. شمس الدین شربینی در تفسیر *السراج المنیر* می نویسد:

اختلف في هذا الداعي فقال ابن عباس: هو النضر بن الحارث... وقيل: هو الحارث بن النعمان؛^{۲۲۷}

در مورد این شخص اختلاف شده و ابن عباس او را نضر بن حرث معرفی کرده... همچنین گفته شده که او حارث بن نعمان است.

البته برخی مانند شمس الدین حنفی شافعی، نام این شخص را ذکر نکرده اند و تنها به عبارت «بعض الصحابه» اکتفاء نموده اند و برخی مانند شیخ محمد صدر العالم، این شخص را یکی از خوارج دانسته اند.

در هر حال این ماجرا به روشنی و وضوح نشان می دهد که مردم صدر نخست از کلمه «مولا»، اولویت، خلافت و امامت را تلقی نموده اند. اصل این روایت را پیش از این مطرح کردیم و به صورت خلاصه این گونه است که پس از انتشار خبر غدیر در بلاد، حارث بن نعمان یا جابر بن نضر بن حارث و یا هر نام دیگر، خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و عرضه داشت:

يا محمد، أمرتنا من الله أن نشهد أن لا إله إلا الله، وأنتك رسول الله، وبالصلاة والصوم والحج والزكاة، فقبلنا منك، ثم لم ترض بذلك حتى رفعت بضيع ابن عمك ففضلته علينا وقلت: «من كنت مولاة فعلى مولاة»؛

ای محمد، به ما از جانب خدا امر نمودی تا به یگانگی خداوند و رسالت شما، نماز، روزه، حج و زکات اقرار نمائیم و ما از تو پذیرفتیم؛ اما تو به همین مقدار اکتفا نکردی و دست پسر عمویت را بالا بردی و او را بر ما برتری دادی و فرمودی: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

آنچه در این روایت نظر پژوهشگران را جلب می نماید، عبارت «حتی رفعت بضيع ابن عمك ففضلته علينا وقلت: «من كنت مولاة فعلى مولاة»» است. تعبیر یاد شده نص در این معناست که فقره «من كنت مولاة فعلى مولاة» به روشنی برای برتری دادن امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران صادر شده و این تفضیل و برتری همان اولیبتی است که این نوشتار در صدد اثبات آن می باشد.

به باور نگارنده، ماجرای شخص یاد شده تنها يك قضیه شخصی نیست که شخصی به خاطر کینه‌ورزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده و اعتراض کند؛ بلکه این ماجرا گوشه ای از يك جریان خطرناك در صدر نخست بوده که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله فشار وارد می کردند و به دنبال

اغراض سیاسی برای دوران پس از حیات پیامبر بودند. شاهد بر این ادعا را به زودی در بیان آیه (يَأَيُّهَا الرَّسُولُ...) ذکر خواهیم نمود و روایات و سخنان مفسران را بازگو می‌نمائیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله در ماجرای غدیر، از فتنه کینه‌ورزان واهمه داشت و از تنهایی خویش به خدا پناه برد؛ اما خداوند فرمان داد که رسولش را حفظ کرده و اجازه نمی‌دهد تا گزندى به پیامبر وارد آید. بنابراین ماجرای حارث بن نعمان يك نمونه و يك مصداق از فتنه بدخواهان بوده که به منصفه ظهور رسیده؛ ولی در عین حال جریانی خطرناک در پس این ماجرا قرار داشته که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقشه خود را اجرایی کرده و خلافت را از امیرالمؤمنین علیه السلام ربوده است. البته در مباحث گذشته و ذیل بحث از آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ)، به روایات وارد شده و همچنین سخنان مفسران به طور مفصل اشاره شد.^{۲۲۸}

تلقى ششم: یکی دیگر از قرآنی که دلالت دارد بر اینکه کلمه مولا در حدیث غدیر به معنای اولویت است، ماجرای نبرد یمن به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. اصل این ماجرا را حدیث نگاران بزرگی همچون: ابوداود طیالسی، ابوبکر بن ابی شیبه، احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، ابویعلی موصلی، ابوجعفر طبری، ابوحاتم، ابن حبان، ابوالقاسم طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابونعیم، خطیب بغدادی، ابن عبدالبر قرطبی، ابن اثیر، ضیاءالدین مقدسی، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین قسطلانی، ابن حجر مکی و جلال الدین سیوطی روایت کرده اند. اینک اصل این روایت از طریق ترمذی نقل می‌شود. وی می‌نویسد:

حدثنا قتيبة بن سعيد، أخبرنا جعفر بن سليمان الضبيعي، عن يزيد الرشك، عن مطرف بن عبد الله، عن عمران بن حصين، قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم جيشاً واستعمل عليهم علي بن أبي طالب، فمضى في السرية فأصاب جارية، فأنكروا عليه، وتعاقد أربعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا: إذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرناه بما صنع علي، وكان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه وسلم

فسلموا عليه، ثم انصرفوا إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه وسلم، فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله ألم تر إلى بن أبي طالب صنع كذا وكذا؟ فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم. ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فأعرض عنه، فأعرض عنه. ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته. ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا. فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وسلم - والغضب

يعرف في وجهه - فقال: «ما تریدون من علي؟ ما تریدون من علي؟ ما تریدون من علي؟ إن علياً مني وأنا منه وهو ولي كل مؤمن من بعدي»؛^{۲۲۹}

ترمذی به سند خود از عمران بن حصین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله سپاهی را به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام روانه کرد. در این جنگ کنیزی به غنیمت گرفته شد و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن کنیز تصرف نمود. در این هنگام چهار نفر از اصحاب با یکدیگر وعده نمودند تا خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده و گزارش دهند و از امیرالمؤمنین شکایت نمایند. بنابراین آنان خدمت رسول خدا آمدند و رسم مسلمانان بر آن بود که هنگامی که از مسافرت باز می گشتند، ابتدا خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله می رسیدند و سپس به منازلشان می رفتند؛ از این رو آنان خدمت پیامبر آمدند و يك نفر از آنان برخاست و عرضه داشت: ای پیامبر، آیا می دانید که علی بن ابی طالب فلان کار را انجام داد؟ در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله به سخن آن مرد توجه نکرد و روی برگرداند. به دنبال مرد نخست، سه نفر دیگر بلند شدند و سخن او را تکرار کردند و در هر مرتبه رسول خدا صلی الله علیه وآله روی مبارك را برگرداند. سپس در حالی که خشم از چهره آن حضرت هویدا بود، فرمود: «از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من و من از علی می باشم و او پس از من ولی شما خواهد بود».

این روایت در منابع دیگر اهل سنت^{۲۳۰} به ویژه در مسند احمد، با اندکی تغییر روایت شده و شاهد در این روایت، عبارت «هو ولی كل مؤمن بعدي» می باشد. این تعبیر نیز با توجه به خصوصیت ماجرا که مسأله فرماندهی و اولویت فرمانده سپاه در آن مطرح است، به غیر از معنای اولویت معنای دیگری نمی دهد و این روایت نیز قرینه و مفسر حدیث غدیر می باشد.

۲، ۲. نقل دیگر حدیث غدیر با تعبیر «من كنت أولى به من نفسه فعلی ولیه» می باشد. این روایت را طبرانی نقل کرده و سبط ابن جوزی درباره آن می نویسد:

... والمراد من الحديث: الطاعة المحضة المخصوصة فتعين الوجه العاشر وهو الأولی. ومعناه: «من كنت أولى به من نفسه فعلی أولى به». وقد صرح بهذا المعنى الحافظ أبو الفرج يحيى بن سعيد الثقفی الأصبهاني في كتابه المسمى بمرج البحرين، فإنه روی هذا الحديث بإسناده إلى مشايخه وقال فيه: فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بيد علي فقال: «من كنت وليه وأولى به

۲۲۹. سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۶ - ۲۹۷ / ش ۳۷۹۶.

۲۳۰. رك: السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۳۲ - ۱۳۳ / ش ۸۴۷۴؛ خصائص أمير المؤمنين (نسائی): ۹۷ - ۹۸؛ مسند أحمد: ۴ /

۴۳۷ - ۴۳۸؛ مسند أبي داود: ۱۱۱؛ المصنف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۵۰۴ / ش ۵۸؛ الأحاد والمثاني: ۴ / ۲۷۸ - ۲۷۹ / ش

۲۲۹۸؛ مسند أبي يعلى: ۱ / ۲۹۳ / ش ۳۵۵ و منابع دیگر.

من نفسه فعلي وليه». فعلم أن جميع المعاني راجعة إلى الوجه العاشر. ودلّ عليه أيضاً قوله عليه السلام: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» وهذا نصّ صريح في إثبات إمامته وقبول طاعته. وكذا قوله صلى الله عليه وسلم: «وأدر الحق معه حيث ما دار وكيف ما دار». فيه دليل على أنه ما جرى خلاف بين علي وبين أحد من الصحابة إلا والحق مع علي.

وهذا بإجماع الأمة. ألا ترى أنّ العلماء استنبطوا أحكام البغاة من وقعة الجمل وصفين؟^{٢٣١}

... مراد از حدیث، همان اطاعت محض و مخصوص است؛ پس معنای دهم ثابت می باشد و معنایش آن است که «من كنت مولاه» به معنای «من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به» می باشد (یعنی مولا به معنای اولی است) و ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب مرج البحرين به این معنا تصریح کرده است؛ زیرا او این حدیث را به صورت متصل از مشایخ خود نقل کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله دست علی را گرفت و فرمود: «من كنت وليه و اولی به من نفسه، فعلي وليه». پس دانسته می شود که تمام معانی باید به معنای دهم باز گردد و آنچه که بر این معنا دلالت می کند، سخن دیگر رسول خداست که فرمود: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» و این سخن، تصریح بر امامت و پذیرش خلافت علی علیه السلام می باشد. و نیز سخن دیگر آن حضرت که فرمود: «حق با علی است هر کجا که باشد». و این عبارت دلالت دارد بر اینکه در اختلافاتی که در مورد خلافت علی در میان صحابه روی داد، حق با علی است و این مسأله به اتفاق امت صحیح است. آیا نمی نگری که علماء احکام بغاۀ را از جنگ جمل و صفین استنباط می نمایند؟

شهاب الدین احمد شافعی ایجی در ضمن بیان لطیفی، به برخی روایات حدیث غدیر اشاره کرده،

می نویسد:

وسمعت بعض أهل العلم يقول: معناه من كنت سيده، فعلي سيده مضي قوله. وتصدير القول بقوله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم: «ألستم تعلمون أي أولى بالمؤمنين» يؤيد هذا القول، والله سبحانه أعلم. وقال الشيخ الإمام جلال الدين أحمد الخجندی قدس سره: المولى يطلق على معان: منها الناصر، ومنها الجار بمعنى المجير لا المجار، ومنها السيد المطاع، ومنها الأولى في * (مولاكم) * أي أولى بكم. وبقى المعاني لا يصلح اعتبارها فيما نحن بصدد، فعلى المعنيين الأولين يتضمن الأمر لعلي رضي الله تعالى عنه بالرعاية لمن له من النبي العناية، وعلى المعنيين الآخرين يكون الأمر بإطاعته واحترامه واتباعه. وقد خرج أبو الفرج الإصفهاني في كتابه المسمى بمرج البحرين قال: أخذ النبي صلى الله عليه وسلم بيد علي كرم الله تعالى وجهه وقال: «من كنت وليه وأولى به من نفسه فعلي وليه»؛^{٢٣٢}

٢٣١. تذكرة الخواص: ٣٨ - ٣٩.

٢٣٢. توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل: مخطوط.

از برخی اهل علم شنیده ام که می گفتند: معنای «من کنت مولاه» آن است که هر کس من سید و آقای او هستم، اینک علی سید و آقای او است. دلیل آنان برای این معنا، سخن نخست رسول خداست که فرمود: «أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ». شیخ جلال الدین احمد خجندی می نویسد: کلمه مولا در چند معنا استعمال گردیده است که یکی از آن معانی ناصر، همسایه و سید می باشد و مراد از سید کسی است که مورد اطاعت قرار می گیرد و به معنای اولی نیز به کار رفته، همان طور که در آیه (مَوْلَاكُمْ) به معنای اولی بکم است. معانی دیگر مولا در بحث ما کارگشا نیست، حال بنابر دو معنای نخست؛ یعنی ناصر و جار، کلمه مولا به این معناست که همان شأن و احترامی که نسبت به پیامبر رعایت می شود، در مورد امیرالمؤمنین نیز باید رعایت گردد. اما بنابر دو معنای آخر، کلمه مولا بر لزوم اطاعت و پیروی از امیرالمؤمنین دلالت می کند. ابوالفرج اصفهانی در کتاب مرج البحرین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله، دست علی را گرفت و فرمود: «من کنت ولیه وأولی به من نفسه، فعلی ولیه».

با توجه به مطالب ذکر شده، بحث از فقره «من کنت ولیه وأولی به من نفسه فعلی ولیه» به قرانت ابوالفرج اصفهانی، و «من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» طبق قرانت طبرانی را در دو مقام پی می گیریم:

مقام نخست: واکاوی دلالت

تردید نیست که فقرات یاد شده، صریح ترین دلالت را در معنای امامت دارند و استناد به چنین فقراتی برای اثبات اولویت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نیاز به هیچ مقدمه ای ندارد و کوچک ترین ابهامی در آن به چشم نمی خورد. فقرات مذکور به صراحت، عبارت نخست رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ یعنی جمله «الست اولی بکم من انفسکم» را تأیید می نماید و نسبت این همانی حدیث غدیر با آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) را ترسیم می کند؛ از این رو حدیث غدیر طبق قرانت یاد شده، ملحق به قضایایی است که «قیاساتها معها» می باشد؛ یعنی مخاطب با ملاحظه عبارت، به روشنی مدلول قضیه را به دست می آورد. پیش از این بیان شد که معنای اولویت به اتفاق تمام مفسران، لغت شناسان و عالمان به روشنی مساوی با امامت است و تنها اختلاف در این است که آیا مولا به معنای اولی می باشد یا خیر؟ اما فقرات مذکور دیگر، ابهام معناشناختی مولا را در بر نمی گیرد. بنابراین، سخن در مقام نخست مختصر و مفید است و صریح در اثبات مدعا.

مقام دوم: بررسی شأن تبیین گری فقرات مذکور

پیش از این گذشت که فقره «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» از بهترین و مهم ترین قرآنی است که می تواند کلمه مولا را تفسیر نماید. شیعه و سنی در این مسأله اتفاق نظر دارند که حدیث، یکی از گزاره های تفسیر حدیث دیگر واقع می شود

و از این نکته با عنوان «الحدیث بعضه یفسر بعضاً» تعبیر می شود. البته این قاعده به شیعه و سنی اختصاص ندارد؛ بلکه تمام عقلاء نیز ملتزم به مفاد آن می باشند؛ یعنی برای واکاوی مراد گوینده، در موارد زیادی از سخنان دیگر همان گوینده استفاده می کنند و مراد او را شرح می دهند. بنابراین مسلم است که در يك موضوع واحد، اگر گوینده ای دارای اضطراب بیان نباشد و برخی قیود سخن خویش را به صورت پراکنده مطرح کرده باشد، عقلاء مجموع قیود سخنان او را کنار یکدیگر گذاشته و مراد او را واکاوی می نمایند. از این رو فقره «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» از منظری دیگر می تواند کاشف از مراد جدی رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد و اگر چنانچه در فقره «من كنت مولاه» ابهامی باقی مانده، فقره «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» به روشنی این ابهام را می زداید و معنای اصلی را بیان خواهد کرد و گویا منظور سبط ابن جوزی و شهاب الدین احمد در نوشتارشان، اشاره به همین نکته است و آنان فقره «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» را به عنوان مفسر فقره «من كنت مولاه» گرفته اند.

در نتیجه با هر رویکردی که به فقره «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» نگریسته شود، تنها يك معنا استفاده می شود و آن معنا همان اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در این جا نمی توان از این نکته چشم پوشید که طبق برخی نقل های حدیث غدیر که پیش از این بیان شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ایها الناس، ان الله مولای، وأنا مولی المؤمنین، وأنا اولی بهم من انفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه».

و طبق نقل حاکم نیشابوری: «ان الله عز وجل مولای وأنا مولی كل مؤمن. ثم أخذ بيد علی فقال من كنت مولاه فهذا ولیه».^{۲۳۳}

و طبق نقل ابن کثیر: «الله مولای، وأنا ولی كل مؤمن، ثم أخذ بيد علی، فقال: من كنت مولاه فهذا ولیه».^{۲۳۴}

و طبق نقل طبری: «ان الله مولای، وأنا ولی كل مؤمن، ثم أخذ بيد علی، فقال: من كنت ولیه فعلی ولیه»؛^{۲۳۵} تمام عبارات فوق ناظر به يك معناست و تمام فقرات یاد شده در واقع به طور مستقیم یا

۲۳۳. المستدرک: ۳ / ۱۰۹.

۲۳۴. البدایة والنهایة: ۵ / ۲۲۸.

۲۳۵. کنز العمال: ۱۳ / ۱۰۴ / ح ۳۶۳۴۰.

غیر مستقیم، معنای مولا را بیان می‌دارد. به عبارت دیگر، عبارت «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ» با عبارت «مَنْ كُنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى وَلِيهِ» تفاوت ندارد؛ زیرا دلالت عبارت نخست در واقع با دلالت عبارت دوم یکسان است.

۲،۳. یکی دیگر از نقل‌های حدیث غدیر مربوط به روایتی است که ابن‌کثیر از عبدالرزاق نقل

کرده که به شرح ذیل است:

قال عبدالرزاق: أنا معمر، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله حتى نزلنا غدیر خم بعث مناديا ينادي، فلما اجتمعنا قال: «ألست أولى بكم من أنفسكم؟». قلنا: بلى يا رسول الله. قال: «ألست أولى بكم من أمهاتكم؟». قلنا بلى يا رسول الله. قال: «ألست أولى بكم من آبائكم؟». قلنا بلى يا رسول الله. قال: «ألست؟ ألست؟». قلنا: بلى يا رسول الله. قال: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا بَعْدِي مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ». فقال عمر بن الخطاب: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب، أصبحت اليوم ولي كل مؤمن؛^{۲۳۶}

عبدالرزاق به سند خود از براء بن عازب نقل می‌کند که گفت: در غدیر خم همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم. در این هنگام منادی مردم را فراخواند. هنگامی که جمع شدیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا من نسبت به شما از پدرانتان سزاوارتر نیستم؟». عرضه داشتیم: آری ای پیامبر خدا. سپس بار دیگر فرمود: «آیا سزاوارتر نیستم؟». عرضه داشتیم: آری ای پیامبر خدا. آنگاه فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی پس از من مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش». در این هنگام عمر بن خطاب عرضه داشت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب. هم اکنون ولی هر مؤمنی شدی.

طبق این روایت، به جای تعبیر «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ»، تعبیر «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا بَعْدِي مَوْلَاهُ» به کار رفته است. بر اساس تعبیر یاد شده، پس از فاء تفریع که عامل اتصال جمله پس از خود به ما قبل است و ربط دو جمله را برقرار می‌سازد، حرف تأکید «إِنَّ» به کار رفته است که دلالت بر الزام می‌کند و در نهایت از کلمه «بعدي» استفاده گردیده است.

نسبت به قید «بعدي» دو احتمال وجود دارد:

احتمال نخست: مراد از «بعدي»، تأخر رتبی است؛ یعنی امیرالمؤمنین مولای مردم در رتبه پس

از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

احتمال دوم: مراد از «بعدی»، تأخر زمانی می باشد؛ یعنی امیرالمؤمنین پس از زمان حیات رسول خدا، مولای مردم است.

در هر حال کلمه «بعدی» چه به معنای تأخر زمانی باشد و چه به معنای تأخر رتبی، بر این نکته دلالت می کند که کلمه مولا به معنای اولی می باشد؛ زیرا معنای بعدی، جز با اولویت سازگار نیست و با هیچ کدام از معانی دیگر کلمه مولا همخوانی ندارد.

ممکن است گفته شود که کلمه «بعدی»، هر چند مفسر کلمه مولاست و معنای اولویت را برای مولا متعین می سازد؛ اما در صورتی بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین دلالت می کند که مراد از بعدیت، تأخر زمانی باشد؛ در حالی که نسبت به کلمه یاد شده دو احتمال وجود دارد و با وجود احتمال تأخر رتبی، امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام از حدیث غدیر استفاده نمی شود؛ زیرا امامت امیرالمؤمنین به عنوان خلیفه چهارم با تأخر رتبی سازگار است؛ بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام در رتبه پس از رسول خدا خلیفه خواهد بود، اما نه بلافاصله پس از رسول خدا. از این رو وجود دو احتمال در کلمه «بعدی» سبب می شود تا امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام مجمل گردد و صرفاً اصل امامت آن حضرت به اثبات رسد.

در پاسخ احتمال یاد شده می گوئیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها در حق امیرالمؤمنین تصریح به خلافت و امامت کرده و تنها نسبت به آن حضرت از کلمه بعدی استفاده نموده است، پس چگونه احتمال می رود که امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه چهارم باشد؟ به عبارت دیگر، همه اعتراف دارند به اینکه امامت ابوبکر به نص رسول خدا صلی الله علیه وآله نبوده و تنها به اجماع امت^{۲۳۷} بوده است؛ پس در نتیجه رسول خدا صلی الله علیه وآله او را برای پس از خود معرفی نکرده و از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ کس غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام را برای جانشینی خویش برنگزیده، اساساً دو احتمال یاد شده از ریشه باطل است؛ زیرا از ابتدا کلمه بعدی تنها نسبت به يك نفر به کار رفته و از ابتدا نام شخص دومی مطرح نبوده است؛ در نتیجه، تأخر زمانی و تأخر رتبی که از کلمه «بعدی» به دست می آید تنها در يك فرض منجز و محقق می گردد و آن يك فرض نیز همان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام زماناً و رتبتاً خلیفه بلافصل رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود.

۳،۳. نقل دیگر حدیث غدیر با تعبیر «من كان الله وليه فهذا وليه» می باشد. نسانی حدیث ذیل را این گونه روایت کرده است:

أخبرني زكريا بن يحيى، قال: حدثنا محمد بن يحيى، قال: حدثنا يعقوب بن جعفر بن أبي كثير، عن مهاجر بن مسمار قال: أخبرتني عائشة بنت سعد عن سعد قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه

۲۳۷. در جای خود خواهد آمد که برای خلافت ابوبکر، اجماع نیز شکل نگرفته است.

وسلم بطريق مكة وهو موجه إليها، فلما بلغ غدیر خم وقف الناس، ثم رد من مضى ولحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه قال: «أيها الناس هل بلغت؟». قالوا: نعم، قال: «اللهم اشهد ثلاث مرات يقولها». ثم قال: «يا أيها الناس، من وليكم؟». قالوا: الله ورسوله ثلاثاً. ثم أخذ بيد علي فأقامه ثم قال: «من كان الله ورسوله وليه فهذا وليه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛^{۲۳۸} زكريا بن يحيى به سند خود از سعد روایت می کند که: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسیر مکه بودیم و هنگامی که به غدیر خم رسیدیم، مردم توقف نمودند و هر کس عقب مانده بود سر رسید و هر کس جلو رفته بود بازگشت و هنگامی که مردم جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای مردم، آیا پیام را رساندم؟».

مردم عرضه داشتند: آری. رسول خدا این جمله را سه مرتبه تکرار کرد، آن گاه فرمود: «ای مردم، چه کسی ولی شماست؟». مردم عرضه داشتند: خدا و رسولش، و این جمله را سه مرتبه تکرار نمودند. آن گاه رسول خدا دست علی را گرفت او را بلند کرد و فرمود: «هر کس خداوند ولی او می باشد، اینک علی ولی او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش».

این روایت نیز به روشنی گویای آن است که ولی به معنای اولی می باشد؛ زیرا اگر معنای ولی غیر از اولویت بود، معنا نداشت که مردم در پاسخ بگویند: خدا و رسول او داناتر هستند؛ زیرا معنای دیگر «ولی» به طور یقین مورد تأیید مردم بود؛ اما مردم در پاسخ متوقف شدند و این بدان معناست که از سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله، اولویت و امامت را فهمیده بودند؛ از این رو پاسخ خود را به نظر خدا و رسول موکول کردند. و همچنین به روشنی استفاده می شود که تمام مردم متوجه شدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام تعیین جانشین پس از خود است و اگر غیر این معنا اراده شده باشد، صدر و ذیل روایت کاملاً معنا می شود.

۳، ۴. تعبیر دیگری که از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده، عبارت «من یکن الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه» می باشد. طبرانی در کتاب المعجم الکبیر می نویسد:

عن جریر البجلي: قال: شهدنا الموسم في حجة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي حجة الوداع، فبلغنا مكاناً يقال له غدیر خم. فنادی الصلاة جامعة. فاجتمعنا، المهاجرون والأنصار، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وسطنا، فقال: «أيها الناس، بم تشهدون؟». قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله. قال: «ثم مه؟». قالوا: وأن محمداً عبده ورسوله. قال: «فمن وليكم؟». قالوا: الله ورسوله مولانا. قال: «من وليكم»، ثم ضرب بيده إلى عضد علي فأقامه فنزع عضده فأخذ بذراعيه فقال: «من یکن الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. اللهم من أحبه

من الناس فكن له حبيباً ومن أبغضه فكن له مبغضاً، اللهم إني لا أجد أحداً أستودعه في الأرض
بعد العبدین الصالحین غیرک، فاقض فيه بالحسنى»؛^{۲۳۹}

جریر بجلی می گوید: ما در حجة الوداع همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم تا اینکه به مکانی رسیدیم که به غدیر خم معروف بود و در آنجا نماز گذاردیم. سپس مهاجران و انصار جمع شدند و رسول خدا میان ما خطبه خواند و فرمود: «ای مردم، به چه چیز گواهی می دهید؟». مردم عرضه داشتند: گواهی می دهیم به اینکه خدایی به جز خدای یگانه نیست. سپس فرمود: «دیگر به چه چیز گواهی می دهید؟».

مردم عرضه داشتند: به اینکه محمد بنده و فرستاده خداست. سپس فرمود: «چه کسی مولای شماست؟». مردم عرضه داشتند: خدا و رسولش مولای ما هستند. سپس بازوی علی را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «هر کس که خدا و رسولش مولای او هستند، اینک این مرد مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و دشمنانش را دشمن بدار. پروردگارا، هر کس از مردم که او را دوست می دارد، دوست خود قرار بده و هر کس با او کینه توزی می کند، دشمن خویش قرار بده. پروردگارا، من در زمین کسی را نمی شناسم که این میراث را نزد او به ودیعه نهم، مگر آن دو بنده صالح را پس میان آن دو به نیکی حکم فرما و با آنان مدارا کن».

این روایت نیز با قرینه صدر و ذیلش از دیگر نقل های حدیث غدیر است.

آیات نازل شده در غدیر

پس از بررسی دلالت حدیث غدیر و واکاوی مفاهیم آن، اینک لازم است تا آیات مربوط به حدیث غدیر را نیز بررسی نمایم. سرّ مطلب در این است که حدیث غدیر اساساً در يك خطبه خلاصه نمی شود و صرفاً محدود به چند عبارت کوتاهی که از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده نمی گردد؛ بلکه ابعاد دیگری نیز برای این حدیث تعریف شده که نیازمند بررسی عالمانه است. یکی از موارد مطالعاتی حدیث غدیر، بررسی رابطه این حدیث با برخی آیات قرآن است، چه اینکه در رابطه با موضوع غدیر، چند آیه نازل گردیده که هم اکنون به بررسی آن خواهیم پرداخت.

آیه نخست: (آیه ابلاغ)

خداوند در سوره مائده می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)^{۲۴۰}

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده را ابلاغ نما و اگر چنین نکنی، پیام پروردگارت را نرسانده ای؛ و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد. همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

مائده، آخرین سوره نازل شده

پیش از بیان اصل مطلب، ناگزیر از بیان مقدمه ای کوتاه هستیم. مسأله ترتیب فعلی سور در قرآن کریم از موارد بسیار تردید برانگیزاست و هر شخص منصفی با مشاهده ترتیب فعلی سور و شأن نزول آیات به این نتیجه می رسد که ترتیب فعلی سور قرآن با ترتیب معهود در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله متفاوت است و نمی توان به طور کلی پذیرفت که ترتیب فعلی قرآن به امر رسول خدا بوده است. البته نباید میان این مسأله و بحث تحریف خلط صورت گیرد؛ زیرا به باور ما قطعاً تحریفی در قرآن صورت نگرفته، اما عدم تحریف را به عنوان يك قضیه موجب کلی می پذیریم.

بنابراین منافاتی ندارد که ترتیب سور و آیات قرآن دقیقاً طبق امر رسول خدا صلی الله علیه وآله صورت نگرفته نباشد. یکی از موارد گواه بر اثبات این ادعا، سوره مائده است که در ترتیب فعلی قرآن، به عنوان پنجمین سوره قرار داده شده در حالی که طبق نظر مفسران، سوره مائده آخرین سوره نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشد. قرطبی در این مورد می نویسد:

وروی عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قرأ سورة المائدة في حجة الوداع وقال: «يا أيها الناس، إن سورة المائدة من آخر ما نزل فأحلوا حلالها وحرّموا حرامها» ونحوه عن عائشة موقوفاً، قال جبیر بن نفیر: دخلت على عائشة فقالت: هل تقرأ سورة المائدة؟ فقلت: نعم، فقالت: فإنها من آخر ما أنزل الله، فما وجدتم فيها من حلال فأحلوه وما وجدتم فيها من حرام فحرموه؛^{۲۴۱}

از پیامبر روایت شده که سوره مائده را در حج آخر خود قرائت نمود و فرمود: «ای مردم، سوره مائده آخرین سوره ای است که از قرآن نازل شده؛ پس حلال آن را

حلال شمرد و حرام آن را حرام بدانید». و مانند این روایت از عائشه نیز نقل گردیده است. جبیر بن نفیر می گوید: بر عائشه وارد شدم و او گفت: آیا سوره مائده را قرانت می کنی؟ گفتم: آری. عائشه گفت: این سوره، آخرین سوره نازل شده بر رسول خداست؛ پس هر چه حلال در آن یافتید، بگیریید و هر چه حرام در آن یافتید، حرام تلقی کنید.

ثعلبی نیز در ابتدای تفسیر سوره مائده می نویسد:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في خطبته يوم حجة الوداع قال: «يا أيها الناس، إن سورة المائدة من آخر القرآن نزولاً فأحلوا حلالها وحرّموا حرامها»؛^{۲۴۲}

رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه ای که در روز حجة الوداع بیان نمود، فرمود: «ای مردم، همانا سوره مائده آخرین سوره نازل شده از قرآن است؛ پس حلال آن را حلال شمارید و از حرام آن اجتناب کنید».

جصاص روایت فوق را از ضمرة بن جندب و عطية بن قيس روایت کرده و در ادامه می نویسد:

وروی أبو إسحاق عن أبي ميسرة قال: في المائدة ثمانی عشرة فريضة وليس فيها منسوخ. وقال الحسن: لم ينسخ من المائدة شيء؛^{۲۴۳}

ابو اسحاق از ابومیسره روایت کرده که در سوره مائده هجده فریضه وجود دارد و در این سوره، آیه منسوخ نیست. حسن گفته که از سوره مائده هیچ آیه ای نسخ نگردیده است.

۲۴۱. تفسیر القرطبی: ۶ / ۳۱.

۲۴۲. تفسیر الثعلبی: ۴ / ۵.

۲۴۳. أحكام القرآن: ۲ / ۶۱۵. همچنين رك: الكشاف: ۱ / ۵۹۱؛ تفسیر أبي السعود: ۳ / ۴.

بنابراین آیه (يَأْتِيهَا الرَّسُولُ) که در سوره مانده می باشد، از آخرین آیاتی است که بر رسول خدا نازل گردیده و از آنجا که واقعه حدیث غدیر نیز در ماه های پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله اتفاق افتاده، می توان نتیجه گرفت که آیه (يَأْتِيهَا الرَّسُولُ) با حدیث غدیر در ارتباط است. آری مفسران به ارتباط آیه مذکور و حدیث غدیر تصریح نموده اند و اینک به بیان سخنان آنان خواهیم پرداخت. سیوطی می نویسد:

أخرج أبوالمشخ عن الحسن: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «إن الله بعثني برسالة، فضقت بها ذرعاً وعرفت أن الناس مكذبي، فوعدني لأبلغن أو ليعذبنني، فأنزل (يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك من ربك)». وأخرج عبد بن حميد وابن جرير وابن أبي حاتم وأبو الشيخ عن مجاهد قال: لما نزلت (بلِّغ ما أنزل إليك من ربك)، قال: «يا رب، إنما أنا واحد كيف أصنع»، يجتمع على الناس فنزلت: (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) وأخرج ابن أبي حاتم وابن مردويه وابن عساکر عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية: (يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك من ربك) على رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم في علی بن أبي طالب. وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم: (يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك من ربك). إن علياً مولى المؤمنين (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^{٢٤٤}

ابوالشیخ از حسن در مورد آیه (يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك من ربك) نقل می کند که گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هنگامی که من به رسالت مبعوث شدم، سینه ها تنگ شد و من دانستم که برخی از مردم مرا تکذیب

می کنند. در این هنگام به من وعده داده شد که یا ابلاغ نمایم و یا عذاب گردم». عبد بن حمید، طبری و ابن ابی حاتم از مجاهد روایت کرده اند: هنگامی که آیه (بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله عرضه داشت: «پروردگارم، من تنها هستم [و چنانچه ابلاغ نمایم] مردم علیه من طغیان می ورزند»؛ در این هنگام آیه (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) نازل گردید. و نیز ابن ابی حاتم^{٢٤٥}، ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری روایت کرده اند که گفت: آیه (يا

٢٤٤. الدر المنثور: ٢ / ٢٩٨.

٢٤٥. در این نوشتار بارها در مورد شخصیت ویژه ابن ابی حاتم سخن رانده ایم و بیان کرده ایم که این شخص از چنان اعتباری نزد عامه برخوردار است که در مورد وی گفته شده: «كان بجرأ في العلوم، ومعرفة الرجال، صنّف في الفقه، وفي اختلاف الصحابة، والتابعين وعلماء الأمصار، قال: وكان زاهداً يُعدّ من الأبدال»؛ او دریای علم و رجال بزرگی است و در فقه و اختلافات صحابه و تابعان و علماء، کتاب نگاشته و از زهاد روزگار بوده و او را از ابدال برشمرده اند؛ (سير اعلام النبلاء: ١٣ / ٢٦٤ / ش ١٢٩؛ طبقات الشافعية الكبرى: ٣ / ٣٢٥ / ش ٢٠٧؛ العبر في خبر من غير: ٢ / ٢١٤؛ تاريخ الإسلام: ٢٤ /

أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (روز غدیر خم بر پیامبر نازل شد و در حق علی می باشد. و نیز ابن مردویه از عبدالله بن مسعود روایت کرده که می گوید: ما در زمان رسول خدا آیه (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) را این گونه قرانت می کردیم: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ».

ثعلبی در تفسیر خود می نویسد:

قال أبو جعفر محمد بن علي: معناه: بلغ ما أنزل إليك في فضل علي بن أبي طالب، فلما نزلت الآية أخذ عليه السلام بيد علي فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه». أبو القاسم يعقوب بن أحمد بن السري، أبو بكر محمد بن

عبدالله ابن محمد، أبو مسلم إبراهيم بن عبدالله الكعبي، الحجاج بن منهال حماد، عن علي بن زيد، عن عدي بن ثابت، عن البراء قال: لما نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع كنا بغدير خم فنأدى: إن الصلاة جامعة، وكسح رسول الله عليه الصلاة والسلام تحت شجرتين، وأخذ بيد علي فقال: «أأست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: بلى يا رسول الله. قال: «أأست أولى بكل مؤمن من نفسه؟». قالوا: بلى. قال: «هذا مولى من أنا مولاه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». قال: فلقبه عمر فقال: هنيئاً لك يا بن أبي طالب، أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة.

روى أبو محمد عبدالله بن محمد القائني، نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصيبی، نا أبو بكر محمد بن الحسن السببعی، نا علي بن محمد الدهان والحسين بن إبراهيم الجصاص، قالوا: نا الحسن بن الحكم، نا الحسن بن الحسين بن حيان عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ). قال: نزلت في علي، أمر النبي صلى الله عليه وسلم أن يبلغ فيه فأخذ عليه السلام بيد علي، وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛^{٢٤٦}

ابو جعفر محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] می فرماید: معنای آیه (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) آن است که: آنچه را خداوند در بیان فضیلت علی بن ابی طالب بیان داشته را ابلاغ نما. پس هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وآله دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». براء بن عازب می گوید: ما همراه رسول خدا در حجة الوداع به مکانی به نام غدیر خم رسیدیم. در این هنگام منادی صدای زد و مردم را به نماز فراخواند و برای رسول خدا صلى الله

٢٠٧). سیوطی در کتاب الاتقان خود گفته است: «در تفسیر ابن ابی حاتم هیچ حدیث موضوعی نیست» و حتی ابن تیمیة نیز

اعتراف نموده که «در تفسیر ابن ابی حاتم هیچ حدیث موضوعی یافت نمی شود»؛ ر.ک: منهاج السنة: ٧ / ١٣.

٢٤٦. تفسیر الثعلبی: ٤ / ٩٢.

علیه وآله در میان دو درخت، سایه بانی بنا شد و رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری ای پیامبر خدا. سپس فرمود: «آیا من نسبت به تک تک مؤمنان سزاوارتر نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری. آنگاه فرمود: «این مرد - خطاب به علی بن ابی طالب - مولای هر کسی می باشد که من مولای او هستم. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان او دشمن باش». در این هنگام عمر جلو آمد و عرضه داشت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، هم اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.

و نیز ابومحمد قاننی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که در مورد آیه (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) گفت: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده. همانا به پیامبر امر شد تا از علی تبلیغ نماید؛ از این رو رسول خدا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنانش دشمن باش».

نیز رشیدالدین دهلوی از ابونعیم اصفهانی روایت ذیل را نقل کرده، می نویسد:

عن علي بن عامر [عیاش] عن أبي الجحاف والأعمش عن عطية قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وسلم في علي بن أبي طالب: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك)؛^{۲۴۷}

علی بن عامر به سند خود از عطیه نقل می کند که گفت: آیه (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دربارہ علی بن ابی طالب نازل گردیده است.

همچنین ابوالحسن علی بن احمد واحدی در کتاب اسباب النزول می نویسد:

قوله تعالى: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) قال الحسن: إن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «لما بعثني الله تعالى برسالتي ضقت بها ذرعا، وعرفت أن من الناس من يكذبني، وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يهيب قريشاً واليهود والنصارى، فأنزل الله تعالى هذه الآية». أخبرنا أبوسعید محمد بن علی الصفار، قال: أخبرنا الحسن بن أحمد المخلدی، قال: أخبرنا محمد بن حمدون بن خالد، قال: حدثنا محمد بن إبراهيم الخلوتي، قال: حدثنا الحسن بن حماد سجادة، قال: حدثنا علي بن عباس، عن الأعمش وأبي الحجاب عن عطية، عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) يوم غدیر خم في علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۲۴۸}

حسن در مورد آیه (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) می گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هنگامی که من به رسالت مبعوث شدم، سینه ها تنگ شد و من دانستم که برخی

۲۴۷. ما نزل من القرآن في علي: مخطوط.

۲۴۸. تفسیر الواحدي: ۱۳۵.

از مردم مرا تکذیب می کنند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله از قریش و یهود و نصارا بيمناك گردید؛ از این رو خدای متعال آیه مذکور را نازل فرمود.».

محمد بن علی صفار به سند متصل از ابوسعید خدری روایت کرده اند که او گفت: آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) در روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب رضی الله عنه نازل گردیده است.

عبدالله بن عبدالله حسانکی نیز در تفسیر خویش می نویسد:

حدثني علي بن موسى بن إسحاق، عن محمد بن مسعود بن محمد، قال: حدثنا سهل بن بحر، قال: حدثنا الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أدينة، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس وجابر بن عبدالله قالوا: أمر الله محمداً أن ينصب علياً للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقولوا حابا ابن عمه وأن يطعنوا في ذلك عليه فأوحى الله إليه: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) الآية، فقام رسول الله بولايته يوم غدیر خم؛^{٢٤٩}

علی بن موسی بن اسحاق به سند خود از عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله روایت کرده که به رسول خدا صلی الله علیه وآله امر شد تا علی را برای مردم نصب نماید. به همین روی، رسول خدا مردم را آگاه نمود؛ اما بیم آن را برد که مبادا مردم بر او خرده بگیرند و بگویند: پسر عموی خود را بر مردم مسلط گردانید. در این هنگام آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ...) نازل شد و رسول خدا در روز غدیر خم، ولایت علی را اعلام فرمود.

فخر رازی نیز در تفسیر خویش می نویسد:

نزلت هذه الآية في فضل علي بن أبي طالب عليه السلام، ولما نزلت هذه الآية، أخذ بيده وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، فلقية عمر رضي الله عنه فقال: هنيئاً لك يابن أبي طالب، أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي؛^{٢٥٠}

این آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده است و هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنانش دشمن باش». در این هنگام عمر جلو آمد و عرضه داشت:

٢٤٩. شواهد التنزيل: ١ / ٢٥٥ - ٢٥٦ / ح ٢٤٩.

٢٥٠. تفسير الرازي: ١٢ / ٤٩ - ٥٠.

گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، هم اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. این قول به ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی امام باقر علیه السلام تعلق دارد.

نظام الدین نیشابوری قولی را که گذشت، روایت می کند؛ اما تفسیر قابل توجهی از آن ارائه داده، می نویسد:

ثم أمر رسوله بأن لا ينظر إلى قلة المقتصدین وكثرة المعاندین، ولا يتخوف مكروههم فقال: (يا أيها الرسول بَلِّغْ) عن أبي سعيد الخدري إن هذه الآية نزلت في فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه يوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده وقال: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، فلقبه عمر وقال: هنيئاً لك يا بن أبي طالب أصبحت مولاي ومولي كل مؤمن ومؤمنة. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي؛^{٢٥١}

سپس خداوند متعال به پیامبر امر نمود تا به اندک بودن یاران وفادار و انبوه دشمنان توجه نکند و از نیرنگ آنان نهراسد. آن گاه فرمود: (يا أيها الرسول بَلِّغْ). از ابوسعید خدری نقل شده که این آیه در روز غدیر خم در فضیلت علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم الله وجهه وارد گردیده، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و با دشمنان علی دشمن باش». در این هنگام عمر جلو آمد و عرضه داشت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب. هم اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. این نظریه به ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] اختصاص دارد.

بخاری در کتاب صحیح خود، بابی را تحت عنوان «باب یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك» گشوده است. بدرالدین عینی در شرح این قسمت، پس از نقل قول واحدی، مقاتل، زمخشری و ثعلبی می نویسد:

وقال أبو جعفر محمد بن علي بن حسين: معناه بَلِّغْ ما أنزل إليك من ربك في فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فلما نزلت هذه الآية، أخذ بيد علي وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛^{٢٥٢}

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین [امام باقر علیه السلام] می فرماید: معنای آیه این است که ای پیامبر، آنچه را که در فضیلت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر تو فرو فرستاده شده را ابلاغ نما. پس

٢٥١. تفسیر النیشابوری: ٣ / ١٨٨.

٢٥٢. عمدة القاری: ١٨ / ٢٠٦.

هنگامی که این آیه نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است».

بنابراین، از بیانات فوق استفاده می شود که آیه (یا أيها الرسول...) در ماجرای غدیر خم نازل گردیده و این آیه یکی از مواردی است که از قرائن حدیث غدیر محسوب می شود. بدیهی است که سیاق این آیه، تمام رسالت پیامبر را در یک قضیه خلاصه نموده و بیان کرده که اگر غدیر خم به وقوع نپیوندد، نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله نادیده گرفته می شود. بنابراین، تمام حلال و حرام و تمام معارف بنیادی

اسلام به نص این آیه، مشروط به غدیر خم گردیده و اگر کلمه مولا در حدیث غدیر جز به معنای اولویت نباشد، آیه مذکور گنگ، مبهم و بی معنا می گردد.

از سوی دیگر در ضمن روایات بیان شده در سخنان مفسران گذشت که رسول خدا صلی الله علیه وآله از تنهایی خویش و حسادت مردم بیهنگام بود و خداوند در این آیه، وعده فرمود تا آن حضرت را حفظ نماید و اگر حدیث غدیر برای پیام امامت امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله نمی بود، بیم رسول خدا صلی الله علیه وآله بی معنا می گردید و وعده صیانت الاهی نیز فاقد معنای قابل قبولی می شد؛ زیرا آنچه که تحملش برای مردم سخت و ناگوار بود، امامت امیرالمؤمنین بود و به همین دلیل، بلافاصله پس از حجة الوداع ماجرای حارث بن نعمان به وقوع پیوست که به صورت آشکار از امامت امیرالمؤمنین اظهار انزجار کرد و به عذاب گرفتار شد.

به هر روی سخن عبدالله بن مسعود که پیش از این بیان شد، خود سند گویای حدیث غدیر است و رابطه غدیر با آیه مذکور را تبیین می کند؛ زیرا به روشنی می گوید که ما در زمان رسول خدا آیه (یا أيها الرسول...) را این گونه قرائت می کردیم: «یا أيها الرسول بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ».

به نظر می رسد استدلال فوق آن قدر روشن و شفاف است که هیچ کس نتوانسته بر آن خرده بگیرد. یعنی کنار هم نهادن آیه مذکور و حدیث غدیر تنها یک معنا و یک احتمال را تقویت می کند و آن احتمال، امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است. بنابراین خرده ای از این جهت وارد نشده، منتها فخر رازی اشکالی را از ناحیه سیاق آیات پیشین و پسین آیه مذکور مطرح ساخته است. او می نویسد:

واعلم أنّ هذه الروايات وإن كثرت، إلا أنّ الأولى حمله على أنّه تعالى آمنه من مكر اليهود والنصارى، وأمره بإظهار التبليغ من غير مبالاة منه بهم، وذلك لأنّ ما قبل هذه الآية بكثير وما

بعدها بکثیر، لَمَّا كَانَ كَلَامًا مَعَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اَمْتَنَعَ اِلْقَاءَ هَذِهِ الْآيَةِ الْوَاحِدَةِ فِي الْبَيْنِ عَلَيَّ وَجِهَةٌ تَكُونُ اَجْنِبِيَّةً عَمَّا قَبْلُهَا وَمَا بَعْدَهَا؛^{۲۵۳}

بدان که این روایات هرچند که انبوه است، اما باید آنها را بر این معنا حمل نمود که مراد خداوند، حفظ رسول خدا صلی الله علیه وآله از شر یهود و نصارا است. از این رو پیامبر را امر نموده تا بدون واهمه از آنان تبلیغ نماید؛ زیرا سیاق آیات پیشین و پسین این آیه از یهود و نصارا سخن می گوید. بنابراین ما نمی توانیم رابطه این آیه با آیات پیشین و پسین را نادیده بگیریم و ناگزیر از توجیه روایاتی هستیم که در این مقام وارد گردیده است.

فخر رازی نیز همان گونه که مطرح شد، اعتراف نموده که با استناد به روایات موجود و شأن نزول آیه تبلیغ، هیچ محملی برای توجیه دلالت آیه و رابطه آن با حدیث غدیر وجود ندارد، مگر آنکه منتج به امامت امیرالمؤمنین گردد؛ منتها تنها دست آویز وی برای طفره رفتن از قبول امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، استناد به سیاق آیات پیشین و پسین است. توضیح بیشتر آن است که آیه تبلیغ در سوره مانده به عنوان آیه شصت و هفتم ذکر شده، در حالی که لااقل هفت آیه پیش از آن با سیاق واحد به مذمت اهل کتاب، به ویژه یهود می پردازد و لااقل ده آیه پس از آن نیز به مذمت اهل کتاب و نصارا و اعتقاد آنان به تثلیث می پردازد و در میان حداقل بیست آیه ای که در مذمت یهود و نصارا وارد شده، آیه تبلیغ جای گرفته است؛ از این رو به باور فخر رازی، آیه تبلیغ نمی تواند بیگانه با آیات پسین و پیشین خود معنا شود، در نتیجه برای حفظ نظم سیاق آیات باید گفته شود که آیه تبلیغ در مقابل یهود و نصارا وارد شده و مراد خداوند از حفظ رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز صیانت پیامبر از یهود و نصارا است. بنابراین آیه تبلیغ ارتباطی با حدیث غدیر پیدا نمی کند و نمی تواند مفسر و مبین حدیث غدیر قرار گیرد.

از اشکال فخر رازی با عنوان «اشکال به سیاق» تعبیر می شود. این قبیل از اشکالات با بررسی قرائن کلام به دست می آید و تلاش می شود تا با استناد به سیاق، ظهوری برای کلام فراهم گردد. در پاسخ به این اشکال در مرحله نخست سزاوار است تا شأن علمی دلیل سیاق واکاوی گردد.

اساساً سیاق کلام نوعی قرینه است که از چینش و کنار هم قرار گرفتن چند جمله، نوعی ربط و انضباط گفتاری را از مراد متکلم کشف می نماید و این قرینه می تواند نوعی ظهور خفیف برای کلام فراهم نماید؛ اما استدلال به سیاق در مورد آیه تبلیغ مبتلا به چند اشکال مهم می باشد.

اشکال مهم وارد به نظریه فخر رازی از این جهت است که وی در مرحله نخست، اصل سیاق و کنار هم قرار گرفتن آیات را امری مسلم فرض کرده؛ یعنی مسلم انگاشته که قرآن فعلی و ترتیب آیات

قرآن دقیقاً همان چینش و ترتیب موجود در زمان رسول خداست؛ در حالی که پیش از این بیان کردیم که بنابر ادعای اهل سنت، جمع آوری قرآن پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و به دست صحابه صورت گرفته و حتی خود فخر رازی نیز نمی تواند به لوازم این سخن ملتزم شود، چه اینکه سوره مانده با اینکه آخرین سوره نازل شده است، اما در ابتدای قرآن قرار گرفته؛ پس چگونه ممکن است که آخرین سوره در ابتدای قرآن باشد؟ و نیز هیچ دلیلی وجود ندارد تا حکم کنیم که ترتیب فعلی آیات قرآن دقیقاً مطابق شأن نزول بوده و خود آیه تبلیغ گویاترین دلیل بر اثبات این مدعاست؛ زیرا فخر رازی نیز می پذیرد که شأن نزول آیه تبلیغ با شأن نزول آیات پسین و پیشین که در مذمت یهود و نصاراست، کاملاً متفاوت می باشد؛ از این رو چند آیه ای که هر کدام مربوط به قضیه خاصی بوده و در کنار هم قرار گرفته، چگونه دارای سیاق واحد است؟

آری، اگر متکلمی خود چند جمله را پی در پی بیاورد و در مقام بیان قضیه واحدی باشد و جملات را بر یکدیگر معلق نماید، در اینجا می توان از ارتباط معنایی جملات سخن گفت؛ اما درباره آیه تبلیغ که در مورد خاصی نازل شده و آیات مذمت اهل کتاب که هر کدام مربوط به واقعه دیگری است، چه ارتباطی قابل تصور است؟ نظیر این قضیه آن است که متکلمی در چند جا سخن بگوید و هر کدام از سخنان وی مربوط به موضوع خاصی باشد؛ اما شخصی تمام سخنان وی را جمع نماید و کنار هم نهد و از سیاق این جملات به نتیجه ای برسد! از عالمی همچون فخر رازی بسیار عجیب است که در این مورد به سیاق استناد کرده و کوشیده سیاقی که وجود ندارد را مفروض تصور نماید و طبق آن قرآن را تفسیر کند!

وانگهی، اگر پذیرفته شود که در این مورد سیاقی هم وجود دارد، باز با وجود روایات تفسیری و شأن نزول آیه که خود قرائن محکم و جدی برای بیان مراد متکلم است و فخر رازی نیز به وجود این قرائن معترف است، تمسک به سیاق چه معنایی می تواند داشته باشد؟ زیرا قرینه سیاق خود دارای ظهور مستقل نیست و حتماً باید به دیگر ظهورات لفظی یا لبی باز گردد؛ اما فخر رازی قرینه بودن سیاق را ابتدا مفروض پنداشته؛ سپس آن قدر این قرینه را مهم و محکم فرض کرده که حتی شأن نزول آیه را به خاطر این قرینه تغییر می دهد!

نتیجه آنکه استناد به سیاق آیات از جهات مختلف مخدوش است؛ زیرا اولاً چینش آیات با شأن نزول های گوناگون نمی تواند دارای سیاق واحد باشد و ثانیاً با وجود قرائن محکم، از قبیل شأن نزول معتبر و روایات مفسر، تمسک به سیاق اقدامی غیر علمی و غیر عقلانی است و بیشتر به مغالطه می گردد تا برهان.

فخر رازی خود در تفسیر آیه (وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى)، این آیه را در فضیلت ابوبکر تفسیر می کند، در حالی که آیات پسین و پیشین آن کوچک ترین

ارتباطی با فضیلت مد نظر فخر رازی ندارد. آیا فخر رازی فراموش نموده تا آنجا سیاق آیات را در نظر بگیرد؟!

از سوی دیگر، اگر بنا به تمسک به سیاق باشد، فخر رازی باید کاملاً برعکس نتیجه بگیرد؛ زیرا آیه تبلیغ در آخرین سال عمر رسول خدا نازل شده و در آن سال یهود و نصارا هیچ قدرتی نداشتند تا پیامبر از آنان بهراسد و پس از جنگ خیبر و دیگر جنگ های سنگینی که سبب تضعیف یهود شد و همچنین پس از ماجرای مباحله و جنگ با روم که سبب تضعیف نصارا شد، دلیلی وجود نداشت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از یهود و نصارا بهراسد تا خداوند با نزول آیه تبلیغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله اطمینان دهد که از او صیانت می نماید؟! طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از تنهایی خویش بیم داشت و خوف آن می رفت که پیامبر مورد تکذیب واقع شود که اتفاقاً واقع هم شد و ماجرای حارث بن نعمان به وقوع پیوست.

پس با وجود این شرایط، خیلی بی راه است که آیه تبلیغ به وحشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از یهود و نصارا تفسیر گردد.

ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است:

عن ابن عباس قال: لما أمر الله رسوله صلى الله عليه وسلم أن يقوم بعلي فيقول له ما قال، فقال صلى الله عليه وسلم: «يا رب، إن قومي حديثوا عهد بجاهلية»، ثم مضى بحجه، فلما أقبل راجعاً نزل بغدير خم أنزل الله عليه (يأيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته) فأخذ بعضد علي ثم خرج إلى الناس فقال: «أيها الناس، ألسنت أولى بكم من أنفسكم؟...»؛^{٢٥٤}

ابن عباس می گوید: هنگامی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر شد تا علی را به جای خود منصوب نماید، عرضه داشت: «پروردگرم، همانا قوم من تازه از جاهلیت فاصله گرفته اند؛ سپس آن حضرت به حج مشرف شد و هنگام بازگشت در غدیر خم آیه (يأيها الرسول...) نازل گردید؛ سپس رسول خدا بازوی علی را گرفت و به سوی مردم رفت و فرمود: «ای مردم، آیا من نسبت به شما سزاوارتر از خودتان نیستم؟».

بنابراین، واهمه پیامبر نه از یهود بود و نه از نصارا، بلکه از قوم خویش هراسان بود و این نکته به واقعیت تاریخ صدر اسلام نزدیک تر است؛ چه اینکه یهود و نصارا در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار تضعیف شده بودند و در مقابل، قریش بسیار قدرتمند گردیده بود.

اساساً لازمه سخن فخر رازی آن است که هیچ عنایتی به شأن نزول آیات نشود و یکباره تمام شأن نزول ها نادیده گرفته شود و تنها سیاق بررسی گردد، هر چند که به حسب ظاهر ربطی هم میان

آیات نباشد! اما فخر رازی غفلت کرده که نادیده گرفتن شأن نزول آیات سبب تخصیص آیه به مورد خود می‌شود. به بیان دیگر، هر آیه ای در يك مورد خاص نازل شده و به مناسبت قضیه ای خاص وارد گردیده؛ حال اگر آیه طوری معنا شود که نسبت به مورد خود تخصیص بخورد، غلط فاحشی لازم می‌آید؛ یعنی سبب می‌شود همان آیه نسبت به مورد مخصوصی که برای آن نازل شده اختصاص نیابد و ربطی به مورد نزول خود نداشته باشد. اصولیان از این موارد به «تخصیص شیء به مورد خاص» تعبیر می‌کنند و آن را خلاف منطق می‌دانند؛ از این رو سخن فخر رازی نیز مستلزم تخصیص آیه نسبت به مورد خودش می‌باشد و بسیار عجیب است که فخر رازی با تمام دقت نظری که دارد و خود نیز اعتراف کرده که شأن نزول آیه در کجاست، اما باز شأن نزول را ملغا کرده و آیه را کاملاً بیگانه با شأن نزولش تفسیر کرده است!

یکی دیگر از اشکالاتی که بر دلالت آیه تبلیغ وارد شده، مسأله تعدد شأن نزول در مورد آیه مذکور است. به عبارت دیگر، در روایات وارد شده که شأن نزول آیه تبلیغ منحصر به واقعه غدیر خم نیست؛ بلکه موارد دیگری را نیز به عنوان شأن نزول ذکر کرده اند که اینک به آنها اشاره می‌شود:

سیوطی در تفسیر خویش می‌نویسد:

وأخرج الطبرانی وأبو الشيخ وأبو نعیم في الدلائل وابن مردويه وابن عساکر عن ابن عباس قال: كان النبي صلى الله عليه وسلم يحرس وكان يرسل معه عمه ابوطالب كل يوم رجلاً من بني هاشم يحرسونه فقال: «يا عم، إن الله عصمني لا حاجة إلى من تبعث»؛^{۲۰۰}

طبرانی، ابوالشیخ، ابونعیم، ابن مردویه و ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده اند که ابوطالب هر روز مردی از بنی هاشم را برای حفاظت از رسول خدا صلی الله علیه و آله گماشته بود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمو، همانا خداوند متعال من را حفظ کرده و نیاز به فرستادن محافظ نیست».

این روایت نشان می‌دهد که آیه تبلیغ و مسأله حفظ رسول خدا مربوط به محافظانی بوده که حضرت ابوطالب علیه السلام برای صیانت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نظر گرفته است. اما این روایت نمی‌تواند بیان گر شأن نزول آیه تبلیغ باشد؛ زیرا طبق این شأن نزول، آیه تبلیغ يك آیه مکی خواهد بود؛ چرا که حضرت ابوطالب در مکه بوده است؛ از این رو مسأله حفاظت از رسول خدا مربوط به مکه می‌شود، در حالی که سوره مانده به ویژه آیات مورد بحث در زمره سُور و آیات مدنی است و مربوط به آخر عمر پیامبر است.

از سوی دیگر، این شأن نزول به روشنی بر این نکته دلالت می‌کند که یا ترتیب آیات متناسب نیست، یا سیاق آیات هم خوانی ندارد. به عبارت دیگر، ما پیش از این ادعا کردیم که ترتیب آیات مطابق ترتیب نزول بر رسول خدا نیست و اگر روایت فوق صحت داشته باشد، ادعای ما ثابت می‌شود؛ یعنی ثابت می‌شود که آیه تبلیغ مکی بوده و بدون تناسب در سوره مانده جای گرفته. بنابراین امثال فخر رازی هرگز نمی‌توانند به سیاق آیات تمسک جویند و از سوی دیگر، اگر آیه تبلیغ مربوط به ماجرای حضرت ابوطالب علیه السلام باشد، باز مشکل سیاق آیات پسین و پیشین به قوت خود باقی خواهد بود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه از ناحیه یهود و نصارا در خطر نبود؛ بلکه از ناحیه مشرکان و کفار قریش در معرض خطر بوده است. بنابراین، سیاق آیه تبلیغ با آیاتی که مربوط به یهود و نصارا شود تناسبی ندارد.

به هر روی تغییر دادن شأن نزول آیه تبلیغ مشکلی را حل نمی‌کند و حتی مشکل را مضاعف می‌نماید. بنابراین بیان ماجرای حضرت ابوطالب علیه السلام برای شأن نزول از غرابت بسیاری برخوردار است؛ زیرا در این صورت آیه مکی خواهد شد، در حالی که مدنی بودن این آیه مورد اتفاق است.

از دیگر مواردی که به عنوان شأن نزول آیه تبلیغ ذکر شده، روایتی است که سیوطی از ابن مردویه نقل کرده است. وی می‌نویسد:

عن ابن عباس، قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم: أي آية أنزلت من السماء أشد عليك؟ فقال: «كنت بمنى أيام موسم، واجتمع مشركوا العرب وأفناء الناس في الموسم، فنزل عليّ جبرئيل فقال: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس)». قال: «فقيمت عند العقبة فناديت: يا أيها الناس من ينصروني على أن أبلغ رسالة ربي ولكم الجنة؟ أيها الناس! قولوا: لا إله إلا الله وأنا

رسول الله إليكم، وتنجوا ولكم الجنة». قال: «فما بقي رجل ولا امرأة ولا صبي إلا يرمون عليّ بالتراب والحجارة، ويبصقون في وجهي، ويقولون: كذاب صابئ! فعرض عليّ عارض فقال: «يا محمد إن كنت رسول الله فقد أن لك أن تدعو عليهم كما دعا نوح على قومه بالهلاك. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «اللهم اهد قومي فإتهم لا يعلمون، وانصروني عليهم أن يجيبوني إلى طاعتك». فجاء العباس عمه فأنقذه منهم وطردهم عنه. قال الأعمش: فبذلك تفتخر بنو العباس، يقولون: فيهم نزلت: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)^{٢٥٦}»

ابن عباس می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیده شد که کدام آیه سنگین ترین آیه ای بود که از آسمان بر شما نازل شد؟ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من در حج در منی بودم و مشرکان عرب جمع بودند. در این هنگام آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ...) بر من نازل شد. آن گاه من در عقبه به پاخواستم و صدا زدم: ای مردم، چه کسی مرا یاری می کند تا پیام پروردگارم را برسانم و شما را به بهشت بشارت دهم؟ ای مردم، بگوئید معبود به حقی جز خدای بی همتا نیست و من فرستاده او به سوی شما هستم تا رستگار شوید و به بهشت درآید. در این هنگام هیچ مرد و زن و کودکی باقی نماند، مگر آنکه مرا با کلوخ و سنگ هدف قرار داد و در چهره من آب دهان انداختند و مرا دروغ گو خطاب کردند». در این میان شخصی به من گفت: ای محمد، اگر تو پیامبر هستی، پس مانند نوح نبی برای قوم خود درخواست عذاب نما. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ادامه فرمود: «اما من عرضه داشتم: پروردگارا، قوم من را هدایت کن؛ زیرا نادان هستند و مرا در مقابل آنان یاری فرما تا آنان را به اطاعت تو درآورم». در این هنگام عباس سررسید و رسول خدا را از دست مشرکان خلاص کرد. اعمش می گوید: به همین دلیل بنو عباس به خویش می بالند و افتخار می کنند و بر این باورند که آیه (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) در مورد عباس نازل شده است.

همانگونه که از این روایت استفاده می شود، شأن نزول یاد شده مربوط به مکه است و باز آیه تبلیغ به حکم این روایت در شمار آیات مکی جای می گیرد، در حالی که پیش از این بیان کردیم که آیه تبلیغ مدنی است و از سوی دیگر باز اشکال سیاق نیز در اینجا مطرح می شود. بنابراین، این روایت نیز نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا تناسبی با واقعیت ندارد و از سوی دیگر اساساً سندی برای این روایت ذکر نشده است.

باز روایت دیگری را سیوطی از طبری و أبو الشیخ به شرح ذیل نقل کرده است. وی می نویسد:
 عن سعید بن جبیر، قال: لما نزلت (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ) إلى قوله: (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تحرسوني! إن ربي قد عصمني»؛^{۲۰۷}
 سعید بن جبیر می گوید: هنگامی که آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ... وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «دیگر از من حفاظت نکنید؛ همانا پروردگارم من را حفظ خواهد کرد».

روایت فوق اساساً با حدیث غدیر تعارض ندارد؛ زیرا هیچ منافاتی نیست که این داستان مربوط به غدیر باشد؛ چرا که در این روایات به هیچ يك از جزئیات اشاره نشده و با ماجرای غدیر خم تنافی

ندارد. بنابر این شأن نزول فوق با حدیث غدیر قابل جمع

است. همچنین بدین مضمون روایات دیگری نیز وارد شده که به شرح ذیل است:

وأخرج ابن جرير وابن مردويه، عن عبدالله بن شقيق: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعقبه ناس من أصحابه، فلما نزلت (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) فخرج فقال: «أيها الناس، الحقوا بملاحقكم، فإن الله قد عصمني من الناس»؛^{٢٥٨}

طبری و ابن مردویه از عبدالله بن شقیق روایت کرده که همواره گروهی از اصحاب مراقب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودند و هنگامی که آیه (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای مردم، به خانه هایتان بروید، همانا خداوند متعال مرا از شر مردم صیانت خواهد کرد».

و در روایت دیگری وارد شده:

وأخرج عبد بن حميد وابن جرير وأبو الشيخ، عن محمد بن كعب القرظي، أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما زال يُحرس، يحارسه أصحابه، حتى أنزل الله (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) فترك الحرس حين أخبره أنه سيعصمه من الناس؛^{٢٥٩}

عبد بن حمید، ابن جریر و ابوالشیخ از محمد بن کعب قرظی نقل می کنند که گفت: همواره اصحاب از رسول خدا حفاظت می کردند تا اینکه آیه (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد و پس از آن، محافظت اصحاب به پایان رسید.

و در روایت دیگری وارد شده

وأخرج أبونعيم في الدلائل، عن أبي ذرّ، قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينام إلا ونحن حوله من مخافة الغوائل، حتى نزلت آية العصمة: (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^{٢٦٠}

ابو ذر می گوید: رسول خدا به خواب نمی رفت مگر آنکه ما در اطرافش بودیم تا آن حضرت را از گزند دشمنان حفظ نمائیم، تا اینکه آیه (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل گردید.

و در روایت دیگری وارد شده:

وأخرج الطبراني وابن مردويه، عن عصمة بن مالك الخطمي، قال: كنا نحرس رسول الله صلى الله عليه وسلم بالليل حتى نزلت (وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) فترك الحرس؛^{٢٦١}

٢٥٨. همان.

٢٥٩. همان.

٢٦٠. همان: ٢ / ٢٩٨.

٢٦١. همان.

عصمة بن مالك خطمی می گوید: ما شب ها از رسول خدا صلى الله عليه وآله حفاظت می کردیم تا اینکه آیه (وَ اللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد و ما حفاظت را ترك كردیم.

همان گونه که ملاحظه می شود، روایات اخیر هیچ منافاتی با حدیث غدیر ندارد؛ بنابراین تنها دو روایت نخست دارای شأن نزول متفاوتی است که آن هم به اشکالاتی مبتلاست که اعتبار شأن نزول را مخدوش می نماید؛ از این رو قوی ترین شأن نزول آیه تبلیغ، ماجرای غدیر خم است. بنابراین آیه تبلیغ از قرآنی محسوب می شود که معنای مولا را معین کرده و معنای اولویت را در حدیث غدیر تثبیت می نماید.

آیه دوم: (آیه اکمال)

خداوند در سوره مانده می فرماید:

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَّةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّيتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ لَكُمْ فِسْقُ الْيَوْمِ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِيَائِمٍ فَبِإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛^{۲۶۲}

بر شما مردار، خون، گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد حرام شده است و نیز حیوان حلال گوشتی که خفه شده و به ضرب چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد - مگر آنچه را سر ببرید - و نیز آنچه برای بت ها سر بریده شده و نیز قسمت کردن شما به وسیله تیرهای قرعه، نافرمانی خداست. امروز کسانی که کافر شده اند از دین شما نومید گردیده اند؛ پس از آنان نهراسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما برگزیدم. و هر کس دچار گرسنگی شود، بدون آنکه به گناه متمایل باشد، اگر از آنچه منع شده تناول نماید، بی تردید خدا آمرزنده مهربان است.

تمام آیه مذکور محل بحث نیست، اما فقره (الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) در مورد واقعه غدیر خم نازل شده و این فقره دلالت دارد بر اینکه مراد از مولا در حدیث غدیر، معنای اولویت است؛ زیرا معنای دیگر مولا، هیچ تناسبی با نزول این آیه ندارد.

بدخشانی می نویسد:

أخرج عبدالرزاق الرسعني عن ابن عباس رضي الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)، أخذ النبي صلى الله عليه وسلم بيد علي فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». وأخرج ابن مردويه عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه مثله، وفي آخره، فنزلت: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) الآية. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «اللَّهُ أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الرب برسالتني والولاية لعلي بن أبي طالب»؛^{٢٦٣}

عبدالرزاق رسعنی از ابن عباس نقل می کند که گفت: هنگامی که آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ...) نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وآله دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمن علی دشمن باش». و نیز ابن مردويه از ابوسعید خدری مانند همین مطلب را روایت کرده و در پایان افزوده است که آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...) نیز در ماجرای غدیر خم نازل شد و رسول خدا صلى الله عليه وآله پس از نزول این آیه فرمود: «اللَّهُ أكبر بر تمام شدن دین، تمام گردیدن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب».

ابن مغزلی در کتاب خویش، و ابوالفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی به همین مضمون می نویسند:

أخبرنا أبو بكر أحمد بن محمد بن طاوان قال: حدثنا أبو الحسين أحمد بن الحسين بن السماك قال: حدثنا أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخدي، حدثنا علي بن سعيد بن قتيبة الرملي، قال: حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة قال: من صام ثماني عشرة خلت من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً وهو يوم غدیر خم، لما أخذ النبي صلى الله عليه وسلم بيد علي بن أبي طالب فقال: «ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟». قالوا: بلى يا رسول الله. قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه». فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن. فأنزل الله تعالى: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛^{٢٦٤}

ابوبکر احمد بن محمد بن طاوان به سند خود از ابوهریره نقل می کند که گفت: هر کس هجدهمین روز از ماه ذیحجه را روزه بگیرد، روزه دو ماه برای او نوشته می شود و این روز، روز غدیر خم است، آن هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وآله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟». مردم عرضه داشتند: آری ای پیامبر خدا. سپس

٢٦٣. مفتاح النجا في مناقب آل العبا: مخطوط.

٢٦٤. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: ٣٦ - ٣٧ / ح ٢٤.

فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». در این هنگام عمر بن خطاب جلو آمد و عرضه داشت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب، هم اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. سپس آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) نازل گردید.

موفق بن احمد خوارزمی نیز روایت ابوسعید خدری را با سند خود این گونه نقل کرده است: وأخبرني سيد الحفاظ أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي - فيما كتب إلي من همدان - أخبرنا أبو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابة [أخبرنا الشريف أبو طالب المفضل بن الجعفري بأصبهان أخبرني الحافظ أبو بكر بن مردويه اجازة، حدثني جدِّي] حدثني عبد الله بن إسحاق البغوي حدثني الحسن بن العليل العنزي، حدثنا محمد بن عبد الرحمن الذراع حدثنا قيس ابن حفص حدثني علي بن الحسن أبو الحسن العبدي عن أبي هارون العبدي عن أبي سعيد الخدري أن النبي صلى الله عليه وسلم يوم دعا الناس إلى غدیر خم، أمر بما كان تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس إلى علي، فأخذ بضبعه فرفعها حتى نظر الناس إلى بياض إبطه، ثم لم يفترقا حتى نزلت: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الرب برسالتى والولاية لعلي»؛^{٢٦٥}

دیلمی به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: پیامبر خدا در روز پنجشنبه مردم را در غدیر خم جمع نمود و فرمان داد تا زمین را از خس و خاشاک پاک نمایند؛ آن گاه به پا ایستاد و مردم را به علی فراخواند و دست علی را بالا گرفت، تا آنجا که زیر بغل او دیده شد. سپس در حالی که هنوز پیامبر از علی جدا نشده بود، آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) نازل گردید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این هنگام فرمود: «الله اکبر بر تمام شدن دین و تمام گردیدن نعمت و رضایت پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب».

ابراهیم حموی نیز مانند روایت خوارزمی را با اندک اختلافی در متن نقل کرده، منتها سند خویش را این گونه بیان کرده است:

أخبرنا عن الخوارزمي قال: سيد الحفاظ وهو أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي قال: أخبرنا الحسن بن أحمد بن الحسن الحداد المقرئ الحافظ قال: حدثنا أحمد بن عبد الله بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أحمد بن علي قال: حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة قال:

أنبأنا يحيى الحماني، أنبأنا قيس بن الربيع، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد
الخدري... ٢٦٦.

شهاب الدين احمد در اين باره می نویسد:

قوله تعالى: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا).
وبالاسناد المذكور عن مجاهد رضى الله تعالى عنه قال: نزلت هذه الآية بغدير خم فقال رسول الله صلى
الله عليه وعلى آله وبارك وسلم: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الرب برسالتى
والولاية لعلى»؛ ٢٦٧

به سند مذکور از مجاهد روایت شده که آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) در غدیر خم نازل گردیده و رسول
خدا صلى الله عليه وآله پس از نزول این آیه فرمود: «الله اكبر، بر تمام شدن دین و تمام شدن نعمت و
رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی».

بنابراین به سند متصل روایت شده که آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) در روز غدیر خم نازل گردیده و این
آیه و تعبیر رسول خدا صلى الله عليه وآله که فرمود: «الله اكبر من اكمال الدين... . ورضى الرب برسالتى
والولاية لعلى»، دلالت کاملاً روشنی بر معنای

اولویت امیرالمؤمنین دارد و به صراحت امامت آن حضرت را به اثبات می رساند.

اما با وجود مدارك فوق، برخی مانند ابن كثير خرده گرفته اند و کوشیده اند تا اعتبار آیه و ربط
آن به حدیث غدیر را زیر سؤال ببرند. بنابراین لازم است تا ابتدا اصل عبارت ابن كثير را نقل نموده؛
سپس پاسخ سخنان او را بیان کنیم.

ابن كثير در کتاب تاریخ خویش می نویسد:

فأما الحديث الذي رواه ضمرة، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن
أبي هريرة قال: لما أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»،
فأنزل الله عز وجل: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) قال أبوهريرة: وهو يوم
غدیر خم، من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً. فإنه حديث منكر
جداً بل كذب، لمخالفته لما ثبت في الصحيحين عن أمير المؤمنين عمر بن الخطاب إن هذه الآية
نزلت في يوم الجمعة يوم عرفة، ورسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بها كما قدمنا. وكذا قوله: إن
صيام يوم الثامن عشر من ذي الحجة وهو يوم غدیر خم يعدل صيام ستين شهراً. لا يصح، لأنه
قد ثبت ما معناه في الصحيح: إن صيام شهر رمضان بعشرة أشهر، فكيف يكون صيام واحد يعدل

٢٦٦. فراند السمطين: ١ / ٧٤.

٢٦٧. توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل: مخطوط.

ستین شهرآ. هذا باطل. وقد قال شيخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي بعد إيراده هذا الحديث: هذا حديث منكر جداً ورواه حبشون الخلال وأحمد بن عبد الله بن أحمد النيري - وهما صدوقان - عن علي بن سعيد الرملي عن ضمرة، قال: ويروي هذا الحديث من حديث عمر بن الخطاب، ومالك بن الحويرث، وأنس بن مالك، وأبي سعيد، وغيرهم، بأسانيد واهية. قال: وصدر الحديث متواتر أتيقن أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله. وأما: «اللهم وال من والاه». فزيادة قوية الإسناد. وأما هذا الصوم فليس بصحيح ولا والله ما نزلت هذه الآية إلا يوم عرفة قبل غدیر خم بأيام. والله أعلم؛^{٢٦٨}

اما حديث ضميره از ابوهريره كه گفته است رسول خدا صلى الله عليه وآله دست على را گرفت و فرمود: «هر كس من مولای او هستم، اينك على مولای او است» و آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) در اين هنگام نازل شد و ابوهريره گفته است كه روزه روز غدیر خم معادل شصت ماه روزه است؛ جداً حديث منكرى است، بلکه دروغ است؛ زیرا با نقل كتاب صحيح بخارى و مسلم مخالف است. در صحيحين از عمر بن خطاب روايت شده كه آیه مذکور در روز جمعه و در روز عرفة نازل گردیده است. از سوى ديگر، معقول نیست كه روزه يك روز معادل روزه شصت ماه باشد، در حالی كه روزه ماه رمضان معادل ده ماه قرار داده شده است! شيخ ما ذهبى پس از نقل اين حديث مى گوید: اين حديث جداً منكر است و طريق حبشون و احمد عبدالله بن احمد كه هر دو مورد اعتماد مى باشند از ضميره و حديث عمر بن خطاب، مالك بن حويرث، انس بن مالك، ابوسعید خدری و غير آنان با سندهای واهی و بی اساس روايت گردیده؛ هر چند كه صدر حديث، يعنى فقره «من كنت مولاه» به تواتر ثابت شده و يقين داريم كه رسول خدا صلى الله عليه وآله آن را بيان فرموده است. اما عبارت «اللهم وال من والاه» هر چند سند قوی دارد؛ اما اضافه ای مى باشد كه در حديث صورت گرفته است. اما اين روزه صحيح نیست و به خدا سوگند كه آیه مذکور نیز چند روز پيش از غدیر و در عرفة نازل شده است. و خدا دانایتر است.

سخنان ابن كثير متناقض است. وی ابتدا در شأن نزول آیه خدشه کرده؛ سپس كوشیده تا با زیر سؤال بردن فضیلت روزه روز غدیر، اصل حديث را مخدوش سازد و برای استدلال خویش به سخنان ذهبی استناد کرده است. ذهبی اسناد این حديث را واهی و سست معرفی کرده؛ اما هیچ اشاره ای به علت سستی اسناد نکرده است؛ از این رو ما با بررسی دقیق سند، ثابت خواهیم کرد كه ذهبی خطا کرده و از مسیر برهان علمی خارج شده است.

بررسی سند روايت

سند نخست که ذهبی به آن اشاره کرده، از طریق حبشون خلال، احمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن سعید رملی، از ضمیره است، در حالی که خود وی تصریح کرده که حبشون و احمد بن عبدالله، صدوق و قابل اعتماد می باشند؛ اما هیچ اشاره ای به ضعف راویان دیگر نکرده است. بنابراین حبشون و احمد بن عبدالله به اعتراف ذهبی ثقة هستند.

علی بن سعید رملی

ذهبی در کتاب *میزان الاعتدال* در مورد علی بن سعید رملی که همان «علی بن اُبی حملة» و استاد «ضمرة بن ربیع» است، می نویسد:

ما علمت به بأساً ولا رأیت أحداً الآن تکلم فیهِ وهو صالح الأمر ولم یخرَج له احدٌ من اصحاب
الکُتُب الستة مع ثقته؛^{۲۶۹}

در مورد او خدشه ای ندیده ام و تا الان کسی در مورد او بدی نگفته و امر او نیز نیکو می باشد و با وجود ثقة بودنش، اما در کتب صحاح نامی از او نیست.

ذهبی با اینکه به وثاقت علی بن سعید تصریح نموده؛ اما او را در کتاب *میزان الاعتدال* ذکر کرده و همین نکته سبب اعتراض ابن حجر عسقلانی شده است. ابن حجر در اعتراض به ذهبی می نویسد:

وإذا كان ثقة ولم يتكلم فيه أحد فكيف تذكره في كتاب الضعفاء؟!^{۲۷۰}

اگر وی ثقة است و کسی او را تضعیف نکرده است، پس چرا نام وی را در کتاب ضعفاء آورده است!؟

بنابراین، علی بن سعید را ذهبی توثیق کرده است.

ضمرة بن ربیع

تنها فرد باقی مانده در سند ضمیره است. وی از رجال بخاری در کتاب *الادب المفرد* و از رجال *سنن* اربعه است.^{۲۷۱} احمد بن حنبل در مورد او می گوید:

رجل صالح، صالح الحديث من الثقات المأمونين، لم يكن بالشام رجل يشبهه، وهو أحب إلينا من
بقية، وقال ابن معين والنسائي ثقة؛^{۲۷۲}

او از ثقات مورد اعتماد بوده و مردی صالح الحديث است. مردی در شام مانند او ذکر نشده و او از

بقیه شامیان نزد ما محبوب تر است؛ زیرا بقیه شامیان در نقل حدیث بی موالات می باشند. ابن معین و

نسائی وی را توثیق کرده اند.

۲۶۹. *میزان الاعتدال*: ۳ / ۱۲۵ / ش ۵۸۳۳.

۲۷۰. *لسان المیزان*: ۴ / ۲۲۷.

۲۷۱. *ربك: تهذيب التهذيب*: ۴ / ۴۰۳ / ش ۸۰۴.

۲۷۲. همان: ۴ / ۴۰۳ - ۴۰۴ / ش ۸۰۴.

ابن حجر به نقل از برخی همچون ابوحاتم و دیگران می نویسد:

قال أبو حاتم: صالح. وقال آدم بن أبي أياس: ما رأيت أعدل لما يخرج من رأسه منه. وقال ابن سعد: كان ثقة مأموناً خيراً لم يكن هناك أفضل منه مات في أول رمضان سنة اثنتين ومائتين وكذا أرخه ابن يونس وقال: كان فقيهم في زمانه؛^{۲۷۳}

ابو حاتم گفته او صالح است. آدم بن ابی ایاس گفته: از ضمیره انسان عاقل تری نمی شناسم. ابن سعد می گوید: او مردی ثقه، مورد اعتماد و امین است و در این مقام، بهتر از او سراغ ندارم و در ابتدای ماه رمضان سال دویست و بیست و دو از دنیا رفته است. ابن یونس گفته: او فقیه فلسطینیان در زمان خودش بوده است.

بنابراین ضمیره نیز توثیق شده و هیچ مشکلی طبق مبنای عامه ندارد. بنابراین سندی را که ابن کثیر از ذهبی نقل کرده تا بدینجا هیچ اشکالی ندارد؛ از این رو چگونه ذهبی این سند را واهی معرفی کرده است؟ آیا ذهبی توثیقات خویش را نیز مردود قلمداد می کند؟!

اما طبق سند دیگر ابن کثیر، این روایت از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره روایت شده است. توثیق ضمیره بیان شد پس اینک به بررسی بقیه افراد می پردازیم.

عبدالله بن شوذب بلخی بصری

شخص دوم عبدالله بن شوذب بلخی بصری می باشد. در کتاب *الکمال فی اسماء الرجال*، درباره وی آمده است:

قال سفیان الثوري: كان ابن شوذب عندنا وكنا نعه من ثقات مشايخنا. وقال الوليد بن كثير: إذا رأيت ابن شوذب ذكرت الملائكة، وسئل عنه يحيى بن معين فقال: ثقة. وقال أحمد بن حنبل: لا أعلم به بأساً - وفي لفظ - لا أعلم إلا خيراً، وهو من أهل بلخ، نزل البصرة سمع بها الحديث وتفقه، ثم انتقل إلى الشام فأقام بها، وكان من الثقات. وقال أبو حاتم: لا بأس به؛^{۲۷۴}

سفیان ثوری می گوید: ابن شوذب نزد ماست و ما او را از مشایخ ثقه خویش به حساب می آوریم. ولید بن کثیر گوید: هنگامی که ابن شوذب را می بینم، گویی ملائکه را دیده ام! و از یحیی بن معین در مورد او پرسیده شد و او گفت: ثقه و مورد اعتماد است. احمد بن حنبل می گوید: در مورد او خدشه ای سراغ ندارم و طبق برخی نقل ها گفته است: در مورد او جز به خوبی نشنیده ام. او از اهالی بلخ بود که

۲۷۳. همان.

۲۷۴. *الکمال فی اسماء الرجال*: مخطوط. همچنین رک: *تهذيب التهذيب*: ۵ / ۲۲۵ / ش ۴۴۸.

در بصره زندگی می کرده است. وی فقیه و اهل حدیث بوده، سپس به شام رفته و از ثقات است. ابوحاتم نیز گفته است که در مورد او خدشه ای نیست.

در کتاب *تهذیب التهذیب* نیز علاوه بر مطالب فوق، اضافه شده است:

وقال مرة: لا أعلم إلا خيراً. وقال ابن معین وابن عمار والنسائي: ثقة... وذكره ابن حبان في الثقات... قلت: ونقل ابن خلفون توثيقه عن ابن نمير وغيره ووثقه العجلي أيضاً؛^{۲۷۵}

مره در باره او گفته است: جز خوبی از او سراغ ندارم. ابن معین، ابن عمار و نسائی در مورد او گفته اند که ثقة است و ابن حبان نیز او را در کتاب ثقات آورده است ... می گویم: ابن خلفون توثیق او را از ابن نمیر و غیر او نقل کرده است و عجلی نیز او را توثیق کرده است.

بنابراین، ابن شوذب نیز از ثقات معتبر است که بزرگان رجالی عامه به صراحت او را توثیق کرده اند.

مطر وراق

شخصیت بعدی، مطر وراق نام دارد. حافظ ابونعیم در مورد او می نویسد:

حدثنا عبدالله بن محمد بن جعفر قال: ثنا إسحاق بن أحمد قال: ثنا عبدالرحمن بن عمر بن رسته قال: ثنا أبوداود قال: ثنا جعفر بن سليمان قال: سمعت مالك بن دينار يقول: يرحم الله مطراً كان عبدالعلم. حدثنا أبوحامد بن جبلة قال: ثنا محمد بن إسحاق قال: ثنا العباس بن أبي طالب قال: ثنا الخليل بن عمر بن إبراهيم قال: سمعت عمي أبا عيسى يقول: ما رأيت مثل مطر في فقهه وزهده. حدثنا أبوحامد بن جبلة قال: ثنا محمد بن إسحاق قال: ثنا علي بن مسلم قال: ثنا سيار قال: ثنا جعفر بن سليمان قال: سمعت مالك بن دينار يقول: يرحم الله مطراً إني لأرجو له الجنة؛^{۲۷۶}

عبدالله بن محمد به سند خود از مالك بن دينار روایت کرده که گفت: خدا مطر را رحمت کند. همانا او بنده دانش بود. ابوحامد به سند خود از ابو عیسی روایت کرده که گفت: مانند مطر را در فقه و زهد ندیدم. و نیز ابوحامد از مالك بن دينار روایت کرده است که گفت: خدا مطر را رحمت کند. من در مورد او جز به بهشت گمان ندارم.

شهر بن حوشب

شخصیت بعدی، ابوسعید شهر بن حوشب اشعری شامی حمصی می باشد. ابن حجر در باره او می نویسد:

۲۷۵. تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۲۵ / ش ۴۴۸.

۲۷۶. حلیة الأولیاء: ۳ / ۷۵ - ۷۶.

وقال يعقوب بن شيبه قيل لابن المديني: ترضى حديث شهر؟ فقال: أنا أحدث عنه، وكان عبدالرحمن يحدث عنه، وأنا لا أدع حديث الرجل إلا أن يجتمعا عليه يحيى وعبدالرحمن على تركه وقال حرب ابن إسماعيل عن أحمد: ما أحسن حديثه ووثقه وأظنه قال: هو كندي وروى عن أسماء أحاديث حسناً... وقال حنبل عن أحمد: ليس به بأس، وقال عثمان الدارمي: بلغني أن أحمد كان يثنى على شهر، وقال الترمذي قال أحمد: لا بأس بحديث عبدالحميد بن بهرام عن شهر، وقال الترمذي عن البخاري: شهر حسن الحديث وقوى أمره وقال ابن أبي خيثمة ومعاوية بن صالح عن ابن معين: ثقة. وقال عباس الدوري عن ابن معين: ثبت. وقال العجلي: شامي تابعي ثقة. وقال يعقوب بن شيبه: ثقة على أن بعضهم قد طعن فيه. وقال يعقوب بن سفيان: وشهر وإن قال ابن عون تركوه فهو ثقة... وقال أبو جعفر الطبري: كان فقيهاً قارناً عالماً، وقال أبو بكر البزار: لا نعلم أحداً ترك الرواية عنه غير شعبة؛^{٢٧٧}

يعقوب بن شيبه می گوید: به ابن مدینی گفته شد که آیا روایات شهر را نقل می کنی؟ در پاسخ گفت: من از او نقل می کنم و عبدالرحمان نیز از او روایت می کند و من باکی ندارم که روایت مردی که یحیی و عبدالرحمان نقل کنند را روایت کنم. و نیز حرب بن اسماعیل از احمد روایت کرده که گفت: او موثق بوده، و حدیثش نیکو است. و گفت: او کندی می باشد و از اسماء، روایات نیکویی نقل کرده است... و نیز حنبل از احمد نقل کرده که در مورد او باکی نیست. و از عثمان دارمی نقل شده که گفت: به من رسیده که احمد، شهر را می ستود. ترمذی می گوید: احمد گفته است: باکی به حدیث عبدالحمید بن بهرام از شهر نیست و ترمذی از بخاری نقل کرده که گفته است: شهر فردی حسن الحدیث است و امرش قوی می باشد. ابن ابی خيثمه

و معاوية بن صالح از ابن معين نقل کرده اند که او را توثیق کرده است. عباس دوری از ابن معين نقل کرده که گفت: او ثبت است. عجلي می گوید: او شامی تابعی ثقه است. يعقوب بن شيبه می گوید: او ثقه است هر چند که برخی او را طعن زده اند. يعقوب بن سفيان می گوید: هر چند ابن عون او را ترك کرده، اما او ثقه است... ابو جعفر طبري نیز می گوید: او فقيه، قاری و عالم است و ابو بكر بزار گفته است: غیر از شعبه کسی را سراغ ندارم که روایت او را ترك کرده باشد.

بنابراین - همان گونه که گذشت - سند ابن کثیر و سند ذهبی که ابن کثیر نقل کرده هیچ اشکالی ندارد و تمام رجال این سند ثقه می باشند، اما معلوم نیست که چرا ابن کثیر و ذهبی بدون مبنای علمی سند این روایت را منکر شمرده اند؟! بنابراین اشکال نخست ابن کثیر حیرت انگیز و عجیب است که او سند ثقه را منکر معرفی کرده، پس خرده گیری از سند کاملاً بی مبنا و بی اساس است.

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خویش، روایت ابوهریره را به سند دیگری غیر از سند ابن کثیر نقل کرده است. وی می نویسد:

حبشون بن موسی بن ایوب، أبونصر الخلال: سمع علی بن سعید بن قتیبة الرملي، والحسن بن عرفة العبدي، وعلی بن عمرو الأنصاري، وعلی بن الحسين بن أشكاب، وعبدة الله بن ایوب المخرمي، وسليمان بن توبة النهرواني، وحنبل بن إسحاق الشيباني. روى عنه أبوبكر بن شاذان، وأبو الحسن الدارقطني، وأبو حفص بن شاهين، وأحمد بن الفرّج بن الحجاج، وأبو القاسم بن الثلاث، وغيرهم، وكان ثقة يسكن باب البصرة. أنبأنا عبدة الله بن علي بن محمد بن بشران، أنبأنا علي بن عمر الحافظ، حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة قال: ... اشتهر هذا الحديث من رواية حبشون. وكان

يقال إنه تفرد به، وقد تابعه عليه أحمد بن عبدة الله بن النيرى فرواه عن علي بن سعید.^{۲۷۸}

اما خرده گیری دیگر ابن کثیر مربوط به استبعاد وی از ثواب روزه روز غدیر است. ابن کثیر در این زمینه صرفاً استبعاد کرده و هیچ دلیل متقن علمی ارائه نکرده است. بسیار جای شگفتی است که ابن کثیر در حوزه مناظ ثواب و عقاب، خود را جای خداوند پنداشته و مصلحت ندانسته که روزه يك روز دارای ثواب شصت ماه روزه داری باشد؟! آیا او در مورد روایاتی که گناهان بنده را با يك استغفار آمرزیده معرفی می کند نیز چنین استبعادی دارد؟ بدون تردید سخن ابن کثیر يك جدل و مغالطه قشری می باشد؛ زیرا هرگز او و امثال او در مقامی نیستند که در مورد میزان ثواب و عقاب اعمال نظر دهند و هر کدام را که پسندیدند مورد تأیید قرار دهند.

عبدالقادر گیلانی در فضیلت روزه ماه رجب می نویسد:

فمن ذلك ما أخبرنا به الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك السقطي رحمه الله، عن الحسن بن أحمد بن عبدة الله المقرئ، بإسناده عن هارون بن عنتره، عن أبيه عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن شهر رجب شهر عظيم، من صام منه يوماً كتب الله تعالى له صوم ألف سنة، ومن صام منه يومين كتب الله صوم ألفي سنة، ومن صام منه ثلاثة أيام كتب الله تعالى له صوم ثلاثة آلاف سنة»؛^{۲۷۹}

هبة الله بن مبارك سقطي به سند خود از علی بن ابی طالب، از رسول خدا نقل می کند که فرمود: «همانا ماه رجب ماه بزرگی می باشد و هر کس يك روز از این ماه را روزه بگیرد، خداوند برای او

۲۷۸. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۸۴ / ش ۴۳۹۲.

۲۷۹. غنیة الطالبین: ۴۸۳.

ثواب هزار سال روزه داری را ثبت می نماید و هر کس در این ماه دو روز را روزه بگیرد، خداوند ثواب دو هزار سال را به او می دهد و هر کس در این ماه سه روز را روزه بگیرد، خداوند برای او ثواب سه هزار سال را می نویسد».

نورالدین حلبی در باره فضیلت روزه روز بیست و هفتم ماه رجب می نویسد:

عن أبي هريرة رضي الله تعالى عنه قال: من صام يوم سبع وعشرين من رجب كتب الله تعالى له صيام ستين شهرا، وهو اليوم الذي نزل فيه جبريل على النبي صلى الله عليه وسلم بالرسالة، وأول يوم هبط فيه جبريل؛^{۲۸۰}

از ابوهریره روایت شده که گفت: هر کس روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بخورد، خداوند برای او ثواب روزه شصت ماه را می نویسد و این روز همان روزی است که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و او را مبعوث گردانید و این نخستین روز هیبوط جبرئیل است.

حلبی پس از نقل این روایت، همان سخنی را که ابن کثیر از ذهبی نقل کرده بود را ذکر می کند و در پایان، امر به تأمل می کند. گویا حلبی نیز از سخن ذهبی و استبعاد او شگفت زده شده است!^{۲۸۱} علی بن یحیی نیز در فضیلت روزه روز عرفه می نویسد:

وحدثنا أيضاً محمد بن نعيم، بإسناد له عن أبي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من صام يوم عرفة فهو مثل صيام سنتين»؛^{۲۸۲}

ابو قتاده از رسول خدا روایت کرده که فرمود: هر کس روز عرفه را روزه بخورد، مانند کسی است که دو سال را روزه گرفته باشد.

و نیز علی بن یحیی، روایات مفصل دیگری در فضیلت روزه عرفه نقل کرده که به دلیل رعایت اختصار از نقل آن خودداری می کنیم و علاقه مندان را جهت مزید اطلاع به کتاب *نفحات الأزهار* ارجاع می دهیم.^{۲۸۳}

در هر حال از ابن کثیر که شاگرد مکتب ابن تیمیه است، توقعی غیر از این نداریم و گویی او هیچ کدام از این روایات را ندیده و تنها در فضیلت روزه غدیر «هجده ذیحجه» خدشه وارد کرده است! استدلال او آن قدر موهن و سست است که ارزش پاسخ بیش از این مقدار را ندارد و وقت خواننده این نوشتار قابل احترام تر از آن است که صرف این قبیل جدلیات گردد.

۲۸۰. السيرة الطيبة: ۱ / ۳۸۴.

۲۸۱. ر.ك: همان: ۳ / ۳۳۸.

۲۸۲. روضة العلماء ونزهة الفضلاء: مخطوط.

۲۸۳. ر.ك: نفحات الأزهار: ۸ / ۳۸۲.

در هر حال پس از بررسی سند روایت ابن کثیر و استبعاد او از روایت، آنچه مهم است نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...) در غدیر خم می باشد و ابن کثیر از قول عمر بن خطاب نقل کرده که اساساً آیه مذکور در غدیر نازل نشده و پیش از غدیر و در روز عرفه نازل گردیده است. نکته بسیار مهم اینجاست که خود ابن کثیر در بیان نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...) به شدت به چندگانه گویی و تناقض افتاده و در موارد مختلف، سخن خویش را نقض کرده است. برای روشن ساختن تناقض سخن او لازم است تا اصل سخنان وی را از نظر بگذرانیم. ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد:

وقوله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) هذه أكبر نعم الله تعالى على هذه الأمة حيث أكمل تعالى لهم دينهم... وقال أسباط، عن السدي، نزلت هذه الآية يوم عرفة، ولم ينزل

بعدها حلال ولا حرام، ورجع رسول الله صلى الله عليه وسلم فمات... وقال ابن جرير وغير واحد: مات رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد يوم عرفة بأحد وثمانين يوماً... وقال الإمام أحمد: حدثنا جعفر بن عون، حدثنا أبو العميس، عن قيس بن مسلم، عن طارق بن شهاب، قال: جاء رجل من اليهود إلى عمر بن الخطاب...، فقال عمر: والله إني لأعلم اليوم الذي نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم، والساعة التي نزلت فيها على رسول الله، عشية عرفة في يوم الجمعة. ورواه البخاري... ورواه أيضاً مسلم والترمذي والنسائي أيضاً من طرق عن قيس بن مسلم، به. ولفظ البخاري عند تفسير هذه الآية من طريق سفيان الثوري عن قيس، عن طارق، قال: قالت اليهود لعمر: إنكم تقرؤون آية لو نزلت فينا لاتخذناها عيداً. فقال عمر: إني لأعلم حين أنزلت وأين أنزلت وأين رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث أنزلت، يوم عرفة، وأنا - والله - بعرفة. قال سفيان: وأشك أن كان يوم الجمعة أم لا... وقال ابن مردويه: حدثنا أحمد بن كامل، حدثنا موسى بن هارون، حدثنا: يحيى الحماني، حدثنا قيس بن الربيع، عن إسماعيل بن سليمان، عن أبي عمر البزار، عن ابن الحنيفة، عن علي، قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قائم عشية عرفة (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ). فأمّا ما رواه ابن جرير وابن مردويه والطبراني من طريق ابن لهيعة، عن خالد بن أبي عمران، عن حنش بن عبدالله الصغاني، عن ابن عباس، قال: ولد نبيكم صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين، وخرج من مكة يوم الاثنين، ودخل المدينة يوم الاثنين، وفتح بداراً يوم الاثنين، وأنزلت سورة المائدة يوم الاثنين (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)، ورفع الذكر يوم الاثنين. فإنه أثر غريب وإسناده ضعيف... وقال ابن جرير: وقد قيل: ليس ذلك بيوم معلوم عند الناس. ثم

روى من طريق العوفي، عن ابن عباس في قوله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) يقول: ليس بيوم معلوم عند الناس. قال: وقد قيل: إنها نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسيره إلى حجة الوداع. ثم رواه من طريق أبي جعفر الرازي، عن الربيع بن أنس. قلت: وقد روى ابن مردويه

من طریق ابي هارون العبدي، عن ابي سعيد الخدري، أنها نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم حين قال لعلي: «من كنت مولاه فعلى مولاه». ثم رواه عن ابي هريرة وفيه: أنه اليوم الثامن عشر من ذي الحجة، يعني مرجعه عليه السلام من حجة الوداع. ولا يصح لا هذا ولا هذا، بل الصواب الذي لا شك فيه ولا مريية، أنها أنزلت يوم عرفة، وكان يوم جمعة، كما روى ذلك أمير المؤمنين عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب، وأول ملوك الإسلام معاوية بن ابي سفيان، وترجمان القرآن عبدالله بن عباس، وسمره بن جندب. وأرسله الشعبي، وقتادة بن دعامة، وشهر بن حوشب، وغير واحد من الأئمة والعلماء، واختاره ابن جرير الطبري رحمه الله؛^{٢٨٤}

مراد از نعمت در آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، بزرگترین نعمت الاهی می باشد که خداوند به این امت داده است؛ زیرا دینشان را با این نعمت کامل گردانیده است. اسباط از سدی نقل کرده که این آیه در روز عرفة نازل شده و پس از آن هیچ حلال و حرامی نازل نگردیده است و رسول خدا صلى الله عليه وآله پس از بازگشت از آن حج، از دنیا رفته است. طبری و دیگران نقل کرده اند که رسول خدا پس از روز عرفة به فاصله هشتاد و يك روز از دنیا رفت. امام احمد به سند خود از طارق بن شهاب روایت کرده که مردی از یهود نزد عمر بن خطاب آمد... سپس عمر گفت: به

خدا سوگند من می دانم که این آیه در چه روز و در چه ساعتی بر رسول خدا نازل گردید. همانا این آیه در ساعات پایانی روز عرفة در روز جمعه بر رسول خدا نازل شده است؛ و این روایت را بخاری نیز نقل کرده است... و نیز مسلم، ترمذی و نسائی از طریق قیس بن مسلم به این روایت اشاره کرده اند. بخاری در تفسیر این آیه از طریق سفیان ثوری از قیس و او از طارق نقل کرده که مردی از یهود به عمر گفت: شما این آیه را تلاوت می کنید، در حالی که اگر این آیه بر ما نازل می گشت، هر آینه ما آن روز را عید اعلام می داشتیم. عمر در پاسخ او گفت: همانا من دقیقا می دانم که این آیه کجا و در چه زمان و در چه حالتی بر رسول خدا نازل شده است. این آیه در عرفة بر رسول خدا نازل شد و به خدا سوگند که من عرفة حاضر بودم. سپس سفیان می گوید: و من تردید دارم که آیا روز جمعه بود یا روز دیگر. ابن مردویه به سند خود از ابوحنفیه نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) بر رسول خدا صلى الله عليه وآله نازل شد، در حالی که آن حضرت ایستاده بود و لحظات پایانی روز عرفة بود. اما روایت طبری، طبرانی و ابن مردویه به سند خود از ابن عباس که می گوید: پیامبر شما در روز دوشنبه به دنیا آمد و در روز دوشنبه از مکه خارج شد و در روز دوشنبه به مدینه وارد گشت و در روز دوشنبه فاتح بدر گردید و در روز دوشنبه سوره مانده و آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ) بر او نازل شد و در روز دوشنبه از دنیا رفت، روایتی غریب است و از سند ضعیفی برخوردار می باشد. و

نیز طبری می گوید: گفته شده که روز نزول آیه مذکور برای مردم معلوم نبوده است؛ سپس از طریق عطیه عوفی از ابن عباس روایت کرده که روز نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) برای مردم معلوم نبوده است. همچنین می گوید: این آیه بر رسول خدا در مسیر حجة الوداع نازل شد، سپس آن را از طریق ابوجعفر رازی، از ربیع بن انس روایت کرده است. گویم: این مردویه به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که آیه مذکور بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم و در هنگامی که در مورد علی علیه السلام فرمود: «من كنت مولاة فعلی مولاة» نازل گردید. آن گاه ابن مردویه از ابوهریره نقل کرده که آن روز، دوازدهمین روز از ماه ذیحجه بود؛ یعنی در مسیر بازگشت پیامبر از حجة الوداع. به نظر من نه این صحیح است و نه آن؛ بلکه نظریه صحیح بدون کوچک ترین تردید آن است که آیه مذکور در روز جمعه و در عرفه نازل شده، همانطور که این روایت از عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب و نخستین پادشاه اسلام، یعنی معاویه بن ابی سفیان و مفسر قرآن، یعنی عبدالله بن عباس و سمره بن جندب نقل گردیده است. همچنین شعبی به صورت مرسل و قتادة بن دعامة، شهر بن حوشب و بسیاری از عالمان آن را روایت کرده و طبری نیز همین قول را پذیرفته است.

همان گونه که ملاحظه می شود، سخن ابن کثیر در تفسیر آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) بسیار مشروح و مفصل است. از مجموع اقوالی که ابن کثیر نقل کرده است، به نکات ذیل می توان اشاره نمود:

۱. طبق روایت عمر بن خطاب، نزول آیه در عشیة روز عرفه بوده و روز عرفه نیز جمعه بوده است.

۲. طبق روایت سفیان، معلوم نیست که آیا روز جمعه بوده یا نه؟ بنابراین روز جمعه مورد تردید قرار گرفته است.

۳. طبق روایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تنها اشاره شده که نزول آیه در عشیة عرفه بوده است؛ اما مشخص نشده که آیا جمعه بوده یا روزی دیگر.

۴. طبق روایت ابن عباس، نزول آیه در روز دوشنبه بوده و اصلاً سخنی از عرفه به میان نیامده است.

۵. طبق روایت دیگری از ابن عباس، اساساً روز نزول آیه برای مردم معلوم نشده؛ یعنی نه جمعه و نه عرفه معلوم نگردیده است.

۶. طبق روایت انس بن مالك، آیه در مسیر بازگشت از حجة الوداع نازل شده است؛ بنابراین پس از عرفه بوده و اشاره ای به روز جمعه نشده است.

۷. طبق روایت أبوسعید خدری و أبوهیرره، آیه در روز هجده ذیحجه نازل شده که همان روز غدیر خم می باشد.

البته تفحص ابن کثیر دقیق نیست؛ زیرا اقوال دیگری نیز وجود دارد. به عنوان نمونه صاحب *فتح الباری* از قول بیهقی می نویسد:

أنها نزلت یوم الترویة: ۲۸۵

این آیه در روز ترویة نازل شده است.

و نیز نسائی با همان سندی که بخاری نقل کرده، می نویسد:

قال عمر: قد علمت الیوم الذی أنزلت فیہ والليلة التي أنزلت، ليلة الجمعة، ونحن مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم بعرفات: ۲۸۶

عمر گفت: من روز و شبی که این آیه در آن نازل شد را می دانم و همانا این آیه در شب جمعه نازل

گردید و ما همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات بودیم.

بنابراین باید روز ترویة و شب جمعه که در واقع ساعات پایانی روز پنج شنبه به حساب می آید را به اقوال مذکور بیافزاییم. حال بسیار جای تعجب است که ابن کثیر با وجود چنین اضطراب و تشتتی که در اقوال وجود دارد، با جزم و یقین اعلام می کند که این آیه در روز جمعه و در عرفه بر رسول خدا نازل شده است! و صرفاً اقوال مخالف نظر خویش را غیر صحیح معرفی می کند و هیچ برهانی بر بطلان اقوال دیگر ارائه

نمی دهد! گویا وی اصلاً روایاتی که نزول این آیه را به روز غدیر اختصاص داده، ندیده یا نخواسته ببیند؛ در حالی که روایات روز غدیر صحیح بوده و از سند ضعیفی برخوردار نمی باشد. اما ابن کثیر ترجیح داده تا چشم خود را بر تمام اقوال ببندد و روایات صحیح را نادیده انگارد و تنها بر روز جمعه و روز عرفه پای فشارد! نگارنده این سطور در پاسخ ابن کثیر تنها متحیر و متعجب است و جز حیرت، پاسخی نمی توان به ابن کثیر داد. آیا با کسی که روایات صحیح را نادیده می گیرد و بدون دلیل، روایات صحیح را وانهاده و با وجود تناقض فراوان در روایاتی که خود نقل کرده، باز بر نظر خویش پافشاری می کند، می توان از برهان و منطق سخن گفت؟!

آیه سوم: (سَأَلْ سَائِلٌ...)

خداوند در آیات نخستین سوره معارج می فرماید:

۲۸۵. فتح الباری: ۸ / ۲۰۴.

۲۸۶. سنن النسائی: ۵ / ۲۵۱؛ السنن الکبری: ۲ / ۴۲۰ / ش ۳۹۹۷.

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)^{۲۸۷}

پرسش گری از عذاب واقع شونده ای پرسید، که اختصاص به کافران دارد و آن را بازدارنده ای نیست. این آیه نیز از جمله آیاتی است که به خصوص در مورد ماجرای غدیر خم نازل گردیده است. ابواسحاق ثعلبی در تفسیر این آیه می نویسد:

سئل سفیان بن عیینة عن قول الله سبحانه: (سَأَلَ سَائِلٌ) فيمن نزلت؟ فقال: لقد سألتني عن مسألة ما سألتني أحد قبلك. حدثني أبي، عن جعفر بن محمد، عن آبائه فقال: لما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بغدير خم، نادى بالناس فاجتمعوا، فأخذ بيد علي فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، فشاع ذلك وطار في البلاد، فبلغ ذلك الحرث بن النعمان الفهري، فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ناقه له حتى أتى الأبطح، فنزل عن ناقته وأناخها وعقلها، ثم أتى النبي صلى الله عليه وسلم وهو في ملاء من أصحابه فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا إله إلا الله وأنت رسول الله، فقبلناه منك. وأمرتنا أن نصلي خمساً، فقبلناه منك، وأمرتنا بالزكاة فقبلناه، وأمرتنا بالحج فقبلناه وأمرتنا أن نصوم شهراً فقبلنا، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك فضلته علينا وقلت: «من كنت مولاه فعلي مولاه»! فهذا شيء منك أم من الله تعالى؟! فقال: «والذي لا إله إلا هو هذا من الله». فولى الحرث بن النعمان يريده راحلته وهو يقول: اللهم إن كان ما يقوله حقاً فأمطر علينا حجارة من السماء أو انتنا بعذاب أليم. فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله. وأنزل الله سبحانه: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)^{۲۸۸};

از سفیان بن عیینة در مورد آیه (سَأَلَ سَائِلٌ) سؤال پرسیده شد که این آیه در شأن چه کسی نازل گردیده است؟ او در پاسخ گفت: از من در مورد مسأله ای سؤال پرسیدی که هیچ کس پیش از تو سؤال نپرسیده بود. همانا من از جعفر بن محمد از قول پدرانش شنیدم که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم مردم را جمع نمود و دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». این سخن همه جا منتشر گردید و میان مردم گسترده شد. در این هنگام حارث بن نعمان فهري در حالی که سوار بر شتر بود به مدینه آمد و خدمت رسول خدا رسید و در حالی که رسول خدا در میان اصحاب بود، از آن حضرت پرسید: ای محمد، ما را امر نمودی تا به یکتایی خداوند شهادت دهیم و نبوت تو را بپذیریم و ما از تو پذیرفتیم و نیز به ما امر نمودی تا پنج مرتبه در روز نماز بگزاریم و ما پذیرفتیم و به ما امر نمودی تا زکات بدهیم و ما پذیرفتیم و نیز امر

۲۸۷. سوره معارج، آیه ۱ - ۲.

۲۸۸. تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۳۵.

نمودی تا روزه بگیریم و ما پذیرفتیم و نیز امر نمودی تا به حج برویم و ما پذیرفتیم. اما تو به این اوامر راضی نشدی و اراده کردی تا پسر عمویت را بر ما مسلط گردانی و گفتی: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است!» حال بگو آیا این سخن از سوی تو است یا خدا؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ او فرمود: «به خداوندی سوگند که هیچ معبودی به جز او نیست، این سخن از جانب خداوند است». در این هنگام حارث بن نعمان در حالی که به سمت ناقه خود می رفت، گفت: پروردگارا، اگر محمد راست می گوید، سنگی از آسمان بر من بفرست و یا مرا به عذاب سختی مبتلا کن. و چون حارث به شترش رسید، ناگهان سنگی از جانب خدا آمد و بر سرش اصابت کرد و از نشیمنگاهش خارج شد و او را به هلاکت رساند و در این هنگام آیه (سَأَلْ سَائِلٌ) نازل گردید.

روایت فوق طبق قرانت ثعلبی، مورد قبول بسیاری از حدیث نگاران و مفسران بزرگ عامه قرار گرفته است و اهمیت تفسیر ثعلبی نزد دانشوران عامه به اندازه ای زیاد است که با توجه به کاستی هایی که در تفسیر ثعلبی به چشم می خورد، اما در عین حال، برخی مانند ابن اثیر کوشیده اند تا با توضیح اتصال سند خویش به ثعلبی، از روایات وی بهره ببرند. ابن اثیر در این مورد می نویسد:

تفسیر القرآن المجید لأبی إسحاق الثعلبی. أخبرنا به أبو العباس أحمد بن عثمان بن أبي علي بن مهدي الزراري الشيخ الصالح رحمه الله تعالى قال: أخبرنا الرئيس مسعود بن الحسن بن القاسم الأصبهاني وأبو عبد الله الحسن بن العباس الرستمي قالوا: أخبرنا أحمد بن خلف الشيرازی قال: أنبأنا أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي بجميع كتاب الكشف والبيان في تفسير القرآن، سمعت عليه من أول الكتاب إلى آخر سورة النساء. وأما من أول سورة المائدة إلى آخر الكتاب فإنه حصل لي بعضه سماعاً وبعضه إجازة واختلط السماع بالإجازة، فأنا أقول فيه أخبرنا به إجازة إن لم يكن سماعاً، فإذا قلت أخبرنا أحمد بإسناده إلى الثعلبي فهو بهذا الإسناد؛^{۲۸۹}

تفسیر قرآن مجید ابواسحاق ثعلبی از طریق ابوعباس أحمد بن عثمان روایت شده که او می گوید: مسعود بن حسن اصفهانی و ابوعبدالله حسن بن عباس رستمی از أحمد بن خلف شیرازی و او از ابواسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم ثعلبی، کتاب الکشف و البیان را روایت کرده است و من این کتاب را از ابتدا تا آخر سوره نساء روایت کردم. اما برخی از قسمت های ابتدای سوره مانده تا آخر کتاب را از طریق سماع به دست آوردم و برخی قسمت های دیگر را از طریق اجازة و در مواردی نیز میان سماع و اجازة خلط شده است. من می گویم: به ما از راه اجازة خبر رسیده هر چند که سماع نباشد،

پس هنگامی که می‌گویم: «احمد به سند خود از ثعلبی به ما خبر داده» مرادم همین کیفیت از اسناد است.

نیز ابومحمد بن محمد امیر نیز در بیان سند تفسیر ثعلبی می‌نویسد:

تفسیر الثعلبی وسائر مؤلفاته بسند صاحب المنح من طریق ابن البخاری، عن منصور بن عبدالمعمر و عبدالله بن عمر الصفار والمؤید بن محمد الطریثی کلهم، عن أبي محمد العباس بن محمد بن أبي منصور الطوسي، عن أبي سعيد بن محمد، عن أبي إسحاق أحمد بن محمد النيسابوري الثعلبي وهو لقب وليس بنسب توفي سنة ٢٧٤؛ ٢٩٠

تفسیر ثعلبی و دیگر نوشته‌های او به سند صاحب منح از طریق ابن بخاری، از منصور بن عبدالمعمر، از عبدالله بن عمر صفار و مؤید بن محمد طریثی و تمام آنان از ابومحمد عباس بن محمد بن ابی منصور طوسی، از ابوسعید بن محمد، از ابواسحاق احمد بن محمد نیشابوری ثعلبی روایت گردیده؛ در حالی که (ثعلبی) از القاب او است نه نسب و در سال چهار صد و بیست و هفت از دنیا رفته است. این در حالی است که بزرگان عامه تفسیر ثعلبی را پذیرفته و از آن به عنوان يك منبع غنی بهره‌جسته‌اند و این اعتماد را می‌توان در استناد به اقوال ثعلبی در کتب معتبر تفسیری جستجو نمود. روایت ثعلبی از ماجرای حارث بن نعمان را گروه زیادی از قول او نقل کرده‌اند. سبط ابن جوزی می‌نویسد:

اتفق علماء السير أنّ قصة الغدير كانت بعد رجوع النبي صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، في الثامن عشر من ذي الحجة، جمع الصحابة وكانوا مائة وعشرين ألفاً وقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه». الحديث. نص صلى الله عليه وسلم على ذلك بصريح العبارة دون التلويح والإشارة. وذكر أبوإسحاق الثعلبي في تفسيره بإسناده: أن النبي صلى الله عليه وسلم لما قال ذلك، طار في الأفطار وشاع في البلاد والأمصا، فبلغ ذلك الحرث بن نعمان الفهري...؛ ٢٩١

علمان سیره نویس اتفاق نظر دارند که ماجرای غدیر پس از رجوع پیامبر از حجة الوداع و در روز هجدهم ماه ذیحجه و در حالی به وقوع پیوسته که یکصد و بیست هزار نفر از صحابه حاضر بودند که رسول خدا فرمود: «هر کس من مولای او هستم اینک علی مولای او است». رسول خدا صلى الله عليه وآله با این بیان و با تصریحی روشن، مطلب را اداء نمود و از اشاره و تلویح خودداری کرد. اما ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نوشته است که پس از آنکه پیامبر امیرالمؤمنین را منصوب فرمود، این خبر در تمام شهرها پخش گردید... [اشاره به روایتی که پیش از این از ثعلبی نقل شد].

٢٩٠. عبقات الأنوار: ٩ / ٣٦٣، به نقل از رسالة الأسانید.

٢٩١. تذكرة الخواص: ٣٧.

گروهی دیگر از عالمان عامه همچون زرندی، ابن صباغ مالکی، محدث شیرازی، مناوی، احمد بن باکثیر مکی، حلبی، احمد عجیلی و دیگران نیز روایت حارث بن نعمان را از ثعلبی نقل کرده اند و ما به دلیل پرهیز از اطناب کلام، از نقل آن خودداری می کنیم و علاقه مندان را به کتاب *عبقات الانوار*، جلد نهم ارجاع می دهیم.

پرواضح است که روایت حارث بن نعمان دلالت روشنی بر خلافت و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؛ زیرا تعبیر «ولم ترض بهذا حتى أخذت بضبعي ابن عمك فضلته علينا وقلت: من كنت مولاه فعلي مولاه» به صراحت معنای مولا را معین می سازد و جای هیچ گونه تردیدی را باقی نمی گذارد.

در این میان، ابن تیمیه از کسانی است که بسیار تلاش نموده تا با خرده گیری های گوناگون، اصل ماجرای حارث بن نعمان و نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ...) را زیر سؤال ببرد و اساس این ماجرا را به چالش بکشد. نظر به اهمیت ماجرای حارث بن نعمان و صراحت آن در اثبات معنای اولویت، ناگزیر از بیان اصل عبارت ابن تیمیه و سپس بیان پاسخ آن باشیم و پیشاپیش از مخاطب این سطور به دلیل زیاده گویی پوزش می طلبیم. ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنة* می نویسد:

الوجه الثاني - أن نقول: في نفس هذا الحديث ما يدل على أنه كذب من وجوه كثيرة، فإن فيه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما كان بغدير يدعى خمأ نادى الناس فاجتمعوا، فأخذ بيد علي وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، وإن هذا قد شاع وطار بالبلاد، وبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري، وأنه أتى النبي صلى الله عليه وسلم على ناقته وهو في الأبطح، وأتى وهو في ملاء من الصحابة، فذكر أنهم إمتثلوا أمره بالشهادتين والصلاة والزكاة والصيام والحج ثم قال: ألم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا وقلت: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، وهذا منك أم من الله؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «هو من أمر الله»، فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول: اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم، فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله وأنزل الله: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ) الآية. فيقال لهؤلاء الكذابين: أجمع الناس على أن ما قاله النبي صلى الله عليه وسلم بغدير خم كان مرجعه من حجة الوداع، والشريعة تسلم هذا وتجعل ذلك اليوم عيداً، وهو اليوم الثامن عشر من ذي الحجة والنبي صلى الله عليه وسلم لم يرجع إلى مكة بعد ذلك بل رجع من حجة الوداع إلى المدينة، وعاش تمام ذي الحجة والمحرم والصفري، وتوفي في أول ربيع الأول. وفي هذا الحديث يذكر أنه بعد أن قال هذا بغدير خم، وشاع في البلاد، جاءه الحارث وهو بالأبطح والأبطح بمكة. فهذا كذب جاهل لم قصة غدیر خم. وأيضاً: فإن هذه السورة - سورة سأل سائل - مكية باتفاق أهل العلم، نزلت بمكة قبل الهجرة، فهذه نزلت قبل غدیر خم بعشر سنين أو

أكثر من ذلك...» فكيف تكون نزلت بعده وأيضاً قوله: (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ

إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ) في سورة الأنفال، وقد نزلت عقيب بدر بالاتفاق، قبل غدیر خم بسنين كثيرة. وأهل التفسير متفقون على أنها نزلت بسبب ما قاله المشركون للنبي صلى الله عليه وسلم قبل الهجرة، كأبي جهل وأمثاله... وأيضاً: فإنهم لما استفتحوا بين الله أنه لا ينزل عليهم العذاب محمد صلى الله عليه وسلم فيهم فقال: (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ انْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) ثم قال الله تعالى: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) واتفق الناس على أن أهل مكة لم تنزل عليهم حجارة من السماء لما قالوا ذلك. فلو كان هذا آية لكان من جنس آية أصحاب الفيل، ومثل هذا مما تتوفر الهمم والدواعي على نقله، ولو أن الناقل طائفة من أهل العلم، فلما كان هذا لا يرويه أحد من المصنفين في العلم لا المسند ولا الصحيح ولا الفضائل ولا التفسير ولا السير ونحوها، إلا ما يروى بمثل هذا الإسناد المنكر علم أنه كذب وباطل. وأيضاً: فقد ذكر في هذا الحديث إن هذا القائل آمن بمباني الإسلام الخمس، وعلى هذا فقد كان مسلماً فإنه قال: فقبلناه منك، ومن المعلوم بالضرورة أن أحداً من المسلمين على عهد النبي صلى الله عليه وسلم لم يصبه هذا. وأيضاً: فهذا الرجل لا يعرف في الصحابة؛^{٢٩٢}

وجه دوّم: از متن این حدیث استفاده می شود که این حدیث دروغی بیش نیست؛ زیرا در این حدیث اشاره شده که پس از معرفی امیرالمؤمنین به دست پیامبر به عنوان مولا، این خبر در تمام شهرها منتشر شد و حارث بن نعمان فهري در حالی که سوار بر شتر بود به ابطح آمد و پیامبر را در حالی دید که در میان اصحاب بود و عرضه داشت: ما اقرار به شهادتین، نماز، زکات، روزه و حج را از تو پذیرفتیم، در حالی که تو به این مقدار راضی نشدی و پسر عمویت را بر ما مسلط گرداندی! حال بگو آیا این فرمان از جانب خداوند بود یا از جانب خودت؟ رسول خدا فرمود: «از جانب خداست». آنگاه حارث در حالی که به سمت مرکب خود می رفت، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا، اگر راست می گوید، سنگی از آسمان بر سر من بفرست و یا عذابی دردناک نازل کن. هنگامی که حارث به مرکب خود رسید، سنگی فرو آمد و سر او را درید و از نشیمنگاهش خارج شد و در این هنگام آیه (سَأَلْ سَائِلٌ...) فرو آمد.

پس باید به آن دروغ پردازان گفت: همگان بر این باور بوده و اتفاق نظر دارند که سخن پیامبر در روز غدیر خم و در مسیر بازگشت از حجة الوداع ایراد شده و شیعه نیز این نکته را پذیرفته و روز غدیر را عید قرار داده است و روز غدیر، هجدهم ماه ذیحجه است و پیامبر پس از این روز هرگز به مکه نرفت

و مستقیم وارد مدینه شد و تمام سه ماه ذیحجه، محرم و صفر را در مدینه بود تا اینکه در ابتدای ربیع الاول از دنیا رفت، در حالی که در روایت فوق اشاره شده که پس از انتشار حدیث غدیر در بلاد مختلف، حارث بن نعمان در ابطح نزد پیامبر آمد و ابطح در مکه است [و این تناقض دلیل کذب روایت است]. از سوی دیگر، سوره ای که آیه [سنل سائل...]] در آن است، به اتفاق اهل علم مکی می باشد و پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده؛ یعنی به فاصله ده ها سال پیش از غدیر خم!... و نیز آیه (إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ) نیز در سوره انفال است و به فاصله سال های زیاد پیش از غدیر خم و در ماجرای نبرد بدر نازل گردیده است و نیز اهل تفسیر اتفاق نظر دارند که این آیه به مناسبت سخن مشرکانی مانند ابوجهل و ... بر پیامبر نازل گردیده که آن سخن در مکه و پیش از هجرت گفته شده است ... و نیز از آنجا که آنان استحقاق عذاب الاهی را داشتند؛ اما خداوند فرمود تا زمانی که رسول خدا در میان آنان باشد، عذابی نخواهد فرستاد و فرمود: (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ). همچنین تمام مردم می دانند که پس از سخن مشرکان در مکه، هرگز سنگی از آسمان فرو نیامد. و نیز اگر این آیه از جنس آیه اصحاب فیل باشد، باید انگیزه نقل آن بسیار زیاد باشد، هر چند که برخی از اهل علم به آن اشاره کرده اند؛ اما نگارندگان مسانید، صحاح، فضائل نویسان، مفسران و سیره نویسان هیچ کدام بدان اشاره نکرده اند و از همین جا بطلان این حدیث معلوم می گردد. و نیز در همین حدیث اشاره گردیده که قائل این حدیث؛ یعنی حارث بن نعمان، به اصول پنجگانه اسلام باور داشته و مسلمان بوده است؛ زیرا اعتراف کرده که ما «به نماز، حج و...» ایمان آوردیم و بالضروره هیچ مسلمانی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به عذاب گرفتار نیامده است. و از سوی دیگر نام این مرد، یعنی نعمان بن حارث در میان صحابه به ثبت نرسیده است. همانگونه که ملاحظه می شود، ابن تیمیه با وفادار ماندن به شیوه خرده گیری خویش، از مجموعه عواملی برای زیر سؤال بردن ماجرای حارث بن نعمان بهره برده و ما مجموع شبهه وی را در چند موضوع جای می دهیم و سپس پاسخ می گوئیم:

نخست: ابن تیمیه ادعا می کند که ابطح نام مکانی در مکه است و حارث بن نعمان در ابطح خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از حجة الوداع هرگز به مکه نرفته است.

در پاسخ ابن تیمیه مانند موارد دیگر شبهات وی، ابتدا باید سخت اظهار حیرت نمود، زیرا معلوم نیست که ابن تیمیه با استناد به کدامین منبع، ابطح را صرفاً به معنای مکانی در مکه ذکر کرده است؟

ابطح در لغت به معنای زمین شن زار و زمینی می باشد که مسیر عبور سیل آب است و حتی به برخی نقاط شهر مدینه نیز به همین اعتبار ابطح گفته شده است. جوهری در صحاح می نویسد:

والأبطح مسيل واسع فيه دقاق الحصى، والجمع الأباطح والبطاح أيضاً على غير القياس. قال الأصمعي: يقال بطاح بطح كما يقال: أعوام عوم حكاه أبو عبيد، والبطيحة والبطحاء مثل الأبطح، ومنه بطحاء مكة؛^{٢٩٣}

ابطح زمین گسترده شن زار و مسیر عبور سیل آب است و جمع آن به صورت غیر قیاسی، اباطح و بطاح می باشد. اصمعی می گوید: گفته می شود بطاح و بطح همانگونه که گفته می شود أعوام و عوم و این نکته را ابو عبیده حکایت کرده است. بطيحة و بطحاء مانند ابطح است و نیز به مکه، بطحاء گفته می شود.

فیروز آبادی نیز می نویسد:

والبطح ككتف والبطيحة والبطحاء والأبطح: مسيل واسع فيه دقاق الحصى؛^{٢٩٤}

البطح مانند کتف، بطيحة، بطحاء و ابطح: به محل عبور سیل آب گفته می شود که دارای سنگ ریزه باشد.

همچنین بورینی در شرح قصیده ابن فارض می نویسد:

أسعد أخي وغنني بحديث من * حل الأباطح إن رعيت إخواني.

قال: والأباطح جمع الأبطح، وهو مسيل واسع فيه دقاق الحصى؛

[مراد از اباطح در شعر مذکور] جمع ابطح است و ابطح نام مکان گسترده ای است که محل عبور سیل آب می باشد و در آن سنگ ریزه به چشم می خورد.

قاضی أبو عبدالله محمد بن أحمد بن محمد بن مرزوق در شرح سخن بوصیری می نویسد:

وأحيت السنة البيضاء دعوته * حتى حكمت غرة في الأعصر الدهم

بعارض جاد أو خلت البطاح بها * سيب من اليم أو سيل من العرم

قال: والأبطح مسيل واسع فيه دقاق الحصى، والجمع الأباطح والبطاح أيضاً على غير قياس...

ومنه بطحاء مكة وبتائح النبط بين العراقيين، وتبطح السيل اتسع في البطحاء؛^{٢٩٥}

ابطح به مکان گسترده ای گفته می شود که محل عبور سیل آب است و دارای سنگ ریزه می باشد و

جمع آن به صورت غیر قیاسی، اباطح و بطاح است... و نیز به مکه، بطحاء گفته می شود و همچنین به

مکانی در منطقه عراقین، بتائح النبط گفته می شود.

بنابراین واژه بطحاء دارای معنای عامی بوده و به مطلق سیل آب گیر و سرزمین سنگ ریزه

اطلاق می شود؛ از این رو ابن تیمیه هرگز از معنای لغوی ابطح نمی تواند استفاده کند که ابطح

٢٩٣. الصحاح: ١ / ٣٥٦.

٢٩٤. القاموس المحيط: ١ / ٢١٦.

٢٩٥. عبقات الأنوار: ١٠ / ٩٣ - ٩٤، به نقل از الإستيعاب في شرح البردة البوصيرية.

صرفاً در مکه است. از سوی دیگر، در برخی منابع تصریح شده که واژه ابطح در مورد مدینه نیز به کار رفته است. سمهودی در کتاب خلاصة الوفاء بأخبار دار المصطفى که در مورد شهر مدینه نگاشته می نویسد:

في بقاعها وآطامها وبعض أعمالها وأعراضها وجبالها: البطحاء، يدفع فيها طرف عظم الشامي وما دبر من الصلصلين، وتدفع هي من بين الجبلين في العقيق؛^{۲۹۶}
در بقاع و نیزارها و اطراف و کوههای این شهر منطقه ای به نام بطحاء وجود دارد که از يك سو به شام و در میان دو کوه قرار گرفته است.

پیش از این بیان شد که بطحاء و ابطح از يك ماده مشترك لغوی است؛ بنابراین همانگونه که سمهودی می نویسد، مکانی در مدینه به نام بطحاء وجود داشته و سمهودی آدرس دقیق این نقطه را نیز ذکر کرده است. سیوطی نیز در شرح شعر فرزدق می نویسد:

تنح عن البطحاء إن قديمها * لنا والجبال الراسيات الفوارع ...
قال: والبطحاء الموضع الواسع، وأراد هنا ببطحاء: مكة؛^{۲۹۷}

بطحاء به زمینی وسیع گفته می شود و در این بیت، مراد از بطحاء مکه است.

تعبیر سیوطی به روشنی دلالت بر این نکته دارد که بطحاء نام اختصاصی مکه نیست؛ از این رو با تعبیر «مراد در این بیت» اشاره می کند که بطحاء معنای عامی داشته و در مواردی نیز به نقطه ای در مکه اطلاق می گردد.

سمهودی در قسمتی دیگر از کتاب خویش، پس از نقل قول از ابوعبیده در بیان معنای عقیق می نویسد:

ويقال له: بطاويح فيصب ذلك في النقيع على أربعة برد من المدينة في يمانها؛^{۲۹۸}

[از مقابل حره مکانی وجود دارد] که به آن بطاويح گفته می شود که از سمت راست مدینه به مسافت چهار برد به نقيع می رسد.

حسین بن معین میبیدی نیز در شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام و در توضیح بیت

أنا ابن المجبل بالأبطحين *** وبالبيت من سلفي غالب^{۲۹۹}

به صراحت از مکانی به نام ابطح در مدینه منوره نام می برد. بنابراین خرده گیری به واژه ابطح برای انکار يك حدیث، شیوه پسندیده ای نیست و همان گونه که اشاره شد، اساساً ابطح نام انحصاری

۲۹۶. خلاصة الوفاء بأخبار دار المصطفى: ۲ / ۵۶۰.

۲۹۷. شرح شواهد معنی اللبيب: ۱ / ۱۳ - ۱۴.

۲۹۸. خلاصة الوفاء بأخبار دار المصطفى: ۲ / ۲۳۶.

۲۹۹. عیقات الأنوار: ۱۰ / ۱۰۴، به نقل از الفواتح شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱۹۷.

برای نقطه ای در مکه نیست و در مدینه نیز منطقه ای به نام ابطح وجود دارد. وانگهی ماجرای حارث بن نعمان دارای چند روایت است که تنها در يك روایت آن نامی از ابطح به میان آمده است و در دیگر روایات این ماجرا اشاره ای به نام ابطح نشده است. شهاب الدین دولت آبادی در نقل این ماجرا می نویسد:

وفي الزاهدية عند قوله تعالى: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ) في تفسير الثعلبي نزولاً: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوماً: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله». فسمع ذلك واحد من الكفرة من جملة الخوارج، فجاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا محمد هذا من عندك أو من عند الله؟ فقال: هذا من عند الله. فخرج الكافر من المسجد وقام على عتبة الباب وقال: إن كان ما يقوله حقاً فأنزل علي حجراً من السماء. قال: فنزل حجر ورضخ رأسه. فنزلت السورة؛^{٣٠٠}

و در زاهديه به نقل از تفسیر ثعلبی در بیان شأن نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ) وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمن باش. یاری کننده او را یاری کن و ذلیل کننده او را خوار نما». این

سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را فردی از کافران خوارج شنید و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: ای پیامبر خدا، این سخن از جانب خودت بود یا از جانب خداست؟ رسول خدا فرمود: «این فرمان خداست». در این هنگام آن مرد خارج شد و در حالی که به درگاه رسیده بود، گفت: پروردگارا، اگر راست گوید اینک سنگی را فرو بفرست. در این هنگام سنگی فرو افتاد و آن مرد به هلاکت رسید. و این گونه شد که این سوره نازل گردید.

جای بسی تعجب و حیرت است که ابن تیمیه هنگامی که در مقام خرده گیری بر روایات فضائل مانند حدیث خیبر (رایت) برمی آید، می کوشد تا به گمان خویش تنها به قدر متیقن از الفاظ حدیث اکتفا نماید و در میان انبوه روایات، تنها به نقلی تمسک کند که از کمترین الفاظ برخوردار است. اما در مورد ماجرای حارث بن نعمان کوشیده تا مفصل حدیث را مورد نقد قرار دهد و واژه ابطح را به عنوان نقض حدیث تلقی نماید، در حالی که طبق روایات دیگر مانند روایتی که گذشت، اساساً نامی از ابطح به میان نیامده و حتی بالاتر از این نکته، طبق روایت حلبی به صراحت بیان شده که حارث بن نعمان در مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است. حلبی می نویسد:

قال بعضهم: ولما شاع قوله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه» في سائر الأمصار، وطار في جميع الأقطار، فبلغ الحارث بن النعمان الفهري، فقدم المدينة فأتاها راحته عند باب المسجد، فدخل والنبي صلى الله عليه وسلم جالس وحوله أصحابه، فجاء حتى جثا بين يديه ثم قال: ...؛^{٣٠١}

برخی می گویند: هنگامی که سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است» منتشر شد و در تمام شهرها پخش گردید، این سخن به گوش حارث بن نعمان فهري رسید و او به مدینه آمد و مرکبش را مقابل درب مسجد بست و بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شد و در حالی که آن حضرت در میان اصحاب بود، عرضه داشت:

روایت حلبی از نظر نقل جزئیات ماجرا با روایت ثعلبی همسو است، منتها با این تفاوت که در روایت ثعلبی ابطح آمده است؛ اما در روایت حلبی از واژه مدینه استفاده شده است و گویی ابن تیمیه نخواست این اختلاف را ببیند و صلاح ندانسته تا به جای خرده گیری، از خردورزی استفاده نماید! در هر حال وجه نخست شبیه یکم کاملاً پاسخ داده شد و بیان گردید که اولاً ابطح اختصاص به مکه ندارد و بر مدینه نیز اطلاق می شود، و ثانیاً در برخی از روایات اساساً نام مکانی که حارث بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شده قید نگردیده و ثالثاً طبق برخی روایات، تصریح شده که نام آن مکان مدینه بوده است. در هر صورت، جمع نمودن میان این روایات به آسانی امکان پذیر است و جای تردید باقی نمی گذارد.

دوم: ابن تیمیه ادعا کرد که سوره ای که آیه (سَأَلْ سَائِلٌ...) در آن است از سور مکی می باشد و نیز آیه (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ) در جنگ بدر نازل گردیده و سالها پیش از غدیر خم بر پیامبر صلى الله عليه وآله فرو فرستاده شده است.

شبیه ابن تیمیه حیرت انگیز است؛ زیرا او از فرط کینه توزی، اصلاً توجه نکرده که چگونه خرده گیری می نماید! در کجای ماجرای حارث بن نعمان کسی ادعا کرده که آیه (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ...) پس از حجة الوداع نازل شده و چه کسی نزول این آیه در جنگ بدر را انکار نموده است؟! حارث بن نعمان هنگام خروج از مسجد، آیه ای را زمزمه کرده که این آیه سالها پیش نازل شده است. حال کجای این قضیه اشکال دارد؟! ابن تیمیه سیاه نمایی حیرت انگیزی کرده؛ زیرا هیچ کس ادعا نکرده که آیه (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ...) در ماجرای حارث بن نعمان نازل شده؛ بلکه در متن روایت وارد شده که حارث بن نعمان از فرط عصبانیت، این آیه را زمزمه کرد. گویی ابن تیمیه دقت نکرده یا نخواست دقت

کند که آیه (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ...) اساساً ربطی به ماجرای حارث بن نعمان ندارد و کسی ادعا نکرده که این آیه در مورد آن ماجرا نازل شده، بلکه این آیه جزئی از ماجرای حارث بن نعمان می باشد. عجیب تر از اشکال نخست او، ایراد گرفتن به مکی بودن سوره معارج است. آیا ابن تیمیه خبر نداشته که آیات بسیاری در قرآن بوده که چندبار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده است؟! پس اگر ابن تیمیه خبر ندارد، اینک ما او و پیروانش را از این مهم آگاه می نمائیم. سیوطی در کتاب *الإتقان* می نویسد:

النوع الحادي عشر: - ما تكرر نزوله - صرح جماعة من المتقدمين والمتأخرين بأن من القرآن ما تكرر نزوله. قال ابن الحصار: قد يتكرر نزول الآية تذكيراً وموعظة، وذكر من ذلك خواتيم سورة النحل، وأول سورة الروم. وذكر ابن كثير منه آية الروح، وذكر قوم منه الفاتحة، وذكر بعضهم منه قوله: (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا) الآية: ٣٠٢

نوع یازدهم: آنچه که نزولش تکرار شده است و گروهی از پیشینیان و پسینیان با صراحت گفته اند که برخی از قسمت های قرآن چندبار نازل گردیده است. ابن حصار می گوید: گاهی نزول آیه برای تذکر و موعظه تکرار گردیده است که از آن جمله می توان به خواتیم سوره نحل و ابتدای سوره روم اشاره نمود. ابن کثیر آیه روح را نیز از این گروه از آیات معرفی نموده و برخی سوره حمد و آیه (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا) را نیز اضافه کرده اند.

همچنین سیوطی به نقل از زرکشی می نویسد:

وقال الزركشي في البرهان قد ينزل الشيء مرتين تعظيماً لشأنه وتذكيراً عند حدوث سببه خوف نسيانه ثم ذكر منه آية الروح وقوله: (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ) الآية. قال فإن سورة الإسراء وهود مكيتان، وسبب نزولهما يدل على أنّهما نزلتا بالمدينة، ولهذا أشكل ذلك على بعضهم ولا إشكال لأنها نزلت مرة بعد مرة، قال: وكذلك ما ورد في سورة الإخلاص من أنّها جواب للمشركين بمكة وجواب لأهل الكتاب بالمدينة وكذلك قوله (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا) الآية قال: والحكمة في هذا كله أنه قد يحدث سبب من سؤال أو حادثة تقتضي نزول آية وقد نزل قبل ذلك ما يتضمنها فيوحى إلى النبي صلى الله عليه وسلم تلك الآية بعينها تذكيراً لهم بها وبأنها تتضمن هذه: ٣٠٣

زرکشی در کتاب البرهان می گوید: گاهی آیه ای به دلیل عظمت شأن و از باب تذکر دوبار نازل شده است؛ زیرا به سبب عاملی، نگرانی از فراموشی آن در میان بوده است. سپس او آیه روح و آیه (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ) را مثال می زند. همچنین می گوید که سوره اسراء و هود مکی هستند؛

اما سبب نزول آنها نشان می‌دهد که در مدینه نازل شده‌اند و همین عامل، سبب خرده‌گیری برخی گردیده است، در حالی که اشکالی نیست که این سوره دو مرتبه نازل شده باشد. همچنین در مورد سوره اخلاص گفته شده که این سوره در پاسخ مشرکان مکه و پاسخ اهل کتاب در مدینه بوده است و نیز در مورد آیه: (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ)، نکته یاد شده بیان گردیده است. حکمت نزول مکرر آیات در این است که گاهی سببی مانند سؤال یا حادثه ای اقتضا کرده که آیه دو مرتبه نازل گردد و سر مطلب در آن است که با تکرار مجدد آیه، تذکری بیان شود.

سیوطی در همان کتاب اشاره می‌کند که برخی مسأله تکرر نزول آیات را انکار کرده‌اند و شبهاتی در مورد آن مطرح نموده‌اند؛ اما او پس از بیان شبهات، در مقام پاسخ بر آمده و می‌نویسد که امر دایر می‌شود بین اینکه روایات صحیحی که به تعدد نزول اشاره دارد را انکار کنیم یا به جای انکار روایات، به تعدد نزول معتقد گردیم. آنگاه می‌نویسد:

الحال السادس: أن لا يمكن ذلك فيحمل على تعدد النزول وتكرره؛^{۳۰۴}

ششم آنکه چنین چیزی امکان ندارد، پس باید این مسأله را حمل بر تعدد نزول و تکرر نزول آیات کنیم. بنابراین پاسخ شبهه ابن تیمیه معلوم گردید و روشن شد که اولاً بیان آیه سوره انفال در ماجرای حارث بن نعمان ربطی به شأن نزول این آیه ندارد و نیز مکی بودن سوره معارج نیز خللی ایجاد نمی‌کند و از باب تکرر نزول آیات باشد.

سوم: ابن تیمیه در اشکال خود بیان نمود که به حکم آیه (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ)، تا هنگامی که پیامبر در میان امت باشد، عذاب بر کسی نازل نمی‌شود؛ بنابراین وقوع عذاب بر حارث بن نعمان دلیل کذب این ماجراست.

در پاسخ ابن تیمیه می‌گوییم که خداوند در قرآن می‌فرماید:

(وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)؛^{۳۰۵}

چرا خدا عذابشان نکند، با اینکه آنان مردم را از زیارت مسجد الحرام باز می‌دارند.

در نتیجه میان این دو آیه تعارض وجود دارد؛ زیرا در آیه نخست، خداوند وعده داده که با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله عذابی فرو نفرستد، اما در آیه دوم می‌فرماید که کافران و مشرکان را عذاب خواهد کرد. بنابراین ابن تیمیه در مرحله نخست باید از این تعارض پاسخ دهد، نه اینکه ماجرای حارث بن نعمان را انکار کند. و باز بسی جای حیرت است که ابن تیمیه از فرط کینه‌ورزی اصلاً توجه نکرده که خود چگونه سخن خویش را نقض می‌کند و به تناقض گویی مبتلا می‌گردد؟! آیا ابن تیمیه در ابتدای شبهه خویش به آیه (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ...) اشاره نکرد و این آیه را در مورد

۳۰۴. همان: ۱ / ۹۷.

۳۰۵. سوره انفال، آیه ۳۴.

ابوجهل یا شخص دیگری معرفی نمود؟ آیا آیه مذکور به صراحت به ماجرای عذاب اشاره می کند؟ پس چگونه است که ابن تیمیه در مورد این آیه سخن از عذاب در زمان حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله به میان نمی آورد و تنها ماجرای حارث بن نعمان را در تناقض با قرآن می بیند؟

در نتیجه، اشکال ابن تیمیه، به ماجرای حارث بن نعمان مربوط نیست و بهتر است ابن تیمیه ابتدا تکلیف خود را با تناقضات خود ساخته قرآنی خویش حل نماید. به باور ما، عذاب با وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله به صورت کلی برداشته شده؛ یعنی مانند امت های پیشین دیگر عذاب جهان شمول و گسترده نازل نمی شود و این قضیه منافاتی با وقوع عذاب های جزئی ندارد. در منابع ذکر شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله حکم بن ابی العاص را نفرین نمود؛ زیرا او رسول خدا را به تمسخر گرفت و نفرین حضرت در حق او به اجابت رسید و تا پایان عمر به مرض سختی مبتلا گردید. شاهد صدق این ادعا آیه (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ) می باشد که از وقوع عذاب های جزئی خبر می دهد و این گونه می توان میان آیات جمع نمود.

چهارم: ابن تیمیه ادعا کرد که نام حارث بن نعمان در میان نام صحابه نیامده و از اینجا معلوم می شود که اساساً چنین شخصی وجود خارجی نداشته است.

در پاسخ به این ادعای ابن تیمیه می گوئیم که ما پیش از این، در بحث بررسی مبانی صحابه، بیان کردیم که نزد اهل سنت صحابه به کسی گفته می شود که هر چند لحظه ای رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده کرده باشد. با توجه به این تعریف، از ابن تیمیه می پرسیم آیا نام تمام کسانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله را ولو به اندازه لحظه ای ملاقات کرده اند در کتب گردآوری شده است؟ و ما از هویت هزاران نفری که در طول مدت عمر پیامبر به دیدار آن حضرت آمده اند آگاهیم؟! ابن حجر عسقلانی در مقدمه کتاب الاصابة می نویسد:

أما بعد، فإن من أشرف العلوم الدينية علم الحديث النبوي، ومن أجلّ معارفه تمييز أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ممن خلف بعدهم. وقد جمع في ذلك جمع من الحفاظ تصانيف بحسب ما وصل إليه اطلاع كل منهم... وفي أعصار هؤلاء خلائق يتعسر حصرهم ممن صنف في ذلك أيضاً إلى أن كان في أوائل القرن السابع، فجمع عز الدين بن الأثير كتاباً حافلاً سماه أسد الغابة. ثم جرّد الأسماء التي في كتابه مع زيادات عليها الحافظ أبو عبد الله الذهبي وعلم لمن ذكر غلطا ولمن لا تصح صحبته. ولم يستوعب ذلك ولا قارب، وقد وقع لي بالتتبع كثير من الأسماء التي ليست في كتابه ولا أصله على شرطهما، فجمعت كتاباً كبيراً في ذلك ميزت فيه الصحابة من غيرهم. ومع ذلك، فلم يحصل لنا من ذلك جميعاً الوقوف على العشر من أسامي الصحابة، بالنسبة إلى ما جاء عن أبي زرعة الرازي، قال: توفي النبي صلى الله عليه وسلم ومن رآه وسمع منه زيادة على مائة ألف

إنسان من رجل وامرأة، كلهم قد روى عنه سماعاً وروية. قال ابن فتحون في ذيل الإستيعاب بعد أن ذكر ذلك: أجاب أبو زرعة بهذا سؤال من سأله عن الرواة خاصة فكيف بغيرهم؟ ومع هذا فجميع من في الإستيعاب - يعني ممن ذكر فيه باسم أو كنية أو هما ثلاثة آلاف وخمسمائة... قلت: وقرأت بخط الحافظ الذهبي من ظهر كتابه التجريد: لعل الجميع ثمانية آلاف إن لم يزيدوا لم ينقصوا. ثم رأيت بخطه أن جميع من في *أسد الغابة* سبعة آلاف وخمسمائة وأربعة وخمسون نفساً. ومما يؤيد قول أبي زرعة ما ثبت في الصحيحين عن كعب بن مالك في قصة تبوك: والناس كثير لا يحصيهم ديوان. وثبت عن الثوري - فيما أخرجه الخطيب بسنده الصحيح إليه - قال: من قدم علياً على عثمان فقد أزرى على اثني عشر ألفاً مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض. فقال النووي: وذلك بعد النبي صلى الله عليه وسلم باثني عشر عاماً، بعد أن مات في خلافة أبي بكر في الردة والفتوح الكثير ممن لم يضبط أسماؤهم. ثم مات في خلافة عمر في الفتوح وفي الطاعون العام وعمواس وغير ذلك من لا يحصى كثرة. وسبب خفاء أسماؤهم أن أكثرهم أعراب وأكثرهم حضروا حجة الوداع والله أعلم؛^{٣٠٦}

همانا اشرف علوم ديني، دانش حديث نبوي است و به جهت معارف دانش حديث نبوي بايد اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله را از نسل بعد جدا نمائيم؛ از اين رو گروهی از حفاظ به حسب آنچه كه از اصحابه به دستشان رسیده، در اين زمينه تألیفاتی انجام داده اند. و در آن زمان، مردمانی بودند كه برای نویسندگان مقدور نبود تا از آنان یاد كنند و نام آنان را ذكر نمایند تا اينكه در ابتدای قرن هفتم، ابن اثير

کتابی نگاشت و نام آن را *اسد الغابه* گذاشت... سپس ذهبی، اسامی كه در كتاب ابن اثير جمع آوری شده بود را همراه با اضافاتی گرد آورد و کسانی را كه به اشتباه در زمره صحابه ذكر کرده و یا کسانی كه مصاحب رسول خدا صلى الله عليه وآله نبودند را مشخص كرد. من نیز با تتبع فراوان به اسامی برخوردارم كه در كتاب ذهبی نبود؛ از اين رو كتاب بزرگی را برای مشخص كردن صحابه به تألیف درآوردم و با اين وجود و با حصول تتبع فراوان، باز نام يك دهم صحابه برای ما مشخص نشده است؛ زیرا ابو زرعه رازی می گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله از دنيا رفت، در حالی كه کسانی كه آن حضرت را دیده بودند و یا از آن حضرت حديث شنیده بودند و افزون بر صد هزار نفر از مرد و زن بودند كه همگی یا از پیامبر حديث شنیده بودند و یا آن حضرت را دیده بودند. ابن فتحون در ذيل الاستيعاب، پس از نقل اين قضيه می نویسد: ابو زرعه اين مطلب را در پاسخ به کسی گفت كه تنها از او در مورد خصوص راويان حديث سؤال پرسیده بود و تعداد غير راويان را نپرسیده بود، پس با اين وضع، غير راويان چه

اندازه خواهند بود؟ با این وجود، تمام کسانی که در کتاب الاستیعاب جمع آوری شده اند، یعنی تمام کسانی که به اسم، کنیه و غیر آن جمع آوری شده اند، در حدود سه هزار و پانصد نفر هستند... من می گویم: من به خط حافظ ذهبی دیدم که نوشته بود: شاید تمام صحابه با کم و زیادش در حدود هشت هزار نفر باشند. سپس باز با خط وی دیدم که نوشته: تمام آنچه در اسد الغابة گردآوری شده در حدود هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر می باشد و آنچه که سخن ابوزرعه را تأیید می کند، آن چیزی است که در کتاب صحیحین از کعب بن مالك در ماجرای تبوك روایت شده که مردم بسیاری وجود داشتند که آمار آنان در هیچ دیوانی به محاسبه در نمی آمد. و از ثوری به روایت خطیب و به سند صحیح نقل شده که او گفت: کسانی که علی را بر عثمان برتری می دادند در حدود دوازده هزار نفر بودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، در حالی که از تمام آنان رضایت داشت. نویی در مورد این سخن می نویسد: پس از رسول خدا دوازده هزار نفر بودند که تعدادی از آنان در زمان خلافت ابوبکر و در نبردهای «رده»، از دنیا رفتند و نامشان ثبت نشد و گروه دیگری از آنان در زمان خلافت عمر و در کشاکش نبردهای فتوحات و برخی در مریضی های فراگیر مانند طاعون و غیر آن از دنیا رفتند که نامشان ثبت نشد و علت ثبت نشدن نام این افراد آن بود که بسیاری از آنان از اعراب بادیه نشین بودند و جمع زیادی از آنان نیز در حجة الوداع حضور داشتند.

سخن ابن حجر کاملاً متین است و با وجود سخن يك متخصصی که همت خویش را برای جمع آوری نام صحابه به کار برده، باز ابن تیمیه ادعا می کند که نام حارث بن نعمان در میان صحابه به چشم نمی خورد؟! از سوی دیگر، در کتبی مانند الإصابة و أسد الغابة قید شده که ما نام صحابه ای را ذکر می کنیم که با ایمان از دنیا رفته باشند، در حالی که حارث بن نعمان بر رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض نمود و به دلیل اعتراض بر حکم خدا مرتد گردید و علی القاعده نام او نباید در کنار نام دیگر صحابه با ایمان ذکر شود.

از سوی دیگر، پیش از این بیان کردیم که حتی نام حارث بن نعمان نیز به روشنی ذکر نشده و برخی نام های دیگری مانند نذر بن حارث، حارث بن عمرو و جابر بن نذر بن حارث بن کله را ذکر کرده اند و برخی بدون اشاره به نام تنها گفته اند که يك عرب بیابان نشین خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و اعتراض نمود. برخی نیز تنها گفته اند که فردی از صحابه آمد و اعتراض نمود. به باور نگارنده، انگیزه تحریف در نام این شخص در قضایای ذکر شده مشهود است و اشخاص یا جریاناتی نمی خواستند تا نام این شخص فاش شود و لاقلاً این گزینه را در حد يك احتمال می توان بیان نمود و با وجود رگه هایی از انگیزه تحریف نام این شخص، دیگر جستجو از نام چنین شخصی بی معنا خواهد بود.

به هر روی این شبهه به بهانه جویی شباهت دارد و هیچ معیار علمی بر آن حاکم نیست. پنجم: ابن تیمیه ادعا کرد که اگر ماجرای حارث بن نعمان درست باشد، باید این ماجرا نیز مانند قصه اصحاب فیل به شهرت فزاینده ای می رسید، در حالی که نرسیده است؛ پس معلوم می شود که دروغ است.

در پاسخ می گوئیم که قیاس ماجرای حارث بن نعمان به ماجرای اصحاب فیل بدون ربط منطقی است؛ زیرا ماجرای اصحاب فیل در مورد گروه بی شماری اتفاق افتاد و از سوی دیگر نقل آن سبب مباحثات و افتخار قریش بود؛ زیرا این قضیه به نوعی فضیلت برای قریش به حساب می آمد و از سوی دیگر، با نقل قرآن جاودانه شد. اما ماجرای حارث بن نعمان يك قضیه شخصی بود و با توجه به کینه فراگیری که عرب از امیرالمؤمنین علیه السلام به دل گرفته بود، کاملاً طبیعی بود که این ماجرا کتمان شود و بازتاب وسیعی نیابد.

ششم: ابن تیمیه ادعا کرد که حارث بن نعمان مسلمان بوده است؛ زیرا به اصول اسلام اقرار کرد و اگر به فرض به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض داشت، باز اعتراضی جزئی محسوب می شد و با این حساب، عذاب يك مسلمان خلاف اصول اسلام است؛ از این رو این ماجرا صحت ندارد.

ابن تیمیه بازهم دچار مغالطه شده است؛ زیرا حارث بن نعمان در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله به ارتداد خویش اقرار نمود، نه اینکه اصول اسلام را پذیرفت و تنها با حکم جزئی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت نمود. اشکال حارث بن نعمان به شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و او با طلب عذاب الهی در حقیقت رسول خدا صلی الله علیه وآله را به سخره گرفت و برای نگارنده بسیار عجیب است که بپذیرد که چنین شخصی مسلمان باقی مانده است!

آیا تعبیر «اللهم إن كان ما يقوله محمد حقاً...» حاکی از اسلام حارث بن نعمان است یا حاکی از تمسخر و استهزاء پیامبر؟! درک این مطلب سهل است و اگر لجاجت و کینه‌ورزی از میان رود، به آسانی این نکته فهم خواهد شد.

با توجه به بررسی مفصل حدیث غدیر، اینک و در پایان بحث دلالت، سزاوار است تا به اعتراف و اقرار گروهی از عالمان نام دار عامه اشاره نمائیم که دلالت حدیث غدیر بر معنای اولویت و خلافت امیرالمؤمنین را پذیرفته اند.

ابو حامد غزالی در کتاب *سرالعالمین* می نویسد:

اختلف العلماء في ترتيب الخلافة وتحصيلها لمن أمرها إليه، فمنهم من زعم أنها بالنص، ودليلهم قوله تعالى: (قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ) إلى قوله (أَلِيماً) . وقد دعاهم أبو بكر رضي الله عنه إلى الطاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأجابوه . وقال بعض المفسرين في قوله تعالى: (وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا) قال في

الحديث: إن أباك هو الخليفة من بعدي. وقالت امرأة: إذا فقدناك فإلى من نرجع؟ فأشار إلى أبي بكر. ولأنه أم بالمسلمين على بقاء رسول الله صلى الله عليه وسلم، والإمامة عماد الدين. هذا جملة ما يتعلق به القائلون بالنصوص. ثم تأولوا: لو كان علي أول الخلفاء لانسحب عليه ذيل الفتى، ولم يأتوا بفتوح ولا مناقب، ولا يقدح في كونه رابعاً كما لا يقدح في نبوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ كان آخرًا. والذين عدلوا عن هذا الطريق زعموا أن هذا تعلق فاسد جاء على زعمكم وأهويتكم، فقد وقع الميزان في الخلافة والأحكام مثل داود وسليمان وزكريا ويحيى، قالوا: لأزواجه ثمن الخلافة، فبهذا تعلقوا وهذا باطل ولو كان ميراثًا لكان العباس. لكن أسفرت الحجة وجهها وأجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته في يوم غدیر خم باتفاق الجميع وهو يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه». فقال عمر: بخ يا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولى كل مولى. فهذا تسليم ورضى وتحكيم. ثم بعد هذا غلب الهوى بحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود النبوة وخفقان الهوى في قعقة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الأمصار وسقاهاهم كأس الهوى، فعادوا إلى الخلاف الأول فنبذوه وراء ظهورهم، واشتروا به ثمنًا قليلًا فبنس ما يشترون؛^{٣٠٧}

علما در کیفیت خلافت و تعیین مصداق آن دچار اختلاف شده اند و برخی از آنان به خلافت ابوبکر گرویده اند و دلیل آنان بر این مسأله آیه شریف (قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ...) می باشد. به این صورت که ابوبکر پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله، مردم را به اطاعت از خویش دعوت نمود و مردم پذیرفتند و برخی از مفسران در تفسیر آیه (وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا) نوشته اند که در حدیث وارد شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «ای حمیراء، همانا پدر تو پس از من خلیفه خواهد شد!» و نیز زنی از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسید: هنگامی که شما از دنیا بروید ما به چه کسی رجوع کنیم؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله به ابوبکر اشاره نمود.

و نیز ابوبکر در زمان حیات رسول خدا صلى الله عليه وآله امام مسلمانان قرار گرفت و امامت عمود دین است و دلیل خلافت ابوبکر می باشد. این استدلال کسانی است که تنها از نص پیروی می کنند. سپس تأویل کردند و گفتند: اگر علی خلیفه نخست می شد، هیچ فتح و فتوحاتی صورت نمی گرفت و خللی ایجاد نمی شود اگر علی خلیفه چهارم باشد، همانگونه که رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز آخرین پیامبر است و نقصی بر آن حضرت نیست. اما کسانی که این شیوه را نمی پذیرند، می گوید که این ادعا باطل است و پیروی از هوای نفس می باشد و میراث رسول خدا صلى الله عليه وآله و احکام آن حضرت در خلافت می باشد؛ مانند سنت داوود، زکریا، سلیمان و یحیی. می گویند: برای همسران رسول خدا بهره ای از خلافت است و آنان به این مسأله وابسته شدند، در حالی که باطل است؛ زیرا اگر سخن از

میراث به میان آید، عباس از همسران رسول خدا سزاوارتر است. لیکن حجت تمام شد و همگان بر سخن پیامبر و خطبه آن حضرت در روز غدیر اتفاق دارند که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است». عمر عرضه داشت: مبارک باد بر تو ای ابوالحسن، اینک مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمانی شدی. و این سخن عمر حاکی از تسلیم و رضایت و پذیرفتن حکم است. اما پس از این ماجرا، هوای نفس غالب شد و حب ریاست و سرکشی و طغیان اجازه نداد تا از حق پیروی شود و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به بهای ناچیزی معامله گردید.

حقیقت آن است که اقرار غزالی سخن بسیار سنگینی است و همین نکته سبب شد تا گروهی اساساً کتاب *سرالعالمین* را به وی نسبت ندهند؛ اما سبط ابن جوزی در تأیید این ماجرا می نویسد:

وذكر أبو حامد الغزالي في كتاب *سرّ العالمين* وكشف ما في الدارين ألفاظاً تشبه هذا؛
ابو حامد غزالی در کتاب *سر العالمین الفاضی* شبیه به این نوشته و گفته است [سپس نص عبارت یاد شده را ذکر می کند].

از دیگر کسانی که به غدیر اعتراف نموده، ابوالمجد مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی می باشد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

نائب مصطفی بروز غدیر *** کرده بر شرع خود مر او را میر
همچنین فریدالدین عطار همدانی نیز در بیان معنای حدیث غدیر می نویسد:

چون خدا گفته است در خم غدیر *** بارسول الله ز آیات منیر
ایها الناس این بود الهام او *** زانکه از حق آمده پیغام او
گفت روکن باخلائق این ندا *** نیست این دم خود رسولم بر شما
هر چه حق گفته است من خود آن *** کنم بر تو من اسرار حق آسان کنم
چونکه جبرئیل آمد وبر من بگفت *** من بگویم با شما راز نهفت
اینچنین گفته است قهار جهان *** حق وقیوم خدای غیب دان
مرتضی والی إر این ملک من است *** هر که این سر را نداند او زنست
محمد بن طلحة شافعی نیز می نویسد:

وأما مؤاخاة رسول الله صلى الله عليه وسلم إياه وامتزاجه به وتنزيله إياه منزلة نفسه وميله إياه وإيثاره إياه فهذا بيانه: فإنه قد روى الإمام الترمذي... وإذا كانت واردة لهذه المعاني فعلى أيها حملت؟ إما على كونه أولى كما ذهب إليه طائفة أو على كونه ناصراً كما ذهب إليه قوم آخرون، أو على كونه عصبية، أو على كونه وارثاً، أو على كونه صديقاً حميماً، فيكون معنى الحديث: من كنت أولى به وناصره أو وارثه وعصبته أو حميمه وصديقه فإن علياً منه كذلك، وهذا صريح في تخصيصه صلى الله عليه وسلم لعلي بهذه المنقبة العلية وجعله لغيره كنفسه بالنسبة إلى من دخلت

عليهم كلمة «من»

التي هي للعموم بما لم يجعله لغيره. وليعلم: أن هذا الحديث هو من أسرار قوله تعالى في آية المباهلة: (فُؤَلٌ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) والمراد نفس علي ما تقدم، فإن الله تعالى لما قرن بين نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين نفس علي وجمعهما بضمير مضاف إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم أثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم لنفس علي بهذا الحديث ما هو ثابت لنفسه على المؤمنين عموماً، فإنه صلى الله عليه وسلم أولى بالمؤمنين وناصر المؤمنين وسيد المؤمنين. وكل معنى أمكن إثباته مما دل عليه لفظ «المولى» لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقد جعله لعلي عليه السلام. وهي مرتبة سامية ومنزلة شاهقة ودرجة عليّة ومكانة رفيعة خصصه صلى الله عليه وآله وسلم بها دون غيره، فلهذا صار ذلك اليوم يوم عيد وموسم سرور لأولياته؛^{٣٠٨}

اما برادری رسول خدا صلى الله عليه وآله با على عليه السلام و اینکه پیامبر على را به منزله خویش قرار داد و برای او جان فشانی نمود. پس بیان این مطلب از این قرار است که ترمذی روایت کرده... هنگامی که مولا در معانی فوق استعمال گردیده، پس باید مولا را بر کدام معنا حمل نمود؟ گروهی مولا را به معنای اولی حمل نموده و گروهی بر معنای دوست شفیق حمل کرده اند. بنابراین معنای حدیث این گونه می شود: هر کس که من سزاوارتر به او هستم، یا یاری کننده و یا وارث یا شفیق او باشم، اینک علی نیز چنین جایگاهی دارد. این عبارت در اینکه تنها علی به این منقبت بزرگ نائل آمده و تنها او به منزله نفس پیامبر قرار داده شده صراحت دارد؛ زیرا ورود کلمه «من» تنها این منقبت را به علی اختصاص می دهد. و هر آینه دانسته می شود که این حدیث از اسرار سخن خداوند در آیه مباحله است، آنجا که می فرماید: (فُؤَلٌ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ...) و مراد آن است که علی، نفس رسول خداست؛ زیرا خداوند میان نفس رسول خدا و نفس علی مقارنت ایجاد کرده و آن را با ضمیر مضاف به رسول خدا بیان نموده که ثابت می کند، علی همان نفس پیامبر است و هر چه برای پیامبر ثابت می باشد، برای علی نیز ثابت است و علی سزاوارتر به مؤمنان است و یاری کننده آنان و سرور مؤمنان خواهد بود و به طور کلی هر منصبی که برای رسول خدا صلى الله عليه وآله به واسطه مولا بودن آن حضرت ثابت است، همان منصب برای علی نیز ثابت می باشد و این جایگاهی بس رفیع و منزلتی بی مانند است که تنها به علی اختصاص داده شده و غیر علی از این مقام محروم است و به همین سبب روز غدیر، روز عید و سرور اولیاء خداوند می باشد.

از دیگر کسانی که با صراحت به دلالت معنای حدیث غدیر اشاره نموده، سبط ابن جوزی است و چون پیش از این، عبارات او را به مناسبت های مختلف نقل کردیم، اینک از تکرار می پرهیزیم و تنها اشاره خواهیم کرد که سبط ابن جوزی با صراحت بیان کرده که حدیث غدیر کاملاً در اثبات امامت و قبول اطاعت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه صریح است و هیچ گونه ابهام و اشاره و تلویحی در آن وجود ندارد.^{۳۰۹}

محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی نیز می نویسد:

وهذا الحديث وإن دلّ على عدم الإستخلاف، لكنّ حدیث غدیر خم دلیل على التولية وهي الإستخلاف. وهذا الحديث أعني حدیث غدیر خم ناسخ لأنه كان في آخر عمره صلى الله عليه وسلم؛^{۳۱۰}

و این حدیث هر چند که بر خلافت دلالت نمی کند؛ لیکن حدیث غدیر بر تولیت که همان خلافت است دلالت می کند و این حدیث یعنی حدیث غدیر، نسخ کننده آن اتفاقاتی است که در پایان عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله به وقوع پیوست.

تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی نیز می نویسد:

وقال ابن زولاق: وفي يوم ثمانية عشر من ذي الحجة سنة اثنتين وستين وثلاثمائة وهو يوم الغدير تجمع خلق من أهل مصر والمغاربة ومن تبعهم للدعاء، لأنه يوم عيد، لأن رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب فيه واستخلفه. فأعجب المعز ذلك من فعلهم، وكان هذا أول ما عمل بمصر؛^{۳۱۱}

ابن زولاق می گوید: در روز هجدهم ذیحجه سال ۳۶۲ که روز غدیر است، گروهی از اهل مصر گردهم می آیند و دست به دعا برمی دارند؛ زیرا این روز، روز عید است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به خلافت برگزید و او را خلیفه خویش قرار داد و معز از عمل آنان تعجب نمود و این نخستین مرتبه ای بود که در مصر چنین اتفاقی افتاد.

جمع بندی

پس از بیان استدلال بر حدیث غدیر و مواردی که نیاز به واکاوی علمی دارد، می توان در یک جمع بندی کوتاه این گونه نتیجه گرفت که حدیث غدیر از مهم ترین نصوص دال بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و دلالت این حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً روشن و شفاف

۳۰۹. ر.ک: تذكرة الخواص: ۳۹.

۳۱۰. كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: ۱۶۷.

۳۱۱. المواعظ والإعتبار: ۲ / ۲۵۵.

است. نگارنده کوشیده تا به صورت روشمند از مجموعه قرآن و شواهد موجود استفاده نماید؛ از این رو ابتدا متن و دلالت الفاظ این حدیث مورد پژوهش قرار گرفت؛ سپس تلقی مردم صدر نخست و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از حدیث غدیر واکاوی گردید و در مرحله بعد، تلاش شد تا آثار و ماندگاری این حدیث در تاریخ نیز مورد بازبینی قرار گیرد. به جرأت می توان ادعا نمود که حدیث غدیر مهم ترین رویداد تاریخ اسلام است؛ زیرا مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله مهم ترین مسأله کلیدی اسلام بوده و هست.

در لابه لای مباحث مطرح شده، برخی دشواری و چالش های غدیر پژوهی نیز مورد اشاره قرار گرفت، هر چند که به باور نگارنده، کم کاری ها و سنگ اندازی ها در مورد حدیث غدیر بی سابقه بوده است و همین مسأله سبب شده تا بسیاری از حقائق در ابهام قرار گرفته و مورد سوء استفاده خردهورزان واقع گردد که البته بررسی چنین مواردی به جد نیازمند مطالعات دامنه دار و انبوه است. در عین حال، بدون تردید اجتماع مسلمانان در جحفه برای شنیدن سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله در تاریخ اسلام همانندی ندارد و جای بسی تأسف است که از خطبه فوق العاده مهم رسول خدا صلی الله علیه وآله جز اندکی باقی نمانده است و قرآن نشان می دهد که لااقل تا زمان شیخین مناقشه علمی در حدیث غدیر صورت نگرفته و حاکمان وقت با فشار و اقتدارگرایی بر صحابه، تنها مانع از انتشار فزاینده این حدیث می شدند؛ اما از زمان به قدرت رسیدن امویان، آرام آرام زمزمه های ایجاد تردید در حدیث غدیر و به چالش کشیدن آن به میان آمد و در هر حال تا زمانی که صحابه در قید حیات بودند، حدیث غدیر هر چند که از ترس کتمان می شد، اما مورد انکار واقع نمی گردید و صحابه از وقوع چنین ماجرای و حتی دلالت آن بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت می کردند.

گذر زمان و درگذشت صحابه و منع حکومت وقت از ثبت و ضبط حدیث که از آن با عنوان منع تدوین حدیث یاد می شود، به آرامی فضای جدیدی ایجاد نمود و حلقه حدیث نگاران نیز با بی مهری نسبت به نقل حدیث غدیر، کوشیدند تا این حدیث را به عنوان مهم ترین سند خلافت به چالش بکشند؛ اما باز می نگریم که پس از گذشت هزار و اندی سال و با وجود نابودی منابع درجه اول و بسیاری از منابع مهم و غرضورزی فراوان معاندان، هنوز حدیث غدیر به روشنی می درخشد و اثبات کننده خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

سند حدیث غدیر

پس از بیان متن و توضیحات پراکنده در مورد سرگذشت پر ماجرای حدیث غدیر، به طور طبیعی بررسی سند حدیث غدیر نیز از مسائلی است که باید در این مجموعه گنجانده شود. هر چند به صورت پراکنده در این نوشتار و به مناسبت های گوناگون از سند حدیث غدیر و اعتراف عالمان اهل سنت به صحت این حدیث سخن به میان آمده و خواهد آمد؛ اما به نظر نگارنده این سطور می رسد که پیش از بررسی سند حدیث غدیر، نخست تبار سندناسی در میان احادیث، مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

حدیث نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله در قالب متن به ما می رسد و ما پس از گذشت سالیان دراز از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله، تنها با متنی مواجه هستیم که حدیث نگاران آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای ما نقل کرده اند. به طور طبیعی متنی که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دست ما می رسد به عنوان تنها اثر باقی مانده از سنت نبوی، معیار و ملاک سنجش آموزه های راستین پیامبر می باشد و از این جهت مهم ترین متن برای شناخت آموزه های الهی رسول خداست.

آنچه در قدم نخست برای هر پژوهشگری پرسش برانگیز است، اطمینان از صحت و درستی متنی است که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ما رسیده؛ چه اینکه تا اطمینان از صحت متن به دست نیاید، اساساً بررسی آن متن بی فایده بوده و نمی تواند ما را به سنت راستین نبوی راهنمایی کند. روش اطمینان از صحت و سقم هر حدیث، پیرو روش عقلاء در سنجش اخبار است و در این منظر، حدیث نیز به عنوان يك خبر و گزارش کهن، از معیار عقلاء در سنجش خطاپذیری یا خطاناپذیری يك خبر پیروی می نماید.

گاهی از اوقات، عقلاء بدون توجه به سند يك خبر آن را انکار می نمایند؛ مانند مواردی که خبر آنقدر غیر واقعی و کاذب باشد که اساساً هیچ طبع سلیمی به پذیرش آن تن ندهد؛ مانند برخی گزارشات اغراق آمیز تاریخی در مورد اسطوره که معمولاً با اغراق و مبالغه زیاد همراه است و هر چند توسط افراد موثق نقل شود؛ اما عقلاء از پذیرش آن سرباز می زنند. از سوی دیگر، گاهی عقلاء

باز بدون توجه به سند خبر، ممکن است گزارشی را بپذیرند؛ زیرا مفاد این گزارش حاکی از يك نکته عقلانی و دقیق است که اگر افراد دروغ پرداز نیز در روات آن قرار گرفته باشند، باز از وجاهت خبر نمی‌کاهد. موارد یاد شده، ملاک پذیرش یا رد اخباری است که عقلاً با عنایت به اصل متن يك خبر اتخاذ کنند؛ اما در مواردی که متن خبر حاوی نکته حیرت برانگیزی نباشد، بسیاری از اخبار و گزارشات از دو راه مورد سنجش قرار می‌گیرند:

شیوه نخست: توجه به کثرت افراد نقل کننده؛

شیوه دوم: بررسی فرد فرد اشخاصی که يك خبر را نقل نموده اند و اطمینان از راست گویی و

امانت داری آنان در نقل خبر حاصل شده است.

دو شیوه فوق الذکر به لحاظ منطقی در طول یکدیگر قرار نمی‌گیرند؛ بلکه در عرض هم جای می‌گیرند. به عبارت دیگر، در مواردی که کثرت راویان خبر از حد معینی فراتر رود و به صورت عادی احتمال کذب بر اثر انبوه روایت کنندگان منتفی شود، دیگر هیچ انسان عاقلی به بررسی فرد فرد راوی خبر همت نمی‌گمارد؛ زیرا اصل عقلانی به ما می‌آموزد که اجتماع عقلاء بر نقل اخبار کذب به صورت عادی امکان پذیر نیست و اگر این اصول از ناحیه شخصی زیر سؤال برود، به معنای تعطیلی علم و دانش و اساساً تعطیلی تمام اطلاعات انتقالی و محاورات رایج در میان مردم خواهد بود.

با توجه به نکته یاد شده، در فن حدیث شناسی، نخستین اصل توجه به تواتر حدیث است؛ زیرا تواتر بهترین و اطمینان بخش ترین شیوه احراز راستی يك خبر می‌باشد و معمولاً حدیث شناسان پس از ناامیدی از احراز تواتر در مورد حدیثی، شیوه بررسی فرد فرد نقل کننده حدیث را در پیش می‌گیرند.

تواتر حدیث غدیر

پس از بیان این مقدمه کوتاه اما با اهمیت، ادعای این نوشتار آن است که حدیث غدیر یکی از معدود احادیثی است که به صورت متواتر و قطعی روایت شده و انبوه اسناد و کثرت راویان این حدیث از صحابه تا زمان حاضر، پژوهشگر را از صحت این حدیث مطمئن می‌سازد. البته ناگفته نیست که بسیاری از اسناد این حدیث به دست ما نرسیده است و تنها گزارشاتی موثق در اختیار داریم که حجم انبوه راویان این حدیث را به صورت کلی برای ما بازگو کرده است و ما پیش از این در بیان مقدمه، به تک نگاری های بسیار مهمی اشاره کردیم که بزرگانی مانند طبری و ابن عقده نوشته اند، اما متأسفانه در اختیار ما قرار ندارد.

بهترین و مهم ترین نوشته ای که اسناد حدیث غدیر را جمع آوری نموده، متعلق به ابن عقده کوفی می باشد و با وجود اینکه متاسفانه این کتاب به دست ما نرسیده است؛ اما عالمان سده های پیشین از آن آگاه بوده و بهره برده اند. کتاب ابن عقده آن قدر مهم بوده که یکی از ارکان ادعای تواتر حدیث غدیر قرار گرفته است؛ از این رو ناگزیریم که کمی پیرامون شخصیت ابن عقده و اثر مهم او در مورد حدیث غدیر به بحث پردازیم. البته پیشاپیش - همان گونه که در ابتدا نیز بیان شد - از مخاطب این سطور به دلیل برخی موارد تکراری پوزش می طلبیم؛ اما به مخاطب این اطمینان را می دهیم که موارد تکراری بسیار مهم و حساس است.

در مقدمه این نوشتار سخن برخی بزرگان عامه در مورد تألیف ابن عقده را بیان کردیم؛ از این رو در این قسمت معطل نمی شویم و تنها به ذکر سخن سید بن طاووس حلی به عنوان يك نسخه شناس معتبر اکتفا می نمایم.

سید بن طاووس در کتاب/اقبال می نویسد:

ومن ذلك: الذي لم يكن مثله في زمانه أبو العباس أحمد بن سعيد بن عقدة الحافظ، الذي زكاه وشهد بعلمه الخطيب مصنف تاريخ بغداد، [فإنه] صنف كتابا سماه: (حديث الولاية)، وجدت هذا الكتاب بنسخة قد كتبت في زمان أبي العباس ابن عقدة مصنفه، تاريخها سنة ثلاثين وثلاثمائة، صحيح النقل، عليه خط الطوسي وجماعة من شيوخ الإسلام، لا يخفى صحة ما تضمنه على أهل الأفهام، وقد روى فيه نصّ النبي صلوات الله عليه و على مولانا علي عليه السلام بالولاية من مائة وخمس طرق... وجميع هذه التصانيف عندنا الآن؛^{۳۱۲}

و از تصانیفی که مانندش نیامده، کتاب حافظ ابوالعباس احمد بن سعید بن عقده می باشد که خطیب بغدادی به دانش او گواهی داده و او کتابی به نام «حدیث الولاية» نگاشته که من نسخه ای از آن را یافتم که تاریخش مربوط به حیات مؤلف بوده و در سال ۳۳۰ نوشته شده بود. نقل آن صحیح بود و طوسی و برخی دیگر از بزرگان بر آن یادداشت نوشته بودند و صحت آن بر اهل فن پوشیده نیست و او حدیث ولایت [غدیر] را از پیامبر با یکصد و پنج سند نقل کرده بود.

سید بن طاووس در کتاب دیگرش موسوم به الطرائف نیز می نویسد:

وقد صنف العلماء بالأخبار كتباً كثيرة في حديث يوم الغدير ووقايعة في الحروب وذكر فضائل اختص بها من دون غيره وتصديق ما قلناه، وممن صنف تفصيل ما حققناه أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني، الحافظ المعروف بابن عقدة، وهو ثقة عند أرباب المذاهب، وجعل ذلك كتابا محرراً سماه (حديث الولاية) وذكر الأخبار عن النبي - صلى الله عليه وآله - بذلك وأسماء الرواة

من الصحابة، والكتاب عندي وعليه خط الشيخ العالم الرباني أبي جعفر الطوسي وجماعة من شيوخ الإسلام لا يخفى صحة ما تضمنه على أهل الأفهام وقد أثنى علي بن عقدة، الخطيب صاحب تاريخ بغداد وزكاه. وهذه أسماء من روى عنهم حديث يوم الغدير ونص النبي على علي عليهما الصلاة والسلام والتحية والإكرام بالخلافة، وإظهار ذلك عند الكافة، ومنهم من هنا بذلك: أبوبكر عبدالله بن عثمان، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، علي بن أبي طالب عليه السلام، طلحة بن عبيدالله... ثم ذكر ابن عقدة ثمانية وعشرين رجلاً من الصحابة لم يذكرهم ولم يذكر أسمائهم أيضاً؛^{٣١٣}

عالمان، كتاب های بسیاری در حدیث غدیر نگاشته اند که نظر ما را تأیید می کند و آنچه که به صورت مفصل نوشته شده، متعلق به احمد بن محمد بن سعید همدانی، معروف به ابن عقده می باشد و او نزد بزرگان مذاهب توثیق شده است. وی کتاب خویش را به «حدیث الولایه» نام گذاری کرده و اخبار پیامبر و اسامی روایت از میان صحابه را گرد آورده و آن کتاب هم اکنون نزد من موجود است و دست خط عالم ربانی و جلیل القدر ابوجعفر طوسی و گروهی از بزرگان اسلام بر آن ثبت شده است که در بر دارنده اعتبار و صحت کتاب است. همچنین خطیب بغدادی نیز از کسانی است که بر ابن عقده درود فرستاده و از او تقدیر و تجلیل نموده است. برخی از اسامی کسانی که حدیث غدیر و نص پیامبر صلی الله علیه وآله بر خلافت علی علیه السلام را روایت کرده اند به این شرح است: أبوبکر عبدالله بن عثمان، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحة بن عبيدالله... ، سپس ابن عقده نام ۲۸ نفر از صحابه را آورده که دیگران ذکر نکرده اند.

اهمیت کتاب ابن عقده - همان گونه که در مقدمه حدیث غدیر گذشت - آن قدر زیاد است که اساساً ابن حجر عسقلانی و رجالیان دیگر، شناسائی برخی صحابه مانند عبدالله بن یامیل، عبدالرحمان بن مدلیج و ابوقداه انصاری را تنها از همین اثر ابن عقده انجام داده اند. از این رو با عنایت به جایگاه حساس کتاب ابن عقده در معرفی حدیث غدیر، سزاوار است تا سخن بزرگان عامه در مورد او را نقل و بررسی نماییم.

سیوطی در کتاب تدریب الراوی در بیان اقسام تحمل حدیث می نویسد:

السابع: إجازة المجاز كأجزتك مجازاتي، [أو جميع ما أجزيت] فمئنه بعض من لا يعتد به... والصحيح الذي عليه العمل: جوازه، وبه قطع الحفاظ: الدارقطني وابن عقدة وأبو نعيم وأبو الفتح نصر المقدسي؛^{٣١٤}

٣١٣. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: ١٣٩ - ١٤٢.

٣١٤. تدریب الراوی: ٢ / ٤٠ - ٤١.

هفتم: اجازه گرفتن از صاحب اجازه به این صورت که بگوید: من از تو برای تمام آنچه روایتش مجاز است، اجازه می‌گیرم. اما برخی از کسانی که شأنی در این علم ندارند، این قسم را منع کرده اند... حق آن است که این قسم صحیح است و عمل به آن مجاز می‌باشد و برخی مانند دارقطنی، ابن عقده، ابونعیم و ضیاء مقدسی به جواز این قسم یقین دارند. مزی در کتاب *تهذیب الكمال*، در موارد بسیاری برای جرح و تعدیل تنها به سخن ابن عقده اکتفا کرده است. به عنوان نمونه در مورد ابوبکر محمد بن سنان بصری می‌نویسد:

وقال أبوالعباس ابن عقدة: في أمره نظر؛^{۳۱۵}

ابو العباس بن عقده می‌گوید: او مورد تردید است.

البته ذهبی و ابن حجر نیز در مورد شخص مذکور دقیقاً از تعبیر ابن عقده استفاده کرده و نوشته اند: «فی أمره نظر».^{۳۱۶}

سمعانی نیز در مورد ابن عقده می‌نویسد:

كان حافظاً متقناً عالماً، جمع التراجم والأبواب والمشیخة، وأكثر الرواية وانتشر حديثه، سمع أحمد بن عبد الحميد الحارثي وعبد الله بن أسامة الكلبی... يروي عنه الأكابر من الحفاظ مثل: أبي بكر محمد بن عمر الجعابی وأبي القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، وأبي نعیم عبدالله بن عدي الجرجاني، وأبي الحسين محمد بن المظفر البغدادي، وأبي الحسن علي بن عمر الدارقطني، وأبي حفص عمر بن أحمد بن شاهين... وخلق يطول ذكرهم... وكان الدارقطني يقول: أجمع أهل الكوفة أنه لم ير من زمن عبدالله بن مسعود إلى زمن أبي العباس بن عقدة أحفظ منه، وقال أبو الطيب بن هرثمة: كنا بحضرة ابن عقدة المحدث نكتب عنه، وفي

المجلس رجل هاشمي إلى جانبه، فجرى حديث حفاظ الحديث، فقال أبو العباس: أنا أجيب في ثلاثمائة ألف حديث من حديث أهل بيت هذا سوى غيرهم - وضرب بيده على الهاشمي - ولد سنة تسع وأربعين ومائتين ليلة النصف من المحرم، ومات في ذي القعدة سنة اثنتين وثلاثين وثلاثمائة؛^{۳۱۷}

او حافظ، عالم و دارای سخنان متقن است و تراجم، ابواب و مشیخه را جمع آوری نموده است و روایات بسیاری از او نقل شده و منتشر گردیده است... برخی از حافظان بزرگ حدیث، همچون ابوبکر محمد بن عمر جعابی، ابوالقاسم طبرانی، ابونعیم، عبدالله بن عدي جرجانی، ابوالحسین بغدادی،

۳۱۵. تهذیب الكمال: ۲۵ / ۳۲۴ / ش ۵۲۶۸.

۳۱۶. المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۹۳ / ش ۴۴۹؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۶۷ / ش ۱۳۱.

۳۱۷. الأنساب: ۴ / ۲۱۴ - ۲۱۵.

ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، ابوحفص عمر بن احمد بن شاهین و گروه بسیاری که ذکر نام تمام آنان سخن را به درازا می کشاند، از ابن عقده حدیث نقل کرده اند... دارقطنی می گوید: اهالی کوفه اجماع دارند بر اینکه از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابوالعباس بن عقده، شخصی احفظ از ابن عقده دیده نشده است. همچنین ابوطیب بن هرثمه می گوید: ما در محضر ابن عقده بودیم و از او حدیث می شنیدیم و می نوشتیم که در این میان مردی از هاشمیان وارد شد و کنار ابن عقده نشست و سخن از حفاظ حدیث به میان آمد. ابن عقده در حالی که با دست به مرد هاشمی می زد، گفت: من سیصد هزار حدیث تنها در مورد اهل بیت و نه غیر آنان می گویم [یعنی احادیثی که از غیر اهل بیت می دانم بیش از این مقدار است]. او در سال ۲۴۴ یا ۲۴۹ و در نیمه شبی در محرم به دنیا آمد و در سال ۳۳۲ از دنیا رفت.

و نیز سیوطی در پاسخ به قدح ابن جوزی نسبت به ابن عقده می نویسد:

وابن عقدة من كبار الحفاظ، والناس مختلفون في مدحه وذمه، قال الدارقطني: كذب من اتهمه بالوضع، وقال حمزة السهمي: ما يتهمه بوضع الأباطيل، وقال أبو علي الحافظ، أبو العباس إمام حافظ، محله محل من يسأل عن التابعين وأتباعهم؛^{۳۱۸}

ابن عقده از بزرگان حفاظ حدیث است و مردم در مورد مدح و ذم او دچار اختلاف شده اند. دارقطنی بر این باور است که هر کس ابن عقده را متهم به جعل حدیث نماید، دروغ گو می باشد. حمزه سهمی نیز می گوید: جز انسان بی مقدار و پست، کسی ابن عقده را به جعل حدیث متهم نمی کند. ابوعلی حافظ می گوید: ابن عقده امام و حافظ حدیث است و شأن او در علم حدیث مانند شأن کسانی است که از تابعان و پیروان آنان حدیث نقل می کنند.

به مناسبت رد سیوطی بر سخن سبط ابن جوزی، سزاوار است تا اصل سخن ابن جوزی نیز مورد بررسی قرار گیرد. ابن جوزی در مورد حدیث «رد شمس» می نویسد:

أنا لا أتهم به إلا ابن عقدة، من باب الظن والشك لا من باب القطع واليقين، وابن عقدة مشهور بالعدالة، كان يروي فضائل أهل البيت ويقتصر عليها ولا يتعرض للصحابة رضي الله تعالى عنهم، بمدح ولا بدم، فنسبوه إلى الرفض؛^{۳۱۹}

من در مورد رجال این حدیث تردید ندارم، مگر از ناحیه ابن عقده. البته تردید من تنها از باب شك و گمان است و از باب یقین و قطع نمی باشد و ابن عقده نیز به

۳۱۸. اللآلي المصنوعة: ۱ / ۳۰۹.

۳۱۹. تذكرة الخواص: ۵۴.

عدالت مشهور است و او تنها فضائل اهل بیت را نقل کرده و متعرض صحابه نشده و در مورد آنان نه مدح گفته و نه ذم، اما باز او را به رافضی‌گری متهم کرده اند.

همان گونه که از اصل عبارت ابن جوزی استفاده می‌شود، وی تعبیر تنیدی نسبت به ابن عقده به کار نبرده و گفته که تنها در مورد ابن عقده دچار شك شده و خود اعتراف نموده که ابن عقده بدون دلیل به رافضی‌گری متهم گردیده است. کسانی که با قلم ابن جوزی آشنا هستند، می‌دانند که قلم او تند و برنده است و به اندک بهانه‌ای، به اشخاص حملهور می‌شود؛ اما او در اینجا تنها سخن از شك به میان آورده و آنقدر شخصیت ابن عقده برجسته و والا مقام است که سیوطی همین اندازه تردید را نیز روا ندانسته و به سخن ابن جوزی واکنش نشان داده است.

سیوطی توضیح بیشتر خود در مورد ابن عقده را در کتاب *طبقات الحفاظ* بیان کرده، می‌نویسد:

ابن عقده - حافظ العصر والمحدث البحر أبو العباس... وكان إليه المنتهى في قوة الحفظ وكثرة الحديث، ورحلته قليلة، ألف وجمع، حدث عنه الدارقطني وقال: أجمع أهل الكوفة أنه لم ير بها من زمن ابن مسعود إلى زمنه أحفظ منه. وعنه: أحفظ مائة ألف حديث بأسانيدها، وأجيب في ثلاثمائة ألف حديث من حديث أهل البيت وبنی هاشم. وقال أبو علي: ما رأيت أحفظ منه لحديث الكوفيين. وعنده تشيع. ولد سنة تسع وأربعين ومائتين ومات في ذي القعدة سنة اثنتين وثلاثين وثلاثمائة؛^{۳۲۰}

ابن عقده ملقب به ابو العباس از حافظان عصر خویش و دریایی در فن حدیث است و در نهایت قدرت در حفظ حدیث و نقل انبوه روایت است. وی عمر کمی کرده است؛ اما در همین مدت اندک، جمع آوری و تألیف کرده است. دارقطنی از او حدیث نقل کرده و گفته است: کوفیان اجماع دارند که از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابن عقده، شخصی احفظ از او نیامده است. از ابن عقده نقل شده که گفته من صد هزار حدیث را با سند از حفظ دارم و سیصد هزار حدیث را در مورد اهل بیت و بنی هاشم می‌دانم. ابو علی می‌گوید: در میان کوفیان، حافظ تر از ابن عقده وجود ندارد. او مایل به تشیع بوده است و در سال ۲۴۹ به دنیا آمده و در سال ۳۳۲ از دنیا رفته است.

محمد بن طاهر فتنی نیز می‌نویسد:

حدیث أسماء في ردّ الشمس، فيه فضيل بن مرزوق، ضعيف، وله طريق آخر فيه ابن عقده: رافضي رمي بالكذب، ورافضي كاذب. قلت: فضيل صدوق احتج به مسلم والأربعة، وابن عقده

من كبار الحفاظ وثقة الناس، وما ضعفه إلا عصري متعصب، والحديث صرح جماعة بتصحيحه منهم القاضي عياض؛^{۳۲۱}

حدیثی که اسماء در مورد رد الشمس نقل کرده ضعیف است؛ زیرا در سند آن، فضیل بن مرزوق قرار دارد. اما برای این حدیث، طریقی دیگر وجود دارد که آن را ابن عقده نقل کرده و در مورد ابن عقده گفته شده که رافضی و دروغ گو باشد. من می گویم که اولاً فضیل راست گو است و مسلم و کتب چهارگانه به او اعتماد کرده اند و ثانیاً ابن عقده از بزرگان حفاظ حدیث و مورد وثوق مردم است و جز شخص متعصب او را تضعیف نمی کند و این حدیث را گروهی همچون قاضی عیاض به صراحت تصحیح نموده اند.

خوارزمی نیز می نویسد:

أحمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرحمن بن زياد بن عبدالله بن العجلان أبو العباس الكوفي الهمداني المعروف بابن عقدة، كان ثقة فقيهاً عالماً بالنحو واللغة والقراءة متقناً في الحديث حافظاً لرواياته، ومدار هذه المسانيد عليه؛^{۳۲۲}

أحمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرحمان بن زياد بن عبدالله بن عجلان، أبو العباس كوفي همداني مشهور به ابن عقده، ثقة و مورد اعتماد است و از عالمان فقه، نحو، لغت و علم قرانت می باشد. او در حدیث متقن سخن می گوید و حافظ در روایت است و مدار این اسناد حول او می گردد.

سبکی در کتاب مشهور طبقات خویش، در مقام برشمردن کسانی که به گمان او از حفظ کنندگان شریعت می باشند، به صورت طبقه بندی به اشخاصی اشاره نموده و می نویسد:

فأين أهل عصرنا من حفاظ هذه الشريعة أبي بكر الصديق ... ومن طبقة أخرى من التابعين ... طبقة أخرى ... أخرى: وأبي بكر بن زياد النيسابوري وأبي حامد بن محمد بن الشرقي وأبي جعفر محمد بن عمرو العقيلي وأبي العباس الدغولي وعبدالرحمن ابن أبي حاتم وأبي العباس بن عقدة و ... فهؤلاء مهرة هذا الفن؛^{۳۲۳}

از حافظان شریعت [در طبقه صحابه] ابوبکر صدیق و... از طبقه تابعان... طبقه دیگر: ابوبکر بن زیاد نیشابوری، ابوحامد محمد بن شرقی و ابوجعفر محمد بن عمرو عقیلی، ابوالعباس دغولی، عبدالرحمان بن ابی حاتم و ابوالعباس ابن عقده... می باشد. همانا اینان ستون این فن هستند.

۳۲۱. تذكرة الموضوعات : ۹۶.

۳۲۲. جامع المسانيد للخوارزمي: ۲ / ۳۰۸ - ۳۰۹.

۳۲۳. طبقات الشافعية الكبرى: ۱ / ۳۱۴ - ۳۱۸.

از عبارت سبکی به نیکی استفاده می شود که اولاً: سبکی ابن عقده را در عداد حافظان شریعت، به مانند ابوبکر و دیگران قرار داده است و ثانیاً: ابن عقده در ردیف اساطین فن حدیث، همچون عقیلی و ابن ابی حاتم می باشد.

بنابراین، از تعبیر حدیث شناسان خبره و برجسته اهل سنت استفاده می شود که شأن ابن عقده بسی فراتر از آن است که محتاج توثیق باشد و وی آن قدر بزرگ و برجسته است که جز به نیکی نمی توان از او یاد کرد و دانش انبوه حدیثی او نیز جز با ستایش قابل بیان نیست. در نتیجه در قدم نخست، اطمینان کامل می یابیم که نویسنده کتاب حدیث *الولایه*، یعنی ابوالعباس بن عقده، ثقه و جلیل القدر است و هیچ شبهه ای در مورد وثاقت او مطرح نمی باشد.

پس از اطمینان از نویسنده کتاب حدیث *الولایه*، در قدم دوم باید از شیوه انتقال این کتاب اطمینان حاصل کرد؛ یعنی از آنجا که اصل این کتاب مفقود است و ما نمی توانیم به صورت مستقیم به آن مراجعه نماییم؛ اما باید بدانیم که این کتاب از طریق چه کسانی روایت شده و به طبقه بعدی محدثان منتقل گردیده است؟ بدیهی است که اگر این کتاب به صورت صحیح منتقل شده باشد، می توان به آن استناد کرد و انبوه اسنادش را به عنوان دلیل تواتر حدیث غدیر پذیرفت؛ اما اگر این کتاب به صورت صحیح انتقال نیافته باشد، دیگر نمی توان به آن تمسک نمود و باید در مورد آن سکوت اختیار کرد. کتاب ابن عقده توسط اشخاص ذیل روایت گردیده و ما به جهت رعایت اختصار، به صورت فهرست وار به نام برخی راویان این کتاب اشاره می نمایم:

۱. محمد بن عابد سندی. او فقیه و محدث مشهور مدینه در زمان خویش بوده است.
۲. محمد حسین ایوبی. نام برده از مشایخ سندی می باشد.
۳. محمد مراد انصاری. او پدر ایوبی و از مشایخ اجازه او است.
۴. محمد هاشم سندی. وی از مشایخ اجازه محمد مراد انصاری می باشد.
۵. عبدالقادر صدیقی. او مفتی حنفی در مکه در زمان خویش، و از مشایخ محمد هاشم سندی می باشد.
۶. حسن عجیمی مکی. او از مشایخ شاه ولی الله و عبدالقادر صدیقی است.
۷. احمد شناوی. او از مشایخ اجازه شاه ولی الله دهلوی است.
۸. علی بن عبدالقدوس شناوی. او نیز از مشایخ اجازه شاه ولی الله است.
۹. عبدالوهاب شعرانی. وی همچنین از مشایخ اجازه شاه ولی الله است.
۱۰. جلال الدین سیوطی.
۱۱. ابن حجر عسقلانی.
۱۲. ابوالعباس مقدسی حنبلی. او از مشایخ اجازه ابن حجر عسقلانی است.

۱۳. اسحاق بن یحییٰ حنفی.

۱۴. یوسف بن خلیل دمشقی.

۱۵. محمد بن حیدره. وی از مشایخ یوسف بن خلیل دمشقی است.

۱۶. محمد بن علی بن میمون کوفی.

۱۷. دارم بن محمد نهشلی.

۱۸. محمد بن ابراهیم سری.

افراد نام برده از کسانی هستند که کتاب *حدیث الولاية* ابن عقده را به صورت متصل نقل کرده اند.

محمد عابد سندی تمام سند مذکور را به صورت یکجا نقل کرده، می نویسد:

وأما كتاب الموالاة لأبي العباس بن عقدة، فأرويه عن عمي الشيخ محمد حسين بن محمد مراد

الأنصاري السندي عن أبيه، عن الشيخ محمد

هاشم بن عبدالغفور السندي، عن مفتي مكة الشيخ عبدالقادر الصديقي الحنفي، عن الشيخ حسن

العجمي، عن الشيخ أحمد الشناوي، عن أبيه الشيخ علي الشناوي، عن الشيخ عبدالوهاب

الشعراني، عن الحافظ السيوطي، عن الحافظ ابن حجر، عن أحمد بن أبي بكر بن عبدالحميد

المقدسي، أخبرنا إسحاق بن يحيى بن إسحاق الآمدي، عن يوسف بن خليل الحافظ، أخبرنا

أبوالمعمر محمد بن حيدرة بن عمر الحسيني، أخبرنا أبوالغنائم محمد بن علي بن میمون، أخبرنا

دارم بن محمد بن زيد النهشلي، أخبرنا محمد بن إبراهيم بن السري التميمي، أخبرنا أبوالعباس

أحمد بن محمد بن عقدة.^{۳۲۴}

همان گونه که در سند سندی دیده می شود، وی این کتاب را به صورت متصل از زمان ابن

عقده تا زمان حیات خود؛ یعنی سال ۱۲۵۷ روایت کرده و سند را به صورت شفاف گزارش داده

است. بنابراین ما پس از توثیق شخص ابن عقده، از کیفیت روایت کتاب مهم او که از اساسی ترین و

مهم ترین مصادر نقل حدیث غدیر است نیز اطمینان حاصل می کنیم.

بدون تردید، یکی از مهم ترین عواملی که سبب شده تا حدیث غدیر به عنوان حدیث مسلم و

متواتر مطرح شود، توجه حدیث شناسان به انبوه خیره کننده اسناد کتاب ابن عقده است و ما

کوشیدیم تا با روشن ساختن جایگاه ابن عقده و کتاب او و کیفیت انتقال آن، از این مسأله ابهام زدایی

نمائیم. از این رو پس از بررسی مهم ترین مصدر نقل حدیث غدیر، اینک به سخنان و اعترافات

عالمان برجسته اهل سنت مبنی بر تواتر حدیث غدیر اشاره می نمائیم و اثبات می کنیم که این حدیث

از متواترات مسلم نزد فریقین می باشد.

ابن کثیر دمشقی از ذهبی نقل می کند که گفت:

۳۲۴. *عقبات الأنوار*: ۱ / ۱۰۷ - ۱۰۸، به نقل از *حصر الشارح*: ۱۶۲، حرف میم.

وقد قال شيخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي... قال: و صدر الحديث متواتر أتيقن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله وأما: «اللهم وال من والاه»، فزيادة قوية الإسناد؛^{٣٢٥}

شيخ ما حافظ ذهبى مى گوید: ... صدر حديث [يعنى تعبير «من كنت مولاه فهذا على مولاه»] به صورت متواتر روایت شده و ما یقین داریم که این سخن از پیامبر صلى الله عليه وآله صادر گردیده است؛ اما عبارت «اللهم وال من والاه»، به این حدیث اضافه شده و دارای سند قوی می باشد.

ابن جزرى نیز مى نویسد:

أخبرنا أبو حفص عمر بن الحسن المراغي فيما شافهني به، عن أبي الفتح يوسف بن يعقوب الشيباني، أخبرنا أبو اليمان زيد بن الحسن الكندي، أخبرنا أبو منصور القزاز، أخبرنا الإمام أبو بكر بن ثابت الحافظ، أخبرنا محمد بن عمر بن بكير، أخبرنا أبو عمر يحيى بن عمر الأخباري، حدثنا أبو جعفر أحمد بن محمد الضبعي، حدثنا الأشج، حدثنا العلاء بن سالم، عن يزيد بن أبي زياد، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى قال: سمعت علياً - رضي الله عنه - بالرحبة ينشد الناس: من سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ فقام اثنا عشر بديراً فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك. هذا حديث حسن من هذا الوجه، صحيح من وجوه كثيرة، تواتر عن أمير المؤمنين علي - رضي الله عنه - وهو متواتر أيضاً عن النبي صلى الله عليه وسلم. رواه الجَمّ الغفير عن الجَمّ الغفير، ولا عبرة بمن حاول تضعيفه ممن لا اطلاع له في هذا العلم. فقد ورد مرفوعاً عن أبي بكر الصديق، وعمر بن الخطاب، وطلحة بن عبيد الله، والزبير بن العوام، وسعد بن أبي وقاص، وعبدالرحمن بن عوف والعباس بن عبدالمطلب، وزيد بن أرقم، والبراء بن عازب، وبريدة بن الحصيب، وأبي هريرة، وأبي سعيد الخدري، وجابر بن عبد الله، وعبد الله بن عباس، وحبشي بن جنادة، وعبد الله بن مسعود، وعمران بن حصين، وعبد الله بن عمر، وعمار بن ياسر، وأبي ذر الغفاري، وسلمان الفارسي، وأسعد بن زرارة، وخزيمة بن ثابت، وأبي أيوب الأنصاري، وسهل بن حنيف، وحذيفة بن اليمان، وسمره بن جندب، وزيد بن ثابت، وأنس بن مالك وغيرهم من الصحابة، رضوان الله عليهم. وصحّ عن جماعة منهم ممن يحصل القطع بخبرهم. ويثبت أيضاً أن هذا القول كان منه صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم؛^{٣٢٦}

عبدالرحمان بن ابى لیلی مى گوید که از علی علیه السلام شنیدم که در رحبه مردم را سوگند داد و فرمود: «چه کسی از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنید که فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من

٣٢٥. البداية والنهاية: ٥ / ٢٣٣.

٣٢٦. أسنى المطالب: ٤٧ - ٤٨.

والاه وعاد من عاداه»؟». در این هنگام دوازده نفر از مجاهدان جنگ بدر به پا خواستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله این جملات را شنیده اند. این حدیث از ناحیه ابن سند، حسن می باشد؛ اما از جهات بسیاری صحیح است و به صورت متواتر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است. همچنین به صورت متواتر از رسول خدا روایت گردیده است و گروه انبوهی آن را از گروه بسیاری نقل کرده اند و در این مورد به سخن

کسانی که درصدد تضعیف این حدیث هستند، اعتنا نمی شود؛ زیرا آنان دانشی در فن حدیث ندارند. این حدیث به صورت مرفوع از ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، زید بن أرقم، براء بن عازب، بریده بن حصیب، أبوهیره، أبو سعید خدری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، حبشی بن جناده، عبدالله بن مسعود، عمران بن حصین، عبدالله بن عمر، عمار بن یاسر، أبوذر غفاری، سلمان فارسی، اسعد بن زراره، خزیمه بن ثابت، أبویوب انصاری، سهل بن حنیف، حذیفه بن یمان، سمرة بن جندب، زید بن ثابت و انس بن مالک روایت گردیده و به صورت صحیح از گروهی نقل شده که از اخبارشان یقین حاصل می شود. و نیز ثابت است که این خبر از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم صادر گشته است.

سیوطی در کتاب *الأزهار المتناثرة* که در باره روایات متواتر نوشته، می نویسد:

حدیث «من كنت مولاة فعلي مولاة» أخرجه الترمذي عن زيد بن أرقم، وأحمد عن علي وأبي أيوب الأنصاري، والبخاري، والبزار عن عمرو ذي مر وأبي هريرة وطلحة وعمار وابن عباس وبريدة، والطبراني عن ابن عمر ومالك بن الحويرث وحبشي بن جنادة وجريير وسعد بن أبيوقاص وأبي سعيد الخدري وآنس، وأبو نعيم عن جندع الأنصاري. وأخرج ابن عساكر عن عمر بن عبدالعزيز، قال: حدثني عدة أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة». وأخرج ابن عقدة في كتاب *الموالاة* عن زر بن حبیش، قال: قال علي: «من ههنا من أصحاب محمد؟». فقام اثنا عشر رجلاً منهم قيس بن ثابت وحبیب بن بدیل بن ورقاء، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة». وأخرج أيضاً عن يعلى بن مرة قال: لما قدم علي

الكوفة، نشد الناس: «من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة»؟» فانتدب له بضعة عشر رجلاً، منهم يزيد أو زيد بن شراحيل الأنصاري؛^{۳۲۷}

حدیث «من كنت مولاه» را ترمذی از زید بن ارقم و احمد بن حنبل از علی علیه السلام و ابویوب انصاری روایت کرده و نیز بزار این حدیث را از ابوهریره، طلحه، عماره، ابن عباس و بریده روایت کرده است و طبرانی این حدیث را از ابن عمر، مالک بن حویرث، حبشی بن جناده، حوشب، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری، انس، ابونعیم از خدیج انصاری روایت کرده است. ابن عساکر نیز این روایت را از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده که او گفته است: عده ای برای من نقل کردند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدند که فرمود: «من كنت مولاه...». همچنین ابن عقیله در کتاب *الموالاة* از ابن حبیب نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: «از اصحاب محمد چه کسانی اکنون حضور دارند؟». در این هنگام دوازده نفر از جمله قیس بن ثابت و حبیب بن بدیل بن ورقاء از جا برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدند که فرمود: «من كنت مولاه...». و نیز همو از یعلی بن مره روایت کرده که او گفت: هنگامی که علی به کوفه قدم نهاد، مردم را سوگند داد و فرمود: «چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنید که فرمود: «من كنت مولاه ...؟»». در این هنگام بالغ بر ده نفر برخاستند و شهادت دادند و یکی از شهادت دهندگان، یزید یا زید بن شراحیل انصاری بود.

سیوطی این روایت را با این تفصیل، در کتابی نقل کرده است که خود در مقدمه آن کتاب تصریح می کند که تنها احادیث متواتر را نقل خواهد کرد. وی می نویسد:

وبعد، فإتي جمعت کتابا سمیته *الفوائد المتكاثرة في الأخبار المتواترة*، أوردنا فيه ما رواه من الصحابة عشرة فصاعدا مستوعبا طرق كل حديث وألفاظه، فجاء كتابا حافلا لم أسبق إلى مثله، إلا أنه لكثرة ما فيه من الأسانيد إنما يرغب فيه من له عناية بعلم الحديث، واهتمام عال، وقليل ما هم. فرأيت تجريد مقاصده في هذه الكراسة ليعم نفعه، بأن أذكر الحديث وعدة من رواه من الصحابة مقرونا بالعزو إلى من خرجه من الأئمة المشهورين، وفي ذلك مفتاح للمستفيدين، وسميته: *الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة*؛^{۳۲۸}

همانا من کتابی جمع آوری نمودم و نام آن را *الفوائد المتكاثرة في الأخبار المتواترة* گذاشتم و در این کتاب به احادیثی اشاره کردم که از بیش از ده نفر از صحابه یا بیشتر، روایت شده باشد و به این صورت الفاظ و طریق حدیث را بیان کردم و کتابی گردآوردم که مانندش نوشته نشده است. بنابراین، مخاطب این کتاب به دلیل انبوه نقل اسانید، تنها کسانی می باشند که عنایتی به علم حدیث داشته باشند؛ از این رو برای آنکه نفع بیشتری از این کتاب برده شود، چکیده این کتاب را به صورت نقل حدیث و نقل تعدادی از راویان از صحابه را در کتاب دیگری جمع آوری نمودم و نام این کتاب را *الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة* گذاشتم.

همانگونه که از سخن سیوطی استفاده می شود، او در دو کتاب خویش به نام *الفوائد المتکثرة* *فی الأخبار المتواترة* و *الأزهار المتناثرة فی الأخبار المتواترة* که هر دو را در مورد احادیث متواتر نوشته، به این حدیث تصریح کرده است. گفتنی است که کتاب *الأزهار المتناثرة* در واقع چکیده کتاب *الفوائد المتکثرة* می باشد و صاحب *كشف الظنون* در این باره می نویسد:

الأزهار المتناثرة فی الأخبار المتواترة، رسالة للسیوطی المذكور، جردها من کتابه المسمى *بالفوائد المتکثرة*؛^{۳۲۹}

کتاب *الأزهار المتناثرة فی الأخبار المتواترة*، رساله ای از سیوطی می باشد که چکیده کتاب *الفوائد المتکثرة* است.

این در حالی است که دو نفر از شارحان آثار سیوطی به نام مناوی و علامه عزیزی نیز تصریح کرده اند که حدیث غدیر حدیثی متواتر است. شیخ علی متقی نیز کتاب سیوطی را خلاصه کرده و *مختصر قطف الأزهار* نام نهاده و در مقدمه کتابش می نویسد:

هذه أحادیث متواترة نحو اثنين وثمانین حدیثا التي جمعها العلامة السیوطی - رحمة الله تعالى علیه - وسمها *قطف الأزهار المتناثرة*، وذكر فيها روايتها من الصحابة عشرة فصاعداً، لكني حذف الرواة وذكرت متن الأحادیث ليسهل حفظها؛^{۳۳۰}

این احادیث متواتر بوده و حدود ۸۲ حدیث است که علامه سیوطی آنها را گردآورده و من آن را در کتابی با عنوان *قطف الأزهار المتناثرة* تنظیم نمودم و سیوطی در آن کتاب راویان صحابی که بیش از ده نفر باشند را ذکر کرده و من راویان را حذف نمودم و تنها متن حدیث را آورده ام تا حفظ آن ساده گردد.

بنابراین متقی نیز به متواتر بودن احادیثی که سیوطی در کتاب مذکور ذکر کرده تصریح نموده و دو حدیث غدیر و منزلت را در آن ذکر کرده است.

میرزا مخدوم حسنی که از نوادگان شریف جرجانی است، در کتابی که به عنوان رد بر روافض نوشته، پس از حمله به باورهای شیعه، می نویسد:

فإن تسألني عن حدیث، الغدير المتواتر أذكر لك ملخص الذي نقله مفيدهم؛^{۳۳۱}

پس اگر از من بابت حدیث غدیر متواتر سؤال نمایید، من به صورت خلاصه، نکاتی را بیان می دارم.

۳۲۹. *كشف الظنون*: ۱ / ۷۳.

۳۳۰. ر.ک: *عقبات الأنوار*: ۱ / ۲۱۳، به نقل از *مختصر قطف الأزهار*.

۳۳۱. *مصائب النواصب في الرد على نواقض الروافض*: ۲ / ۸۳.

همانگونه که مشاهده می‌شود، او ناگزیر شده تا اعتراف نماید که حدیث غدیر از متواترات است. مرحوم تستری در کتاب *مصائب النواصب* که در رد میرزا مخدوم نوشته، به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد:

وأما رابعاً: فلأن قوله: فإن تسألني عن حدیث الغدير المتواتر أذكر لك... الخ متضمن الإقرار بنقيض ما هو بصدده من تضييع الحق وترويح المحال، حيث أجرى الله تعالى على لسان قلمه ما هو الحق، فوصف حدیث الغدير بالتواتر من غير أن يكون سياق كلامه مقتضياً لذكر هذا الوصف بوجه من الوجوه؛^{۳۳۲}

چهارم: میرزا مخدوم می‌گوید: اگر از من بابت تواتر حدیث غدیر بپرسند... این سخن او در بردارنده این نکته است که او علی‌رغم آنکه قصد داشته تا حق را ضایع نماید، اما اعتراف نموده حدیث غدیر از متواترات است و این‌گونه خداوند حق را بر قلم او جاری ساخته است؛ در حالی که سیاق سخنانش چنین مطلبی را بر نمی‌تافت و این از الطاف الاهی بوده است.

جمال‌الدین محدث که از مشایخ اجازه دهلوی و پدرش می‌باشد، در مورد حدیث غدیر می‌نویسد:

أقول: أصل هذا الحديث سوى قصة الحارث، تواتر عن أمير المؤمنين عليه السلام، وهو متواتر عن النبي صلى الله عليه وآله أيضاً رواه جمع كثير وجم غفير من الصحابة؛^{۳۳۳}
می‌گویم: اصل این حدیث به جز ماجرای حارث، به صورت متواتر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده و همچنین به صورت متواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت گردیده و گروه بسیاری از صحابه آن را از گروه انبوه دیگری نقل کرده اند.

ملا علی قاری نیز در کتاب *مرقاة المفاتیح* می‌نویسد:

والحاصل: إن هذا حدیث صحیح لا مرية فيه، بل بعض الحفاظ عدّه متواتراً، إذ في رواية أحمد: أنه سمعه من النبي صلى الله عليه وسلم ثلاثون صحابياً، وشهدوا به لعلي لما نوزع أيام خلافته؛^{۳۳۴}
حاصل آنکه: این حدیث «غدیر» بدون تردید صحیح است و برخی از حفاظ آن را متواتر تلقی نموده اند؛ زیرا در روایت احمد وارد شده که گفته است: سی نفر از صحابه این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند و در ایام خلافت علی به آن شهادت داده اند.

ضیاء‌الدین مقبلی نیز می‌نویسد:

۳۳۲. همان: ۲ / ۹۸.

۳۳۳. الأربعین: مخطوط.

۳۳۴. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۱۷ / ۴۳۶.

ومن شواهد ذلك ما ورد في حق علي - كرم الله وجهه في الجنة - وهو على حدته متواتر معنى، ومن أوضحه معنى وأشهره رواية حديث: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، وفي بعض رواياته زيادة: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». وفي بعض زيادة: «وانصر من نصره واخذل من خذله». وطرقه كثيرة

جداً، ولذا ذهب بعضهم إلى أنه متواتر لفظاً فضلاً عن المعنى، وعزاه السيوطي في الجامع الكبير إلى أحمد بن حنبل والحاكم وابن أبي شيبه والطبراني وابن ماجه والترمذي والنسائي وابن أبي عاصم والشيرازي وأبي نعيم وابن عقدة وابن حبان، بعضهم من رواية صحابي، وبعضهم من رواية اثنين، وبعضهم من رواية أكثر من ذلك. وذلك من حديث: ابن عباس، وبريدة بن الحصيب، والبراء بن عازب، وجرير البجلي، وجندب الأنصاري، وحبشي بن الجنادة، وأبي الطفيل، وزيد بن أرقم، وزيد بن ثابت، وحذيفة بن أسيد الغفاري، وأبي أيوب الأنصاري، وزيد ابن شراحيل الأنصاري، وعلي بن أبي طالب، وابن عمر، وأبي هريرة، وطلحة وأنس بن مالك، وعمرو بن مرة. وفي بعض روايات أحمد: عن علي وثلاثة عشر رجلاً، وفي رواية له وللضياء المقدسي، عن أبي أيوب وجمع من الصحابة. وفي رواية لابن أبي شيبه وفيها: اللهم وال من والاه ... الخ، عن أبي هريرة واثنى عشر من الصحابة. وفي رواية أحمد والطبراني والمقدسي: عن علي وزيد ابن أرقم وثلاثين رجلاً من الصحابة. نعم، فإن كان مثل هذا معلوماً وإلا فما في الدنيا معلوم؛^{٣٣٥}

از ديگر شواهد که در مورد علی وارد شده و به حد تواتر معنوی رسیده، واضح ترین و مشهورترین تعبیرش به حدیث «من كنت مولاه» اختصاص دارد و در برخی روایات، اضافه ای با عبارت «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» وجود دارد و در برخی روایات دیگر، اضافه ای با عبارت «وانصر من نصره واخذل من خذله». طرق این روایت جداً بسیار زیاد است و همین نکته سبب شده تا برخی ادعا نمایند که این

روایت متواتر لفظی نیز می باشد. سیوطی در کتاب الجامع الكبير این روایت را از احمد بن حنبل، حاکم، ابن ابی شیبه، طبرانی، ابن ماجه، ترمذی، نسائی، ابن ابی عاصم، شیرازی، ابونعیم، ابن عقده و ابن حبان نقل کرده است که برخی از این روایات از يك صحابی و برخی از روایات از دو صحابی و برخی دیگر از روایات از بیش از این مقدار نقل گردیده؛ مانند حدیث ابن عباس، بریده بن حصیب، براء بن عازب، جریر بجلي، جندب أنصاری، حبشی بن جناده، أبوظفیل، زید بن أرقم، زید بن ثابت، حذيفة بن أسيد غفاری، أبویوب أنصاری، زید بن شراحيل أنصاری، علی بن ابی طالب، عبدالله بن

عمر، ابوهریره، طلحه، انس بن مالك و عمرو بن مره. در برخی از روایات احمد، از علی و ۱۳ نفر، و در روایت ضیاء مقدسی از ابویوب و گروهی از صحابه نقل گردیده است.

و در روایت ابن ابی شیبیه عبارت: «اللهم وال من والاه...» از ابوهریره و ۱۲ نفر از صحابه وارد شده و در روایت احمد، طبرانی و مقدسی، از علی و زید بن ارقم و سی نفر از رجال روایت گردیده است. آری، اگر این روایت علم آور نباشد، پس دیگر چه چیزی در این دنیا علم آور خواهد بود.

ضیاءالدین مقبلی به درستی اعتراف نموده که اگر حدیث غدیر با انبوه اسناد و مدارکش سبب حصول اطمینان و علم نگردد، پس دیگر چه چیزی در این دنیا می تواند اطمینان بخش باشد؟! این سخن بسیار در خور تأمل است.

محمد بن اسماعیل امیر که از مشایخ شوکانی می باشد، می نویسد:

وحدیث الغدیر متواتر عند أكثر أئمة الحديث، قال الحافظ الذهبي في تذكرة الحفاظ في ترجمة «من كنت مولاه»: ألف محمد بن جرير فيه كتاباً - قال الذهبي: - وقفت عليه فاندھشت لكثرة طرقه. إنتهى. وقال الذهبي في ترجمة الحاكم أبي عبدالله ابن البيع: فأما حدیث «من كنت مولاه فعلي

مولاه» فله طرق جيدة أفردتها بمصنف. قلت: عده الشيخ المجتهد نزیل حرم الله ضیاءالدین صالح بن مهدي المقبلي في الأحاديث المتواترة التي جمعها في أبحاث عن لفظ: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، وهو من أئمة العلم والتقوى والانصاف. ومع إنصاف الأئمة بتواتره فلا نمیل بإيراد طرقه بل نتبرك ببعض منها؛^{۳۳۶}

حدیث غدیر نزد بیشتر پیشوایان حدیث، متواتر است. حافظ ذهبی در کتاب تذكرة الحفاظ در مورد این حدیث گوید: کتابی از طبری در مورد حدیث غدیر دیدم و از انبوه اسنادش به حیرت افتادم. همچنین ذهبی در مورد حاکم ابو عبدالله ابن بیع می گوید: اما برای حدیث «من كنت مولاه...» طرق بسیار نیکویی وجود دارد و من تمام این طرق را در قالب يك تك نگاری جمع نمودم. من می گویم: شیخ مجتهد ضیاءالدین مقبلی این حدیث را در متواترات ذکر کرده است، در حالی که او از پیشوایان دانش، تقوا و انصاف است و از آنجا که بزرگان این حدیث را متواتر دانسته اند، دیگر مایل نیستم تا اسناد آن را بررسی نمایم؛ بلکه از باب تبرک تنها به چند سند اشاره می نمایم.

همان گونه که از تعبیر اخیر محمد بن اسماعیل استفاده می شود، به باور او اصلاً نیاز به بررسی سند حدیث غدیر نیست؛ زیرا با وجود تواتر قطعی این حدیث، دیگر جایی برای بررسی سند باقی نمی ماند.

محمد صدر عالم که از حفاظ مهم هندوستان بوده نیز می نویسد:

ثم اعلم أنّ حديث الموالاة متواتر عند السيوطي - رحمه الله - كما ذكره في *قطف الأزهار*، فأردت أن أسوق طرقه ليتضح التواتر، فأقول:

أخرج أحمد والحاكم عن ابن عباس، وابن أبي شيبه وأحمد عنه عن بريدة، وأحمد وابن ماجه عن البراء، والطبراني عن جرير، وأبو نعيم عن جندب الأنصاري، وابن قانع عن حبشي بن جنادة، والترمذي - وقال: حسن غريب - والنسائي والطبراني والضياء المقدسي عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم، وحذيفة بن أسيد الغفاري، وابن أبي شيبه والطبراني، عن أبي أيوب، وابن أبي شيبه وابن أبي عاصم، والضياء، عن سعد بن أبيوقاص، والشيرازي في الألقاب عن عمر، والطبراني عن مالك بن الحويرث، وأبونعيم في فضائل الصحابة. عن يحيى بن جعدة، عن زيد بن أرقم، وابن عدي في *كتاب الموالاة* عن حبيب بن بديل بن ورقاء، وقيس بن ثابت وزيد بن شراحيل الأنصاري، وأحمد عن علي وثلاثة عشر رجلاً، وابن أبي شيبه عن جابر، قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه». إلى آخر ما أفادوا وأجادوا؛^{٣٣٧}

بدان که حدیث موالاة [غدیر] - همان گونه که در کتاب *قطف الأزهار* ذکر شده - نزد سیوطی از متواترات است؛ از این رو من اراده کردم تا برخی از اسنادش را بیان کنم تا تواترش روشن گردد؛ به همین روی می گویم: احمد و حاکم این حدیث را از ابن عباس نقل کرده اند و ابن ابی شیبه، احمد از ابن عباس، از بریده روایت کرده اند. باز احمد و ابن ماجه همین حدیث را از براء روایت کرده اند و طبرانی از جریر و ابونعیم از جندب انصاری نقل کرده است. ابن قانع از حبشی بن جناده روایت نموده و ترمذی، نسائی، طبرانی و ضیاء مقدسی از ابوظفیل و او از زید بن ارقم و حذیفه بن اسید غفاری نقل کرده است. همچنین ابن ابی شیبه و طبرانی از ابویوب، ابن ابی شیبه، ابن ابی عاصم و ضیاء از سعد بن ابیوقاص نقل کرده اند. شیرازی نیز از

عمر، و طبرانی از مالک بن حویرث و ابونعیم در کتاب *فضائل الصحابه* از یحیی بن جعدة، از زید بن ارقم نقل کرده است. ابن عدی در کتاب *الموالاة* از حبيب بن بديل و قيس بن ثابت و زيد بن شراحيل انصاری روایت کرده و احمد از علی و سیزده مرد و ابن ابی شیبه از جابر روایت کرده و تمام این اشخاص گفتند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه».

قاضی ثناء الله پانی پتی نیز می نویسد:

اول حدیث بریده بن حصیب و غیره جماعتی از صحابه روایت می کنند از نبی که آن حضرت صلى الله عليه وسلم در غدیر خم که جانی است میان مگه و مدینه خطبه خواند و گفت: «یا ایها

الناس ان الله مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» يعنى عليا.

این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده، و ۳۰ کس از اصحاب (منهم علي بن ابي طالب)، و أبویوب، و زید بن أرقم، و براء بن عازب و عمرو بن مرّة، و أبو هريرة، و ابن عباس، و عمّار بن بريدة، و سعد بن أبيوقاص، و ابن عمر، و أنس، و جرير بن عبدالله البجلي، و مالك بن حويرث، و أبو سعيد خدری، و طلحة، و أبو الطفيل، و حذيفة بن أسيد، و غيره مروی گشته، و جمهور محدثين این حدیث را در صحاح و سنن و مسانيد روايت کرده اند، و در بعضی روايات آمده: «من كنت أولى به من نفسه فعلى وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

روافض این حدیث را نصّ جلی بر استخلاف علی می گویند، که مولی بمعنی اولی بالتصرف است فهو الامام.^{۳۳۸}

محمد مبین لکهنوی نیز می نویسد:

و اکثر احادیث که در باب مذکور گشته از جمله متواترات است چنانکه حدیث «أنت مني بمنزلة هارون من موسى». و حدیث «أنا من علي وعلي مني، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» و حدیث «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله» و غيرها^{۳۳۹}

بنابراین لکهنوی حتی فقره «اللهم وال من والاه...» را نیز در عداد متواترات ذکر کرده است.

و در نهایت سید مرتضی در کتاب الشافی می نویسد:

وما المطالب بتصحيح خبر الغدير والدلالة عليه، إلا كالمطالب بتصحيح غزوات الرسول الظاهرة المنشورة وأحواله المعروفة وحجة الوداع نفسها، لأنّ ظهور الجميع وعموم العلم به بمنزلة واحدة. وبعد، فإنّ الشيعة قاطبة تنقله وتواتر به، وأكثر رواة أصحاب الحديث يروونه بالأسانيد المتصلة وجميع أصحاب السير ينقلونه ويتلقونه عن أسلافهم خلفا عن سلف، نقلاً بغير إسناد مخصوص، كما نقلوا الوقائع والحوادث الظاهرة. وقد أورده مصنفوا الحديث في جملة الصحيح، فقد استبد هذا الخبر بما لا يشركه فيه سائر الأخبار، لأنّ الأخبار على ضربين: أحدهما: لا يعتبر في نقله الأسانيد المتصلة كالخبر عن وقعة بدر وحنين والجمل وصفين وما جرى مجرى ذلك من الأمور الظاهرة، التي نقلها الناس قرناً بعد قرن بغير إسناد معين وطريق مخصوص، والضرب الآخر: يعتبر فيه اتصال الأسانيد، كأكثر أخبار الشريعة. وقد اجتمع في خبر الغدير الطريقتان معا

۳۳۸. عبقات الانوار: ۱ / ۲۴۳ - ۲۴۴، به نقل از سيف مسلول: ۱۰۸، مقاله سوم، بحث امامت.

۳۳۹. نفحات الأزهار: ۶ / ۱۱۸، به نقل از وسيلة النجاة في فضائل السادات: ۱۰۴، چاپ لکهنو ۱۳۱۳.

مع تفرقهما في غيره من الأخبار، على أن ما اعتبر في نقله من أخبار الشريعة اتصال الأسانيد لو فتشت جميعه لم تجد رواته إلا الآحاد، وخبر الغدير قد رواه بالأسانيد الكثيرة المتصلة الجمع الكثير فمزيتة ظاهرة؛^{٣٤٠}

هر مطلبی که در مورد تصحیح خبر غدیر و دلالت آن به میان آید، مانند مطالبی است که در تصحیح غزوات پیامبر و احوال مشهور آن حضرت و نفس حجة الوداع گفته می شود، می باشد؛ زیرا ظهور تمام این مسائل و علم به تمام آنها در سیاق واحدی قرار دارد. همانا شیعه این حدیث را به صورت متواتر نقل کرده و بیشتر راویان حدیث این روایت را با اسانید متصل نقل می کنند و سیرنویسان نیز این ماجرا را از گذشتگان خویش، سینه به سینه و بدون سند خاصی منتقل کرده اند؛ همان گونه که وقایع و حوادث مشهور و روشن را نقل کرده اند. همانا حدیث نویسان این حدیث را در زمره احادیث صحیح ذکر کرده اند و این حدیث دارای نکته ای است که در دیگر احادیث وجود ندارد؛ زیرا اخبار بر دو قسم است: قسم نخست احادیثی است که نیاز به سند متصل ندارد؛ مانند واقعه جنگ بدر، جنگ خیبر، جنگ جمل، جنگ صفین و موارد دیگری از این قبیل که به دلیل شهرت در میان مردم جا افتاده و تلقی به قبول گردیده است. قسم دوم: اخباری است که نیاز به اتصال سند دارد، مانند اخبار شریعت. اما حدیث غدیر از هر دو منظر معتبر است؛ زیرا هم مشهور است و هم دارای سند متصل و اسانید مختلف است. بنابراین از روشنی و شفافیت ویژه ای برخوردار می باشد.

گفتنی است که علامه امینی رحمه الله در پژوهشی جامع می نویسد:

رواه أحمد بن حنبل من أربعين طريقاً، وابن جرير الطبري من نيف وسبعين طريقاً، والجزري المقري من ثمانين طريقاً، وابن عقدة من مائة وخمس طرق، وأبو سعيد السجستاني من مائة وعشرين طريقاً، وأبو بكر الجعابي

من مائة وخمس وعشرين طريقاً، وفي تعليق هداية العقول... عن الأمير محمد اليمني (أحد شعراء الغدير في القرن الثاني عشر): إن له مائة وخمسين طريقاً؛^{٣٤١}

احمد بن حنبل این حدیث را از چهل طریق و ابن جریر طبری از هفتاد و اندی طریق و جزری از هشتاد طریق و ابن عقده از یکصد و پنجاه طریق و ابوسعید سجستانی از یکصد و بیست طریق و ابوبکر جعابی از یکصد و بیست و پنج طریق و در تعلیقه کتاب هداية العقول از امیر محمد یمنی که یکی از شعراء غدیر در قرن دوازدهم می باشد، نقل شده که برای این حدیث، یکصد و پنجاه طریق وجود دارد.

علامه امینی در جای دیگر از قول علوی هدار حداد می نویسد:

٣٤٠. الشافعي في الإمامة: ٢ / ٣٦١ - ٣٦٢.

٣٤١. الغدير: ١ / ١٥٢ - ١٥٨.

كان الحافظ أبو العلاء العطار الهمداني يقول: أروي هذا الحديث بمائتي وخمسين طريقاً؛^{٣٤٢}

ابو العلاء عطار همدانی می گوید: این حدیث را به دویست و پنجاه طریق ذکر کرده ام.

و نیز از قول عاصمی نقل می کند که او می گوید:

هذا حديث تلقته الأمة بالقبول، وهو موافق للأصول؛^{٣٤٣}

این حدیث را امت [اسلام] تلقی به قبول نموده و موافق اصول می باشد.

و نیز از ابن عبدالبر نقل کرده است که در مورد حدیث مؤاخات (برادری)، حدیث رایث (پرچم) و حدیث غدیر می گوید:

هذه كلها آثار ثابتة؛^{٣٤٤}

تمام این احادیث ثابت [و مسلم] است.

و نیز از قول ابن مغزلی نقل کرده که می گوید:

وقد رواه نحو مائة نفس، منهم العشرة المبشرة، وهو حديث ثابت، لا أعرف له علة؛^{٣٤٥}

این حدیث را یکصد نفر نقل کرده اند که عشره مبشره نیز در میان راویان آن می باشند و این حدیث ثابت است و هیچ اشکالی ندارد.

و باز غزالی در کتاب *سرالعالمین* می نویسد:

وأجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته في يوم غدیر خم، باتفاق الجميع؛^{٣٤٦}

تمام بزرگان بر متن حدیث غدیر که به صورت خطبه در روز غدیر بیان شده، اتفاق نظر کامل دارند.

و بسیار جای تعجب است که فخر رازی می نویسد:

ظفرت بأربع مئة طريق إلى حديث الغدير، ومع ذلك لم يؤثر صحته في قلبي؛^{٣٤٧}

من به چهار صد طریق در مورد حدیث غدیر دست یافتم، اما هنوز صحت آن در قلبم ثابت نیست.

جای حیرت است که قلب فخر رازی چگونه آرام می گیرد و اساساً آیا او می تواند به صحت حدیثی مطمئن گردد؟!؟

اینجاست که انسان پی می برد که چگونه ذہبی اعتراف کرده و گفته که من از انبوه اسناد حدیث غدیر به حیرت افتادم! آری به راستی انسان آگاه با دیدن حجم بسیار زیاد

٣٤٢. همان: ١ / ١٥٨.

٣٤٣. همان: ١ / ٢٩٥.

٣٤٤. همان.

٣٤٥. همان.

٣٤٦. همان: ١ / ٢٩٦.

٣٤٧. رسالة في الإمامة الشيخ عباس: ٩٨.

طرق و رایان حدیث غدیر متحیر می شود و ابتدا ممکن است که با خود نجوا کند و احتمال دهد که این حجم انبوه از اسناد اغراق آمیز است! اما هنگامی که به مصادر معتبر مراجعه می نماید، شگفتیش دو چندان می شود و اطمینان می یابد که در حقیقت تمام این اسناد صحیح است و این آمار و ارقام واقعیت دارد و البته چنین آماری فعلاً در اختیار ماست و خدا می داند که اگر مصادر مفقود شده روزی به دست آید، چه اندازه بر ازدیاد این آمار تاثیر می گذارد.

کوتاه سخن آنکه حدیث غدیر آن قدر روشن و شفاف است و آن قدر مورد توجه خاص حدیث شناسان بوده که اصلاً نیازمند بررسی سند نیست و برخی به درستی ادعا کرده اند که اگر حدیث غدیر علم آور نباشد، کدام واقعه را می توان علم آور تلقی نمود؟ از این رو ما کوشیدیم تا تنها به قرآنی اشاره نمائیم که عالمان اهل سنت با تمام غرضورزی اعتراف نموده اند که حدیث غدیر از متواترات لفظی نیز می باشد و نیز کوشیدیم تا اثبات نمائیم که تواتر حدیث غدیر در حالی بیان شده که برخی مصادر معتبر این حدیث مانند کتاب ابن عقده، کتاب طبری و دیگر کتب از بین رفته و با عنایت به مصادر اندکی که به دست ما رسیده، باز تواتر این حدیث از مسلمات بوده و همگان به آن اعتراف کرده اند؛ از این رو سخن را در این مقام کوتاه می نمائیم و همین اندازه از ادله برای اثبات سند حدیث غدیر را کافی تلقی کرده و بیشتر سخن را به درازا نمی بریم، چه اینکه انسان منصف اگر به این اندازه از اعتبار سند قانع نشود، باید در انصاف او تردید جدی نمود و چنین شخصی اساساً با هیچ دلیل منطقی اقناع نخواهد شد.

شبهات حدیث غدیر

پس از بیان روایات مختلف حدیث غدیر و استناد به قرائن گوناگون داخلی و خارجی، اثبات شد که حدیث غدیر بر امامت و پیشوایی امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد. پیش از این نیز در لابه لای سخنان، به پاره ای از خرده گیری هایی که بر حدیث غدیر صورت گرفته اشاره کردیم و به صورت مقتضی پاسخ دادیم. در يك نگاه می توان مجموع خرده گیری هایی که بر حدیث غدیر صورت گرفته را به دو دسته تقسیم نمود:

دسته نخست، خرده گیری هایی است که بیشتر به غرضورزی شباهت دارد. عده ای مانند ابن تیمیه حرانی و ابن کثیر بسیار کوشیده اند تا به صورت های مختلف بر ارکان و حتی حواشی حدیث غدیر خرده بگیرند و از آنجا که مقصودشان ارائه برهان نیست و بیشتر مباحث جدلی را پیش کشیده اند، نمی توان با این گروه بحث جدی مطرح نمود؛ زیرا استدلال آنان ظاهر منطقی ندارد و در چهارچوب برهان مطرح نشده تا قابل رد یا قبول باشد. پیش از این به برخی سخنان ابن تیمیه، ابن کثیر و فضل بن رزبهان اشاره کردیم و پاسخ هایی نیز داده شد؛ اما اساساً پرداختن به سخنان این گروه از خرده گیران در دستور کار این نوشتار نیست.

دسته دوم، از خرده گیری ها از وضعیت مناسب تری نسبت به دسته پیشین برخوردار است؛ زیرا کسانی که در این گروه جای می گیرند، خرده گیری خویش را در قالب برهان ارائه نموده اند و سخنانشان از صورت منطقی برخوردار است؛ از این رو می توان در مورد استدلال آنان قضاوت نمود و به صورت منطقی برهان آنان را مورد ارزیابی قرار داد.

هر چند که مخاطب این نوشتار اگر دقت لازم را انجام دهد، از سیر مباحثی که تاکنون بیان داشته شده پاسخ شبهات را می یابد و در نیل به حقیقت کامروا می گردد؛ اما ضرورت بحث علمی ایجاب می کند تا استدلال مخالف را به صورت روشن بیان نموده و پاسخ علمی و به دور از تعصب را در مقابل آن ارائه نماییم.

پیش از بیان اصل شبهات سزاوار است تا در ابتدا تبارشناسی شبهات مربوط به حدیث غدیر را از نظر بگذرانیم و با عنایت به تبار و سنخ هر شبهه، موقعیت خویش را در جغرافیای شبهات وارد آمده مشخص نماییم.

حدیث غدیر به عنوان مهم ترین سند موجودی که بر امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دلالت می کند، از سویی حدیث است؛ یعنی بیان گر سنت رسول خداست و از آن به عنوان «قول رسول الله» تعبیر می گردد. بدیهی است گزاره ای که در قالب حدیث تعریف می شود، از ضوابط حدیث شناسی نیز برخوردار خواهد بود؛ از این رو باید شاخصه های ارزیابی حدیثی در آن رعایت شود. بنابراین، توجه به روایات مختلف يك حدیث و بررسی سند و اطمینان از جنبه صدوری و نیز بررسی واژه ها و مفردات حدیث و رابطه سنجی مفهومی میان مفردات و جملات به کار رفته در حدیث، به دقت واکاوی گردد؛ زیرا يك حدیث از يك منظر گزارش و خبری است که به دست ما رسیده و از این جهت نیازمند اعتبارسنجی می باشد، و از منظر دیگر، این گزارش در چهارچوب يك متن در اختیار ماست. بنابراین نسبت کلامی حدیث نیز به صورت خواسته یا ناخواسته نیازمند پژوهش و مطالعه علمی خواهد بود.

اما حدیث غدیر علی رغم اینکه يك سند حدیثی است و به صورت قهری اقتضا دارد که با ضوابط حدیث شناختی مورد پژوهش قرار بگیرد، يك گزاره تاریخی نیز محسوب می شود؛ یعنی سند بسیار مهمی در تبیین حوادث و وقایع مربوط به ماه های پایانی عمر رسول خداست. به عبارت دیگر، خلأ دانش بشری نسبت به دو سه ماه واپسین حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله با حدیث غدیر پر می گردد و تکلیف گزاره های سیاسی و مرجعیت علمی آینده اسلام در حالت نبود پیامبر صلی الله علیه وآله تعیین می گردد و از سوی دیگر، برخی وقایع مبهم و مهم واپسین روزهای حیات رسول خدا مانند اعزام سپاه به یمن، ماجرای تروریستی تنگه عقبه، وضعیت اردوی بزرگ سپاه اسلام به فرماندهی اسامه بن زید، کیفیت تشکیل سقیفه بنی ساعده و صدها معمای بزرگ و اساسی دیگر منوط به حدیث غدیر خواهد بود. گویی این حدیث بسان يك حلقه مفقود در ربط گزاره های تاریخی مربوط به آن دوران است.

با توجه به مطالب ذکر شده، تبار شبهات مطرح شده در مورد حدیث غدیر نیز گاهی مربوط به متن حدیث است و گاهی مربوط به رویداد تاریخی حدیث غدیر می باشد. پیش از این، در خلال مباحث مطرح شده به بسیاری از گزاره های تاریخی حدیث غدیر مانند حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در یمن، شأن نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) و آیه (سَأَلْنَا سَائِلًا بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)، کتمان تاریخی حدیث غدیر توسط برخی صحابه و مواردی دیگر از این قبیل پاسخ داده شد؛ از این رو اینك بیشتر در صدد پاسخ گویی به شبهاتی هستیم که حدیث غدیر را به عنوان يك گزارش حدیثی در نظر گرفته است. البته

روی سخن ما چندان به بررسی سند حدیث غدیر و شبهات محدودی که در این زمینه مطرح شده نمی‌باشد؛ زیرا پیش از این به صورت مفصل سند حدیث غدیر را بررسی نمودیم و اعتراف حدیث نگاران برجسته مبنی بر تواتر حدیث غدیر را واکاوی نمودیم و به محدود شبهاتی که در این زمینه مطرح شده نیز اشاره کردیم. بنابراین، اساساً از آنجا که اشکال مهمی به سند حدیث غدیر وارد نشده و بزرگان و حدیث‌شناسان مهم این حدیث را تلقی به قبول نموده‌اند، از این رو بررسی شبهات سندی را وامی‌نهیم و علاقه‌مندان را به مباحثی که پیش از این مطرح شد، ارجاع می‌دهیم. مهم‌ترین و اساسی‌ترین اشکالی که بر دلالت متن حدیث غدیر وارد شده، مربوط به دلالت کلمه «مولا» می‌باشد؛ از این رو در بحث بررسی دلالت حدیث غدیر، مفصل به بیان دلالت واژه مولا پرداختیم و اینک با اشاره به اشکالات مطرح شده سعی می‌نمائیم تا ابتدا تبار اشکال را بررسی نموده و سپس پاسخ آن را ذکر کنیم.

بررسی سخنان خرده‌گیران بر حدیث غدیر را در مجموع می‌توان در چند دسته جای داد: دسته نخست: تبار این دسته از اشکالات در حقیقت با بهره‌گیری از متن حدیث غدیر، یا با استناد به ظرف رویداد تاریخی حدیث غدیر است. گروه نخست خرده‌گیران کوشیده‌اند تا با استناد به فقره واپسین حدیث؛ یعنی تعبیر «اللهمّ وال من والاه»، معنای کلمه «مولا» را بر معنایی غیر از اولویت حمل نمایند.

قوشچی در شرح تجرید می‌نویسند:

وبعد صحة الرواية فمؤخر الخبر أعني قوله: «اللهمّ وال من والاه». يشعر بأن المراد بالمولى هو الناصر والمحب؛ لفظ المولى قد يراد به المعتق والمعّوق والحليف والجار وابن العم والناصر والأولى بالتصرف قال الله تعالى: (وَمَاوِيكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ)؛ أي أولى بكم، ذكره ابو عبیده وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «ايما امرأة نكحت بغير إذن مولاها»؛ أي الأولى بها في التصرف والمالك لتدبير أمرها ومثله في الشعر كثير وبالجملة

استعمال أولى بمعنى المتولى والمالك للامر والأولى بالتصرف شایع في كلام العرب؛^{۳۴۸}

پس از آنکه صحت حدیث غدیر ثابت گردید، پس می‌گوییم به دلیل فقره «اللهمّ وال من والاه» که پس از فقره «من كنت مولاه» مطرح شده، به این نکته اشعار دارد که مراد از کلمه مولا، یاری‌کننده و دوستدار می‌باشد. گاهی نیز لفظ مولا به معنای «عتیق»، «معّوق»، «حلیف»، «جار»، «ابن‌عم»، «ناصر» و «اولی به تصرف» می‌آید؛ مانند آیه (وَمَاوِيكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ) که در این آیه، طبق نظر ابو عبیده، مولا به معنای اولی می‌باشد. همچنین رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هرگاه زنی که بدون اجازه مولایش ازدواج نماید». در این روایت نیز مولا به معنای اولی به تصرف می‌باشد و

مراد کسی است که تدبیر امور زن به عهده او است و مانند مثال های یاد شده در اشعار زیاد به چشم می خورد. در هر حال استعمال کلمه اولی به معنای متولی امور، صاحب امر و سزاوارتر به تصرف در کلام عرب شیوع دارد.

حلبی نیز می نویسد:

بل معنى ذلك عند العلماء الذين هم أهل هذا الشأن وعليهم الإعتداف في تحقق ذلك، من كنت ناصره ومواليه ومحبه ومصافيه فعلى كذلك؛^{۳۴۹}

بلکه معنای حدیث غدیر نزد عالمانی که صلاحیت بیان معنای آن را دارند به این معناست که هر کس من یاری کننده او و دوستدار او می باشم، اینک علی نیز این چنین می باشد.

اما از آنجا که تأویل فوق الذکر نامأنوس و خلاف ظاهر عبارت حدیث غدیر می باشد، محب الدین طبری در توضیح آن می نویسد:

وقد حكى الهروي عن أبي العباس: أن معنى الحديث: «من أحبني يتولاني فليحب علياً وليتوله». وفيه عندي بعد، إذ كان قياسه على هذا التقدير أن يقول: من كان مولاي فهو مولى على، ويكون المولى بمعنى الولي ضد العدو، فلما كان الإسناد فى اللفظ على العكس من ذلك بعد هذا المعنى ولو قال معناه من كنت أتولاه وأحبه فعلى يتولاه ويحبه كان أنسب للفظ والحديث وهو ظاهر لمن تأمله. نعم يتجه ما ذكره من وجه آخر بتقدير حذف فى الكلام على وجه الاختصار، تقديره من كنت مولاه فسبيل المولى وحقه أن يحب ويتولى، فعلى أيضاً مولاه لقربه منى ومكانته من تأييد الاسلام فليحبه وليتوله كذلك؛^{۳۵۰}

هروی از ابوالعباس حکایت کرده که معنای حدیث غدیر این چنین می باشد: «هر کس من را دوست می دارد، پس باید علی را دوست بدارد». اما این معنا نزد من بعید است؛ زیرا این معنا در حقیقت بر اساس این تقدیر است که: «هر کس مولای من است، پس اینک علی مولای او است». بنابراین کلمه مولا به معنای دوستدار است و در مقابل لفظ دشمن قرار می گیرد و از آنجا که اسناد در لفظ بر خلاف آن چیزی است که ذکر شد؛ از این رو معنای یاد شده بعید می باشد و اگر معنای حدیث چنین باشد: «هر کس که من سرپرست او و دوستدار او بودم، اینک علی سرپرست او است»؛ با لفظ حدیث سازگارتر است و این مطلب برای کسی که در ظاهر حدیث بیاندیشد، تأیید می گردد. آری، آنچه که ذکر شده را می توان به صورت دیگری توجیه نمود، به این صورت که در عبارت تقدیر محذوفی در نظر گرفته شود و تقدیر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه باشد: «هر کس من مولای او هستم»، حق

۳۴۹. السيرة الحلبية: ۳ / ۳۴۰.

۳۵۰. الرياض النضرة: ۱ / ۲۲۷.

و رسم مولویت مولا آن است که مورد محبت قرار گیرد. بنابراین علی نیز مانند من باید مورد مهرورزی قرار گیرد و او در مکانی نزدیک به من است و باید مورد محبت و تولا قرار گیرد.

نیز تفتازانی در شرح المقاصد می نویسد:

وبعد صحة الرواية فمؤخر الخبر أعني قوله: «اللهمّ وال من والاه» يشعر بأن المراد بالمولى هو الناصر والمحّب، بل مجرد احتمال ذلك كاف في دفع الإستدلال؛^{۳۵۱}

پس از صحت روایت می گوئیم که فقره پایانی حدیث غدیر؛ یعنی تعبیر «اللهمّ وال من والاه» به این نکته اشاره دارد که مراد از مولا، یاری کننده و دوستدار می باشد؛ بلکه صرف احتمال این نکته نیز برای اثبات مطلب کفایت می کند.

بنابراین، این قبیل از خرده گیری ها در حقیقت به قرانن داخل کلام باز می گردد و ثمره سنجیدن فقرات پیشین یا پسین حدیث غدیر می باشد.

اما گروه دوم مانند قاضی عبدالجبار کوشیده اند تا بدون استناد به فقره واپسین حدیث و از طریق ظرف تاریخی که حدیث غدیر در آن رخ داده، معنای محبت و موالات را از آن استنباط کنند؛ اما هرچند که در طلیعه بحث به مخاطب وعده داده شد که شبهات حدیث غدیر به عنوان رویداد تاریخی مورد بحث نیست؛ اما در اینجا به همین مناسبت، به بیان این شبهه خواهیم پرداخت. قاضی عبدالجبار می نویسد:

وقد قال شيخنا أبو الهذيل في هذا الخبر: إنه لو صحّ كان المراد به الموالاتة في الدين. وذكر بعض العلماء حمله على أن قوماً نقموا على علي بعض أموره، وظهرت معاداتهم له وقولهم فيه، فأخبر عليه السلام بما يدلّ على منزلته وولايته دافعاً لهم عما خاف فيه الفتنة. وقال بعضهم في سبب ذلك: إنه وقع بين أمير المؤمنين وبين أسامة بن زيد فقال له أمير المؤمنين: أتقول هذا لمولاي؟ فقال: لست مولاي وإنما مولاي رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقال صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلي مولاه». يريد بذلك قطع ما كان من أسامة وبين أنه بمنزلته في كونه مولى له. وقال بعضهم مثل ذلك في زيد بن حارثة، وذكروا أن خبر غدیر خم بعد موته. والمعتمد في معنى الخبر على ما قدمناه، لأنّ كلّ ذلك لو صحّ، وكان الخبر خارجاً عليه، لم يمنع من التعلق بظاهره وما يقتضيه، فيجب أن يكون الكلام في ذلك، دون بيان السبب الذي وجوده كعدمه في أنّ وجه الإستدلال بالخبر لا يتغير؛^{۳۵۲}

۳۵۱. شرح المقاصد: ۲ / ۲۹۰.

۳۵۲. المغني في الإمامة: ۱۵۳ - ۱۵۴.

استاد ما ابوهذیل می نویسد: اگر حدیث غدیر صحیح باشد، هر آینه مراد از آن محبت و موالات است. البته برخی از اهل علم گفته اند که این حدیث در زمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده که عده ای از امیرالمؤمنین بدگویی نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ بدگویی، امیرالمؤمنین را مولای آنان معرفی نموده تا فتنه به پا نشود. بر این اساس، برخی گفته اند که حدیث غدیر ثمره منازعه امیرالمؤمنین علیه السلام با اسامه بن زید است؛ زیرا امیرالمؤمنین در واکنش به سخنی از اسامه فرمود: آیا این سخن را به مولای خویش می گویی؟ و اسامه در پاسخ عرضه داشت: تو مولای من نیستی و مولای من تنها رسول خداست و رسول خدا از این رو فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است» و مراد پیامبر، حمایت از علی در مقابل اسامه بود. برخی دیگر نیز گفته اند که این ماجرا مربوط به زید بن حارثه است و البته این احتمال امکان ندارد؛ زیرا زید در نبرد موته به شهادت رسید و حدیث غدیر مربوط به پس از نبرد موته می باشد. در هر حال این حدیث در هر شرایطی که واقع شده باشد، ما با استناد به ظاهر سخن رسول خدا همان معنای موالات و محبت را درمی یابیم.

دسته دوم: تبار خرده گیری این دسته، ساختاری است. به عبارت دیگر منتقدان این گروه با بررسی ساختار کلمه مولا به این نتیجه رسیده اند که کلمه مولا نمی تواند به معنای اولویت به کار رود و عمده برهان این گروه به ساختار ماده لغوی «مولا» باز می گردد که بر وزن مفعول است و در پندار آنان، وزن مفعول نمی تواند در معنای هیئت افعال به کار رود، در نتیجه واژه مولا نیز نمی تواند به معنای «اولی» استعمال شود. بنابراین معنایی غیر از اولویت خواهد داشت.

ابن حجر مکی می نویسد:

وأما الأول فلأنّ أحداً من أئمة العربیة لم یذكر أن مفعلاً یأتی بمعنی أفعال... . وأيضاً، فالإستعمال یمنع من أن مفعلاً بمعنی أفعال، إذ یقال هو أولى من كذا دون مولی من كذا، وأولی الرجلین دون مولاهما؛^{۳۵۳}

اما نخست آنکه هیچ کدام از پیشوایان زبان عربی ذکر نکرده اند که وزن مفعول در معنای افعال به کار رود... و نیز استعمال مانع آن است تا مفعول در معنای افعال به کار رود؛ زیرا گفته می شود او اولی از دیگری می باشد؛ اما گفته شود که او مولای از دیگری است و نیز گفته می شود «اولی الرجلین»؛ اما گفته نمی شود مولا الرجلین [یعنی در مقام برتری سنجی می گویند یکی از این دو مرد از دیگری برتر است؛ اما نمی توان در این مقام گفت که یکی از دو مرد مولای دیگری است].

شیخ عبدالحق دهلوی نیز سخن ابن حجر را نقل کرده و استدلال وی را مورد استناد خویش قرار داده است. اصل این مطلب که آیا میان کلمات مترادف می توان این همانی برقرار ساخت یا خیر؟ و آیا می توان دو کلمه مترادف را در جای دیگری قرار داد؟ از مباحثی است که در علم اصول نیز مطرح شده و مورد نقد و نظر قرار گرفته است؛ اما ریشه شبهه ابن حجر و دهلوی را در حقیقت باید در سخنان فخر رازی جستجو کرد، چه اینکه فخر رازی این شبهه را به صورت دقیق تر و علمی تر مطرح کرده است؛ از این رو بیان اصل سخن او لازم است. وی در کتاب *نهایة العقول* می نویسد:

إن سلّمنا صحة أصل الحديث ومقدمته، فلا نسلم دلالتة على الإمامة، ولا نسلم أن لفظة «المولى» محتملة للأولى، والدليل عليه أمران: أولهما - أن «أفعل» من موضوع ليدل على معنى التفضيل، و«مفعّل» موضوع ليدل على الحدثان أو الزمان أو المكان، ولم يذكر أحد من أئمة النحو واللغة أن «مفعلاً» قد يكون بمعنى «أفعل التفضيل»، وذلك يوجب امتناع إفادة المولى لمعنى الأولى؛^{۳۵۴} اگر اصل حدیث و مقدمه آن را بپذیریم، اما نمی توانیم دلالت این حدیث بر امامت را مورد قبول قرار دهیم و نیز بپذیریم که احتمال دارد لفظ مولا بر معنای اولی دلالت کند و برهان ما بر این مطلب دو امر است:

امر نخست: هنگامی که گفته می شود «افعل من»؛ یعنی «برتر از»، این معنا دال بر تفضیل می باشد، در حالی که واژه مولا بر وزن مفعّل است و وزن مفعّل بر معنای حدث، زمان و مکان دلالت دارد و هیچ کدام از پیشوایان دانش نحو و لغت نگفته اند که گاهی وزن مفعّل به معنای افعل تفضیل استعمال می شود؛ از این رو معنای مولا نمی توان به معنای اولی باشد.

دسته سوم: خرده گیران این دسته چندان به تحلیل ساختار واژه مولا نپرداخته اند، بلکه در چگونه معنا کردن واژه مولا تصرف نموده اند و کلمه یاد شده را به اولویت خاص معنا نموده اند. شیخ شهاب الدین احمد عجیلی می نویسد:

وقد تولیت الإمام المرتضى لقباً وفعلاً وقولاً علي بن أبي طالب رضي الله عنه، والمراد بالتولي الولاية، وهو الصديق الناصر، أو الأولى بالاتباع والقرب كقوله تعالى: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) وهذا هو الذي فهمه عمر رضي الله عنه من الحديث، فإنه لما سمعه قال: ليهنئك يا ابن أبي طالب أمسيت ولي كل مؤمن ومؤمنة؛^{۳۵۵}

امام مرتضی از ناحیه کردار، سخن و لقب به علی بن ابی طالب و ولایت نامیده می شود و مراد از تولی وی، همان ولایت است و مراد از ولایت، یعنی دوست، یاری کننده و یا اولویت در پیروی و اولویت در

۳۵۴. نهایة العقول: ۴ / ۴۸۶.

۳۵۵. نخيرة المال: مخطوط.

نزدیکی؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) و معنای یاد شده همان معنایی است که عمر بن خطاب از حدیث غدیر فهمیده، آنجا که به امیرالمؤمنین عرضه داشت: «گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، اینک مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی گردیدی».

بنابراین، عجیلی اصل معنای اولویت را تأیید نموده، اما آن را به گونه ای معنا نموده تا مستلزم امامت و خلافت نباشد. ابن حجر نیز علی رغم اینکه در فقره ای از بیانات خویش که پیش از این مطرح شد، اصل معنای اولویت را از منظر ساختاری ابطال نمود، اما در جای دیگر از سخنان خود، اعتراف کرده که کلمه مولا در معنای اولویت استعمال شده، با این وجود او نیز مانند عجیلی می کوشد تا اولویت را به گونه ای خاص معنا نماید. وی می نویسد:

سَلَّمْنَا أَنَّهُ (أَوْلَى)، لَكِنْ لَا نَسَلِّمُ أَنَّ الْمُرَادَ أَنَّهُ الْأَوْلَى بِالْإِمَامَةِ، بَلْ بِالِاتِّبَاعِ وَالْقَرَبِ مِنْهُ، فَهُوَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) وَلَا قَاطِعَ بَلْ وَلَا ظَاهِرَ عَلَيَّ نَفِي هَذَا الْإِحْتِمَالِ، بَلْ هُوَ الْوَاقِعُ إِذْ هُوَ الَّذِي فَهَمَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَنَاهَيْكَ بِهِمَا فِي الْحَدِيثِ، فَإِنَّمَا لَمَّا سَمِعَاهُ قَالَا لَهُ: أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. أَخْرَجَهُ الدَّارِقُطْنِيُّ. وَأَخْرَجَ أَيْضاً أَنَّهُ قِيلَ لِعُمَرَ: إِنَّكَ تَصْنَعُ بَعْلِي شَيْئاً لَا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ فَقَالَ: إِنَّهُ مَوْلَايَ؛^{۳۵۶}

می پذیریم که مولا به معنای اولی نیز استعمال شده است؛ لیکن نمی پذیریم که مراد از اولویت معنای امامت باشد، بلکه مراد از اولویت همان پیروی و نزدیکی است؛ مانند سخن خدای متعال که فرموده است: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ). برهان قاطع و حتی ظهوری از کلام بر نفی این احتمال وجود ندارد؛ بلکه ابوبکر و عمر نیز همین معنا را از حدیث غدیر دریافت کرده اند؛ زیرا آن دو هنگامی که حدیث غدیر را شنیدند، عرضه داشتند: ای پسر ابوطالب، اینک مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. و این روایت را دارقطنی نقل کرده و نیز نقل کرده که به عمر گفته شد: تو در مورد علی چیزی می گویی که به هیچ کدام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین چیزی نمی گویی! عمر در پاسخ گفت: «علی مولای من است».

دسته چهارم: خرده گیران این گروه با عنایت به این همانی معنایی میان واژه مولا و واژگان مرادف آن، و استدلال به قانون اشتراك لفظی و معنوی، کوشیده اند تا گستره معنایی واژه مولا را محدود نموده و معنای این واژه را به دوستی و یاری کننده محدود کنند. ابن حجر می نویسد:

لَا نَسَلِّمُ أَنَّ مَعْنَى الْوَلِيِّ مَا ذَكَرُوهُ، بَلْ مَعْنَاهُ النَّاصِرُ، لِأَنَّهُ مُشْتَرِكٌ بَيْنَ مَعْنَى كَالْمَعْتَقِ وَالْعَتِيقِ وَالْمُتَصَرِّفِ فِي الْأَمْرِ وَالنَّاصِرِ وَالْمُحِبُّوبِ، وَهُوَ حَقِيقَةٌ فِي كُلِّ مِنْهَا، وَتَعْيِينُ بَعْضِ مَعْنَى الْمَشْتَرِكِ

من غیر دلیل یقتضیه تحکم لا یعتقد به، و تعمیمه فی معانیه کلها لا یسوغ، لأنه إن كان مشتركاً لفظياً بأن تعدد وضعه بحسب تعدد معانیه كان فيه خلاف، والذي عليه جمهور الأصوليين وعلماء البيان واقتضاه استعمالات الفصحاء للمشارك أنه لا یعمّ جميع معانیه، علی أنا لو قلنا بتعمیمه علی القول الآخر أو بناءً علی أنه مشترك معنوی بأن وضع وضعاً واحداً للقدر المشترك وهو القرب المعنوی من الولی بفتح فسكون لصدقه بكل ما مر، فلا یأتي تعمیمه هنا، لامتناع إرادة كل من العتق والعتیق. فتعین إرادة البعض، ونحن وهم متفقون علی صحة إرادة الحبّ بالكسر. وعلی رضی الله عنه سیدنا وحبیبنا؛^{۳۵۷}

نمی پذیریم که معنای مولا آن گونه که می گویند باشد؛ بلکه به معنای ناصر است؛ زیرا این معنا قدر مشترک میان معنای معتق، عتیق، متصرف فی الامر، ناصر و محبوب است و این معنا حقیقت در تمام معانی ذکر شده خواهد بود و معین کردن برخی از معانی مشترک بدون دلیل، زورگویی است و گسترش این معنا در تمام آن مفاهیم سزاوار نیست؛ زیرا این معنا اگر به گونه مشترک لفظی باشد، بنابراین تعدد وضعش دال بر تعدد معنا خواهد بود و مشهور اصولیان و عالمان علم بیان گفته اند که اقتضای استعمالات در موارد مشترک آن است که نمی توان گستره معانی را تعمیم داد و حتی بنا بر قول به اشتراك لفظی باید گفت: قدر مشترک تمام معانی، همان معنای قرب معنوی می باشد؛ زیرا غیر این معنا را نمی توان به عنوان قدر مشترک میان معنای عتق و عتیق در نظر گرفت، در حالی که ما و شیعه هر دو بر این باور هستیم که اراده معنای «دوستدار» نقطه مشترکمان محسوب می شود؛ از این رو علی، آقا و مورد مهرورزی ماست.

دسته پنجم: این دسته از خردهورزی ها بر اساس متن حدیث غدیر نیست، بلکه با استناد به روایات معارض با حدیث غدیر مطرح می گردد. در این دسته، با استناد به برخی قراین خارج از حدیث غدیر، دلالت حدیث غدیر بر امامت زیر سؤال می رود و از اعتبار ساقط می گردد. کسانی مانند عبدالعزیز دهلوی صاحب کتاب *تحفه اثنا عشریه*، روایت ذیل را مورد تمسك قرار داده، می نویسد:

ابو نعیم از حسن مثنی ابن حسن السبیط رضی الله عنهما آورده که از وی پرسیدند که حدیث «من كنت مولاہ آیا نص است بر خلافت علی رضی الله عنه؟ گفت اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بدان خلافت را اراده می کرد و هر آئینه برای فهم مسلمانان واضح می گفت چه آن حضرت صلی الله علیه وآله افصح الناس و واضح گوترین مردم بوده. هر آئینه می گفت: «یا ایها الناس، هذا والی امری و القائم علیکم بعدی فاسمعوا له و اطیعوا» بعد از آن گفت قسم خدا است اگر خدا و رسولش علی را جهت این کار اختیار می کردند و علی امتثال امر خدا و رسول نمی کرد و

اقدام بر این امر نمی فرمود هر آنینه به سبب ترك امتثال فرموده حق تعالی و حضرت سید الوری اعظم الناس از روی خطایا می بود. شخصی گفت آیا نگفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله «من كنت مولاة فعلى مولاة حسن»؟ علیه السلام گفت: آگاه باش، قسم خدا است اگر اراده می کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله خلاف را هر آنینه واضح می گفت و تصریح می کرد چنانچه بر صلوة و زکوة کرده است و می فرمود: «يا ايها الناس إنّ عليّاً والى امركم من بعدى والقائم فى الناس».^{۳۰۸}

دسته ششم: خرده گیران این دسته، اساساً محور اشکال خویش را بر اساس دلالت حدیث غدیر تعریف ننموده اند؛ بلکه با استناد به برخی مطلب کلی دیگر کوشیده اند تا حدیث غدیر را از اعتبار بیاندازند. این گروه بر این باورند که از آنجا که مسأله خلافت و جانشینی رسول خدا از ارکان مهم دین است و شیوه پیامبر صلی الله علیه وآله به عنوان رهبر جامعه اسلامی در بیان قوانین کاملاً شفاف و صریح بوده است؛ بنابراین اگر مراد آن حضرت از حدیث غدیر خلافت امیرالمؤمنین بود، هر آنینه این مطلب را مانند بقیه مسائل در کمال وضوح بیان می داشت و حتی واضح تر از دیگر مسائل؛ اما از آنجا که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله دو پهلو بوده و دارای احتمالات فراوان است، پس نمی تواند به عنوان قانون مهم و فراگیری از آن حضرت تلقی شود؛ زیرا با شأن نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله در بیان صریح و بدون ابهام قوانین دینی در تنافی خواهد بود.

این شبهه نیز به نوعی در تبار شبههاتی قرار می گیرد که پیش از این خصوصاً ذیل روایت حسن مثنی بیان شد؛ اما با این تفاوت که در این شبهه دیگر استناد به سخن حسن مثنی یا شخص دیگری نمی شود، بلکه روح قانون گزاری نبوی به عنوان ملاک تفسیر حدیث غدیر معرفی می گردد.

دسته هفتم: شبهه این گروه مسألت آمیز است؛ زیرا کسانی که در این گروه جای می گیرند، دلالت حدیث غدیر بر امامت را می پذیرند؛ اما مدعی هستند که حدیث غدیر بر خلافت بلا فصل دلالت ندارد و تنها امامت علی بن ابی طالب را اثبات می نماید و منافاتی ندارد که امیرالمؤمنین خلیفه چهارم باشد. بنابراین حدیث غدیر فی الجمله پذیرفتنی است و با آنچه در خارج محقق شده هماهنگ است؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام بالاخره به خلافت رسید و امت به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل نمود؛ اما ظرف خلافت امیرالمؤمنین در همان زمانی بود که خلیفه شد و به عنوان خلیفه چهارم مطرح گردید. دهلوی در این زمینه می نویسد:

نیز در این حدیث دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد؛ زیرا که تقييد بلفظ بعد واقع نیست؛ بلکه سوق کلام برای تسویه ولایتین است في جميع الاوقات ومن جميع الوجوه،

چنانچه پر ظاهر است و پیدا است که شرکت امیر با آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف در حین حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم ممتنع بود.^{۳۵۹}

بنابراین منافاتی ندارد که ابوبکر خلیفه بالفعل باشد و امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه بالقوه.

نتیجه بحث تا به اینجا آن شد که ما تبار شبهات مربوط به حدیث غدیر را در هفت دسته جای دادیم. البته مقصود ما از این دسته بندی، بیان منطقی و ضابطه مند شبهات نبود؛ بلکه بیشتر رویکرد تبارشناسی به شبهات مدنظر بود، چه اینکه برخی از اقسام دسته بندی های مذکور در نهایت دارای منشأ مشترکی است؛ اما کوشیدیم تا با تفکیک تبار شبهات، گرایشات و رویکردهای متفاوت خرده گیران را تا حدودی روشن سازیم. اگر مخاطب این سطور مباحث مطرح شده در بحث بررسی دلالت حدیث غدیر را با دقت مطالعه نماید، به نیکی در می یابد که پاسخ تمام این شبهات به گونه روشنی در خلال مباحث مطرح شده ذکر گردید و دیگر نیاز به تکرار نیست؛ اما ما بار دیگر با نگرش تبارشناسانه پاسخ ها، به صورت اجمالی به پاسخ شبهات می پردازیم و در مواردی که پیش از این توضیح کمتری ذکر شده، پاسخ مفصل تر را بیان خواهیم داشت.

پاسخ به دسته نخست شبهات: همان گونه که پیش از این بیان شد، شبهه دسته نخست با استناد به دو مطلب صوت گرفت که نخستین وجه به دلالت فقره واپسین حدیث غدیر، و وجه دوم، با استناد به ماجرای منازعه امیرالمؤمنین علیه السلام با اسامه معطوف بود. در پاسخ به استدلال به فقره واپسین حدیث غدیر، پیش از این مفصل توضیح داده شد و مخاطب این سطور می تواند با مراجعه به قسمت بررسی دلالت حدیث غدیر، ذیل بررسی دلالت فقره «اللهمّ وال من والاه» به بررسی علمی این فقره بنگرد.

اما آنچه که اجمالاً در پاسخ به این شبهه می توان مطرح کرد آن است که امثال تفتازانی و قوشچی، در استناد به فقره «اللهمّ وال من والاه» دچار خطای روش شناختی فاحشی گردیده اند. توضیح بیشتر آنکه اولاً رسول خدا صلی الله علیه وآله فقره واپسین «اللهمّ وال من والاه» را به صورت عطف بر جمله پیشین مطرح نکرده است؛ از این رو نمی توان ذیل سخن را به صدر آن پیوند زد و نتیجه گرفت، بلکه پس از بیان و اتمام فقره «من كنت مولاً»، فقره «اللهمّ وال من والاه» به صورت دعا مطرح شده و از آنجا که به صورت منطقی عطف به ماسبق نگردیده، بنابراین دلیلی ندارد تا این جمله با جمله پیشین مرتبط دانسته شود و ذیل کلام مفسر صدر کلام واقع گردد.

وانگهی گویا قوشچی، تفتازانی و پیروان آنان توجه نکرده اند که اتفاقاً فقره میانی حدیث غدیر، یعنی «من كنت مولاً» با فقره نخستین، یعنی «من اولی بالمؤمنین من انفسهم» ارتباط وثیقی دارد و

عبارت میانی با حرف فاء عاطفه به فقره نخستین پیوند داده شده و شنونده را آگاه نموده که فقره میانی به دنبال فقره نخستین و ادامه آن است؛ اما در کمال حیرت، خرده گیران فقره «اللهم وال من والاه» را مفسر «من کنت مولاً» گرفته اند و به سیاق و ساختار سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله توجه نکرده اند.

به هر روی در پاسخ می توان گفت که میان فقره واپسین حدیث غدیر و فقره میانی این حدیث هیچ ارتباط معنایی وجود ندارد و اتفاقاً برعکس، فقره میانی به واسطه حرف عاطفه با فقره نخستین پیوند خورده است و قرینه فقره نخستین دلالت بر معنای اولویت می کند.

ثانیاً اگر از ارتباط فقرات حدیث غدیر چشم ببوشیم، باز استدلال قوشچی و تفتازانی ناکارآمد و عقیم است؛ زیرا آنان توجه نکرده اند که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله در يك گردهمایی بزرگ در مرحله نخست، باید توسط مخاطبان پیامبر معنا شود نه توسط کسانی که چند قرن پس از این حادثه متولد شده اند و می خواهند مراد رسول خدا صلی الله علیه وآله را به دست آورند. با توجه به این مطلب، روایات عامه و خاصه نشان می دهد که مخاطبان رسول خدا صلی الله علیه وآله، هرگز مانند قوشچی و تفتازانی سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را درك نکرده اند بلکه صرفاً همان معنای اولویت را دریافته اند و شواهد این تلقی عمومی را پیش از این بیان کردیم و اشاره نمودیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در محاجه با طلحه در روز جنگ جمل فرمود:

أُتَشَدُّكَ اللهُ، أَسْمَعْتَ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَلِمَ تُقَاتِلُنِي؟!^{۳۶۰}

تو را به خدا سوگند می دهم که آیا از رسول خدا نشنیدی که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوست علی دوست باش و با دشمن علی دشمنی کن»؟ طلحه پاسخ داد: آری. امیرالمؤمنین فرمود: پس چرا با من می جنگی؟!^{۳۶۰}

بدیهی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان جنگ نمی خواهد مراتب دوستی خویش با طلحه را بیان بدارد و آن را به رخ طلحه بکشد؛ بلکه سخن از يك میثاق مستحکمی است که طلحه ناگزیر از پذیرش آن بوده است. پس بر این اساس، امیرالمؤمنین علیه السلام به طلحه می فرماید که من جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم و تو با جانشین پیامبر به نبرد برخاسته ای و اگر جز این معنا مراد آن حضرت بود، دیگر نیازی نبود تا فقره میانی و واپسین حدیث غدیر را پی در پی ذکر نماید و صرفاً ذکر فقره پایانی برای تفهیم مراد کافی بود.

و نیز پیش از این به روایت عبدالرحمان بن قاسم اشاره کردیم که پس از ورود معاویه به کوفه برای انعقاد قرارداد صلح با امام حسن، جوانی از ابوهریره در مورد عبارت «اللهم وال من والاه» پرسید و پس از آنکه ابوهریره این فقره را تأیید نمود، مرد جوان ابوهریره را محکوم نمود و گفت: «به خدا سوگند تو از کسانی هستی که با علی مخالفت کردی و با او دشمنی نمودی». و پر واضح است که سخن جوان اشاره به همکاری ابوهریره با معاویه بن ابی سفیان داشت و همگان آگاه بودند که کینه‌ورزی معاویه با امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر محبت یا عدم محبت امیرالمؤمنین نبود و خود او نیز بارها امیرالمؤمنین را ستوده بود؛ بلکه تمام اختلاف معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و البته ابوهریره با کنار گذاشتن امیرالمؤمنین و پیوستن به اردوگاه معاویه، مورد سرزنش جوان کوفی قرار گرفت و همین نکته به روشنی دلالت دارد بر اینکه همگان کلمه مولا را به معنای محبت تلقی نمی کردند و به بار سیاسی این واژه کاملاً آگاه بودند.

اما در پاسخ به قرائت دومی که توسط قاضی عبدالجبار مطرح گردید، باید گفت که هیچ گاه ذکر مورد روایت، سبب تخصیص حدیث به مورد خودش نمی شود. این قاعده که از آن با عنوان «ذکر مورد، موجب تخصیص نیست»، از قواعد مهم و شناخته شده علم اصول و یک قانون عقلایی است و محتوای این قاعده بدین معناست که اساساً شأن نزول آیات یا موردی که روایت به مناسبت آن از معصوم صادر گردیده، سبب نمی شود تا آیه یا روایت را تنها مختص همان مورد بپنداریم؛ بلکه با توجه به مورد، همواره معنای عامی از آیات و روایات مدنظر بوده و این مسأله مورد اتفاق شیعه و سنی می باشد. بنابراین ذکر ماجرای نزاع امیرالمؤمنین علیه السلام با اسامة بن زید، با قطع نظر از صحت یا عدم صحت آن، منافاتی با دلالت حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد و اگر غیر این باشد، باید باب بسیاری از احکام مسدود گردد و تنها آیات و روایات به موارد خودشان اختصاص یابد، در حالی که هیچ کس به چنین سخنی ملتزم نمی گردد.

پاسخ از شبهه دوم

اما پاسخ از شبهه دوم نیازمند مقداری بحث است که بخشی از آن را در جای خود مطرح کردیم و اکنون به تحلیل دقیق تر این شبهه و پاسخ آن می پردازیم. به نظر می رسد که در ابتدا باید اصل سخن فخر رازی از کتاب *نهاية العقول* را به طور کامل بیان کنیم تا زوایای استدلال وی کاملاً روشن شود. وی می نویسد:

ثانیهما: إن (المولى) لو كان يجيء بمعنى (الأولى) لصح أن يقرن بأحدهما كل ما يصح قرنه بالآخر، لكنه ليس كذلك، فامتنع كون المولى بمعنى الأولى. بيان الشرطية: إن تصرف الواضع

ليس إلا في وضع الألفاظ المفردة للمعاني المفردة، فأما ضمّ بعض تلك الألفاظ إلى البعض - بعد صيرورة كلّ أحد منها موضوعاً لمعناه المفرد - فذلك أمرٌ عقلي. مثلاً إذا قلنا «الإنسان حيوان» فإفادة لفظة «الإنسان» للحقيقة المخصوصة بالوضع، وإفادة لفظ «الحيوان» للحقيقة المخصوصة أيضاً بالوضع. فأما نسبة الحيوان إلى الإنسان بعد المساعدة على كون كلّ واحد من هذين اللفظين موضوعاً للمعنى المخصوص، فذلك بالعقل لا بالوضع. وإذا ثبت ذلك فلفظة «الأولى» إذا كانت موضوعة لمعنى، ولفظة «من» موضوعة لمعنى آخر، فصحة دخول أحدهما على الآخر لا يكون بالوضع بل بالعقل. وإذا ثبت ذلك فلو كان المفهوم من لفظة «الأولى» بتمامه من غير زيادة ولا نقصان هو المفهوم من لفظة «المولى»، والعقل حكم بصحة اقتران المفهوم من لفظة «من» بالمفهوم من لفظة «الأولى»، فوجب صحة اقترانه أيضاً بالمفهوم من لفظة «المولى»، لأنّ صحة ذلك الإقتران ليست بين اللفظتين بل بين مفهوميهما. بيان أنّه ليس كل ما يصح دخوله على أحدهما صحّ دخوله على الآخر، أنّه لا يقال: «هو مولى من فلان» كما يقال: «هو أولى من فلان»، ويصحّ أن يقال: «هو مولى» و«هما موليان»، ولا يصحّ أن يقال: «هو أولى» بدون «من» و «هما أوليان» ... لا يقال: أليس يقال «ما أولاه»؟ لأننا نقول: ذاك أفعال التعجب، لا أفعال التفضيل. على أن ذاك فعل وهذا اسم، الضمير هناك منصوب وهنا مجرور. فثبت - بهذين الوجهين - أنه لا يجوز حمل المولى على (الأولى)، وهذا الوجه فيه نظر مذكور في كتاب المحصول؛^{٣٦١}

دوم: اگر مولا به معنای اولی باشد، باید صحیح باشد تا هر کدام از آن دو را به جای دیگری قرار داد، در حالی که نمی توان چنین کرد. بنابراین مولا به معنای اولی نخواهد بود. اما بیان [این استدلال شرطی] بدین صورت است که تصرف واضح تنها در وضع الفاظ مفرد برای معانی مفرد می باشد؛ اما ضمیمه نمودن برخی الفاظ به برخی دیگر، پس از آنکه هر کدام از آن الفاظ برای معنای مخصوصی وضع شده اند، به دلالت عقل است. به عنوان مثال هنگامی که گفته می شود انسان حیوان است، لفظ انسان برای حقیقت مخصوصی وضع گردیده، و لفظ حیوان نیز برای معنای مخصوصی وضع گردیده؛ اما نسبت حیوان به انسان پس از عنایت به اینکه هر لفظی برای معنای مخصوصی وضع گردیده، به دلالت و حکم عقل است. بنابراین هنگامی که لفظ اولی برای معنای مخصوصی وضع گردیده و واژه «من» نیز برای معنای مخصوص دیگری وضع گردیده، پس صحت جایگزین کردن یکی از آن دو به جای دیگری به حکم عقل است نه به حکم وضع. بر این اساس، اگر مفهوم اولی بدون کاستی و زیادی، دقیقاً همان مفهوم لفظ مولا باشد؛ در این صورت باید صحیح باشد که لفظ مولا نیز به جای «من» قرار

بگیرد؛ زیرا طبق فرض، لفظ اولی می تواند به جای «من» قرار گیرد؛ پس مولا نیز باید بتواند به جای «من» قرار بگیرد، زیرا صحت جایگزینی در الفاظ مذکور در مفهوم آنهاست نه خصوص الفاظ. اما طبق صورت فرض، نمی توان میان لفظ مولا و اولی این همانی برقرار کرد؛ زیرا نمی توان گفت: «این مرد مولای از فلانی می باشد»، در حالی که می توان گفت: «این مرد اولی از فلانی می باشد». همچنین صحیح است که گفته شود: «او مولاست» و «آن دو مولا هستند»؛ اما صحیح نیست که بدون استفاده از لفظ «من» گفته شود: «او اولی است» و «آن دو اولی هستند»... ممکن است گفته شود که استعمال گزاره «ما اولاه»؟ صحیح است؛ اما در پاسخ می گوئیم که این گزاره مربوط به افعال تعجب است نه افعال تفضیل. و نیز در این گزاره از فعل استفاده شده، در حالی که در اسم تفضیل از اسم استفاده می شود و نیز ضمیر در این گزاره منصوب و در افعال تفضیل مجرور می باشد، بنابراین ثابت می شود که نمی توان معنای مولا را بر معنای اولی حمل نمود.

با توجه به عبارت ذکر شده، سزاوار است تا در مرحله نخست به بیان يك مقدمه کوتاه پرداخته و سپس به پاسخ مفصل روی آوریم. ابتدا به صورت مقدمه می گوئیم که مجموع شبهه دوم در حقیقت به دو سؤال اساسی بازمی گردد و هنگامی که تکلیف این دو سؤال روشن شد، پاسخ این شبهه نیز کاملاً معلوم می گردد.

سؤال نخست آن است که آیا اساساً امکان دارد که واژه مولا به معنای اولویت یا «اولی به» به کار رود؟ مراد ما از امکان در اینجا امکان ذاتی می باشد، به این معنا که آیا اگر مولا به معنای اولویت استعمال گردد، محذوری لازم می آید؟ البته امکان ذاتی در اینجا دقیقاً به معنای اصطلاح معقول آن نیست و الزاماً نقطه مقابل آن، محال ذاتی در نظر گرفته نمی شود؛ بلکه مراد از امکان ذاتی آن است که اگر وزن مفعول در معنای افعال تفضیل به کار رود، فصاحت نقض می شود و استعمال قبیحی لازم می آید.

ظاهر استدلال فخر رازی که عبارتش گذشت و نیز عبارت پیشین او که در ضمن بیان شبهه مطرح شد، ظهور در این معنا دارد که چون وزن مفعول در معانی حدوث، زمان و مکان به کار می رود، بنابراین نمی توان این وزن را در معنای افعال تفضیل به کار برد؛ از این رو باید مولا به معنای محب باشد.

اما سؤال دوم آن است که آیا واژه مولا در معنای اولی استعمال گردیده است؟ یعنی آیا امکان وقوعی دارد که مولا به معنای اولویت به کار رود؟ استدلال فخر رازی و برخی دیگر بر این اساس است که در لغت عرب، اساساً مولا به معنای اولویت به کار نرفته، بنابراین مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از مولا نیز اولویت نبوده است.

با توجه به طرح دو سؤال یاد شده، ابتدا باید این مسأله روشن شود که آیا استعمال مولا در معنای اولویت محذوری را به دنبال دارد؟ اگر مراد فخر رازی از عدم استعمال وزن مفعول در معنای افعال تفضیل، عدم امکان ذاتی باشد؛ یعنی مراد او این باشد که اگر مولا در معنای اولویت به کار رود، محذور عقلی پیش می آید و مستلزم اجتماع نقیضین شود، در این صورت وی سخت به بیراهه رفته است؛ زیرا یکی از قواعد مسلم و رایج در زبان عربی آن است که در بسیاری از موارد، واژه ها بر خلاف وضع نخستین خویش به جای واژه دیگری استعمال می شود و هیچ محذوری عقلی نیز لازم نمی آید؛ زیرا اساساً قانون زبان و گویش عرفی اقتضای محذور عقلی را ندارد و مانند امور تکوینی نیست که بتوان در مورد آن محال عقلی را احتمال داد. و اگر مراد فخر رازی آن است که در خارج و در عرف عرب فصیح هیچگاه مولا به معنای اولویت به کار نرفته، در این صورت شبهه او به سؤال دوم باز می گردد؛ یعنی باید با بررسی استعمالات عرب فصیح و واژه های کتاب و سنت، نظاره کرد که آیا چنین استعمالی صورت گرفته یا خیر؟ طرح صورت مسأله به گونه ای که ما مطرح کردیم را جلال الدین محلی، در توضیح سخن فخر رازی گفته و می نویسد:

والحقّ وقوع كلّ من الرديفین أي اللفظین المتحدی المعنی مكان الآخر، إن لم یکن تعبد بلفظه، أي یصحّ ذلك فی كل ردیفین بأن یوتی بكلّ منهما مكان الآخر فی الكلام، إذ لا مانع من ذلك، خلافاً للإمام الرازی فی نفيه ذلك مطلقاً، أي من لغتین أو لغة، قال: لأنك لو أتیت مكان من فی قولك مثلاً: خرجت من الدار بمرادفها بالفارسیة أي «از» بفتح الهمزة وسكون الزای، لم یستقم الكلام، لأنّ ضم لغة إلى أخرى بمتابفة ضمّ مهمل إلى مستعمل. قال: وإذا عقل ذلك فی لغتین فلم لا یجوز مثله فی لغة. أي لا مانع من ذلك. وقال: إنّ القول الأول أي الجواز الأظهر فی أول النظر والثانی الحق؛^{۳۶۲}

حق آن است که می توان یکی از دو کلمه مرادف را به جای کلمه مرادف دیگرش قرار داد؛ البته اگر به لفظ متعبد نباشیم. اما امام فخر رازی این قانون را مطلقاً انکار نموده است؛ یعنی گفته که فرقی نمی کند که دو واژه مرادف از يك لغت باشند و یا از دو لغت و در هر حال نمی توانند به جای یکدیگر استعمال شوند؛ زیرا وقتی گفته می شود: «خرجت من الدار»، اگر به جای «من» در لغت فارسی از کلمه «از» استفاده شود، ارکان کلام ویران می شود؛ زیرا این جابه جایی در حقیقت در حکم ضمیمه کردن واژه مهمل به واژه مستعمل است و هنگامی که نتوان در دو لغت این کار را انجام داد. بنابراین در لغت واحد نیز نمی توان به چنین قانونی ملتزم گردید. سپس فخر رازی می گوید: البته در نگاه نخست جریان

استعمال مرادفات به جای یکدیگر، اظهر است؛ اما نظریه حق آن است که این «این همانی» صحیح نمی باشد.

پس از بیان این مقدمه و روشن شدن زوایای بحث، اینک به پاسخ سخن فخر رازی خواهیم پرداخت و می گوئیم که از استدلال او به صور گوناگونی می توان پاسخ داد.

پاسخ نخست: مغالطه در سرایت دادن ترادف معنایی به احکام لفظی «مولا» و «اولی»

فخر رازی به صورت زیرکانه مغالطه مهمی کرده است؛ زیرا ما نیز ادعا نکردیم که مولا به معنای افعال تفضیل است؛ بلکه ما مدعی هستیم که از واژه مولا معنای افضلیت استفاده می شود و میان معنای افضلیت که يك معنای اسمی مصدری می باشد و افعال تفضیل، تفاوت بسیار مهمی وجود دارد و فخر رازی زیرکانه این تفاوت را نادیده گرفته و کوشیده صورت مسأله را مطابق شبهه خویش مطرح نماید و همین خلط مهم را این حجر نیز مرتکب شده است؛ زیرا وی نیز ادعا کرده که در گزاره «فلانی اولی از فلانی است»، نمی توان گفت فلانی مولای از فلانی می باشد، در حالی که این حجر نیز گمان کرده که معنای اولویت آن است که بتوان مولا را در جای اولی به کار برد و نیاندیشیده که مراد شیعه از اولویت، مفهوم اسمی مصدری تفضیل و افضلیت است نه خصوص معنای افعال تفضیل که به صورت «افعل عن» به کار رود. قاضی نورالله شوشتری نیز با اشاره به این مطلب و در پاسخ صاحب کتاب *مواقف* می نویسد:

ومنها: إن مجيء مفعول بمعنى أفعال مِمَّا نقله الشارح الجديد للتجريد عن أبي عبيدة عن أئمة اللغة، وأنه فسّر قوله تعالى: (النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) بأولاكم. وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاهما أي الأولى بها والمالك لتدبيرها. ومثله في الشعر كثير، وبالجملة استعمال المولى بمعنى المتولي والمالك للأمر والأولى بالتصرف شائع في كلام العرب منقول عن أئمة اللغة، والمراد إنه اسم لهذا المعنى لا صفة بمنزلة الأولى ليعترض بأنه ليس من صيغة اسم التفضيل، وإنه لا يستعمل استعماله؛^{۳۶۳}

دیگر آنکه وزن مفعول در معنای افعال به کار رفته و شارح تجرید این مطلب را از قول ابو عبیده نقل کرده که او یکی از پیشوایان لغت است؛ چرا که ابو عبیده در تفسیر آیه (النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) گفته است؛ یعنی اولاکم. و نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاها»، و او مولا را در این روایت به معنای «اولی بها» و صاحب تدبیر معنا کرده است. و مانند این استعمالات، مصادیق فراوانی در شعر وجود دارد و بالجمله می توان گفت که استعمال مولا در معنای اولی، و مالک امر و اولی به تصرف، در لغت عرب رواج دارد و فراگیر می باشد و مراد از این همانی معنایی میان مولا و اولی آن است که مولا به معنای اولی می باشد، نه اینکه مولا در حکم صفت

و به منزله هینت اولی است. و بر اساس اینکه مولا صفت و در هینت اولی باشد، اشکال شده اولی در هینت افعّل تفضیل است و مولا نمی تواند در آن هینت استعمال گردد.

بنابراین از این پاسخ نیز به نیکی استفاده می شود که مراد از این همانی معنایی میان مولا و اولی، تنها قرابت و نزدیکی این دو واژه در جنبه معنا شناختی است و کسی ادعا نکرده که احکام لفظی مولا و اولی نیز مانند هم است و اساس اشکال فخر رازی به این نکته باز می گردد که او احکام لفظی مولا و اولی را نیز مانند هم تصور نموده و همین نکته سبب خطای او شده است.

پاسخ دوم: مغالطه در کیفیت بررسی احکام لفظی مشترك دو واژه مرادف با توجه به پاسخ پیشین و با فرض اینکه بپذیریم طبق ادعای فخر رازی، مولا در معنای افعّل تفضیل به کار رفته و احکام لفظی افعّل تفضیل باید در مولا نیز جاری شود، باز سخن وی نارسا و غیر صحیح است. اصل این بحث زبان شناختی به این صورت مطرح می شود که آیا در استعمال، می توان دو کلمه مرادف را بدون تصرف در کلام، به جای یکدیگر استعمال نمود یا نه؟ استعمال یکی از دو واژه مرادف به جای دیگری، از مباحثی است که در علم اصول و علم ادبیات عرب مورد بحث قرار گرفته و به صورت کبرا برای استدلال مطرح می شود. بنابراین ما نیز با بررسی این مسأله مهم اثبات می نمایم که استعمال واژه مولا در معنای افعّل تفضیل صحیح است و هیچ محذوری را به دنبال ندارد.

برای روشن شدن این مطلب، بحث را در دو مقام پی می گیریم. نخست به واکاوی، تحلیل و نقد نظریه فخر رازی در کتاب *نهایة العقول* می پردازیم و در مقام دوم از دیدگاه دانش اصول و لغت عرب، مسأله نسبت این همانی میان واژه های مرادف را بررسی خواهیم نمود.

مقام نخست: بررسی استدلال فخر رازی در کتاب *نهایة العقول*

در نگاه تحلیلی، سخن فخر رازی مشتمل بر چند ادعاست که هر کدام از این مدعیات باید به صورت جدا مورد ارزیابی قرار بگیرد.

ادعای نخست: فخر رازی ابتدا ادعا کرده که واضع تنها می تواند در وضع الفاظ مفرد تصرف نماید، اما ضمیمه کردن برخی الفاظ به برخی دیگر پس از وضع معنای مخصوص هر لفظ، به حکم عقل است و ربطی به واضع ندارد. این سخن فخر رازی صرفاً در مرحله ادعا باقی مانده و هیچ دلیلی برای اثبات این ادعا اقامه نکرده است.

ادعای دوم: وی به جای ذکر اقامه برهان، برای تبیین ضمیمه کردن الفاظ به یکدیگر به گزاره «انسان حیوان است» مثال زده و مدعی شده که پس از وضع هر کدام از لفظ انسان و حیوان در معنای مفرد خویش، نسبت میان این دو لفظ به پشتوانه حکم عقل بیان گردیده است.

در این ادعا نیز مغالطه آشکاری روی داده است؛ زیرا هنگامی که سخن از ضمیمه کردن الفاظ در زبانی خاص به میان می آید، مراد از ضمیمه کردن همان ترکیب الفاظ طبق قواعد آن زبان است، مانند ضمیمه کردن فاعل به مفعول، مضاف به مضاف الیه، صفت به موصوف، مبتدا به خبر و مواردی دیگر از این قبیل. و پر واضح است که صحت ضمیمه الفاظ با ملاک صحت استعمال سنجیده می شود؛ یعنی ضمیمه کردن با معیار استعمال رایج در آن زبان سنجیده می شود نه با معیار گزاره های عقلی. اما فخر رازی با فرار از این مسأله، به گزاره «انسان حیوان است» مثال زده، در حالی که گزاره مذکور يك حکم عقلی است و به عنوان یکی از احکام عقلی مورد ارزیابی قرار می گیرد. اما روی سخن در ادعای فخر رازی، بیان احکام عقلی نیست؛ بلکه بیان نسبت کلامی است که مربوط به گویش خاص هر زبانی است. بنابراین وی با خلط يك مثال که در گزاره های عقلی به کار می رود، کوشیده تا قاعده ای برای استعمال زبان عرب دست و پا کند و این خلطی آشکار است.

بدیهی است که در گزاره انسان حیوان است، مبتدا بودن انسان و خبر بودن حیوان مد نظر نیست؛ بلکه موضوع بودن انسان و محمول بودن حیوان مد نظر است و سخن از گونه حمل حیوان بر انسان به میان می آید و صحت این حمل را عقل معین می کند؛ اما این نسبت سنجی ربطی به قواعد زبان شناختی ندارد و معنا ندارد که این گزاره به عنوان قانون سنجش ضمیمه کردن الفاظ قرار بگیرد؛ از این رو ما نام این مغالطه را مغالطه «خلط امور منقول به امور معقول» می گذاریم، چه اینکه روی سخن در بحث ما مربوط به عالم مفاهیم و مصادیق، یا عالم حمل اولی و حمل شایع نیست؛ بلکه روی سخن با وضع الفاظ و نسبت کلامی رایج در میان عرف يك زبان معین است. از سوی دیگر، اگر معیار سنجیدن نسبت کلامی حکم عقل باشد و دست واضع «لا اقل در مورد وضع امور تعینی» از نسبت کلامی کوتاه گردد، لازم می آید تا بسیاری از قواعد زبان عربی ناقص و غلط گردد. به عنوان نمونه ابن حاجب در کتاب کافیه می نویسد:

وقد يحذف المبتدأ لقيام قرينة جوازا كقول المستهل: «والهلال والله». والخبر جوازا نحو: «خرجت فإذا السبع». ووجوباً فيما التزم في موضعه غيره نحو: «لولا علي لهلك عمر» و«ضربي زيدا قائماً»، «كل رجل وضعته» و«لعمرك لأفعلن كذا»؛^{۳۶۴}

گاهی جایز است تا مبتدا به دلیل وجود قرینه ای در کلام حذف گردد؛ مانند سخن شخصی که ماه را استهلال کرده و گوید: «به خدا سوگند هلال». و گاهی نیز جایز است تا خبر حذف گردد؛ مانند: «خرجت فإذا السبع». و گاهی نیز واجب است تا خبر حذف گردد مانند: «لولا زيد لهلك عمر»، و «ضربي زيدا قائماً»، و «كل رجل وضعته»، و «لعمرك لأفعلن كذا».

حال اگر ملاك ضميمه كردن الفاظ طبق ادعای فخر رازی حکم عقل باشد، پس چه وجهی در وجوب حذف خبر در امثله مذکور وجود دارد؟ بدیهی است که از حذف خبر یا ذکر خبر در مثال های فوق، هیچ محذور عقلی لازم نمی آید؛ اما استعمال و گویش رایج عربی اقتضا می کند تا در موارد یاد شده، خبر ذکر نگردد. بنابراین فخر رازی هرگز نمی تواند از این محذور اساسی پاسخی دهد. و باز ابن حاجب و به تبع او دیگر عالمان نحوی، در بحث مفعول مطلق گفته اند که در برخی موارد حذف فعل مفعول مطلق واجب است. ابن حاجب می نویسد:

وقد يحذف الفعل لقيام قرينة جوازاً، كقولك لمن قدم: خير مقدم. ووجوباً سماعاً مثل: سقياً ورعياً، وخيبة وجدعاً، وحمداً وشكراً، وعجباً... وقياساً في مواضع، منها: ما وقع مثبتاً بعد نفي أو معنى نفي داخل على اسم لا يكون خبراً عنه، أو وقع مكرراً مثل: «ما زيد إلا سيراً»، و«ما أنت إلا سير البريد»، و«إنما أنت سيراً»، و«زيد سيراً سيراً»؛^{۳۶۰}

گاهی جایز است تا فعل به دلیل وجود قرینه حذف گردد؛ مانند سخنی که در خوش آمد گویی گفته می شود: خیر مقدم. و گاهی حذف فعل واجب است به دلیل سماع، مانند: سقیاً و رعياً، خيبة و جدعاً، حمداً و شكراً، و عجباً... و گاهی نیز وجوب حذف فعل به دلیل قیاس است که یکی از این موارد به موردی اختصاص دارد که کلام مثبت پس از نفی وارد گردد، یا معنای نفی بر اسمی داخل شود که خبر آن نیست و یا به صورت مکرر آمده، مانند: «ما أنت إلا سيراً»، «ما أنت إلا سير البريد»، «إنما أنت سيراً» و «زيد سيراً سيراً».

حال اگر در مواردی که ابن حاجب ذکر کرده، ملاك ضميمه نمودن الفاظ طبق ادعای فخر رازی حکم عقل باشد، عقل هیچ محذوری در ذکر فعل در موارد یاد شده نمی بیند؛ زیرا از دیدگاه عقل اگر فعل در مثال های ذکر شده ذکر گردد، هیچ اتفاق خلاف عقلی روی نمی دهد. بنابراین معلوم می شود که ملاك ضميمه كردن الفاظ هرگز نمی تواند حکم عقل باشد؛ بلکه ملاك، سنجیدن صحت استعمال است و بررسی استعمال نیز پیرو وضع تعیینی یا تعینی خاص خود است. در نتیجه پر واضح است که ذکر ملاك عقلی برای ضميمه نمودن الفاظ، سبب اختلال کامل قواعد زبان شناختی و گویشی است و با واقعیت فاصله بسیار زیادی دارد. البته از آنجا که مطلب واضح است و غرض پرگویی در اثبات مطلب نیست، از بیان مثال های فراوان ناقض سخن فخر رازی پرهیز می کنیم؛ اما باز خواننده این سطور می تواند جهت مزید اطلاع، به بحث دیگری از ابن حاجب در وجوب حذف فعل عامل در مفعول به، و پژوهش مفصل سیوطی در کتاب *الاشباه والنظائر*، ذیل عنوان «الاصول المرفوضه»

بنگرد و توجه نماید که التزام به سخن فخر رازی تا چه اندازه فاجعه بار و موجب هدم قواعد زبان شناختی می شود.

ادعای سوم: وی ادعا کرده که باید بتوان معنای مولا را در معنای «من» به کار برد و این نیز از دیگر مغالطات فخر رازی است؛ زیرا او معنای اسمی مولا و اولی که يك معنای مستقل است را با معنای حرفی «من» مقایسه کرده که معنایی غیر مستقل است و اساساً ربطی به بحث ندارد و کسی نیز ادعا نکرده که مولا در معنای «من» به کار رود، بلکه روی سخن در استعمال کلمه مولا در هیئت افعال تفضیل است و این نکته ربطی به جایگزینی مولا در معنای «من» ندارد و از سوی دیگر، استعمال کلمه ای با معنای اسمی در معنای حرفی نیز محذوری به دنبال ندارد و عالمان چنین استعمالی را روا می دانند و به همین مناسبت لازم است تا کمی این بحث را تبیین نماییم.

با توجه به طرح مسأله به صورتی که گذشت، اینک می گوئیم که از میان دانشوران اصولی شیعه، صاحب کفایة الاصول بحثی مطرح نموده تحت این عنوان که می توان معنای حرفی را در معنای مرادف اسمی آن استعمال کرد؛ یعنی می توان در مثال «صرت من البصرة الى الكوفة»، به جای کلمه، «من» از کلمه «ابتدا» استفاده کرد. و دیگر اصولیان نیز به بیان این مسأله پرداخته اند و حتی عالمان دانش ادبیات عرب نیز از بیان این نکته غفلت نورزیده و آن را به صورت مشروح دنبال نموده اند.

شیخ خالد ازهری در شرح خود بر کتاب التوضیح که شرح کتاب ابن مالک نحوی است، می نویسد:

والحكم الثاني فيما بعد أفعال: أن يوتي بعده بـ«من» جارة للمفضول كما تقدم من الأمثلة، وهي عند المبرد وسيبويه لإبتداء الإرتفاع في نحو: أفضل منه وإبتداء الإنحطاط في نحو شر منه. واعترضه ابن مالك بأنّها لا تقع بعدها «إلى» واختار أنّها للمجاوزة، فإن معنى زيد أفضل من عمرو: جاوز

زيد عمراً في الفضل. واعترضه في المغني: بأنّها لو كانت للمجاوزة لصحّ في موضعها «عن». ودفع بأن صحّة وقوع المرادف موقع مرادفه إنما إذا لم يمنع من ذلك مانع، وههنا منع مانع وهو الإستعمال، فإن إسم التفضيل لا يصاحب من حروف الجر إلا «من» خاصة؛^{۳۶۶}

حکم دوم در مورد کلمه ای که پس از «افعل» می آید آن است که مجرور به حرف «من» می باشد؛ همان طور که از مثال های سابق معلوم شد. معنای «من» نزد سبویه و مبرد برای ابتدائیت است، در موردی که غرض از تفضیل برای بیان افضلیت باشد. همچنین برای ابتدائیت است، در موردی که

غرض از تفضیل برای بیان برتری در شر باشد که در صورت نخست، از آن با عنوان «ابتداء ارتفاع» و در صورت دوم به عنوان «ابتداء انحطاط» تعبیر می‌گردد. اما ابن مالک بر این نظریه اعتراض کرده و گفته که «من» در اینجا به معنایی که سببویه می‌گوید، نیست؛ زیرا پس از من «الی» واقع نمی‌شود، بنابراین «من» به معنای مجاوزه خواهد بود؛ بنابراین مثال: «زید افضل من عمرو» در حقیقت به تقدیر: «جاوز زید عمرواً فی الفضل» می‌باشد. اما ابن هشام در کتاب مغنی به ابن مالک اعتراض نموده و گفته است: اگر «من» در اینجا به معنای مجاوزه باشد، باید صحیح باشد که به جای آن «عن» به کار رود، در حالی که صحیح نیست. اما خود ابن هشام از این اعتراض پاسخ گفته و نوشته است: در جایی که مانع نباشد، می‌توان کلمه مرادف را به جای کلمه مرادف دیگرش قرار داد و در این مورد نیز، استعمال مانع را برداشته؛ زیرا اسم تفضیل از میان حروف جار تنها با «من» قرین می‌گردد.

همان گونه که از عبارت فوق استفاده می‌شود، قانون در ترادف و این همانی واژه گان همسو، حتی در مواردی که اسمی بر جای حرف بیاید، بر اساس استعمال تعریف می‌شود و اگر استعمال جایگزینی دو واژه مرادف را پذیرفت، می‌توان حکم به این همانی دو واژه مرادف صادر نمود.

مقام دوم: بررسی سخنان عالمان نحو در کیفیت این همانی معنایی میان دو واژه مرادف در این قسمت به سخنان دانشوران نحو می‌پردازیم و هدف ما از بیان سخنان آنان، بررسی این نکته است که آیا در هر موردی که دو واژه دارای معنای مشترک بودند، اشتراك معنایی بدین معناست که بتوان هر کدام را در جای دیگری قرار داد؟ بیان این مطلب در حقیقت پاسخ به ادعای فخر رازی مبنی بر این بحث است که اگر مولا به معنای اولی باشد، باید بتوان هر کدام را به جای دیگری استعمال نمود و ما اثبات می‌کنیم که موارد بسیاری وجود دارد که دو واژه دارای معنای مشترکی هستند؛ اما این اشتراك دلیل نمی‌شود تا هر کدام از دو واژه مشترك و مرادف را در جای دیگری استعمال نمود.

رضی استرآبادی رحمه الله نیز در اثر مشهور خویش که در علم نحو نگاشته است، در بحث افعال قلوب می‌نویسد:

ولا يتوهم أن بين علمت وعرفت فرقا معنويًا كما قال بعضهم. فإن معنى «علمت أن زيدا قائم» و«عرفت أن زيدا قائم» واحد، إلا أن عرف لا ينصب جزأي الجملة الإسمية كما ينصبهما علم، لا لفرق معنوي بينهما، بل هو موكول إلى اختيار العرب، فإنهم قد يخصون أحد المتساويين في المعنى بحكم لفظي دون الآخر؛^{۳۶۷}

گمان نشود آن گونه که برخی پنداشته اند میان «علمت» و «عرفت» از نظر معنا تفاوت وجود دارد؛ زیرا معنای عبارت «علمت أن زیدا قائم» و «عرفت أن زیدا قائم» یکی می باشد، مگر در این نکته که در «عرف»، دو جزء اسمی جمله منصوب نمی گردد؛ اما «علم» سبب نصب می شود، منتها تفاوت معنوی میان این دو نیست؛ بلکه علت این مسأله منوط به استعمال عرب است؛ زیرا عرب یکی از دو واژه ای که در معنا با یکدیگر مرادف هستند را در حکم لفظ دیگری قرار می دهند.

باز وی در بحث افعال ناقصه می نویسد:

ولیس إلحاق مثل هذه الأفعال بصار قیاساً بل سماعاً، ألا تری أن نحو انتقل لا یلحق به مع أنه بمعنی تحول؛^{۳۶۸}

و این گونه نیست که الحاق این افعال به «صار» از باب ضابطه و قیاسی باشد؛ بلکه سماعی است و پیرو استعمال عرب. آیا نمی بینی که «انتقل» به معنای «صار» نیامده، با وجود اینکه «انتقل» به معنای تحول است و با «صار» در معنا مشترك است؟! [اما با این وجود استعمال عرب این دو فعل را به جای هم قرار نداده است].

سخن استرآبادی کاملاً متین است و او با بیانی برهانی ثابت نموده که در ضمیمه کردن الفاظ به یکدیگر برای ساخت جمله، استعمال عرب ملاک قضاوت قرار می گیرد و هرگز نمی توان حکم عقل را به عنوان ملاک قضاوت در نظر گرفت، چه اینکه از منظر عقل هیچ محذوری در استعمال «انتقل» به جای «صار» وجود ندارد و از دیدگاه عقلی می توان چنین کرد؛ اما استعمال عرب از چنین جایگزین کردنی خودداری کرده و ما نیز باید پیرو استعمال باشیم و نمی توانیم حسب صلاحدید خویش، هر واژه ای را به جای دیگری به کار بریم.

قاضی محب الله بهاری نیز در تأیید سخن رضی الدین استرآبادی می نویسد:

دعا «لا یقوم مقام» صلی، «وعرفت أن» عرف «لا یقوم مقام» علم «وأن» انتقل «لا یقوم مقام» تحول؛^{۳۶۹}

همانا نمی توان واژه «دعا» را به جای «صلی» به کار برد و نمی توان واژه «عرف» را به جای «علم» و واژه «انتقل» را به جای «تحول» استعمال نمود.

از دیگر تفاوت هایی که عالمان نحوی ذکر کرده اند، فرق میان «حتی» و «إلی» می باشد، در حالی که هر دو بر غایت دلالت می کنند. اما «إلی» می تواند به صورت مضمّر به کار رود و ضمیر به آن ملحق شود و در قالب خبر بیاید مانند: «الامر الیک»، در حالی که «حتی» به صورت مضمّر

۳۶۸. همان: ۴ / ۱۸۴.

۳۶۹. نفحات الازهار: ۸ / ۱۵۵، به نقل از محب الله بهاری.

استعمال نشده و نمی توان «حتی» را با الحاق ضمیر به عنوان خبر ذکر نمود، در حالی که «حتی» و «الی» به يك معنا هستند و عقل هیچ محذوری در جایگزینی میان آنها مشاهده کند؛ اما هیچ عالم زبان شناسی در این مورد وقعی بر حکم عقل ننهاده و تنها استعمال را ملاک خویش قرار داده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب *الاشباه والنظائر*، در قسمتی تفاوت «واو» و «فاء عاطفه» را بیان کرده و در قسمت دیگری، تفاوت «الا» و «غیر» را بیان داشته و در قسمت دیگری به تفاوت میان «عند»، «لدن» و «لدی» پرداخته و در جای دیگر به تفاوت «ام» و «او» اشاره نموده و در مورد دیگر، تفاوت «هل» و «همزه استفهامی» را ذکر کرده است، در حالی که در تمام موارد یاد شده، عقل محذوری از جایگزینی میان دو کلمه مرادف نمی بیند. اما استعمال عرب این جایگزینی را نپسندیده و به همین جهت عالمان نحوی نیز این جایگزینی را نپذیرفته اند و از اینجا ضعف استدلال فخر رازی هویدا می شود؛ چه اینکه او ادعا نموده بود که اگر مولا و اولی به يك معنا باشند، باید بتوان هر کدام را در جای دیگری استعمال نمود و ما نیز در پاسخ او به مواردی اشاره کردیم که دو کلمه از نظر معنایی یکسان و مرادف است؛ اما هیچ عالمی ادعا نکرده که اگر مثلاً «غیر» و «الا» به يك معنا بود، باید بتوان هر کدام را در جای دیگری نهاد! پس لازمه یکسان بودن معنای مولا و اولی این نیست که بتوان هر کدام را در جای دیگری استعمال نمود و شواهد بسیاری وجود دارد که دو کلمه به يك معنا هستند؛ اما نمی توان آنها را در جای یکدیگر به کار برد. قاضی نور الله شوشتری نیز با توجه به این نکته لطیف، می نویسد:

وأيضاً كون اللفظين بمعنى واحد لا يقتضي صحة اقتران كلّ منها في الإستعمال بما يقتصر به الآخر، لأنّ صحّة اقتران اللفظ باللفظ من عوارض الألفاظ لا من عوارض المعاني، ولأنّ الصلاة مثلا بمعنى الدعاء والصلاة إنما يقتصر بعلى والدعاء باللام يقال: «صلى عليه ودعا له»، ولو قيل: «دعا عليه لم يكن بمعناه». وقد صرح الشيخ الرضي بمرادفة العلم والمعرفة مع أن العلم يتعدى إلى مفعولين دون المعرفة، وكذا يقال: «إتّك عالم» ولا يقال: «إن أنت عالم»، مع أن المتصل والمنفصل ههنا مترادفان كما صرحوا به، وأمثال ذلك كثير؛^{۳۷۰}

و نیز اینکه گفته می شود دو لفظ مرادف به معنای واحدی هستند، به این معنا نیست که بتوان هر کدام از آنها را در جای دیگری استعمال نمود؛ زیرا جایگزین نمودن دو لفظ به جای دیگری از عوارض الفاظ است نه از عوارض معانی، به همین دلیل واژه صلات با معنای دعا مرادف است؛ اما لفظ دعا با حرف لام و لفظ صلات با حرف علی به يك معناست و اگر دعا با حرف علی بیاید، به معنای دیگری خواهد بود.

و مرحوم رضی تصریح نموده که لفظ علم و معرفت مرادف هستند، در حالی که لفظ علم با دو مفعول متعدی می شود؛ اما لفظ معرفت این گونه نیست و نیز گفته می شود: «إِنَّكَ عَالِمٌ» و گفته نمی شود: «إِنَّ أَنْتَ عَالِمٌ»، در حالی که ضمیر متصل و منفصل در اینجا مرادف یکدیگرند و وی به این مطلب تصریح کرده است.

ممنوعیت استعمال وزن مفعول به معنای افعال تفضیل

تا به اینجا از زوایای گوناگون به نقض سخن فخر رازی پرداختیم؛ اما سزاوار است تا اکنون به ادعای دیگر وی نیز پاسخ دهیم. در سخنانی که از فخر رازی نقل شد، بیان شده بود که مولا بر وزن مفعول است و وزن مفعول نمی تواند به معنای افعال تفضیل استعمال گردد. این شبهه را پس از رازی، گروه بسیاری از عالمان عامه مطرح نموده اند. هر چند که با بیانات گذشته، پاسخ این شبهه روشن گردید؛ اما سزاوار است تا به صورت تخصصی به خصوص این شبهه نیز پاسخ داده شود. البته پاسخی که در اینجا ارائه می گردد بیشتر از تبار ساختاری واژه است و ناظر به ساختار واژه ها می باشد. فخر رازی ادعا کرده که وزن مفعول در معانی حدوث، زمان و مکان به کار می رود و ظاهر سخن او بر این معنا دلالت می کند که وزن مفعول به صورت انحصاری بر معانی فوق دلالت دارد. سؤالی که در این جا مطرح می گردد آن است که آیا وزن مفعول، در معنای فاعل و مفعول و فعل نیز به کار می رود؟

فخر رازی خود اعتراف نموده که وزن مفعول در معنای فاعل و فعل به کار می رود؛ از این رو می نویسد:

وأما قول الأخطل: فأصبحت مولاها من الناس كلهم. وقوله: لم يأسروا فيه إذ كانوا موالیه. وقوله: موالی حق یطلبون. فالمراد بها: الأولیاء، ومثله قوله علیه السلام: مزینة وجهینه وأسلم وغفار موالی الله ورسوله، أي: أولیاء الله ورسوله. وقوله علیه السلام: أیما امرأة نكحت بغير إذن مولاها. فالروایة المشهورة مفسرة له. وقوله: (ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا) أي: ولیهم وناصرهم (وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) أي لا ناصر لهم، فكذا روی ابن عباس ومجاهد وعامة المفسرین؛^{۳۷۱}

اما آنجا که اخطل گفته است: «قد أصبحت مولاها من الناس بعده» و «لم تأسروا فيه إذ كنتم موالیه» و «موالی حق یطلبون»، مرادش از مولا اولیاء است؛ مانند سخن پیامبر که فرمود: «مزینة، وجهینه، اسلم و غفار از موالیان خدا و رسول او می باشند». و مراد از مولا در اینجا نیز اولیاء است. و نیز مانند سخن پیامبر که فرمود: «أیما امرأة تزوجت بغير إذن مولاها»، و مراد از مولا در اینجا نیز ولی دختر

است و این روایت مشهور می تواند به عنوان مفسر تلقی گردد. و مولا در آیه شریف: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا) نیز آنگونه که ابن عباس، مجاهد و مشهور مفسران نقل کرده اند، به معنای ولی و ناصر می باشد.

در نتیجه خود رازی اعتراف کرده که وزن مفعول در معنای فاعل و فعلیل به کار می رود؛ پس اگر فخر رازی مدعی است که وزن مفعول انحصاراً در معنای حدوث و زمان و مکان به کار می رود، باید پاسخ گوید که چرا مفعول به معنای فاعل و فعلیل نیز آمده و استعمال مفعول در معنای فاعل و فعلیل، نقض سخن او است و اگر مراد او انحصار نیست و تنها معنای حدوث، زمان و مکان را از باب ذکر مصداق آورده، در این صورت سخن بیهوده و لغوی گفته؛ زیرا ذکر مصداق به تنهایی دردی دوا نمی کند و ما نیز ادعا می کنیم که استعمال وزن مفعول در افعال تفضیل نیز یکی دیگر از مصداقی کاربرد وزن مفعول است.

فخر رازی در استدلال خویش مدعی شده که اگر وزن مفعول در معنای افعال تفضیل به کار رود، لازم می آید که استعمالات نادر و شاذ در کتاب و سنت جاری گردد. گویا وی توجه نکرده که استعمالاتی به مراتب نادرتر و شادتر در لسان کتاب و سنت وجود دارد و حتی خود فخر رازی در کتاب تفسیرش بر این استعمالات صحه گذارده است. یکی از این استعمالات نادر در سوره یوسف به کار رفته، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

(وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ)؛^{۳۷۲}

پادشاه گفت: من هفت گاو نحیف را دیدم که هفت گاو فربه را خوردند.

سیوطی در مورد کلمه «عجاف» در این آیه شریف می نویسد:

وقال - أي ابن فارس - ليس في الكلام أفعال مجموعاً على فعال إلا أعجف وعجاف؛^{۳۷۳}

ابن فارس می گوید: در زبان عرب، وزن أفعال بر وزن فعال جمع بسته نمی شود، مگر در دو مورد استثنائی اعجف و عجاف.

جوهری نیز در کتاب صحاح می نویسد:

العجف بالتحريك: الهزال، ولا عجف المهزول، وقد عجف، والأنتى عجفاء، والجمع عجاف على غير قياس، لأن أفعال وفعلاء لا يجمع على فعال، ولكنهم بنوه على سمان، والعرب قد تبنى الشيء على ضده؛^{۳۷۴}

۳۷۲. سوره یوسف، آیه ۴۳.

۳۷۳. المزهر في علوم اللغة وأنواعها: ۲ / ۱۱۸.

۳۷۴. الصحاح: ۴ / ۱۳۹۹.

العجف به حرکت حروف، به معنای هزال می باشد و عجف یعنی مهزول و مونث آن عجفاء می باشد و جمعش عجاف است، منتها این جمع قیاسی [ضابطه مند] نیست؛ زیرا وزن افعال و فعلاء بر وزن فعال جمع بسته نمی شود؛ لیکن این جمع به قرینه کلمه «سمان» بسته شده و در لغت عرب گاهی يك کلمه را بر اساس کلمه ضدش جمع می بندد.

خود فخر رازی در تفسیر آیه مذکور می نویسد:

المسألة الأولى: قال الليث: العجف ذهاب السمن، والفعل عجف يعجف، والذكر أعجف، والأنتى عجفاء، والجمع عجاف في الذکران والإناث. وليس في كلام العرب أفعال وفعلاء جمعاً على فعال غير أعجف وعجاف، وهي شاذة حملوها على لفظ سمان فقالوا: سمان وعجاف، لأنهما نقيضان. ومن دأبهم حمل النظير على النظير والنقيض على النقيض؛^{۳۷۰}

مسأله نخست: لیث می گوید: العجف؛ یعنی رفتن فربهی و چاقی، و فعل آن عجف يعجف می باشد و مذکرش اعجف و مونثش عجفاء و جمع آن در مذکر و مونث، عجاف است. همانا در کلام عرب افعال و فعلاء به وزن فعال نمی آید، مگر در يك مورد استثنائی که عجاف است و این استعمال شاذ و کم یاب است و به قرینه کلمه «سمان» بوده است؛ زیرا عجاف و سمان نقيض یکدیگرند و در لغت عرب رایج است که دو کلمه مثل هم را بر یکدیگر و دو کلمه نقيض را نیز بر یکدیگر حمل می نمایند [یعنی احکام لفظی یکی از آنها را به دیگری می دهند].

و نیز سیوطی می نویسد:

قال ابن هشام في تذكرته: إعلم أن «هاوما» و«هاوم»، نادر في العربية، لا نظير له، ألا ترى أن غيره من صه ومه لا يظهر فيه الضمير البتة، وهو مع ندوره غير شاذ في الإستعمال، ففي التنزيل: (هَاوُمُ اقْرَعُوا كِتَابِيَةَ)؛^{۳۷۱}

ابن هشام می نویسد: بدان که دو واژه «هاوما» و «هاوم» در لغت عرب نادر است و مانندی ندارد. آیا نمی بینی که کلمه «صه» و «مه» به صورت مضمربه کار نمی رود؟ اما این کلمه با وجود ندرت استعمالش شاذ نیست؛ زیرا در آیه (هَاوُمُ اقْرَعُوا كِتَابِيَةَ) به کار رفته است.

البته مثال های بسیاری وجود دارد که ثابت می نماید برخی لغات با وجود مانند نداشتن در زبان عربی، در قرآن و سنت به کار رفته است و ما به دلیل پرهیز از طولانی شدن سخن، از نقل تمام این موارد دست می کشیم؛ اما جهت مزید اطلاع مخاطب این سطور، به پاره ای دیگر از این لغات اشاره می کنیم. سیوطی در کتاب المنزه به لغت «میسره» اشاره نموده و نیز از لغت جمالات، تفاوت و تکاد

۳۷۰. تفسیر الرازی: ۱۸ / ۱۴۷.

۳۷۱. الأشیاء والنظائر: ۲ / ۹۴.

نام برده و در جای دیگر از قول زجاج در شرح مقامات مطرزی نوشته که عبارت «سقط فی ایدیهم» از جمله عباراتی است که تنها در قرآن به کار رفته و هیچ استعمالی در اشعار عرب از آن به چشم نمی خورد. سیوطی در جای دیگر می نویسد:

قال ابن جنی فی الخصائص: المسموع الفرد هل یقبل ویحتج به؟ له أحوال أحدها: أن یكون فردا، بمعنی أنه لا نظیر له فی الألفاظ المسموعة، مع إطباق العرب علی النطق به. فهذا یقبل ویحتج به ویقاس علیه إجماعا؛^{۳۷۷}

ابن جنی در کتاب خصائص می نویسد: آنچه که یکبار شنیده شده آیا پذیرفته می شود و می توان به آن احتجاج کرد؟ در این مورد نظریاتی وجود دارد: يك نظریه آن است که اگر مراد از تك بودن آنچه که شنیده شده آن است که آن واژه هیچ

مانندی در الفاظ شنیده شده ندارد، در حالی که عرب بر آن سخن می گوید؛ در این صورت می گوئیم که آن واژه منفرد قابل قبول است و مورد احتجاج قرار می گیرد و می توان طبق آن قاعده تأسیس کرد و این مطلب مورد اجماع است.

بسیار جای شگفتی است که خود فخر رازی با اینکه در کتاب نهایة العقول و در ضمن بیان اشکال بر استعمال مولا به جای اولی خرده گرفته که این استعمالات کم یاب مورد قبول نیست؛ اما خود او در همان کتاب نهایة العقول سخن خویش را نقض کرده و به موردی اشاره کرده که هیچ مانندی در لغت عرب ندارد. وی می نویسد:

وأما بیت لبید فقد حکي عن الأصمعي فيه قولان أحدهما: إن المولى فيه اسم لموضع الولي كما بینا... . وإنما جاء مفتوح العين تغلیبا لحکم اللام علی الفاعل، أن الفتح في معتل الفاء قد جاء كثيرا، منه موهب وموجد، وموحل، والكسر في المعتل اللام لم یسمع إلا في كلمة واحدة وهي مأوی؛^{۳۷۸}

اما در مورد بیت شعر لبید که از اصمعی حکایت شده است، دو قول وجود دارد. نظریه نخست آن است که مولا در این بیت اسمی است که به جای ولی به کار رفته... و همانا از باب قاعده تغلیب حکم لام بر فاء الفعل، مفتوح العين به کار رفته و فتح در معتل الفاء بسیار به کار می رود؛ مانند موهب، موجد، موضع و موحل، و در معتل اللام به کسر به کار می رود، در حالی که هیچ موردی از آن شنیده نشده مگر در کلمه مأوی.

۳۷۷. المزهر فی علوم اللغة وأنواعها: ۱ / ۱۹۶.

۳۷۸. نهایة العقول: ۴ / ۴۹۳.

در هر حال با توجه به پاسخ هایی که ذکر شد، به نظر می رسد دیگر جایی برای شبهه فخر رازی باقی نمی ماند و پیش از این نیز بیان شد که اصل این شبهه از ناحیه فخر رازی مطرح شده و دیگران نیز این شبهه را از او برگرفته اند؛ اما در هر حال فخر رازی به بیان تشکیک مشهور است و آن قدر در ایراد شك و شبهه پیش رفته که حتی ذهبی^{۳۷۹} بر او خرده گرفته و ابن حجر او را به شبهه اندازی در اصول اسلام و تساهل در پاسخگویی متهم نموده اند.^{۳۸۰} بنابراین ما نیز وقتی به سخن او نمی نهیم و سخن او را نادیده می انگاریم. در هر صورت سخن پرطمتراق فخر رازی و ادعای بزرگ او دارای ابهامات جدی بسیاری می باشد و همین مسأله سبب شده تا ژرف اندیشان از سخن او پیروی نکنند و حتی خود وی نیز در دیگر آثارش مانند *المحصول*، نسبت به این نظریه دچار تردید گردد.

آری، تفتازانی در نقد سخن فخر رازی می نویسد:

وبالجملة استعمال (المولى) بمعنى: المتولى والملك للأمر والأولى بالتصرف شائع فى كلام العرب منقول عن كثير من أئمة اللغة. والمراد إنه اسم لهذا المعنى لا صفة بمنزلة الأولى ليعترض بأنه ليس من صيغة اسم التفضيل وأنه لا يستعمل استعماله؛^{۳۸۱}

و بالجمله، استعمال مولا به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف در کلام عرب بسیار شایع و رایج است و از بسیاری از پیشوایان لغت روایت گردیده است و مراد آن است که مولا اسمی است که برای این معنا قرار داده شده، نه اینکه صفت باشد و به منزله اولی قرار گیرد تا شبهه شود که وزن مفعل به معنای افعل نمی آید.

قنوجی نیز در کتاب *بحر المنهاج*، دقیقاً مانند عبارت تفتازانی را نقل کرده و توضیح داده که اصل استعمال مولا در معنای اولی صحیح است و بدون اینکه اسمی بیاورد، سخن فخر رازی را نقد کرده است. بنابراین ژرف اندیشان نیز با توجه به لوازم فاسد سخن فخر رازی، وقتی بر سخن او نگزارده اند و شبهه او را از این ناحیه به باد انتقاد گرفته اند.

بنابراین تا اینجا به جانب نخست شبهه کاملاً پاسخ داده شد و معلوم گردید که اصل استعمال وزن مفعل در معنای افعل تفضیل هیچ محذوری را به دنبال ندارد. اما پاسخ از قسمت دوم شبهه نیز پیش از این به طور مفصل بیان گردید و علاقه مندان می توانند با مراجعه به قسمت بررسی دلالت، به موارد بسیار زیادی که در قرآن و سنت نبوی و لغت عرب بیان گردیده بنگرند و مشاهده نمایند که در موارد فراوانی دیده شده که مولا به معنای اولی به کار رفته و ما در بررسی قسمت دلالت به طور

۳۷۹. ر.ک: *میزان الاعتدال*: ۳ / ۳۴۰ / ش ۶۶۸۶.

۳۸۰. ر.ک: *لسان المیزان*: ۴ / ۴۲۶.

۳۸۱. *شرح المقاصد*: ۲ / ۲۹۰.

گسترده به موارد استعمالات قرآنی و دیگر موارد، به طور مفصل اشاره نمودیم و حتی سخنان فخر رازی را نقل نمودیم و ثابت کردیم که خود فخر رازی نیز پذیرفته که مولا در لسان قرآن، به معنای اولی آمده است.

پاسخ دسته سوم شبهات: ادعا شده بود که هرچند مولا به معنای اولی به کار رفته، اما مراد از اولویت خلافت و امامت نیست؛ مانند اولویت در آیه (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) که به معنای اولویت در تصرف نیست. بنابراین مراد از اولویت در حدیث غدیر، اولویت در پیروی و نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه وآله است و این معنا همان گونه که از آیه یاد شده نیز برمی آید، ملازم با خلافت و امامت نمی باشد.

ما در پاسخ می گوئیم که نتیجه این شبهه به آنجا باز می گردد که مراد از اولویت، اولویت در تصرف نیست؛ بلکه اولویت در محبت و تعظیم امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. بنابراین در حقیقت مستشکل به دنبال اثبات این مطلب است که میان اولویت در محبت و لزوم خلافت هیچ ارتباط و ملازمه ای وجود ندارد و امکان دارد شخصی بیشتر مورد احترام و محبت باشد، اما خلیفه و امام نباشد. نگارنده بر این باور است که

تفکیک میان محبت و خلافت امکان پذیر نیست و تنها يك بحث انحرافی تلقی می گردد و در حقیقت این تفکیک به نفی اولویت در محبت می انجامد. باقر علی خان در کتاب *الحجج الباهره* به نکته لطیفی اشاره نموده که ذکر آن در این مقام خالی از فایده نمی باشد. وی می نویسد:

ولو فرض كون المقصود هو الأولى بالمحبة والتعظیم لم یناف ما ندعیه، لأنّ الأولى بالمحبة الدينية والتعظیم الشرعي هو الأفضل من الكلّ، والأفضل أحقّ بالخلافة من المفضول، قال في *الصواعق*: سئل شیخ الإسلام محقق عصره أبو زرعة الولي العراقي عن اعتقد في الخلفاء الأربعة الأفضلية على الترتیب المعلوم، ولكن يحب أحدهم أكثر هل یأثم؟ فأجاب بأن المحبة قد تكون لأمر دینی، وقد تكون لأمر دنیوي، فالمحبة الدينية لازمة للأفضلية، فمن كان أفضل كان محبتنا الدينية له أكثر، فمتی اعتقدنا في واحد منهم أنه أفضل ثم أحببنا غيره من جهة الدين حباً أكثر منه كان تناقضاً، نعم إن أحببنا غير الأفضل أكثر من محبة الأفضل لأمر دنیوي كقراة أو إحسان أو نحوه فلا تناقض في ذلك ولا امتناع، فمن اعترف بأن أفضل هذه الأمة بعد نبینا صلی الله علیه وآله وسلم أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي، لکنه أحبّ علیاً أكثر من أبي بكر مثلاً فإن كانت المحبة المذكورة محبة دينية فلا معنى لذلك، إذ المحبة الدينية لازمة للأفضلية كما قررناه، وهذا لم يعترف بأفضلية أبي بكر إلا بلسانه لا بقلبه، فهو مفضل لعلي لكونه أحبه محبة دينية

زائدة على محبة أبي بكر، وهذا لا يجوز. وإن كانت المحبة المذكورة دنيوية لكونه من ذرية علي أو لغير ذلك من المعاني فلا امتناع فيه؛^{۳۸۲}

اگر فرض بگیریم که مراد از اولی، اولویت در محبت و تعظیم می باشد، باز هم با ادعای ما منافاتی وجود ندارد؛ زیرا اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام در محبت دینی و تعظیم شرعی به این معنا، افضلیت از تمام امت اسلام را به دنبال دارد و بدیهی است که افضل بیشتر سزاوار به خلافت است. صاحب کتاب *صواعق می نویسد*: از شیخ الاسلام زمان خود، یعنی ابوزرعه ولی عراقی پرسیده شد که اگر کسی به ترتیب متعارف به خلافت خلفای چهارگانه باور داشته باشد؛ لیکن در مقام محبت یکی از آنان را بر دیگری مقدم بدارد، آیا معصیت کار محسوب می شود؟ وی در پاسخ گفت: گاهی منشأ محبت به يك امر دینی باز می گردد و گاهی منشأ محبت به يك امر دنیوی باز می گردد. اگر منشأ محبت يك امر دینی باشد، در این صورت باید گفت که چنین محبتی به افضلیت آن شخصی که متعلق محبت قرار گرفته رجوع کند؛ زیرا ما هنگامی که شخصی را افضل بدانیم، منشأ محبت دینی ما نسبت به او بیشتر می شود. پس اگر ما معتقد به افضلیت یکی از خلفا باشیم و کسی غیر او را از او بیشتر دوست بداریم، گرفتار تناقض می شویم؛ اما اگر منشأ محبت دینی نباشد، بلکه به امر دنیوی، مانند نسب فامیلی یا به واسطه احسان شخصی باز گردد، در این صورت اشکالی ندارد.

اما اگر کسی اعتراف نمود که ابوبکر پس از پیامبر افضل افراد امت است و پس از او عمر و پس از او عثمان و سپس علی قرار دارد، اما در عین حال بگوید که علی را بیشتر از ابوبکر دوست دارم، این محبت بی معناست و چنین شخصی در حقیقت به افضلیت ابوبکر اعتراف ننموده و تنها او را با زبان دوست داشته نه از صمیم قلب و چنین شخصی در حقیقت ابوبکر را نسبت به علی مفضول در نظر گرفته و این مسأله جایز نیست؛ اما اگر محبت او به جهت امری دنیایی باشد مانعی ندارد.

عبارتی که صاحب *صواعق* از ابوزرعه نقل کرده کاملاً متین است و بیان گر نکته بسیار دقیق و عمیقی می باشد و نشان می دهد - همان گونه که ما گفتیم - تفکیک در مرحله محبت امکان ندارد و اگر بنا باشد که کسی اولی در محبت باشد، پس چنین شخصی افضل خواهد بود و با وجود او نوبت به خلافت غیر افضل نمی رسد و معنا ندارد که با وجود چنین شخص افضلی، امت از غیر افضل پیروی نماید.

بنابراین قسمت نخست این شبهه در ذات خود تناقض دارد و مستشکل ادعا کرده که اولویت در محبت با خلافت شخص دیگری قابل جمع است، در حالی که این پندار باطل و غلط است و حتی خود عالمان عامه نیز به لوازم چنین سخنی ملتزم نمی گردند؛ در نتیجه، اولویت در محبت به معنای

اولویت در خلافت خواهد بود، زیرا میان اولویت در محبت و خلافت ارتباط وثیقی وجود دارد و شخصی که اولی در محبت باشد، بدون تردید از آن شخصی که اولی در محبت نیست، برتر است و هنگامی که شخص برتر و لایق وجود دارد، نوبت به شخص نالایق نخواهد رسید.

اما در مورد آیه (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...) باید گفت که مقایسه این آیه با اولویت در حدیث غدیر کاملاً بی ربط و غیر منطقی می باشد؛ زیرا در آیه شریف سخن از «اولی ب» به میان آمده؛ یعنی اولویتی که با حرف «باء» مجرور گردیده؛ اما مراد از اولویت در حدیث غدیر، مفهوم اسمی اولویتی است که با حرف «من» مجرور گردیده؛ از این رو قیاس این دو اولویت کاملاً مع الفارق و بدون وجه است؛ زیرا اولویت مجرور به حرف «باء» از سنخ اولویت مقید است و اولویت مجرور با حرف «من» از سنخ اولویت مطلق و غیر مقید می باشد و اساساً اولویت در آیه مذکور در مقام بیان اولویت مقید است که توسط قید (لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) تخصیص زده شده؛ اما اولویت در حدیث غدیر مطلق بوده و از سنخ اولویت آیه شریف (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) می باشد؛ به همین روی بیان داشتیم که مراد از اولویت در حدیث غدیر همان مفهوم اسمی و نه حرفی، اولویت مجرور با حرف «من» می باشد و از اینجا کاملاً روشن می شود که اولویت در حدیث غدیر تنها با اولویت به معنای اولی بالتصرف سازگار است و گونه دیگری از اولویت در حدیث غدیر معنای صحیحی نمی دهد، همان گونه که اولویت مطرح شده در آیه شریف (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) نیز مطلق است و قید بردار و تخصیص بردار نیست.

پاسخ از دسته چهارم شبهات: پیش از این بیان شد که خرده گیران این گروه بر این باورند که مولا اگر به صورت مشترك معنوی در میان معانی متعدد در نظر گرفته شود، نیازمند معنایی است که مشترك در تمامی معانی باشد و این معنا تنها معنای ناصر و یاری کننده است و اگر به صورت مشترك لفظی در نظر گرفته شود، نیازمند قرینه ای است تا مولا را در يك معنا متعین نماید و تعین مولا در معنای اولی به تصرف دارای قرینه نیست.

در بررسی دلالت حدیث غدیر به صورت مفصل به واکاوی بحث اشتراك لفظی و معنوی واژه مولا پرداختیم و در این مقام به تکرار مباحث پیشین نمی پردازیم؛ اما به صورت اجمالی می گوئیم که سخن ابن حجر در تعیین معنای «ناصر» یا «محب» و یا «قرب معنوی»، به عنوان قدر مشترك در میان تمام معانی، سخن نادرستی است؛ زیرا معانی یاد شده در حقیقت قدر مشترك میان تمام معانی نیست.

در بحث دلالت به صورت مبسوط اثبات نمودیم که معنای «المتصرف فی الامور» و معنای «متولی» و معانی دیگر از این قبیل نیز برای واژه مولا ذکر گردیده؛ بنابراین معنای قرب معنوی

نمی تواند گستره تمام معانی را پوشش دهد؛ زیرا قرب معنوی با معنای متصرف در امور و متولی سازگاری ندارد و معنای ناصر و محب نیز به مراتب از وضعیت بدتری برخوردار است.

پس در حقیقت فخر رازی و همفکران او برای حل بحث اشتراك معنوی کلمه مولا، قدر مشترکی ارائه نداده اند و تنها از میان معانی که خودشان صلاح دانسته اند، قدر مشترك اخذ کرده اند؛ در حالی که ما پیش تر بیان کردیم که در استعمال فصیح عرب معنای سید، متولی و متصرف در امور و حتی معنای اولویت نیز به صراحت به کار رفته؛ از این رو معنایی که به عنوان قدر مشترك لحاظ می شود، باید در برگزیده تمام این معانی باشد و بدیهی است که معنای قرب معنوی، یا ناصر و یا محب، هیچ کدام قدر مشترك نیستند و چگونه این معانی با معنای متولی در امور و سید و متصرف در امور و اولویت قابل جمع است؟!

ما در بررسی دلالت حدیث غدیر به صورت مفصل اشاره نمودیم که تنها معنای اولویت می تواند به عنوان معنای مشترك در تمام معانی که برای مولا ذکر شده لحاظ گردد و نیز اشاره نمودیم که اگر اشتراك را به صورت اشتراك لفظی در نظر بگیریم، باز هم قرائن داخلی و خارجی فراوانی وجود دارد که در حدیث غدیر تنها معنای اولویت را اثبات می نماید؛ مانند قرینه فقره نخست حدیث غدیر که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم» و نیز قرائن فراوان دیگر از قبیل شعر حسان بن ثابت، قیس بن سعد، فهم شیخین و اصحاب و مردم صدر نخست، مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام و موارد دیگر از این قبیل. و علاقه مندان با مراجعه به قسمت بررسی دلالت می توانند از جزئیات استدلال کاملاً آگاه گردند. از این رو در این قسمت تنها به همین اندازه اکتفا می کنیم و از تکرار عبارات پیشین می پرهیزیم.

پاسخ از دسته پنجم از شبهات: بیان شد که برخی مانند دهلوی با استناد به سخن حسن مثنی، قرینه ای دست و پا کرده اند تا حدیث غدیر را زیر سؤال برده و دلالت آن بر معنای اولویت را مخدوش نمایند.

سزاوار است تا روایت حسن مثنی به دقت واکاوی گردد تا تکلیف حدیث غدیر نیز روشن شود. ابتدا در پاسخ دهلوی می گوئیم که او در کتاب خود وعده داده که سخن شیعه را با توجه به آنچه شیعه می پذیرد نقد کند. وی می نویسد:

در این رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عاید بایشان می شود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد.^{۳۸۳}

بسیار عجیب است که دهلوی با توجه به وعده ای که داده، به روایتی تمسک جسته که اصلاً در کتب شیعه روایت نشده و تنها روایت حسن مثنی را برخی از عامه روایت کرده اند. جای تعجب است که دهلوی از منظر منابع اهل سنت نیز نمی تواند به این روایت و محتوای آن پایبند باشد؛ زیرا او به حدیث حسن مثنی در حالی احتجاج کرده که نه صاحبان صحاح این حدیث را نقل کرده اند و نه به صحت آن تصریح شده و نه روایانش ثقه اند!

دهلوی حدیث حسن مثنی را از ابونعیم اصفهانی نقل کرده که از صاحبان صحاح نیست و ابن تیمیه در مورد او می نویسد:

فإن أبانعم روی كثيراً من الأحاديث التي هي ضعيفة بل موضوعة باتفاق علماء أهل الحديث السنة والشيعة؛^{۳۸۴}

همانا ابونعیم روایات بسیاری نقل کرده که ضعیف است، بلکه جعلی می باشد و تمام عالمان حدیث و اهل سنت و شیعه این نکته را قبول دارند.

وی در جای دیگر می نویسد:

مجرد رواية صاحب الحلية ونحوه لا تفيد ولا تدلّ على الصحة، فإن صاحب الحلية قد روی في فضائل أبي بكر وعمر وعثمان وعلي والأولياء وغيرهم أحاديث ضعيفة بل موضوعة باتفاق العلماء؛^{۳۸۵}

صرف روایت صاحب کتاب حلیة و مانند آن مفید نیست و دلالت بر صحت حدیث نمی کند و صاحب کتاب حلیة در فضائل ابوبکر، عمر، عثمان و علی، احادیثی نقل کرده که ضعیف است و حتی به اتفاق اهل علم جعلی می باشد.

حافظ ابن جوزی نیز در مورد ابونعیم می نویسد:

وجاء أبونعیم الأصبهانی فصنف لهم كتاب الحلية، وذكر في حدود التصوف أشياء منكرة قبيحة، ولم يستح أن يذكر في الصوفية أبابكر وعمر وعثمان وعلياً وسادات الصحابة رضي الله عنهم، فذكر عنهم فيه العجب؛^{۳۸۶}

ابو نعیم اصفهانی کتابی برای صوفیه نوشته و نام آن را حلیة گذاشته و در آن برای صوفیه امور زشتی را ذکر کرده و حیا نکرده و نام ابوبکر، عمر، عثمان، علی بن ابی طالب و بزرگان صحابه را در زمره صوفیه بیان کرده است و کار او جای تعجب دارد!

۳۸۴. منهاج السنة: ۷ / ۵۲.

۳۸۵. همان: ۵ / ۷۹.

۳۸۶. تلبیس ابلیس: ۱۴۸.

و باز جای حیرت است که خود دهلوی در کتابی که در مورد اصول حدیث و طبقات آن نگاشته، به صراحت تصانیف ابونعیم را در زمره کتب ضعیف در حدیث معرفی می نماید! بنابراین تا اینجا معلوم شد که حدیث حسن مثنی از منبع ضعیفی روایت گردیده و قابل اعتماد نمی باشد. اما این روایت با قطع نظر از منبع ضعیفی که دارد، از سند ضعیفی نیز برخوردار است. یکی از راویان این حدیث، شخصی است به نام فضیل بن مرزوق که تضعیف شده و ذہبی درباره او می نویسد:

قال النسائي: ضعيف، وكذا ضعفه عثمان بن سعيد ... قال أبو عبد الله الحاكم: فضيل بن مرزوق ليس من شرط الصحيح، عيب على مسلم إخراجة في الصحيح. وقال ابن حبان: منكر الحديث جداً كان ممن يخطئ على الثقات ويروي عن عطية الموضوعات؛^{۳۸۷}

نسائی گفته که او ضعیف است و همچنین عثمان بن سعید نیز او را تضعیف کرده است... حاکم می نویسد: فضیل بن مرزوق را نمی توان از شروط صحت حدیث دانست و مسلم بر او خرده گرفته و در صحیح از او نام نبرده است. ابن حبان می نویسد: او جدا منکر الحدیث است و به اشتباه از ثقات نقل می کند و از عطیه، احادیث جعلی روایت کرده است.

بنابراین حدیث حسن مثنی دچار ضعف سند است و نمی توان به این حدیث اعتماد کرد و از سوی دیگر، این حدیث دارای عباراتی تناقض گونه است و نشان از تشویش این حدیث دارد؛ مانند فقره ای که در بیان متن حدیث بدان اشاره شد که حسن مثنی می گوید: اگر علی در غدیر به امامت منصوب می گردید، باید از حق خود دفاع می کرد و آن را مطالبه می نمود! هر شخص آگاهی می داند که امیرالمؤمنین علیه السلام در طلب حق خویش از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و پیش از این بارها به روایت مناشده آن حضرت اشاره کردیم که آن حضرت در رحبه، در روز شورا، در جنگ جمل و در مقام احتجاج با طلحه و در انبوه خطبه هایی که از حضرت به ما رسیده، دائماً در حال مطالبه حق خویش است. ابن حجر مکی در این زمینه می نویسد:

استدلال أهل السنة بمقاتلة علي لمن خالفوه من أهل الجمل والخوارج وأهل صفين مع كثرتهم، وبإساکه عن مقاتلة المبایعین لأبي بكر والمستخلفین له، مع عدم إحضارهم لعلي رضي الله عنه وعدم مشاورتهم له في ذلك، مع أنه ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وزوج بنته رضي الله عنها، والمحبو منها بمزايا ومناقب لا توجد في غيره، ومع كونه الشجاع القرم والعالم الذي يلقي كل منهم إلى علمه السلم، والفائق لهم في ذلك المحتمل عنهم مشقة القتال في أوعر المسالك، وبإساکه أيضا عن مقاتلة عمر المستخلف له أبي بكر ولم يستخلف علياً كرم الله وجهه، وعن

مقاتلة أهل الشورى ثم ابن عوف المنحصر أمرها فيه باستخلافه لعثمان على أنه لم يكن عنده علم ولا ظن بأنه صلى الله عليه وسلم عهد له صريحا ولا إيماء بالخلافة، وإلا لم يجز له عند أحد من المسلمين السكوت على ذلك، لما يترتب عليه من المفساد التي لا تتدارك، لأنه إذا كان خليفة بالنص ثم مكن غيره من الخلافة كانت خلافة ذلك الغير باطلة وأحكامها كلها كذلك، فيكون إثم ذلك كله على علي كرم الله وجهه، وحاشاه من ذلك. وزعم أنه إنما سكت لكونه كان مغلوبا على أمره. يبطله أنه كان يمكنه أن يعلمهم باللسان ليبراً من آثام تبعة ذلك؛^{٣٨٨}

تنبيه: اهل سنت به نبرد على با مخالفانش مانند جنگ جمل، صفين و نهروان استناد کرده اند و گفته اند که علی علیه السلام در عین حال با بیعت کنندگان ابوبکر به نبرد برنخواست؛ در حالی که آنان از علی رضی الله عنه نظر نخواستند و با او مشورت نکردند، و حال آنکه او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و همسر دختر پیامبر رضی الله عنها و دارای مناقب بی شماری بود و در شجاعت بی مانند و در دانش بی همتا بود و همه نیازمند دانش او بودند و او سرآمد همگان محسوب می شد. همچنین علی با عمر به عنوان جانشین ابوبکر نجنگید و با اهل شورا و عبدالرحمان بن عوف که هوادار عثمان بود نیز ستیزجویی نکرد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به صراحت علی را برگزیده بود و در این مورد به اشاره اکتفا نفرموده بود و اگر جز این بود که علی با خلفا میانه خوبی داشت، بر او روا نبود که سکوت کند؛ زیرا سکوت او مفسد بی شماری داشت و در صورتی که خلافت او به نص ثابت شده بود، خلافت غیر او باطل و تمام احکام خدا به تباهی می گروید و گناه این مسأله به عهده علی بود. اما علی حاشا کرد [و حق خود را طلبید]. و گمان شده که سکوت علی به خاطر ضعف او بوده، در حالی که چنین نیست؛ زیرا علی با زبان از حق خویش دفاع کرد تا گناهکار نشود.

بنابراین ابن حجر تصریح می کند که عدم نبرد علی بن ابی طالب علیه السلام دلیل بر رضایت او نبوده؛ بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام با زبان خویش از حق تباه شده اش دفاع نموده است. بنابراین آنچه که در روایت حسن مثنی - به فرض صحت این روایت - ذکر شده مبنی بر آنکه اگر حدیث غدیر بر امامت دلالت می کرد، هر آیین باید امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت را می شکست و قیام می نمود، سخن بی ربطی است و این فقره حدیث حسن مثنی از تناقضات سخن او محسوب می شود؛ زیرا در واقع امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت نکرد و تمام امت از مطالبه امیرالمؤمنین علیه السلام به نیکی آگاه بودند.

٣٨٨. عیقات الأنوار: ١٠ / ٤٦٩ - ٤٧٠، به نقل از تطهیر الجنان واللسان عن الخطور والتقوة بثلث معاوية بن ابي سفيان، (حاشیه صواعق): ٨٤.

و نیز سخن دیگری که به حسن مثنی در این روایت نسبت داده شده مبنی بر اینکه اگر حدیث غدیر بر امامت دلالت می کرد، باید رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به فصیح ترین و روشن ترین شکل موجود بیان نماید، سخنی بی اساس و باطل است. آیا اشعار حسان بن ثابت، قیس بن سعد و دیگر شعرا و عرض تهنیت شیخین و مناشدات آن حضرت دلالت بر تصریح و شفافیت سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی کند؟! اگر چنین سخنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نص تلقی نگردد، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود و حتی به محکم ترین نصوص قرآنی نیز نمی توان استناد جست.

آری، در محکم ترین نصوص قرآنی نیز می توان احتمالات دور ذهن را روا داشت و احتمال داد و آیا چنین احتمالی سبب می شود که نص، خاصیت خود را از دست بدهد؟ غزالی در توضیح نص می نویسد:

ولو شرط في النصّ انحصار الاحتمالات البعيدة - كما قال بعض أصحابنا - فلا يتصور لفظ صريح، وما عدوه من الآيات والأخبار تتطرق إليها احتمالات، فقله: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)؛ يعني إله الناس دون الجن؛^{۳۸۹}

اگر شرط نص آن باشد که دیگر هیچ احتمال دور از ذهنی در آن جاری نشود - آن گونه که برخی چنین پنداشته اند - در این صورت هیچ لفظ صریحی قابل تصور نیست؛ زیرا در آیات و اخبار می توان احتمال بعید داد. پس با این وجود، حتی (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) نیز دارای احتمال بعید است و ممکن است بگوییم مراد این آیه آن است که خدای انسیان احد است نه خدای جنیان!

غزالی به نیکی اشاره کرده که بهانه جویی و صرف بیان احتمال دور از ذهن سبب نمی شود تا نص از اعتبار ساقط شود و با این توضیح می گوئیم:

سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله بدون تردید نص بوده و تمام مردم صدر نخست این نص را دریافته و ذره ای تردید در آن نداشتند و اگر غیر این بود، آن همه شعر از حسان و دیگران بی معنا بود و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در شورا و موارد دیگر بی معنا می شد.

در هر حال روایت منسوب به حسن مثنی آن قدر از نظر سند، دلالت و متن ضعیف است که هرگز نمی توان میان این حدیث و حدیث غدیر تعارض برقرار کرد و این تعارض را تنها کسانی مانند دهلوی برقرار می کنند تا از این تعارض خرسند گردند؛ زیرا دست آویز دیگری برایشان باقی نمانده؛ اما حقیقت، خلاف نظر دهلوی را ثابت می نماید.

پاسخ از دسته ششم شبهات: بیان شد که مستشکلان این دسته بر این باورند که خطاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام از شفافیت کافی برخوردار نیست و اگر مراد رسول

خدا صلی الله علیه وآله از حدیث غدیر معنای امامت می بود، باید هرآینه این خطاب را در کمال وضوح بیان می داشت.

پاسخ این شبهه با توجه به قسمت آخر پاسخی که از روایت حسن مثنی بیان شد، معلوم گشته و نیاز به تکرار نیست و مستشکل نیز اساساً کلی گویی کرده و مشخص نکرده کجای این حدیث ابهام دارد و او باید استدلال خود را مبنی بر ابهام بیان بدارد. اما در هر حال به صورت اجمالی می گوئیم که اولاً سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله از شفافیت کامل برخوردار بوده و نص است و گویا مستشکل معنای نص را به درستی درک نکرده و چنانچه حدیث غدیر نص تلقی نگردد، با کدامین ملاک می توانیم از نصوص قرآن و حدیث سخن بگوئیم؟! وانگهی دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به اقامه نماز با کدام نص صورت گرفت؟ مگر نه این بود که با الفاضی از قبیل «صل»، «صم» و ... بیان شد و حتی برخی از فرامین با ظاهر دستوری نیز نیامده است؛ مانند: (وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا)، منتها چون مسأله نماز سالها در جامعه اقامه گردید و از مناسک دینی به حساب می آمد، در میان مردم رسوخ پیدا کرد؛ اما ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا که مورد رضایت منافقان نبود و انگیزه فراوانی برای کتمان و حذف آن وجود داشت، به اندازه نماز برجسته نشد. بنابراین ولایت امیرالمؤمنین در مرحله ابلاغ کاملاً شفاف و روشن بیان گردید؛ اما در مرحله اجرا با سهل انگاری و کینه‌ورزی صحابه به حاشیه رانده شد.

در ابتدای این نوشتار به مواردی اشاره شد که صحابه بزرگ از ترس جان خویش، جرأت نقل حدیث غدیر را نداشتند و منافع حکومتی اقتضا می کرد که حدیث غدیر و مروّجان آن زیر فشار قرار گیرند و اگر جز این بود، حدیث غدیر به لحاظ محتوا هیچ ابهامی ندارد و مستشکل نیز چون نتوانسته ابهامی به دست آورد، صرفاً کلی گویی نموده و تنها خواسته تا حدیث غدیر را تضعیف نماید، و الا باید مشخص کند که کجای حدیث غدیر ابهام دارد.

پاسخ از دسته هفتم شبهات: نرم ترین و معتدل ترین شبهه به این گروه اختصاص دارد؛ زیرا طرفداران این گروه تمام مفاد حدیث غدیر و دلالت این حدیث بر امامت را پذیرفته اند؛ منتها می گویند که امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه چهارم است و حدیث غدیر دلالت بر امامت بلافصل ندارد؛ بلکه دلالت بر مطلق امامت دارد و البته امیرالمؤمنین علیه السلام نیز سرانجام به امامت رسید.

در پاسخ می گوئیم که اولاً این شبهه در ذات خود پذیرفته که حدیث غدیر نص بر امامت است و هیچ ابهامی ندارد و از سند محکمی برخوردار است؛ اما گویا مستشکل دست آخر نخواسته بپذیرد که

حدیث غدیر به روشنی بر خلافت بلافصل نیز دلالت دارد. توضیح بیشتر آنکه پیش از این، ذیل بحث از آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...) نقل شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از نزول آیه یاد شده فرمود:

«الله اكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الربّ برسالتى وولاية علي بن أبي طالب من بعدى» ثمّ قال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله»؛^{۳۹۰}

سپاس خداوند را به جهت تمام گرداندن دین و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من. سپس فرمود: «هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است. پروردگارا، با دوستان علی دوست باش و دشمنانش را دشمن بدار و هر کس او را یاری می کند، یاری نما و هر کس او را خوار می گرداند، ذلیل گردان».

بنابراین لفظ بعدی در این روایت به روشنی دلالت بر خلافت بلافصل دارد. همچنین حسان بن ثابت نیز در شعر خود به صراحت می گوید:

رضيتك من بعدى إماماً وهادياً.

و پیش از این و در قسمت بیان متن حدیث غدیر، به روایت عبدالرزاق اشاره کردیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من كنت مولاه فإنّ علياً بعدى مولاه.

پس در روایات مختلف غدیر نیز به صراحت از لفظ «بعدی» استفاده گردیده است. همچنین در روایت سمعانی وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

هذا وليكم من بعدى.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا به حدیث غدیر اشاره نکرد و اهل شورا را ملزم به پذیرش سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله نکرد؟ در حالی که اگر بنا بود امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم مشروعیت یابد، چه معنا داشت که آن حضرت در روز شورا از حق خویش به عنوان خلیفه رسمی رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع نماید؟

بسیار حیرت انگیز است که خلافت سه خلیفه نخست، بنابر نظر اکثریت اهل سنت فاقد حتی يك نص است و كوچك ترین نصی بر خلافت ابوبکر، عمر و عثمان وجود ندارد؛ اما اهل سنت مقام خلافت آنان را آن قدر بالا می برند و تقدیس می نمایند و حتی آن را در مقابل خلافت منصوب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می دهند! در حالی که بدون تردید امیرالمؤمنین علیه السلام لااقل به دلیل برخورداری از نص صریح رسول خدا صلی الله علیه وآله، از خلفای دیگر برتر و افضل است. پس چه

قیاسی صورت می‌گیرد و کدام مسأله مورد مقایسه واقع می‌گردد؟ آیا بهتر نیست به جای بهانه جویی و غرضورزی، بپذیریم که خلافت ابوبکر بی‌راه بود و عمر به درستی گفت:

كانت بيعة أبي بكر فلتة... ولكن الله وقي شرّها؛^{۳۹۱}

بیعت ابوبکر ناگهانی و شتاب زده بود... و خداوند ما را از شر آن حفظ نماید.

حقیقت آن است که اعتراف به راست گویی و صداقت، میراث گم شده بشریت است و بهتر است که به جای ستیزه با حقیقت، آن را بپذیریم و اعتراف نمائیم که علی بن ابی طالب علیه السلام - به نص صریح پیامبر صلی الله علیه وآله - جانشین آن حضرت بود و خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ارتباطی با دین خدا نداشت و تنها پیروی از هوا و هوس بود؛ پس دیگر چه نیاز که این همه در دلالت حدیث غدیر بهانه جویی کنیم و در مطلب واضح تشکیک ایجاد نمائیم و آن قدر در يك نص صریح، احتمالات بعید و دور از ذهن بدهیم که بنیان نصوص زیر سؤال برود؟

اهل سنت اساساً دقت نکرده اند که چه هزینه سنگینی بر امت اسلام تحمیل نمودند؛ زیرا اگر بنا باشد ولایت منصوص امیرالمؤمنین علیه السلام مورد حمله قرار بگیرد تا خلافت غیر منصوص دیگران به کرسی بنشینند، آنگاه دنیا در مقام قضاوت

چگونه حتی خلافت پرتناقض ابوبکر را بپذیرد؟ آن قدر در تضعیف حدیث روشن غدیر تلاش نمودند که اینک دیگر نمی‌توان از واژه ای به نام نص نام برد! آیا روا بود که تحقیر غدیر به قیمت زیر سؤال بردن تمام مسلمات ختم شود؟ دیگر اهل سنت از کدام نص دم می‌زند و چگونه خلافت خلفای خویش را اثبات می‌نمایند؟ آنان نیاندیشیدند که در حقیقت با این کار خود، بنیاد خلافت را زیر سؤال می‌برند و متوجه نشدند که اساساً دین را با احتمالات بعید تحقیر می‌نمایند؟

در پایان سزاوار است تا اشاره نمائیم که همین اهل سنتی که نص غدیر را می‌کوبند و بر بیش از یکصد هزار صحابه حاضر در غدیر واقعی ننهادند، برای اثبات خلافت ابوبکر به حدیث خوچه تمسک جسته‌اند! دهلوی که از هیچ تلاشی برای خرده تراشی بر حدیث غدیر فروگذار نکرده، در کمال ناباوری برای اثبات خلافت ابوبکر به حدیث خوچه تمسک جسته است. و یا ملا علی قاری، پس از نقل حدیث «لا تبقین فی المسجد خوچه إلا خوچه ابي بكر»، می‌نویسد:

قال التوربشتي: وهذا الكلام كان في مرضه الذي توفي في آخر خطبة خطبها، ولا خفاء بأن ذلك تعريض بأن أبابكر هو المستخلف بعده، وهذه الكلمة إن أريد بها الحقيقة، فذلك لأن أصحاب المنازل اللاصقة بالمسجد قد جعلوا من بيوتهم مخترفاً يمرُّون فيه إلى المسجد، أو كوة ينظرون إليها منه، فأمر بسدّ جملتها سوى خوچه ابي بكر تكريماً له بذلك أولاً، ثمّ تنبيهها للناس في ضمن

ذلك على أمر الخلافة حيث جعله مستحقاً لذلك دون الناس، وإن أريد به المجاز فهو كناية عن الخلافة، وسدُّ أبواب المقالة دون التَّفوقِ إليها والتَّطوُّعِ عليها، وأرى المجاز فيه أقوى، إذ لم يصحَّ عندنا أنَّ أبابكر كان له منزل بجنب المسجد، وإنَّما كان منزله بالسُّنح من عوالي المدينة، ثمَّ أنَّه مهَّد المعنى المشار إليه، وقرَّره بقوله: «ولو كنت متَّخذاً خليلاً لا تتَّخذت أبابكر خليلاً» ليعلم أنَّه أحقُّ النَّاس بالنيابة عنه، وكفانا حجةً على هذا التَّأويل تقديمه إيَّاه في الصَّلَاة، وإبائه كلَّ الإباء أن يقف غيره ذلك الموقف؛^{٣٩٢}

تورپشتی می گوید: رسول خدا این سخن را در حالی فرمود که در بستر بیماری بود و این سخن را در پایان آخرین خطبه ای که ایراد نمود، بیان فرمود. پوشیده نیست که تعریض سخن رسول خدا به اینکه ابوبکر جانشین وی است و این کلمه اگر به عنوان حقیقت لحاظ شود، همین معنا را می رساند؛ زیرا صاحبان منازلی که در جوار مسجد بودند از منزل خویش به مسجد رفت و آمد می کردند و مسجد را از منزل خود می نگریستند و رسول خدا فرمان داد تا روزنه تمام منازل مسدود گردد، مگر منزل ابوبکر و رسول خدا با این فرمان خویش، ابوبکر را در مرحله نخست تکریم نمود و سپس در ضمن این فرمان، به مردم فهماند که او مستحق خلافت است. اما اگر بگوییم که حدیث خوچه در مقام مجازگویی است، در این صورت نیز این حدیث کنایه از خلافت است و مجاز قوی ترین وجه است؛ زیرا به باور ما، منزل ابوبکر جنب مسجد نبوده، بلکه در اطراف مدینه بوده است و از همین باب است که رسول خدا در حق او فرمود: «اگر بنا بود تا دوستی برگزینم، هر آینه ابوبکر را بر می گزیدم». و رسول خدا این سخن را فرمود تا مردم بدانند که ابوبکر سزاوارتر به نیابت از آن جناب است و برای ما کافی است که برای اثبات و تأیید این ادعا، به مقدم داشتن ابوبکر در نماز اشاره نماییم.

وی در ادامه می نویسد:

قال أبو حاتم: وفي قوله: سدوا... دليل على حسم أطماع الناس كلهم من الخلافة إلا أبابكر؛^{٣٩٣}
ابو حاتم می گوید: حدیث خوچه از ادله ای است که طمع مردم برای خلافت را ریشه کن کرد، مگر از ابوبکر.

آیا می نگرید حدیثی که اساساً سند ندارد، چگونه اثبات کننده خلافت ابوبکر می شود؟! اگر فرض کنیم که حدیث خوچه صحیح است، چگونه باز گزاردن پنجره خانه دلیل خلافت است؟! ابوحاتم که از دانشمندان نام دار عامه است، گویی تمام دانش خویش را فراموش نموده و حدیث خوچه را

٣٩٢. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ٩ / ٣٨٨٣.

٣٩٣. همان.

دلیل خلافت می پندارد! آیا سلمان که به اعتراف شیعه و سنی، رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او فرمود:

سلمان منا اهل البيت؛^{۳۹۴}

سلمان از ما اهل بیت است.

سزاوارتر به خلافت از کسی نبود که درب خانه اش به مسجد گشوده شده؟ آری، نتیجه کینه‌ورزی و بهانه‌جویی و تعصب آن می‌شود که يك حدیث بی سند دلیل خلافت واقع می‌گردد و حدیث غدیر که به پشتوانه بیش از يك صد هزار صحابه و روایت بیش از يك صد صحابی به ما می‌رسد، انکار می‌گردد.

در هر حال بررسی شبهات حدیث غدیر را در همین جا به پایان می‌رسانیم، چه اینکه برای اهل حق و حقیقت همین اندازه کفایت می‌کند و تکرار بیشتر مباحث، جز فرو رفتن در گرداب جدلیات، ثمر دیگری ندارد.

۳۹۴. المستدرک: ۳ / ۵۹۸؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۱۳۰؛ عمدة القاری: ۲۰ / ۱۶۷؛ المعجم الكبير: ۶ / ۲۱۳؛ الدرر (ابن عبدالبر): ۱۷۰؛ الجامع الصغير: ۲ / ۵۲؛ کنز العمال: ۱۱ / ۶۹۰؛ ش ۳۳۴۰ و منابع دیگر.

حديث يوم الدار

یکی از احادیثی که از دیرباز بر پیشوایی و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت داشته و مورد استناد محافل علمی قرار گرفته است، روایتی است که در سال سوم بعثت، از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر گردیده و به حدیث یوم الدار مشهور شده است.

بررسی حدیث یوم الدار از دو جهت حائز اهمیت است: از سویی نص بر خلافت و پیشوایی امیرالمؤمنین علیه السلام است و مانند نصوص دیگری از قبیل حدیث غدیر، در این حدیث نیز به صراحت از عنوان پیشوا استفاده شده و مصداق پیشوا را تعیین می کند. به عبارت دیگر، ابهامی در زمینه موضوع و حکم باقی نمی گذارد؛ و از سوی دیگر، اثبات کننده عنوان افضلیت است که یکی از شرائط ریاست و لوازم مهم امامت می باشد. بنابراین می توان این روایت را هم به عنوان اولی که به اصطلاح علمی از آن به مرحله تنصیب تعبیر می شود، در تعیین امام معرفی نمود و هم می توان به عنوان ثانوی، افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را استنباط نمود و سپس خلافت آن حضرت را نتیجه گرفت.

پیش از این بیان شد که چنانچه افضلیت شخصی به اثبات برسد، اولویت آن شخص برای منصب پیشوایی و خلافت نیز به اثبات خواهد رسید. به این صورت که افضلیت با انضمام به قاعده عقلی «قبیح تقدم مفضول بر فاضل»، منتج به اثبات حق خلافت می گردد و یکی از ادله ای که عنوان افضلیت را برای شخص امیرالمؤمنین علیه السلام به اثبات می رساند، حدیث یوم الدار است.

البته گستره دلالتی روایت مورد بحث، به عنوان فوق الذکر محدود نمی شود و برخی گزاره های کلامی دیگر از قبیل معجزه پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله در باب نبوت خاص نیز از دیگر مواردی است که از روایت یوم الدار قابل اثبات است؛ لیکن از آنجا که موضوع این نوشتار تنها گزاره امامت است، کوشش می شود تا حتی الامکان از ورود به مباحث بیگانه خودداری شود تا انضباط علمی مسأله رعایت گردد.

حدیث یوم الدار ناظر به آیه شریف (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)^{۳۹۵} است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در قضیه دعوت خویشاوندان خود به اسلام، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین پس از خود منصوب نمود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در آغاز نبوت، با دعوت از بستگان نزدیکش از آنان خواست تا نبوت وی را به رسمیت بشناسند و در مقابل، منصب جانشینی آن حضرت را به دست آورند؛ اما از میان خویشان تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به دعوت رسول خدا پاسخ مثبت داد و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به صراحت امیرالمؤمنین را جانشین خویش خطاب کرد.

پس از اشاره اجمالی به واقعه یوم الدار، به بررسی این حدیث می پردازیم.

ناقلان حدیث یوم الدار

حدیث «یوم الدار» در زمره احادیثی است که بسیاری از عالمان بزرگ و اندیشمندان معتبر اهل سنت در قرون مختلف آن را نقل کرده اند؛ از این رو تلاش می شود تا گزارش اجمالی از ناقلان این حدیث از طبقه صحابه تا قرن یازدهم بیان گردد.

ناقلان حدیث یوم الدار از طبقه صحابه

- ۱- امیرالمؤمنین علیه السلام؛
- ۲- براء بن عازب؛^{۳۹۶}
- ۳- امام حسن مجتبی علیه السلام؛^{۳۹۷}
- ۴- عبدالله بن عباس؛^{۳۹۸}
- ۵- انس بن مالک؛
- ۶- سلمان فارسی رحمه الله؛
- ۷- ابورافع مولای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله؛
- ۸- عمرو بن میمون؛
- ۹- ابوبکر بن ابی قحافه؛
- ۱۰- عمر بن الخطاب؛
- ۱۱- قیس بن سعد بن عباده أنصاری.

ناقلان حدیث یوم الدار از میان عالمان اهل سنت

- محمد بن اسحاق (متوفای ۱۵۰)؛
- ابو جعفر اسکافی معتزلی (متوفای ۲۲۰)؛

۳۹۶. ر.ک: نظم در السمطين: ۸۲ - ۸۳.

۳۹۷. ر.ک: تفسیر السمرقندی: ۲ / ۵۶۹.

۳۹۸. ر.ک: شواهد التنزیل: ۱ / ۴۸۵.

سعید بن منصور (متوفای ۲۲۷);
محمد بن سعد صاحب الطبقات الکبری (متوفای ۲۳۰);
احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱);
ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲);
ابو عبدرحمان نسائی (متوفای ۳۰۳);
محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ و تفسیرش;
ابوالقاسم بغوی (متوفای ۳۱۷);
ابو جعفر طحاوی (متوفای ۳۲۱);
ابن ابی حاتم (متوفای ۳۲۶);
ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰);
ابو عبدالله حاکم نیشابوری (متوفای ۳۷۸);
ابوبکر بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰);
ثعلبی (متوفای ۴۲۷) در تفسیر خود;
ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰);
ابو عبدالله بیهقی (متوفای ۴۵۸) در دو کتاب سنن و دلائل النبوه;
ابن عبدالبر (متوفای ۴۶۳);
ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱);
ضیاءالدین مقدسی (متوفای ۶۴۳);
ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶);
ابن اثیر (متوفای ۶۳۰);
ابوالفداء (متوفای ۷۳۲);
یوسف بن عبدالرحمان مزّی (متوفای ۷۴۲);
شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸);
ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴);
نورالدین هیثمی (متوفای ۸۰۷);
جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱);
ملاعلی متقی هندی (متوفای ۹۷۵);
نورالدین حلبی (متوفای ۱۰۴۴) در سیره معروفش.

می توان گفت اغلب علما در علوم و طبقات مختلف این حدیث را روایت کرده اند.

متن حدیث یوم الدار

حدیث یوم الدار در منابع مختلف حدیثی، تاریخی، تفسیری و دیگر منابع اهل سنت روایت شده است. حدیث یاد شده با اختلاف در نقل همراه است و هر کدام از نقل های آن، در بردارنده نکته ای است که در فهم و دلالت این حدیث بسیار مؤثر است. از این رو تلاش می شود تا با استناد به منابع کهن، نقل های مهم حدیث یوم الدار بیان شود:

حدیث یکم: به نقل از محمد بن اسحاق [م ۱۵۰]

در میان عالمان اهل سنت، نخستین عالمی که به نقل این حدیث مبادرت کرده، ابن اسحاق است. ابن اسحاق در زمره حدیث نگاران اهل سنت است و می توان وی را نخستین سیره نویسی دانست که تاریخ زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نگاشته است.

بغوی این روایت را به سند خود و به نقل از ابن اسحاق آورده است. وی می نویسد:

روی محمد بن إسحاق، عن عبدالغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمرو، عن عبدالله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب، عن عبدالله بن عباس، عن علي بن أبي طالب قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وسلم: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: «يا علي، إن الله يأمرني أن أنذر عشيرتي الأقربين، فضقت بذلك ذرعاً وعرفت أنني متى أباديهم بهذا الأمر أرى منهم ما أكره، فصمت عليها حتى جاءني جبريل، فقال لي: يا محمد، إلا تفعل ما تؤمر به يعذبك ربك فاصنع لنا صاعاً من طعام واجعل عليه رجل شاة، واملأ لنا عسا من لبن، ثم اجمع لي بني عبدالمطلب حتى أبلغهم ما أمرت به، ففعلت ما أمرني به، ثم دعوتهم له وهم يومئذ أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصونه، وفيهم أعمامه أبوطالب وحمزة والعباس رضي الله عنهما، وأبولهب فلما اجتمعوا إليهم دعاني بالطعام الذي صنعته فجنت به، فلما وضعت تناول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جذبة من اللحم، فشقتها بأسنانه ثم ألقاها في نواحي الصحيفة، ثم قال: «كلوا باسم الله»، فأكل القوم حتى ما لهم بشيء حاجة، وأيم الله إن كان الرجل الواحد منهم ليأكل مثل ما قدمت لجميعهم، ثم قال: «اسق القوم»، فجنتهم بذلك العس فشربوا حتى رويوا جميعاً، وأيم الله إن كان الرجل الواحد منهم ليشرب مثله.

فلما أراد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يكلمهم بما أوحى إليه ربّه بدره أبولهب فقال: سحرکم صاحبکم ففرّق القوم ولم يكلمهم رسول الله صلى الله عليه وسلم [فلما كان الغد قال لعليّ يا عليّ إنّ هذا الرجل قد سبقني إلى ما سمعت من القول ففرّق القوم قبل أن أكلمهم، فعدّ لنا من الطعام مثل ما صنعت [بالأمس] ثم اجمعهم] ففعلت ثم جمعت فدعاني بالطعام فقربته ففعل كما فعل بالأمس، فأكلوا وشربوا ثم تكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: «يا بني عبدالمطلب، إنّني قد جنتكم بخيري الدنيا والآخرة. وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه، فأیکم یوازرنی علی امری هذا؟ ویكون أخي ووصيي وخليفتي فيکم فاسمعوا له وأطيعوا». فقام القوم يضحكون، ويقولون لأبي طالب: قد أمرک أن تسمع لعلي وتطيع فأحجم القوم عنها جميعاً

وسکتوا عن آخرهم فقلت وأنا حدثهم: أنا یا نبی الله اکون وزیرک فأخذ یرقبنی ثم قال: «إنّ هذا أخي ووصيي وخليفتي فيکم»؛^{۳۹۹}

محمد بن اسحاق به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله مرا خواست و فرمود: «خدا فرمان داده تا نزدیکیان خود را بیم دهم؛ اما سخت دلگیرم، زیرا می دانم تا لبم را به سخن بگشایم، از آنان بدی ببینم؛ از این رو خاموشی پیشه کردم تا اینکه جبرئیل آمد و عرضه داشت: «ای محمد، اگر آنچه را فرمان یافته ای انجام ندهی، به عذاب الاهی گرفتار می شوی». ای علی، هم اینک غذایی تهیه نما، ران گوسفندی بر روی آن بگذار و ظرفی پر از شیر فراهم کن و فرزندان عبدالمطلب را گردآور تا با آنان سخن گفته و دستور الاهی را اجرا نمایم». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه پیامبر فرموده بود را انجام دادم و فرزندان عبدالمطلب رحمه الله را که تعدادشان کم و بیش به چهل نفر می رسید، فرا خواندم در حالی که عموهای رسول خدا صلی الله علیه وآله، مانند ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز در میان آنان بودند و چون گرد هم آمدند، پیامبر فرمود تا غذایی را که آماده کرده بودم، بیاورم.

من غذا را آوردم و رسول خدا صلی الله علیه وآله تکه گوشتی را برداشت و با دندان تکه کرد و در اطراف ظرف گذارد و فرمود: «به نام خدا آغاز کنید». امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: آنان غذا خوردند، اما چیزی کم نیامد، در حالی که قسم به خدایی که جان من به دست او است، آن غذا، تنها خوراک یکی از آنان بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «نوشیدنی را حاضر کن». من ظرف شیر را آوردم و آنان نوشیدند تا سیراب شدند. قسم به خدا که تمام ظرف شیر تنها برای يك نفرشان کافی بود. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه وآله اراده نمود تا سخن بگوید؛ اما ابولهب پیش دستی کرد و گفت: «شما را سحر کرد». میهمانان نیز متفرق شدند و پیامبر با آنان سخن نگفت.

روز دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: «همانطور که دیدی، آن مرد پیش دستی کرد و قوم را متفرق نمود؛ از این رو دوبرتبه غذایی فراهم نما و خویشان را دعوت کن». من نیز چنان کردم و بستگان را فرا خواندم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود غذا بیاورم و من نیز چنان کردم؛ میهمانان مانند روز گذشته غذا خوردند و چیزی از آن غذا کم نشد! و از شیر نوشیدند تا اینکه همگی سیراب شدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا قسم هیچ کس از عرب، چیزی بهتر از آنچه من آورده ام برای قوم خویش نیاورده است. من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام و خدای تعالی مرا فرمان داده تا شما را به سوی او فراخوانم. کدام یک از شما در این کار مرا یاری می کند تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خویشان پیامبر سکوت کردند، اما من که از تمامی آنان کم سن و سال تر بودم، عرضه داشتم: ای پیامبر خدا، من پشتیبان تو خواهم بود. در این هنگام، رسول خدا گردن مرا گرفت و فرمود: «این برادر، وصی و جانشین من است. حرف او را گوش دهید و از او اطاعت نمایید». امیرالمؤمنین فرمود: خویشان پیامبر خندیدند و برخاستند و با تمسخر به ابوطالب می گفتند: به تو فرمان داد تا سخن فرزندت را گوش دهی و از او اطاعت کنی.

حدیث دوم: به نقل از ابوجعفر اسکافی [م ۲۲۰]

از دیگر عالماتی که به این حدیث پرداخته و در ضمن به صحت آن تصریح کرده است، ابوجعفر اسکافی است. وی که در ابتدای امر در زمره عالمان بزرگ عامه بوده و در نهایت مستبصر شده است، در این باره می نویسد:

وقد روي في الخبر الصحيح أنه كلفه في مبدأ الدعوة قبل ظهور كلمة الإسلام وانتشارها بمكة أن يصنع له طعاماً، وأن يدعو له بني عبدالمطلب، فصنع له الطعام، ودعاهم له، فخرجوا ذلك اليوم، ولم يذره صلى الله عليه وسلم لكلمة قالها عمه أبولهب، فكلفه في اليوم الثاني أن يصنع مثل ذلك الطعام، وأن يدعوهم ثانية، فصنعه، ودعاهم فأكلوا، ثم كلمهم صلى الله عليه وسلم فدعاهم إلى الدين، ودعاه معهم لأنه من بني عبدالمطلب، ثم ضمن لمن يوازره منهم وينصره على قوله، أن يجعله أخاه في الدين، ووصيه بعد موته، وخليفته من بعده، فأمسكوا كلهم وأجابوه هو وحده، وقال: أنا أنصرك على ما جنت به، وأوازرك وأبايعك، فقال لهم لما رأى منهم الخذلان، ومنه النصر، وشاهد منهم المعصية ومنه الطاعة، وعاین منهم الإباء ومنه الإجابة هذا أخي ووصيي وخليفتي من بعدي، فقاموا يسخرون ويضحكون، ويقولون لأبي طالب: اطع ابنك، فقد أمره عليك؛^{٤٠٠}

در خبر صحیح روایت شده که پیش از ظهور اسلام و انتشار آن در مکه، رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام دستور داد تا غذایی آماده کند و فرزندان عبدالمطلب را دعوت نماید. در نتیجه غذا آماده شد و فرزندان عبدالمطلب نیز دعوت شدند و روز نخست پس از صرف غذا از منزل خارج شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله به خاطر سخنی که ابولهب گفت، از سخن گفتن اجتناب نمود. روز دوم، رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام امر فرمود تا غذا آماده کند و خویشان را برای بار دوم دعوت نماید. میهمانی برگزار شد و خویشاوندان از آن غذا صرف کردند. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سخن را آغاز کرد و آنان را به دین خود دعوت نمود و علی را نیز دعوت کرد؛ زیرا او از فرزندان عبدالمطلب بودند. آنگاه برای کسی که او را یاری رسانده و پشتیبان او باشد ضمانت نمود تا او را برادر و وصی پس از موت و جانشین خود قرار دهد. در این میان، تمامی خویشاوندان از پذیرش این مسئولیت سرباز زدند و تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به دعوت رسول خدا صلی الله علیه وآله پاسخ داد و عرضه داشت: من بر آنچه آورده‌ای، تو را یاری می‌رسانم و پشتیبان تو بوده و با تو بیعت می‌کنم. رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز فرمود: «این برادر، وصی و خلیفه من پس از من است». در این هنگام فرزندان عبدالمطلب برخاستند و در حالی که مسخره کرده و می‌خندیدند، به ابوطالب علیه السلام گفتند: از فرزندت پیروی کن، همانا تو را به اطاعت از او واداشت.

حدیث سوم: به نقل از بزار [م ۲۹۲]

ابوبکر بزار در کتاب مسند خود می‌نویسد:

ختن سلمة بن الفضل، عن سلمة بن الفضل، عن ابن إسحاق، عن عبدالغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمرو، عن عبدالله بن الحارث، عن ابن عباس، عن علي، قال: لما نزلت: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا علي، اصنع رجل شاة بصاع من طعام، واجمع لي بني هاشم» - وهم يومئذ أربعون رجلاً أو أربعون غير رجل - قال: فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله بالطعام، فوضعه بينهم، فأكلوا حتى شبعوا، وإن منهم لمن يأكل الجذعة بإدامها، ثم تناول القدح، فشربوا منه حتى رووا يعني: من اللبن، فقال بعضهم: ما رأينا كالسحر يرون أنه أبولهب الذي قاله، فقال: «يا علي، اصنع رجل شاة بصاع من طعام واعدد قعباً من لبن»، قال: ففعلت فأكلوا كما أكلوا في اليوم الأول، وشربوا كما شربوا في المرة الأولى، وفضل فيه كما فضل في المرة الأولى، فقال: ما رأينا اليوم في السحر، فقال: «يا علي، اصنع رجل شاة بصاع من طعام واعدد قعباً من لبن»، قال: ففعلت، فقال: «يا علي، اجمع لي بني هاشم»، فجمعتهم فأكلوا، وشربوا، فبدرهم رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: «أيكم يقضي عني ديني؟». قال: فسكت وسكت

القوم، فأعاد رسول الله صلى الله عليه وآله المنطق، فقلت: أنا يا رسول الله، قال: «أنت يا علي؟ أنت يا علي؟»؛^{٤٠١}

سلمة بن فضل به سند خود از أمير المؤمنين عليه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «ای علی، ران گوسفندی به همراه يك صاع غذا فراهم کن و فرزندان هاشم را - که در آن روز چهل نفر مرد و یا چهل غیر مرد بودند - جمع نما». أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله آنان را به غذا فرا خواند و غذا را مقابلشان نهاد و آنان خوردند و به گونه ای سیر شدند که دیگر مایل به خوردن نبودند. آن گاه قدحی از شیر تناول کردند و از آن نوشیدند تا سیراب شدند. در این میان، ابولهب گفت: آیا سحر او را ندیدید؟ [و مجلس با سخنان ابولهب به اتمام رسید و رسول خدا صلى الله عليه وآله سخنی نگفت]. رسول خدا صلى الله عليه وآله دومرتبه به علی عليه السلام فرمود: «ران گوسفندی به همراه يك صاع غذا فراهم کن و ظرفی از شیر نیز آماده ساز». أميرالمؤمنين فرمود: همین کار را انجام دادم و آنان مانند روز نخست، غذا را خوردند و مانند روز نخست، شیر را نوشیدند و مانند روز نخست، غذا اضافی آمد. اما ابولهب دومرتبه گفت: آنچه امروز دیدید سحر بود. [برای بار سوم] پیامبر به علی فرمود: «ران گوسفندی به همراه يك صاع غذا فراهم کن و ظرفی از شیر آماده ساز». أمير المؤمنين فرمود: همین کار را انجام دادم و آن گاه فرمود: «ای علی، فرزندان هاشم را نزد من جمع نما». آنان را جمع کردم و خوردند و نوشیدند. سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «کدام يك از شما دین من را ادا می کند؟». أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: در این هنگام، پیامبر سکوت کرد و کافران نیز در سکوت فرو رفتند. سپس پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله سخن خود را تکرار کرد و من عرضه داشتم: من ای پیامبر خدا. پیامبر فرمود: «تو ای علی؟ تو ای علی؟».

حدیث چهارم: به نقل از احمد بن حنبل [م ۲۴۱]

احمد بن حنبل نیز در زمره ناقلان این حدیث است. وی در کتاب مسند خود، به چند سند و با متونی مختلف به نقل این روایت مبادرت کرده است که به برخی از این متون اشاره می کنیم.

حدیث یکم:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا أسود بن عامر، ثنا شريك، عن الأعمش، عن المنهال، عن عباد بن عبدالله الأسدي، عن علي رضي الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) قال: جمع النبي صلى الله عليه وسلم من أهل بيته فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا قال:

فقال لهم: «من يضمن عني ديني وموايدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي؟».

فقال رجل لم يسمه شريك: يا رسول الله، أنت كنت بحراً من يقوم بهذا. قال: ثم

قال الآخر: قال فعرض ذلك على أهل بيته فقال علي رضي الله عنه: أنا؛^{٤٠٢}

عبدالله بن احمد بن حنبل به سند خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که آیه شریف (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سی نفر از اهل بیت خود را برای اطعام جمع نمود و آنان بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدند و غذا خوردند و نوشیدنی آشامیدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنان فرمود: «چه کسی عهده دار دیون من می شود تا همراه من در بهشت باشد؟». در این هنگام مردی که راوی نخواست نام او را ذکر کند، عرضه داشت: ای پیامبر خدا، تو خود دریا هستی [کنایه از اینکه سعه وجودی زیادی داری]، آیا کسی توان این مسئولیت را دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله سخن خود را به تک تک حاضران عرضه کرد؛ اما در این میان، تنها علی علیه السلام عرضه داشت: من ای پیامبر خدا.

حدیث دوم:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا عفان، ثنا أبو عوانة، عن عثمان ابن المغيرة، عن أبي صادق، عن ربيعة بن ناجذ، عن علي رضي الله عنه قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم أو دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بنى عبدالمطلب فيهم رهط كلهم يأكل الجذعة ويشرب الفرق، قال: فصنع لهم مدامن طعام فأكلوا حتى شبعوا. قال: وبقي الطعام كما هو كأنه لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رخوا وبقي الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب فقال: «يا بني عبدالمطلب، إني بعثت لكم خاصة والى الناس بعامة وقد رأيتم من هذه الآية ما رأيتم، فأيكم يبايعني على أن يكون أخي وصاحبي؟». قال: فلم يقم إليه أحد

فقلت إليه وكنت أصغر القوم، قال: فقال: إجلس - قال: ثلاث مرّات - كل ذلك أقوم إليه فيقول لي:

أجلس حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي؛^{٤٠٣}

عبدالله بن احمد بن حنبل به سند خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرزندان عبدالمطلب را گرد هم آورد، در حالی که در میان آنان کسانی بودند که يك گوسفند را برای غذا می خوردند و يك ظرف بزرگ شیر را می نوشیدند؛ اما رسول خدا برای آنان خوراکی به اندازه مَدی طعام تهیه نمود و آنان خوردند تا سیر شدند. در این هنگام، اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: چنان غذا زیاد آمد که گویی دستی به آن نرسیده بود. سپس شیر به حاضران داده شد و آنان نوشیدند تا سیرآب شدند؛ اما آن قدر شیر به جا ماند که گویی کسی دستی به آن نزده یا ننوشیده است. سپس

٤٠٢. مسند احمد: ١/ ١١١.

٤٠٣. همان: ٢/ ١٥٩.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای فرزندان مطلب، من به سوی شما به صورت ویژه و به سوی مردم به صورت عمومی برانگیخته شده ام و در این امر آنچه باید دیده باشید، دیدید [کنایه از اینکه معجزه مرا در غذا مشاهده نمودید]. اینک کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و همدم و وارث من باشد؟». امیرالمؤمنین می فرماید: هیچ کس برنخواست و تنها من که کوچکتر از همه بودم، برخاستم. پیامبر فرمود: «بنشین». سپس سخن خود را سه بار تکرار کرد و هر سه بار من برخاستم؛ اما رسول خدا فرمود «بنشین»! تا اینکه بار سوم، دستش را بر دستم زد و بدین ترتیب، بیعت صورت گرفت.

این روایت را بزرگانی همچون نسائی^{۴۰۴}، طبری، گنجی شافعی، ابن ابی الحدید و سیوطی نیز نقل کرده اند.

حدیث پنجم: به نقل از محمد بن جریر طبری [م ۳۱۰]

طبری از دیگر عالمانی است که این حدیث را در آثار مختلف خود آورده است. او در علمی همچون تفسیر، تاریخ و فقه صاحب نظر بوده و در فقه پایه گزار فرقه فقهی «جریریه» و مقلدینی نیز داشته است. وی در تاریخ خود می نویسد:

حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا سلمه، قال: حدثني محمد بن إسحاق، عن عبدالغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمرو، عن عبدالله ابن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب، عن عبدالله بن عباس، عن علي بن ابي طالب، قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وسلم: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) دعاني رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لي: «يا علي، إن الله أمرني أن أنذر عشيرتي الأقربين، فضقت بذلك ذرعاً، وعرفت أني متى أباديهم بهذا الأمر أرى منهم ما أكره، فصمت عليه حتى جاءني جبرئيل فقال: «يا محمد، إنك إلا تفعل ما تؤمر به يعذبك ربك، فاصنع لنا صاعاً من طعام، واجعل عليه رحل شاة، واملأ لنا عسا من لبن، ثم اجمع لي بني عبدالمطلب حتى اكلمهم، وابلغهم ما امرت به»، ففعلت ما أمرني به ثم دعوتهم له، وهم يومئذ اربعون رجلاً، يزيدون رجلاً او ينقصونه، فيهم أعمامه: ابوطالب وحمزه والعباس وابولهب، فلما اجتمعوا اليه دعاني بالطعام الذي صنعت لهم، فجئت به، فلما وضعته تناول رسول الله صلى الله عليه وآله جديّة من اللحم، فشقها باسنانه، ثم ألقاها في نواحي الصحيفة ثم قال: «خذوا بسم الله»، فأكل القوم حتى ما لهم بشيء حاجة وما أرى إلا موضع أيديهم، وأيم الله الذي نفس علي بيده، وإن كان الرجل الواحد منهم ليأكل ما قدمت لجميعهم ثم قال: «اسق القوم»، فجنتهم بذلك العس، فشربوا منه حتى رويوا منه جميعاً، وأيم الله إن كان الرجل الواحد منهم

لیشرب مثله، فلما أراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكلمهم بדרه أبولهب الى الكلام، فقال: لهدما سحركم صاحبكم! فتفرق القوم ولم يكلمهم رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: «الغد يا علي، إن هذا الرجل سبقني إلى ما قد سمعت من القول، فتفرق القوم قبل أن أكلمهم، فعد لنا من الطعام بمثل ما صنعت، ثم اجمعهم الي».

قال: ففعلت، ثم جمعتهم ثم دعاني بالطعام فقربته لهم، ففعل كما فعل بالأمس، فأكلوا حتى ما لهم بشيء حاجه، ثم قال: «اسقهم»، فجئتهم بذلك العس، فشربوا حتى رووا منه جميعاً، ثم تكلم رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: «يا بني عبدالمطلب، إني والله ما أعلم شاباً في العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتم به، إني قد جئتم بخير الدنيا والآخرة، وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه، فأياكم يوازرنى على هذا الأمر على أن يكون أخي ووصيي وخليفتي فيكم؟». قال: فأحجم القوم عنها جميعاً، وقلت: وإني لأحدثهم سنأ، وأرمصهم عيناً، وأعظمهم بطناً، وأحمشهم ساقاً، أنا يا نبي الله، أكون وزيرك عليه، فأخذ برقبتي، ثم قال: «إن هذا أخي ووصي وخليفتي فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا». قال: فقام القوم يضحكون، ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع؛^{٤٠٥}

عبد بن حميد به سند خود از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت مى كند كه فرمود: هنگامى كه آيه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر خدا صلى الله عليه وآله مرا فرا خواند و فرمود: «ای علی، همانا خداوند مرا به بیم دادن خویشان نزدیک خویش امر نموده است و من از این کار نگران بودم؛ چرا كه مى دانستم كه اگر چنین پیشنهادى به آنان بدهم، ناراحتى مى بینم. از این رو خاموش نشستم تا اينكه جبرئیل فرود آمد و گفت: «ای محمد، اگر آنچه به آن امر شدی انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب خواهد نمود»؛ به همین روی ای علی، به اندازه صاعی، خوراك تهیه کن و پای گوسفندی در آن بگذار و قدحی از شیر برای ما تهیه نما؛ سپس فرزندان عبدالمطلب را گرد آور تا با آنان گفتگو کنم و آنچه مأمورم به آنان برسانم». من دستور پیامبر را اجابت کردم و آنان را فرا خواندم. در آن روز چهل تن - یکی بیشتر یا کمتر - جمع شدند كه در میانشان عموهای پیامبر مانند ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز حضور داشتند. هنگامى كه آنان جمع شدند، پیامبر به من دستور داد خوراكى را كه فراهم کرده بودم بیاورم. هنگامى كه غذا را آورده و بر زمین گذاردم، پیامبر قطعه ای گوشت را با دندان خویش تکه كرد و آنگاه در اطراف قدح گذاشت و فرمود: «به نام خداوند، تناول نمایید». حاضران آن قدر خوردند تا سیر شده و دیگر نیازی به خوراك نداشتند؛ ولی من در ظرف غذا فقط جای دست آنان را مى دیدم و سوگند به خدائی كه جان علی در دست او است، آن خوراك به قدرى كم بود كه اگر یکی از

آنان می خورد چیزی برای دیگران باقی نمی ماند. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «به آنان نوشیدنی بنوشان». قدح شیر را آوردم و همگان نوشیدند تا سیراب شدند و به خدا قسم آن شیر به اندازه ای کم بود که اگر یکی از آنان می آشامید، برای دیگران باقی نمی ماند. سپس پیامبر اراده نمود تا سخن بگوید، اما ابولهب شروع به سخن کرد و گفت: صاحبتان به جادو کردن شما سبقت گرفت! از این رو آنان پراکنده شدند و پیامبر نیز با آنان سخنی نگفت. فردای آن روز نیز پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی، این مرد [ابولهب] به گفتاری که خود شنیدی بر من سبقت گرفت و حاضران نیز پیش از آنکه من به گفتگو بپردازم، پراکنده شدند؛ از این رو دوباره برای ما خوراکی مانند طعام قبلی فراهم کن و آنان را برای میهمانی حاضر کن». علی علیه السلام فرمود: من امتثال امر کرده و آنان را جمع نمودم. آنگاه پیامبر درخواست غذا نمود و من غذا را نزد آنان بردم و پیامبر آن چه دیروز کرده بود، آن روز نیز انجام داد و آنان غذا را خوردند، به طوری که به چیز دیگری احتیاج پیدا نکردند. سپس فرمود: «سیرابشان کن». من جام شیر را آوردم و آشامیدند تا سیراب شدند. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه وآله به سخن پرداخت و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، همانا من جوانی را در عرب نمی شناسم که برای خاندان خویش والاتر از آن چه برای شما آورده ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما به ارمغان آوردم و خدای تعالی امر کرده است تا شما را به سوی او فرا خوانم؛ از این رو کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می کند تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟». علی علیه السلام فرمود: آنان از پذیرش سخن پیامبر خودداری کردند و من با آنکه از آنان کم سن تر بودم و حتی در میان کم سالان کسی چشمانش از چشمان من پر آب تر، و شکمش بر آمده تر و ساقهایش نازکتر از من نبود، عرضه داشتم: ای پیامبر خدا، من تو را در این امر یاری می رسانم. رسول خدا گردنم را گرفت و فرمود: «این برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست؛ از این رو سخنش را بشنوید و از او اطاعت کنید». حاضران خنده کنان برخاستند و به ابوطالب گفتند: محمد تو را امر می کند تا سخن فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی!

طبری حدیث یوم الدار را با همان سند و متنی که در کتاب تاریخ خود آورده، در تفسیر خود نیز روایت کرده است. تنها اختلاف میان حدیث تاریخی و تفسیری وی، این فراز از روایت است:

و قد أمرني الله أن أدعوكم إليه، فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر، علی أن یكون أخي وكذا وكذا؟». قال: فأحجم القوم عنها جميعاً، وقلت... أنا یا نبی الله أکون وزیرک، فأخذ برقبتي، ثم قال: «إن هذا أخي وكذا وكذا، فاسمعوا له وأطيعوا.

در روایتی که در تفسیر نقل شده، به تنها امتیازی که تصریح شده برادری پیامبر است و با واژه «کذا و کذا»، از کنار دو امتیاز دیگر گذشته است. اما در حقیقت، نمی توان پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله از واژه کذا و کذا استفاده نموده باشد و با وعده های نامشخص، دیگران را به حمایت

فرا بخواند! آیا صرف برادری و وعده های مجهول می تواند دیگران را مجاب به فرمان برداری از امیرالمؤمنین علیه السلام و اطاعت بی چون و چرا از وی نماید؟ در مباحث آینده و در بحث تصرف در متن روایت، به این بحث خواهیم پرداخت.

طبری در کتاب *تهذیب الآثار* نیز به نقل این روایت پرداخته است. وی در این کتاب که از روایات ثابت و قطعی استفاده نموده، می نویسد:

حدثنا أحمد بن منصور، قال: حدثنا الأسود بن عامر، قال: حدثنا شريك، عن الأعمش، عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله الأسدي، عن علي، قال: لما نزلت هذه الآية: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه أهل بيته، فاجتمعوا ثلاثين رجلاً، فأكلوا وشربوا، وقال لهم: «من يضمن عني ذمتي ومواعيدي، وهو معي في الجنة، ويكون خليفتي في أهلي؟». قال: فعرض ذلك عليهم، فقال رجل: أنت يا رسول الله كنت بحراً، من يطيق هذا؟ حتى عرض علي واحد واحد، فقال علي: أنا؛^{٤٠٦}

احمد بن منصور به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که آیه شریف (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سی نفر از اهل بیت خود را جمع کرد و به آنان طعام داد و آنان خوردند و آشامیدند. سپس فرمود: «چه کسی قرض و دیون مرا ضمانت می کند تا جانشین من گردد و با من در بهشت باشد؟». مردی [راوی اسم او را نبرده] گفت: ای پیامبر خدا، تو خود دریایی هستی! آیا کسی توان این مسئولیت را دارد؟ رسول خدا سخن خود را به تک تک حاضران عرضه کرد و در این میان علی علیه السلام عرضه داشت: من ای پیامبر خدا.

طبری در انتهای روایت به صحت آن اعتراف کرده، می نویسد:

وهذا خبر عندنا صحيح سنده؛^{٤٠٧}

سند این روایت در نزد ما صحیح است.

حدیث ششم: به نقل از ابن ابی حاتم [م ۳۲۶]

ابن ابی حاتم در تفسیرش که به ادعای خود در بردارنده احادیث صحیح است، این حدیث را نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثنا أبي، ثنا الحسين بن عيسى بن ميسرة الحارثي، ثنا عبدالله بن عبدالقدوس، ثنا الأعمش بن عمرو، عن عبدالله بن الحارث، قال: قال علي، لما نزلت هذه الآية (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم: «اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام» وعندنا إناء يكون فيه

٤٠٦. تهذیب الآثار: ٦٠ / ح ٥.

٤٠٧. همان.

لبناً، فقال لي: «املأه لبناً»، قال: ففعلت، ثم قال لي: «ادع بني هاشم»، قال: فدعوتهم وإتهم يومئذ لأربعون رجلاً أو أربعون ورجل، قال: وفيهم عشرة كلهم يأكل الجذعة بإدامها، قال: فلما أتوا بالقصعة، قال: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذروتها، ثم قال لهم: «كلوا»، فأكلوا حتى شبعوا وهي

كهينتها لم يرزونا منها إلا يسيراً، قال: ثم أتيتهم بالإتاء، فشربوا حتى رواء، قال: وفضل فضل، فلما فرغوا أراد رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يتكلم فبدروه بالكلام، فقالوا: ما رأينا كاليوم في السحر، قال: فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم قال لي: «اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام»، قال: فدعاهم فلما أكلوا وشربوا، قال: فبدروه، ثم قالوا مثل مقاتلهم الأولى، قال: فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: «اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام»، فصنعت، قال: فجمعهم فلما أكلوا وشربوا بدرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلام، فقال: «أيكم يقضي عني ديني ويكون خليفتي في أهلي؟»، قال: فسكتوا وسكت العباس خشية أن يحيط ذلك بماله، قال: وسكت أنا لسنّ العباس، ثم قالها مرة أخرى، فسكت العباس فلما رأيت ذلك، قلت: أنا يا رسول الله، فقال: «أنت!»، قال: وإني يومئذ لأسوؤهم هينة، وإلّني لأعمش العينين، ضخم البطن حمش الساقين؛^{٤٠٨}

پدرم (ابو حاتم) به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: هنگامی که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، رسول خدا به من فرمان داد تا ران گوسفندی را با مقداری غذا تهیه کرده و ظرف شیر را پر از شیر گردانم. سپس فرمود: «فرزندان هاشم را دعوت نما». من نیز فرزندان هاشم را که در آن روز چهل نفر بودند دعوت کردم و آنان انسان های پرخوراکی بودند؛ اما هنگامی که غذا برایشان فراهم شد، از غذا تناول کردند تا سیر شدند؛ اما چیزی از غذا کم نشد. سپس شیر آورده شد و آنان نوشیدند؛ اما چیزی از شیر کم نشد. در این هنگام رسول خدا صلى الله عليه وسلم اراده نمود تا سخن بگوید؛ اما آنان گفتند که ما سحر شده ایم؛ از این رو مجلس تمام شد و رسول خدا مهلت نیافت تا سخن بگوید. روز دوم رسول خدا صلى الله عليه وسلم دوبرتبه به من فرمان داد تا ران گوسفند و مقداری غذا تهیه کنم و مجلس را بپا دارم؛ اما روز دوم نیز مانند روز نخست سپری شد. روز سوم نیز رسول خدا فرمان داد تا مجلسی مانند روز گذشته تشکیل دهم و من نیز چنین کردم. پس از اتمام غذا، رسول خدا صلى الله عليه وسلم سخن را آغاز نمود و فرمود: «چه کسی عهده دار دیون من می شود تا پس از من جانشین من در میان اهلم باشد؟». در این هنگام همه حاضران سکوت کردند و عباس نیز از ترس مالش سکوت کرد و من نیز به احترام سن و سال عباس، سکوت اختیار کردم. رسول خدا صلى الله عليه

وسلم بار دیگر، سخنانش را تکرار نمود و حاضران سکوت کردند و عباس نیز سکوت کرد؛ اما من به دعوت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پاسخ مثبت دادم، در حالی که در آن جمع از همه کوچک تر بودم.

حدیث هفتم: به نقل از ابن مردویه [م ۴۱۰]

متقی هندی در *کنز العمال*، این روایت را به نقل از ابن مردویه آورده است. ابن مردویه به نقل از

امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «يَا عَلِي، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ، فَضَعْتُ بِذَلِكَ ذُرْعًا وَعَرَفْتُ أَنِّي مَهْمَا أَنْادِيَهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ أَرَى مِنْهُمْ مَا أَكْرَهُ فَصَمْتُ عَلَيْهَا حَتَّى جَاءَنِي جِبْرِيلُ فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدَ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا تَوَمَّرَ بِهِ يَعَذِّبُكَ رَبُّكَ»»؛

هنگامی که آیه شریف (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله مرا به حضور طلبید و فرمود: «ای علی، خدای تعالی به من دستور

داده تا خویشاوندانم را به یاری خود دعوت نمایم و آنان را از عذاب خدا بیمناک سازم. این فرمان بر من گران است؛ زیرا یقین دارم هرگاه آنان را به آئین خود دعوت کنم، سخنانی می گویند که بر خلاف انتظار من است. این موضوع ایجاب کرد تا از گفتگوی با آنان صرف نظر کنم». در این میان بود که جبرئیل بر من نازل شد و پیام داد: «اگر از آنچه امر شدی دست برداری، پروردگار توانا تو را به عذاب الاهی گرفتار خواهد کرد».

ابن مردویه پس از اشاره به دستور پیامبر مبنی بر آماده کردن غذا و اتفاقاتی که پس از دعوت از خویشان خویش رخ داد، می نویسد:

ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «يَا بَنِي عَبْدِالمَطْلَبِ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَابَأً فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلِ مَا جَنَّتُمْ بِهِ، إِنِّي قَدْ جَنَّتُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيْكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى أَمْرِي هَذَا؟». فَقُلْتُ وَأَنَا أَحَدُهُمْ سَنًا وَأَرْمَصُهُمْ عَيْنًا وَأَعْظَمُهُمْ بَطْنًا وَأَحْمَشُهُمْ سَاقًا: أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ. فَأَخَذَ بِرَقَبَتِي فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُكْم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ وَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ وَتَطِيعَ لِعَلِيٍّ؛^{٤٠٩}

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله لب به سخن گشود و فرمود: «ای پسران عبدالمطلب، به خدا سوگند که من جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قوم خود چیزی بهتر از آن آورده باشد که من برای شما آورده ام. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. همانا خدای تعالی به من فرمان داده تا شما را به

سوی او فرا خوانم؛ از این رو کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می‌رساند تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟». آنان از پذیرش سخن پیامبر خودداری کردند و من با آنکه از آنان کم سن تر بودم و حتی در میان کم سالان کسی چشمانش از چشمان من پرآب تر و شکمش برآمده تر و ساقهایش نازکتر نبود، عرضه داشتم: ای پیامبر، من تو را در این امر یاری می‌رسانم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم گردنم را گرفت و فرمود: «این برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست؛ از این رو سخنش را بشنوید و از او اطاعت کنید». حاضران خنده کنان برخاستند و به ابوطالب گفتند: محمد تو را امر می‌کند تا سخن فرزندت را بشنوی و از او اطاعت نمایی!

بغوی - متوفای ۳۱۷ - علاوه بر نقل این حدیث از سوی ابن اسحاق که در ابتدای بحث به آن پرداختیم، این روایت را با عبارات ابن مردویه، به سند خود روایت کرده است.^{۴۱۰} روایت یاد شده را ابن اسحاق و طبری نیز نقل کرده اند. ابن اسحاق، طبری و ابن مردویه اضافه کرده اند که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرضه داشت: «یا محمد، إِنَّكَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ مَا تَوَمَّرَ بِهِ يَعَذَّبُكَ رَبُّكَ؛ ای محمد، اگر از آنچه امر شدی سر باز بزنی، پروردگار توانا تو را به عذاب الاهی گرفتار خواهد کرد».

البته مانند همین ماجرا هنگام نزول آیه تبلیغ نیز صورت پذیرفته و خدای تعالی فرمود:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛

ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به تو ابلاغ شده، به مردم برسان و اگر چنین نکنی، گویا رسالت خود را تمام نکرده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می‌نماید.

بنابراین از تقارن وعده عذاب در آیه انذار و آیه تبلیغ می‌توان دریافت که تعیین خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده است که خود نشانگر جایگاه و اهمیت تعیین خلیفه پس از رسول خداست که از ابتدای اعلان رسالت تا روزهای واپسین حیات پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله، از وظایف مهم و کلیدی ایشان به شمار می‌رفته است.

حدیث هشتم: به نقل از ابن جوزی [م ۵۹۷]

ابوالفرج ابن جوزی که در زمره عالمان مورد اعتماد اهل سنت است، در کتاب تاریخی خود این روایت را به نقل از ابن عباس آورده است. وی پس از نقل مقدمات این واقعه، می‌نویسد:

ثم تكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: «يا بني عبدالمطلب، إني والله ما أعلم شاباً في العرب جاء قومه بأفضل مما قد جنتكم به، إني قد جنتكم بخير الدنيا والآخرة، وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه، فأياكم يوازرنى على هذا الأمر على أن يكون أخي؟». فأحجم القوم، فقلت وأنا أحدثهم سناً: أنا يا نبي الله. فقام القوم يضحكون؛^{٤١١}

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله لب به سخن گشود و فرمود: «ای پسران عبدالمطلب، به خدا سوگند که من جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قوم خود چیزی بهتر از آن آورده باشد که من برای شما آورده ام. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. همانا خدای تعالی به من فرمان داده است تا شما را به سوی او فرا خوانم؛ از این رو کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می رساند تا برادر من باشد؟». آنان از پذیرش سخن پیامبر خودداری کردند و من با آنکه از آنان کم سن تر بودم، عرضه داشتم: ای پیامبر خدا، من [تو را در این امر یاری می رسانم]. حاضران خنده کنان برخاستند.

در این روایت نیز تنها به عبارت «اخی» اشاره کرده و اثری از ذکر دو عبارت دیگر که نص در خلافت است، وجود ندارد. البته ممکن است این تصرف از سوی کسانی شکل گرفته باشد که بعدها حدیث را نقل نموده اند.

حدیث نهم: به نقل از ابن کثیر دمشقی [م ٧٧٤]

ابن کثیر در تفسیر خود به نقل روایت احمد بن حنبل، ابوبکر بیهقی و ابن ابی حاتم که پیش از این بیان شد، بسنده کرده است.^{٤١٢}

٤١١. المنتظم فی تاریخ الملوك والأمام: ٢ / ٣٦٦ - ٣٦٧.

٤١٢. ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٣٦٣ - ٣٦٤.

بررسی اعتبار حدیث

در صفحات پیشین، به نقل برخی از متون حدیث یوم الدار از منابع مختلف و معتبر اهل سنت پرداختیم و پس از آن به بررسی اعتبار حدیث می پردازیم. از دو دیدگاه می توان به بررسی اعتبار و صحت حدیث رسیدگی کرد: نخست اعتراف عالمان اهل سنت به صحت و اعتبار حدیث و دیگری بررسی وثاقت و اعتبار تک تک راویان.

از منظر نخست، عالمان بسیاری به اعتبار این حدیث حکم کرده اند. نخستین عالمی که به صحت حدیث یوم الدار اعتراف کرده، محمد بن جریر طبری است. همانطور که گذشت، طبری در کتاب *تهذیب الآثار* و در ذیل حدیث، به صحت روایت تصریح کرده است. این اعتراف طبری را نیز متقی هندی در *کنز العمال* نقل کرده است. وی در کتاب خود و پس از نقل این حدیث می نویسد:

حم^{۱۳} و ابن جریر وصححه...؛^{۱۴}

این روایت را احمد بن حنبل در مسند خود و ابن جریر نقل کرده اند و ابن جریر آن را تصحیح کرده است... .

ابن ابی حاتم نیز به صحت حدیث اعتراف کرده است. اعتراف ابن ابی حاتم از آنجا به دست می آید که وی حدیث یوم الدار را در کتاب تفسیرش روایت کرده و خود متعهد شده که تنها از احادیث صحیح استفاده نماید. وی می نویسد:

سألني جماعة من إخواني إخراج تفسير القرآن مختصراً بأصحّ الأسانيد... فأجبتهم إلى ملتسمهم... فتحرّيت إخراج ذلك بأصحّ الأخبار إسناداً، وأشبهها متناً؛^{۱۵}

۱۳. منظور از این نشانه اختصاری در *کنز العمال*، «احمد بن حنبل» در *مسند* است؛ *کنز العمال*: ۶/۱.

۱۴. همان: ۱۳ / ۱۲۹ / ح ۳۶۴۰۸.

۱۵. *تفسیر ابن ابی حاتم*: ۱ / ۱۴.

گروهی از برادران دینی ام از من تقاضای نگارش تفسیر کردند که مختصر بوده و با صحیح ترین اسانید نقل شده باشد... از این رو، من پاسخ درخواست آنان را دادم... کتابی نگاشتم که در آن از صحیح ترین اخبار از جهت سند، و شبیه ترین عبارات از جهت متن استفاده شده است. این سخن ابن ابی حاتم از سوی ابن تیمیه^{۱۶} و سیوطی^{۱۷} نیز مورد تأیید قرار گرفته است و آنان اعتراف نموده اند که ابن ابی حاتم به وعده خود عمل نموده است.

از سویی دیگر، حدیث مورد بحث در کتاب تفسیری ابن ابی حاتم آمده است؛ از این رو این روایت از سوی ابن ابی حاتم و کسانی که به مانند ابن ابی حاتم به صحت روایات تفسیرش ملتزمند، معتبر بوده و هیچ خدشه ای در سند آن وارد نخواهد بود.

ضیاءالدین مقدسی نیز حدیث یوم الدار را در کتاب *الأحادیث المختاره* که مستدرکی است بر صحیح بخاری و مسلم و در آن به نقل روایات صحیحی که بخاری و مسلم در دو کتاب خود نیاورده اند، پرداخته است و از این جهت خود را ملتزم به نقل احادیث صحیح نموده است، تا آنجا که ابن تیمیه نیز به اعتبار کتاب او اعتراف نموده و اعتبار کتاب مقدسی را از *مستدرک* حاکم بالاتر دانسته است. ابن تیمیه می نویسد:

وهذا الحديث خرجه أبو عبدالله المقدسي في صحيحه الذي هو خير من صحيح الحاكم؛^{۱۸}
این حدیث را ابو عبدالله مقدسی در صحیح خود آورده است. کتاب صحیحی که بهتر از صحیح حاکم است.

وی در جای دیگر می نویسد:

وقد أخرج أبو عبدالله المقدسي في كتابه *(المختاره)* الذي هو أصح من *(صحيح الحاكم)*؛^{۱۹}
ابو عبدالله مقدسی در کتاب *المختاره*، این حدیث را نقل کرده است و کتاب او از کتاب صحیح حاکم صحیح تر است.

اعتبار و صحت روایات *المختاره* مقدسی موجب شده است که سیوطی در دیباچه کتاب *جمع الجوامع*، این کتاب را در زمره پنج کتابی قرار دهد که تمامی احادیث آن صحیح است. بنابراین می توان روایت مقدسی را دلیل صحت حدیث یوم الدار پنداشت.

ابوجعفر اسکافی معتزلی، از دیگر عالمانی است که حدیث یوم الدار را تصحیح نموده است. وی در کتاب *نقض العثمانيه* می نویسد:

۱۶. ر.ک: *منهاج السنه*: ۱۷۸ / ۷ - ۱۷۹.

۱۷. ر.ک: *الذلی المصنوعه*: ۱ / ۱۶؛ *الإتقان*: ۴ / ۲۳۸.

۱۸. *جامع المسائل لابن تیمیه*: ۱ / ۳۰۶.

۱۹. *کتاب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه*: ۳۳ / ۱۳.

وقد روي في الخبر الصحيح؛^{٤٢٠}

همانا در خبری صحیح روایت شده است.

وی در ادامه به نقل جریان یوم الدار می پردازد.

شهاب الدین خفاجی نیز در شرحی که بر شفاء قاضی عیاض نگاشته، این روایت را معتبر

شمرده است. وی پس از نقل حدیث می نویسد:

(وعن علي بن أبي طالب) في حديث رواه أحمد بسند جيد؛^{٤٢١}

از علی بن ابی طالب در حدیث مشهوری نقل شده، و احمد آن را به سند نیکویی روایت کرده است.

ملا علی قاری نیز سخن خفاجی را تأیید کرده، می نویسد:

(وعن علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه) كما رواه أحمد والبيهقي بسند جيد؛^{٤٢٢}

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده، همان طور که احمد و بیهقی به سند نیکویی نقل کرده اند.

نورالدین هیثمی نیز پس از نقل این روایت از مسند بزار، به صحت و اعتبار حدیث حکم کرده

است. وی می نویسد:

ورجال أحمد وأحد إسناده البزار رجال الصحيح غير شريك وهو ثقة؛^{٤٢٣}

افرادی که در سند احمد و یکی از دو سند بزار، هستند از رجال صحیح بخاری می باشند و تنها شخصی

به نام شریک از رجال بخاری نیست؛ اما او نیز از ثقات است.

وی در مجلدی دیگر از همین کتاب، پس از نقل حدیث یوم الدار می نویسد:

رواه أحمد وإسناده جيد؛^{٤٢٤}

این روایت را احمد روایت کرده است و اسناد آن بسیار خوب است.

از دیگر عالمانی که به صحت حدیث اعتراف کرده، حاکم نیشابوری است. البته وی در ذیل این

حدیث به صحت آن تصریح نکرده است؛ بلکه تصریح را در ذیل روایتی می آورد که به روایت «مناقب

العشرة» یا «ده منقبت» معروف است.

اصل ماجرای ده منقبت از این قرار است که ابن عباس در میان جمعی حضور داشت و برخی به

بدگویی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرداختند. ابن عباس عصبانی شد و برای دفاع از آن

٤٢٠. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ١٣ / ٢٤٤. کتاب نقض العثمانيه اسکافی هم اکنون در دسترس نیست؛ ولی ابن

ابی الحدید در کتاب خود، به نقل تمامی متن نقض العثمانيه اسکافی مبادرت کرده است.

٤٢١. نسیم الریاض فی شرح الشفاء القاضی عیاض: ٣ / ٣٥.

٤٢٢. همان.

٤٢٣. مجمع الزوائد: ٨ / ٣٠٢ - ٣٠٣.

٤٢٤. همان: ٩ / ١٢٠.

حضرت، به ده منقبت و فضیلتی اشاره کرد که در میان آن مناقب، جریان یوم الدار قرار دارد. حاکم نیشابوری روایت مذکور را به شرح ذیل بیان داشته است:

(أخبرنا) أبوبكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي ببغداد من أصل كتابه، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بلج، ثنا عمرو بن ميمون قال: إني لجالس عند ابن عباس، إذ اتاه تسعة رهط فقالوا: يا ابن عباس، إما أن تقوم معنا وأما أن تخلو بنا من بين هؤلاء. قال: فقال ابن عباس: بل أنا أقوم معكم. قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي، قال: فابتدوا فتحدثوا، فلا ندري ما قالوا. قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول: أف وتف، وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا في رجل... وقال النبي صلى الله عليه وآله لبني عمه: «أيكم يواليني في الدنيا والآخرة؟». قال: وعلي جالس معهم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وأقبل على رجل رجل منهم أيكم يواليني في الدنيا والآخرة؟». فأبوا، فقال لعلي: «أنت وليي في الدنيا والآخرة»؛^{٤٥}

أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان قطيعي در بغداد، به سند خود از عمرو بن ميمون نقل می کند که با عبدالله بن عباس نشستیم بودم، در حالی که ابن عباس هنوز بینایی خویش را از دست نداده بود. در این هنگام، نه نفر نزد او آمدند و به ابن عباس گفتند: یا برخیز و همراه ما بیا و یا با ما خلوت کن. ابن عباس گفت: همراه شما می آیم. آنان به گوشه ای رفتند و با ابن عباس مشغول گفت و گو شدند. من نمی فهمیدم چه می گویند. پس از مدتی عبدالله بن عباس در حالی که لباسش را تکان می داد تا غبارش فروریزد، آمد و گفت: اف و تف بر آنان! به مردی دشنام می دهند و از او عیب جویی می کنند که ده ویژگی برای او است: ... سوم اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله به بنی هاشم فرمود: «کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهد بود؟». در آن جا علی علیه السلام حاضر بود و عرضه داشت: من دوست و همراه شما در دنیا و آخرت خواهم بود. پیامبر صلی الله علیه وآله تأیید کرد و فرمود: «تو در دنیا و آخرت دوست و همراه من هستی».

حاکم در انتهای همین حدیث می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه بهذه السیاقه؛

این حدیث، صحیح است، اما شیخین آن را نقل نکرده اند.

شمس الدین ذهبی پس از نقل روایت حاکم، تصحیح او را تأیید کرده است.^{٤٦}

حافظ مزّی در تهنیب الکمال و ابن عبدالبرّ در الاستیعاب نیز درباره این حدیث می نویسند:

قال أبو عمر رحمه الله: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد لصحته وثقة نقلته؛^{٤٧}

٤٥. المستدرک: ٣ / ١٣٢ - ١٣٤.

٤٦. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین مع تعلیقات الذهبی: ٣ / ١٤٣.

ابو عمر می گوید: به جهت صحت حدیث و اعتبار ناقلان آن، هیچ خدشه ای در اسناد این حدیث وجود ندارد.

به هر روی تصحیح سند روایت «مناقب العشره» از سوی بزرگان اهل سنت به مثابه اعتبار حدیث خواهد بود و اعتبار حدیث نیز به منزله صدور قطعی آن بوده و بدون تردید در فرآیند استدلال قرار می گیرد.

بررسی اعتبار راویان

پس از نقل اعترافات بزرگان اهل سنت در تصحیح و اعتبار حدیث شریف یوم الدار، به بررسی تک راویان برخی روایات پرداخته و از این مسیر نیز به اثبات اعتبار حدیث خواهیم پرداخت.

۱- بررسی سند روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل در کتاب مسند، این حدیث را که مشتمل بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است، به دو سند آورده است که به بررسی یک سند آن می پردازیم.

احمد بن حنبل در سند نخست می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا أسود بن عامر، ثنا شريك، عن الأعمش، عن المنهال، عن عباد بن عبدالله الأسدي، عن علي رضي الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، قال: جمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم من أهل بيته...^{٤٢٨}

اسود بن عامر

نخستین راوی سند یاد شده پس از احمد بن حنبل، اسود بن عامر است. وی در زمره رجال صحیح های شش گانه است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

الأسود ابن عامر الشامي نزيل بغداد يكنى أبا عبد الرحمن ويلقب شاذان ثقة... ع: ٤٢٩

اسود بن عامر شامی، ساکن بغداد بوده و کنیه وی، عبدالرحمان وملقب به شاذان است. وی مورد اعتماد بوده و از رجال صحاح سته است.

مزی نیز درباره او می نویسد:

ع الأسود بن عامر شاذان أبو عبد الرحمن الشامي... قال حنبل بن إسحاق: سمعت أبا عبد الله يقول:

أسود بن عامر ثقة قلت ثقة؟ قال وزاد.^{٤٣٠} وقال عثمان بن سعيد الدارمي عن يحيى بن معين: لا

٤٢٧. تهذيب الكمال: ٢٠ / ٤٨١؛ الاستيعاب: ٣ / ١٠٩٢.

٤٢٨. مسند احمد: ١ / ١١١.

٤٢٩. تقريب التهذيب: ١ / ١٠٢ / ش ٥٠٤.

٤٣٠. خطيب بغدادی همین عبارت را به همین صورت نقل کرده است؛ ر.ك: تاريخ بغداد: ٧ / ٣٧ - ٣٨ / ش ٣٤٩٧.

بأس به. وقال أبو حاتم عن علي بن المديني: ثقة. وقال عبدالرحمن بن أبي حاتم عن أبيه: صدوق صالح. وقال محمد بن سعد: كان صالح الحديث؛^{٤٣١}

ع (نشانه وجود نام راوی در کتب صحاح شش گانه است) ابو عبدالرحمان اسود بن عامر شاذان شامی... حنبل بن اسحاق می گوید: از ابو عبدالله؛ یعنی احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: اسود بن عامر ثقه است. به او گفتم: ثقه؟ گفت: بلکه بالاتر. عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین نقل کرده که او گفت: اشکالی در او نیست. ابو حاتم از علی بن مدینی نقل می کند که گفت: ثقه و مورد اعتماد است. عبدالرحمان بن ابی حاتم از پدرش نقل می کند که گفت: راستگو و صالح است. محمد بن سعد نیز می گوید: وی صالح الحديث بود.

شريك بن عبدالله نخعي

از دیگر راویان سند احمد بن حنبل، شريك بن عبدالله نخعي است. وی از رجال بخاری، مسلم و دیگر صاحبان صحاح سته می باشد. ابن حجر می نویسد:

خت م ٤ (البخاري في التعاليق ومسلم والأربعة). شريك بن عبدالله بن أبي شريك النخعي أبو عبدالله الكوفي القاضي؛

قاضی ابو عبدالله شريك بن عبدالله بن ابی شريك نخعی کوفی از رجال بخاری (در کتاب تعالیق)، و از رجال مسلم و دیگر صاحبان صحاح سته است.

سپس می نویسد:

وقال يزيد بن الهيثم عن ابن معين: شريك ثقة وهو أحب إلي من أبي الأحوص وجرير... قال ابن معين: ولم يكن شريك عند يحيى يعني القطان بشيء وهو ثقة ثقة؛^{٤٣٢}

يزيد بن هيثم به نقل از ابن معين می گوید: شريك ثقه و مورد اعتماد است. وی نزد من از ابو الاحوص و جرير، محبوب تر است... ابن معين می گوید: شريك نزد يحيى قطان، مشکلی ندارد و او ثقه ثقه است.

وی در تقریب التهذيب، علاوه بر اشاره به نقل صاحبان صحاح سته از وی، به اعتبار او نیز پرداخته، می نویسد:

شريك بن عبدالله النخعي الكوفي القاضي بواسط، ثم الكوفة أبو عبدالله... / خت م ٤؛^{٤٣٣}

ابو عبدالله شريك بن عبدالله نخعی کوفی قاضی واسط و پس از آن کوفه بود... وی در زمره راویان کتب تاریخ بخاری، صحیح مسلم و دیگر صحاح چهارگانه است.

٤٣١. تهذيب الكمال: ٣ / ٢٢٧ / ش ٥٠٣.

٤٣٢. تهذيب التهذيب: ٤ / ٢٩٣ / ش ٥٨٧.

٤٣٣. تقريب التهذيب: ١ / ٤١٧ / ش ٢٧٩٥.

سليمان اعمش

سليمان اعمش در زمره رجال صحاح سنّه قرار دارد. ابن حجر در *تهذيب التهذيب* می نویسد:

(السنّة). سليمان الأعمش هو ابن مهران؛^{٤٣٤}

سليمان أعمش همان ابن مهران بوده و در زمره رجال صحاح سنّه است.

وی در *تقريب التهذيب* نیز می نویسد:

سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي أبو محمد الكوفي الأعمش، ثقة، حافظ، عارف بالقراءات

ورع... / ع؛^{٤٣٥}

ابو محمد سليمان بن مهران اسدي کاهلی کوفی اعمش ثقة، حافظ، آشنا به قرانات و با ورع است.

ابن اثیر نیز در *اللباب في تهذيب الأنساب*، شهرت وی را بالاتر از بیان شرح حال وی می داند.

وی می نویسد:

منهم سليمان بن مهران الأعمش الكاهلي الأسدي من أهل الكوفة، روى عن أنس بن مالك

وأبيوانل وأبي صالح وغيرهم، روى عنه الناس وشهرته تغني عن ذكره.^{٤٣٦}

سليمان بن مهران اسدي کاهلی، اهل کوفه است و از انس بن مالک، ابوانل،

ابوصالح و غیر آنان روایت کرده و مردم زیادی نیز از او روایت نقل کرده اند و شهرت او بیشتر از آن

است که نیاز به معرفی داشته باشد.

ذهبی در شرح مفصلی که بر زندگی او نوشته، می نویسد:

الأعمش (ع) سليمان بن مهران، الإمام شيخ الإسلام، شيخ المقرنين والمحدثين، أبو محمد

الأسدي، الكاهلي... روى الكوسج عن ابن معين قال: الأعمش ثقة. وقال السنائي: ثقة ثبت؛^{٤٣٧}

سليمان بن مهران اعمش (از رجال صحاح سته)، پیشوا، شيخ الاسلام، بزرگ قاریان و محدثان...

کوسج از ابن معین روایت کرد که گفت: اعمش ثقة و مورد اعتماد است. نسایی نیز گوید: وی ثقة

است.

منهال بن عمرو

منهال بن عمرو در زمره رجال صحاح سنّه غیر از مسلم است. مزی در *تهذيب الكمال* می نویسد:

روى له الجماعة سوى مسلم؛^{٤٣٨}

٤٣٤. تهذيب التهذيب: ٤ / ٢٠٣ / ش ٤٠١.

٤٣٥. تقريب التهذيب: ١ / ٣٩٢ / ش ٢٦٢٣.

٤٣٦. اللباب في تهذيب الأنساب: ٣ / ٧٩.

٤٣٧. سير أعلام النبلاء: ٦ / ٢٢٦ - ٢٢٧ / ش ١١٠.

٤٣٨. تهذيب الكمال: ٢٨ / ٥٧٢.

به جز مسلم، تمامی صاحبان صحاح از وی نقل کرده اند.

مزی در همان کتاب درباره وی می نویسد:

المنهال بن عمرو الأسدي... وقال إسحاق بن منصور، عن يحيى بن معين: ثقة. وكذلك قال النسائي... وقال العجلي: كوفي، ثقة.^{۳۹} وقال الدارقطني: صدوق... وذكره ابن حبان في كتاب الثقات;^{۴۰}

منهال بن عمرو اسدی... اسحاق بن منصور از یحیی بن معین نقل می کند که گفت: ثقة و مورد اعتماد است. نسائی نیز همین نظر را دارد... عجلی گوید: وی کوفی مورد اعتماد است. دارقطنی نیز می گوید: وی راستگو است... ابن حبان نام وی را در کتاب الثقات آورده است.

عجلی پس از آوردن نام وی در کتاب *الثقات*، باز به وثاقت وی تصریح کرده، می نویسد:

منهال بن عمرو كوفي ثقة;^{۴۱}

منهال بن عمرو كوفي ثقة است.

عباد بن عبدالله اسدی

عباد بن عبدالله در زمره رجال بخاری و نسائی در *خصائص* است. بخاری نام وی را در کتاب

التاریخ الكبير خود آورده است. بخاری می نویسد:

عباد بن عبدالله الأسدي، يعد في الكوفيين، سمع علياً رضي الله عنه، سمع منه منهال بن عمرو، فيه نظر، محمد بن الفضل قال: حدثني شريك، عن الأعمش، عن المنهال، عن عباد بن عبدالله، عن علي رضي الله عنه قال: لما نزلت (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم ثلاثين رجلاً...;^{۴۲}

عباد بن عبدالله اسدی در زمره کوفیان به شمار می رود. وی از علی علیه السلام حدیث استماع کرده و منهال بن عمرو از او روایت نقل کرده است؛ اما در این سخن اشکال است. محمد بن فضل گوید: شریک از اعمش، از منهال، از عباد بن عبدالله، از

علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن گاه که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گروهی را جمع نمود که از میان آنان سی مرد حضور داشتند...

عجلی نیز در کتاب *معرفة الثقات*، به نام وی اشاره کرده، می نویسد:

۴۳۹. این عبارت در کتاب *الجرح والتعديل*: ۸ / ۳۵۶ - ۳۵۷ / ش ۱۶۳۴ نیز آمده است.

۴۴۰. *تهذيب الكمال*: ۲۸ / ۵۷۲ - ۵۶۸ / ش ۶۲۱۰.

۴۴۱. *معرفة الثقات*: ۲ / ۳۰۰ / ش ۱۸۰۰.

۴۴۲. *التاريخ الكبير*: ۶ / ۳۲ - ۳۳ / ۱۵۹۴.

عباد بن عبدالله الأسدي كوفي تابعي ثقة؛^{٤٣}

عباد بن عبدالله اسدی کوفی، تابعی و مورد اعتماد است.

ابن حبان نیز نام وی را در *الثقات* خود آورده است.^{٤٤}

پس از بررسی تک تک راویان این حدیث دانسته شد که سند این حدیث صحیح است و هیچ تردیدی در اعتبار آن وجود ندارد. هیثمی نیز همین حدیث را از *مسند احمد* و *مسند بزار* نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است. وی می نویسد:

رجال أحمد وأحد إسنادي البزار رجال الصحيح غير شريك وهو ثقة.^{٤٥}

رجال احمد و یکی از دو سند بزار رجال صحیح بخاری است، به جز شریک که او ثقه است.

۲- سند روایت ابن اسحاق

سند محمد بن اسحاق به شرح ذیل است:

روی محمد بن اسحاق، عن عبدالغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمرو، عن عبدالله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب، عن عبدالله بن عباس، عن علي بن أبي طالب...

محمد بن اسحاق

محمد بن اسحاق - صاحب سیره ابن اسحاق - در زمره راویان صحاح سته^{٤٦} است. البته بخاری از او به تنهایی روایت نکرده، بلکه به صورت «متابعت» از او نقل حدیث نموده است. متابعت به این معناست که اعتبار روایت با نقل شخص نخست کفایت نمی کند؛ بلکه با همراهی شخص دوم که ثقه است، دارای اعتبار می شود.

شعبه بن حجاج که در زمره بزرگترین عالمان حدیثی اهل سنت بوده و از او به «أمیر المؤمنین فی الحدیث» تعبیر و نظر وی را در جرح و تعدیل راویان مورد توجه قرار می دهند، از او با لقب «أمیر المحدثین»^{٤٧} و یا «أمیر المؤمنین فی الحدیث»^{٤٨} تعبیر کرده است.

ابن حبان نام وی را در *الثقات* و ابن شاهین در *تاریخ أسماء الثقات* خود آورده اند.^{٤٩}

از یحیی بن معین درباره وی پرسیده شد. ابن معین در پاسخ گفت:

٤٤٣. معرفة الثقات: ٢ / ١٧ / ش ٨٤٠.

٤٤٤. ر.ك: الثقات: ٥ / ١٤١.

٤٤٥. مجمع الزوائد: ٨ / ٣٠٣ - ٣٠٢.

٤٤٦. ر.ك: تقریب التهذیب: ٢ / ٥٤ / ش ٥٧٤٣; تهذیب التهذیب: ٩ / ٣٤.

٤٤٧. ر.ك: الجرح والتعديل: ٧ / ١٩٢، به نقل از شعبه.

٤٤٨. ر.ك: میزان الاعتدال: ٣ / ٤٦٨ - ٤٦٩ / ش ٧١٩٧.

٤٤٩. الثقات: ٧ / ٣٨٠; تاریخ أسماء الثقات: ١٤ / ش ١٦.

كان ثقة، وكان حسن الحديث؛^{٤٥٠}

وی معتبر و احادیث وی حسن است.

ذهبی نیز در میزان الاعتدال تعابیر بسیاری را از عالمان بزرگ رجالی اهل سنت نقل کرده است.

وی می نویسد:

محمد بن إسحاق بن یسار ... أحد الأئمة الأعلام ... وثقه غير واحد، ووهاه آخرون [کالدارقطنی]

وهو صالح الحديث ... وقال أحمد بن حنبل: هو حسن الحديث. وقال ابن معين: ثقة، وليس

بحجة. وقال علي المديني: حديثه عندي صحيح ... وقال يحيى بن كثير وغيره: سمعنا شعبة

يقول: ابن إسحاق أمير المؤمنين في الحديث. وقال شعبة أيضاً: هو صدوق؛^{٤٥١}

محمد بن إسحاق بن یسار ... وی زمره پیشوایان عالم است... عده ای وی را توثیق کرده و برخی دیگر

همچون دارقطنی در اعتبار وی تردید کرده اند. وی صالح الحديث است... احمد بن حنبل می گوید: وی

حسن الحديث است. ابن معین می گوید که وی ثقة است؛ ولی حجت نیست. علی بن مدینی می گوید که

حدیث وی در نزد من صحیح است... یحیی بن کثیر و دیگران می گویند که ما از شعبه شنیدیم که

ابن اسحاق امیرالمؤمنین در حدیث است. همچنین شعبه می گوید: وی راستگو است.

ذهبی در جای دیگر می نویسد:

وكان من بحور العلم صدوقاً وله غرائب في سعة ما روى، واختلف في الإحتجاج به، وحدثه

حسن وقد صححه جماعة؛^{٤٥٢}

وی دریای علم، و راستگو است و در مورد گستره روایی وی، نکات عجیبی گفته شده است. در احتجاج

به وی اختلاف است. حدیث وی حسن، و همانا جماعتی احادیث وی را صحیح دانسته اند.

عبدالوهاب سبکی نیز ذیل حدیث ضمام بن ثعلبة، پس از نقل کلام شعبه و احمد بن حنبل

پیرامون ابن اسحاق، می نویسد:

قلت: والعمل على توثيقه وأنه إمام معتمد، ولا اعتبار بخلاف ذلك؛^{٤٥٣}

می گویم: وی پیشوایی مورد اعتماد است و به خلاف این نظر توجهی نمی شود.

یافعی نیز با تعابیری بلند از او یاد کرده، می نویسد:

٤٥٠. تاریخ بغداد: ١ / ٢٣٣.

٤٥١. میزان الاعتدال: ٣ / ٤٦٨ - ٤٦٩ / ش ٧١٩٧.

٤٥٢. الكاشف: ٢ / ١٥٦ / ش ٤٧١٨.

٤٥٣. طبقات الشافعية الكبرى: ١ / ٨٥.

والإمام محمد بن إسحاق بن يسار المطلبي مولا هم المدني، صاحب السيرة. وكان بحراً من بحور العلم، نكياً، حافظاً، طلبة للعلم، اخبارياً، نساباً، ثبتاً في الحديث عند أكثر العلماء، وأما في المغازي والسير فلا يجهل إمامته؛^{٤٥}

امام محمد بن إسحاق بن يسار مطلبي مدني، صاحب سيره است. وي دريبي از درياهاي علم، پاك، حافظ، جستجوگر علم، اخباري، نسب شناس و از منظر بسياري از علماء ثبت در حديث است. اما در علم مغزي و سير، پيشوايي وي مجهول نيست.

به هر روی محمد بن اسحاق از جایگاه ویژه ای در میان اهل سنت برخوردار بوده و معتبر است.

ابومريم عبدالغفار بن قاسم

راوی دیگر در این طریق عبدالغفار بن قاسم، معروف به ابومريم انصاری است. وی معروف به تشیع است. در این میان برخی وی را تضعیف کرده اند و تنها علت ضعف وی را فقط شیعه بودن او دانسته اند. تنها نقطه ضعف وی این است که گفته اند:

كان يحدث ببلايا في عثمان وعائشه؛^{٤٥٥}

وی همواره بلايا و مطاعن عثمان و عائشه را روايت می کرده است.

در میان اهل سنت کسی وی را به جهت کذب و ضعفش تضعیف نکرده است و تنها با عبارات «شیعی»، «رافضی»^{٤٥٦}، «کان من رؤساء الشيعة»^{٤٥٧} و مواردی دیگر از این قبیل وی را توصیف کرده اند.

ابو حاتم رازی که به تعبیر ابن اثیر و ذهبی، در علم حدیث و رجال همسنگ بخاری و مسلم است^{٤٥٨} و به تعبیر ذهبی در حدیث و جرح و تعدیل راویان سختگیر است و اگر کسی را توثیق نمود باید توثیق وی عمل کرد،^{٤٥٩} درباره ابومريم انصاری می گوید:

ليس بمتروك؛^{٤٦٠}

خود و روایاتش مورد احترام بوده و ترك نمی شود.

٤٥٤. مرآة الجنان: ١ / ٣١٣.

٤٥٥. تعجيل المنفعة: ٢٦٣.

٤٥٦. لسان الميزان: ٤ / ٤٢ / ش ١٢٣؛ ميزان الاعتدال: ٢ / ٦٤٠.

٤٥٧. المغنی فی الضعفاء: ٣ / ٢.

٤٥٨. ر.ك: سير اعلام النبلاء: ١٣ / ٢٤٧ / ش ١٢٩، الكامل فی التاريخ: ٧ / ٤٣٩.

٤٥٩. ر.ك: سير اعلام النبلاء: ١٣ / ٢٦٠.

٤٦٠. تعجيل المنفعة: ٢٦٣.

شعبه بن حجاج که به تصریح ابن تیمیه غیر از راوی ثقه روایت نقل نمی کند، در زمره شاگردان ابومریم انصاری است؛ از این رو نه تنها از او روایت می کرده، بلکه بر او مدح و ثنا بسیاری می گفته است. درباره شعبه آمده که همواره می گفته است:

ما رأیت أحفظ منه؛^{۶۱}

من از ابومریم انصاری حافظتر ندیدم.

ابو العباس ابن عقده کوفی که عالمان اهل سنت به کلمات او در جرح و تعدیل راویان استناد می جویند، تعریف و تجلیل از ابومریم انصاری را به جایی رسانده که ابن عدی جرجانی صاحب کتاب *الکامل* می نویسد:

وتجاوز الحد في مدحه!^{۶۲}

ابن عقده در مدح ابومریم انصاری زیاده روی کرده است!

اما چرا وی در زمره رؤسای شیعه جای گرفته است و به تبع آن جرح شده است؟ با تحقیق و بررسی معلوم می شود که علت آن «کان یحدث ببلیا عثمان وعانشه». این تنها گناه این شخص است. در عین حال رد و طعنی در مورد او نشده است.

در گذشته به این مطلب رسیدگی شد که تشیع و رفض هیچ ضرری به وثاقت نمی رساند؛ از این رو راویانی که شیعه و یا رافضی هستند، صرف عقیده آنان سبب عدم اعتماد نمی شود. به هر روی با توجه به مدح و ثنایی که از سوی شعبه و دیگران نسبت به او وارد شده است و تعبیر ابوحاتم درباره وی، به یقین ابومریم راوی معتبری خواهد بود.

منهال بن عمرو

منهال بن عمرو در زمره دیگر روایان این روایت است که بررسی وثاقت و اعتبار وی گذشت.

عبدالله بن حارث بن نوفل

منهال روایت را از عبدالله بن حارث بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب نقل می کند. وی در زمره ذراری حضرت عبدالمطلب علیه السلام است و از شخصیت های مورد احترام قریش است. وی نوه عبدالمطلب و از رجال صحاح سته است.^{۶۳} ابن حجر درباره وی می نویسد:

عبدالله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب الهاشمي أبو محمد المدني أمير البصرة له

روية ولأبيه وجده صحبة قال ابن عبد البر: أجمعوا على ثقته... / ع؛^{۶۴}

۶۱. *لسان الميزان*: ۴ / ۴۲ / ش ۱۲۳.

۶۲. همان: ۴ / ۴۳ / ش ۱۲۳؛ *تعجيل المنفعة*: ۲۶۳.

۶۳. *ر.ك: تهذيب التهذيب*: ۵ / ۱۵۸ - ۱۵۷ / ش ۳۱۰.

ابو محمد عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب هاشمی مدنی. وی امیر بصره بود و پیامبر را درك نمود. پدر و جد او در زمره صحابه بودند. ابن عبدالبر می گوید: بر اعتبار و وثاقت وی اجماع شکل گرفته است... وی در زمره رجال صحاح سته است.

راوی پس از وی عبدالله بن عباس است و او نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت را نقل کرده است.

نتیجه بررسی سندی این شد که حدیث یوم الدار، با توجه به تصریح برخی از عالمان بزرگ اهل سنت و همچنین بررسی تك تك برخی روایت آن و آنهم بر اساس مبانی رجالی اهل سنت، از اعتبار برخوردار بوده و قابل استناد است.

دلالت حدیث انذار

پس از نقل متن و سند حدیث یوم الدار، بررسی دلالت حدیث یاد شده چندان دشوار نیست. واکاوی دلالت حدیث یوم الدار را از چهار جهت پی می گیریم:

۱- خلافت و ولایت

جهت نخست: در روایت های مختلفی که حدیث نگاران از حدیث یوم الدار ارائه داده اند، می توان قدر جامعی در نظر گرفت مبنی بر آنکه رسول خدا از سه تعبیر «برادر»، «وصی» و «خلیفه» استفاده نموده است. در مسند احمد وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من یضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة، ويكون خليفتي في اهلي؟

چه کسی عهده دار دیون من می شود تا همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان اهلم باشد؟

طبری در تاریخ خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فأبکم یوازرنی علی امری هذا، ویكون أخی ووصی و خلیفتی فیکم؟

در روایت دیگری از احمد بن حنبل، طبری، طحاوی و ضیاءالدین مقدسی که صحیح تلقی شده،

وارد گردیده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من یضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة، ويكون خليفتي في أهلي؟

چه کسی عهده دار دیون من می شود تا همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان خانواده ام

شود؟

برای توضیح تعبیری که در روایت های مختلف حدیث یوم الدار به کار رفته است، ابتدا از متن

خود حدیث استفاده می کنیم؛ زیرا صدر و ذیل حدیث بهترین مفسر حدیث است و قرینه ای که به

صورت متصل در کلام ذکر شود، بهتر می تواند نسبت به قرائن منفصل، معنای حدیث را تبیین نماید.

در برخی از روایات حدیث یوم الدار وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله، خطاب به حاضران

فرمود:

إنّ هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم؛ فاسمعوا له واطیعوا؛

همانا این [اشاره به امیرالمؤمنین] برادر، وصی و خلیفه من در میان شما می باشد؛ پس باید به سخنانش گوش فرا دهید و از او فرمان برداری کنید.

در روایت ابن مردویه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من بیایعني علي أن يكون أخي وصاحبي وولي من بعدي؟

چه کسی با من بیعت می کند تا برادر، صاحب و جانشین پس از من باشد؟

تعبیر «من بعدی» و همچنین تعبیر «فاسمعوا له و اطیعوا» کاملاً روشن است و دلالت بر خلافت بلافصل دارد و شاهد این مطلب آن است که حاضران در مجلس نیز از تعبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله، معنای ریاست و اولویت را فهم کردند؛ از این رو با تمسخر به جناب ابوطالب عرضه داشتند:

قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع:

به تو گفت تا سخن فرزندت را گوش بده و از او فرمان بردار.

بنابراین با عنایت به سیاق حدیث یوم الدار و دقت در عبارات صدر و ذیل حدیث، به روشنی می توان دریافت که مراد رسول خدا صلی الله علیه وآله از «خلیفه»، «وصی» و «ولی»، جانشین و امام پس از خود می باشد. اما اگر از قرآن موجود در خود حدیث یوم الدار صرف نظر نماییم، می توانیم با برخی احادیث دیگر نیز به تفسیر این حدیث بپردازیم. یکی از احادیثی که تفسیر حدیث یوم الدار را آسان می گرداند، حدیث غدیر است؛ زیرا در حدیث غدیر نیز واژه «ولی» به کار رفته و در این نوشتار در ضمن حدیث غدیر به طور مفصل به تفسیر واژه ولی پرداخته شده و مخاطب می تواند به آنجا مراجعه نماید. اما توضیح اجمالی آن است که واژه ولی، ناظر به معنای اولویت به تصرف معنا می شود و تنها بر خلافت و امامت دلالت می کنند؛ از این رو، حدیث غدیر یکی از مواردی است که حدیث یوم الدار را توضیح می دهد.

۲- وزارت

جهت دوم: رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث یوم الدار امیرالمؤمنین علیه السلام را به مقام وزارت منصوب نمود و این نکته از تعبیر آن حضرت که فرمود:

فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر؟

کدامیک از شما در امر رسالت کمک کار من خواهد شد؟

به دست می آید. وزیر در گویش عرفی، به کسی گفته می شود که جانشین و قائم مقام حاکم و سلطان است و در زمان غیاب حاکم، مسئولیت اداره امور را بر عهده می گیرد. لغت شناسان بر این باورند که ماده «وزر» در دو معنای اصلی استعمال شده است: «پناه گاه» و «سنگین یا سنگینی در چیزی». ابن فارس می نویسد:

وزر الواو والزاء والراء أصلان صحيحان: أحدهما الملجأ، والآخر التَّكْلُ في الشَّيْءِ. ٤٦٥

ابن دُرَيْدٍ نيز در *جمهره اللغة* می نویسد:

الوزر: التَّكْلُ. ووازر الرجل الرجلَ موازرةً، إذا أعانه؛ ٤٦٦

وزر یعنی سنگینی. آنگاه که مردی دیگر را کمک کند، او را یاری و تقویت کرده است.

وزیر نیز از همین اصول نشأت می گیرد. ابن فارس و ابن درید در معنای لغوی وزیر

می نویسند:

الوزير سَمِّيَ به؛ لِأَنَّهُ يَحْمِلُ التَّكْلَ عَنْ صَاحِبِهِ؛ ٤٦٧

وزیر به این نام نامیده شده است؛ زیرا کسی است که کارهای سنگین صاحب خود را تحمل کرده و به دوش می کشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه که پس از قتل عثمان و در طلیعه خلافت ظاهری خویش، در مسجد مدینه ایراد فرمود، گزارشی از جایگاه خویش نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ارائه داد و فرمود:

ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله، فقلت: يا رسول الله، ما هذه الرنة؟ فقال: «هذا الشيطان أيس من عبادته. إنك تسمع ما أسمع وترى ما أرى إلا أنك لست بنبي. ولكنك وزير وإتاك لعلی خیر»؛ ٤٦٨

آنگاه که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، من صدای ناله شیطان را شنیدم. به پیامبر عرضه داشتم: ای رسول خدا، این ناله ناله کیست؟ فرمود: «این ناله شیطان است که از پرستش خود را از سوی مردم نا امید شد. ای علی، همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، الا اینکه تو نبی نیستی؛ لیکن تو وزیر هستی و بر مسیر درست و خیر قرار داری».

پر واضح است که دلالت معنای وزارت بر جانشینی امیرالمؤمنین، کم تر از معنای خلافت نمی باشد؛ خصوصاً آنکه به باور شیعه، منصب امامت نسبت به منصب نبوت، ناظر به جایگاه وزارت می باشد و امام در تمام شئون مانند پیامبر است مگر در شأن نبوت. از این رو وزیر نامیدن بدون قید و شرط امیرالمؤمنین علیه السلام، ظهور در هیچ معنایی نخواهد داشت مگر جانشینی بدون قید و شرط. وانگهی رسول خدا صلی الله علیه وآله در ماجرای تبوك و حدیث منزلت نیز بر وزارت امیرالمؤمنین

٤٦٥. معجم مقاییس اللغة: ٦ / ١٠٨.

٤٦٦. جمهره اللغة: ٢ / ٧١٢.

٤٦٧. معجم مقاییس اللغة: ٦ / ١٠٨. ابن درید می نویسد: «سَمِيَ الوزير وزيراً لأنه يَحْمِلُ وَزَرَ صاحبه، أي ثقله»؛ جمهره اللغة: ٢ / ٧١٢.

٤٦٨. نهج البلاغه: خطبه قاصعه.

علیه السلام، تأکید نمود و حتی به صورت عملی نیز امیرالمؤمنین را به جای خویش منصوب فرمود تا معنای وزارت در میان مردم روشن و آشکار گردد و جای هیچ ابهامی باقی نماند. بنابراین، حدیث منزلت نیز یکی دیگر از احادیثی می باشد که تناظر معنایی با حدیث یوم الدار داشته و مخاطب این سطور می تواند جهت اطلاع بیشتر از بحث وزارت امیرالمؤمنین، به حدیث منزلت از همین نوشتار مراجعه نماید.

۳- وراثت

جهت سوم: رسول خدا صلی الله علیه وآله از امیرالمؤمنین علیه السلام با عنوان وارث خویش یاد کرده و وارث نیز مانند وزیر و خلیفه، دلالت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می نماید؛ از این رو هنگامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد که چگونه شما وارث و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله شدید، در حالی که عباس بن عبدالمطلب در قید حیات بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به حدیث یوم الدار اشاره فرمود. نسائی در *السنن الکبری* می نویسد:

أخبرنا الفضل بن سهل قال: حدثني عفان بن مسلم، قال: حدثنا أبو عوانة، عن عثمان بن المغيرة، عن أبي صادق، عن ربيعة بن ناجد أن رجلاً قال لعلي: يا أمير المؤمنين، لم ورثت ابن عمك دون عمك؟ قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم، أو قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بني عبدالمطلب فصنع لهم مداً من طعام، قال: أكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو كأنه لم يمَسْ ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يمَسْ أو لم يشرب، فقال: «يا بني عبدالمطلب، إنني بعثت إليكم بخاصة وإلى الناس بعامة وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم فأيكم يبايعني على أن يكون أخي وصاحبي ووارثي؟». فلم يقم إليه أحد فقامت إليه وكنت أصغر القوم فقال: «إجلس»، ثم قال: ثلاث مرّات، كلّ ذلك أقوم إليه فيقول إجلس حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي ثم قال: «أنت أخي وصاحبي ووارثي ووزيري»، فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي؛^{٤٦٩}

فضل بن سهل به سند خود از ربیبة بن ناجد نقل می کند که مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: چگونه شما وارث پسر عمویت شدی در حالی که عموی پیامبر حاضر بود؟ امیرالمؤمنین فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله جمع کرد، [طبق اختلاف نسخه] یا فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله فرزندان عبدالمطلب را دعوت نمود و برای آنان مدی از طعام درست کرد و فرمود «بخورید»، و آنان تناول کردند تا سیر شدند، در حالی که غذا دست نخورده باقی مانده بود؛ و از نوشیدنی نوشیدند و سیرآب شدند، در حالی که چیزی از نوشیدنی کم نشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، همانا من به سوی شما به طور خصوصی، و به سوی مردم به صورت عمومی

برانگیخته شده ام و اینک به شما نشانه ای نمایاندم که مشاهده کردید؛ حال کدامیک از شما به عنوان برادر، همراه و وارث با من بیعت می کند؟ هیچ کس بلند نشد و من که از دیگران کوچکتر بودم به پا خواستم. پیامبر فرمود: «بنشین». آنگاه سه بار این اتفاق افتاد و هر سه بار پیامبر فرمود: «بنشین». تا اینکه بار سوم با دست مبارکش به دست من زد و فرمود: «تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی». و این گونه شد که من وارث پسر عمویم شدم، اما عمویم به چنین مقامی نائل نیامد.

به نظر می رسد ابهامی در دلالت حدیث یوم الدار به چشم نمی خورد و دلالت حدیث یاد شده بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است؛ اما اگر کسی به دیده بی انصافی بنگرد و در دلالت حدیث خدشه کند، باز نمی تواند انکار کند که تعبیر خلافت و وراثت و اخوت اگر دلیل امامت نباشد، بدون تردید بر فضیلت امیرالمؤمنین دلالت خواهد کرد، در حالی که مدعیان خلافت حتی يك کدام از تعبیر فوق الذکر را در پرونده اعمال خویش ندارند. بنابراین، با دیده بی انصافی نیز نمی توان حدیث یوم الدار را نادیده انگاشت و همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد، این حدیث علاوه بر دلالت صریح بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، بر افضلیت آن حضرت نیز دلالت می کند و افضلیت نیز به تنهایی اثبات کننده خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

۴- اطاعت مطلق، برابر با عصمت

پیامبر صلی الله علیه وآله علاوه بر فرمایش: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُمُ: این برادر، وصی و جانشین من است»، تصریح فرمودند که: «فاسمعوا له وأطيعوا؛ حرف او را گوش کرده و از او اطاعت کنید!» این عبارت اخیر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که امر وجوبی مبنی بر گوش سپردن به امیرالمؤمنین علیه السلام و اطاعت بی چون و چرا از ایشان است؛ در واقع بیان گر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم

است؛ چرا که خلیفه، جانشین و وصی پس از نبی اکرم است که پیروی و اطاعت از او واجب شده و اطاعت مطلق نیز عصمت آور است و این دو (اطاعت و عصمت)، دو رکن اساسی امامت پس از رسول خداست که در امیرالمؤمنین علیه السلام به منصفه ظهور رسیده است.

برداشت حاضران در جمع نیز مبین همین مقام است؛ زیرا پس از اتمام جلسه، بلند شدند و در حالی که به استهزاء سخن می گفتند، به حضرت ابوطالب رحمه الله خطاب کرده و عرضه داشتند:

قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع؛

به تو گفت که سخن پسر تو را گوش داده و از او اطاعت کنی.

در پایان بررسی دلالت حدیث یوم الدار، لازم به ذکر است که خطاب عام رسول خدا صلی الله علیه وآله به تمام خویشاوندان مبنی بر اینکه کدام يك از شما مرا یاری می رساند تا خلیفه من گردد، نباید

موهم این معنا باشد که اگر کسی به جای امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ می داد او خلیفه می شد؛ زیرا امامت، منصب جعلی از طرف خداوند است و چنین نیست که به صورت اختیاری در جمعی مطرح شود و کسی در پذیرش آن از دیگران سبقت بجوید. شاهد بر این ادعا آن است که در ذیل ماجرای غدیر خم، عده ای تلاش کردند تا انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام را به شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت دهند و ادعا نمایند که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای خویشان خویش، امامت را دست و پا نموده تا قدرت از بنی هاشم خارج نشود؛ اما رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ این گروه، فرمود:

لیس الأمر ببیدی؛

امر امامت به تشخیص من نیست.

در ماجرای یوم الدار نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها از باب اتمام حجت، مسأله را به صورت عام مطرح نمود و شیوه رسول خدا صلی الله علیه وآله در بیان امور مهم این گونه بود و تا حدودی به اقتضای فضای تعصب آلود آن روزگار، چنین روشی اتخاذ می گردید و شاهد بر این مسأله آن است که طبق برخی روایات، رسول خدا صلی الله علیه وآله با اینکه می دانست تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به درخواست او پاسخ می دهد، اما باز بار نخست به پاسخ امیرالمؤمنین اکتفا نکرد و سؤال خویش را تا سه مرتبه تکرار نمود تا حجت را بر همگان تمام نماید.

اشکالاتی بر حدیث یوم الدار

پس از بررسی متن، دلالت و سند حدیث یوم الدار، اینک به نقدهای وارد آمده بر حدیث یاد شده می پردازیم. پیش از آنکه به بررسی شبهات پردازیم، تذکر این نکته لازم است که صرف احتمال و استبعاد از سوی مخالفان را نمی توان انتقاد علمی نامید. توضیح بیشتر آنکه گاهی مخالفان به جای ارائه مدرک و نقد علمی، صرفاً احتمالات مختلفی بر خلاف دلالت حدیث مطرح می کنند و از این طریق، دلالت حدیث را مخدوش می نمایند؛ در حالی که صرف احتمال و بدون ارائه دلیل مستند، انتقاد علمی نیست و ارزش بحث ندارد. به عنوان نمونه برخی تلاش کرده اند تا اثبات نمایند که جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام پیش از امیرالمؤمنین به درخواست رسول خدا صلی الله علیه وآله پاسخ داد؛ در حالی که چنین مطلبی در هیچ منبع قابل اعتنائی وارد نشده و ادعای صرف است. اما پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام منابع وارد شده و مورد اعتراف مشهور عالمان عامه می باشد.

اشکال نخست:

فضل ابن روزبهان در کتاب *ابطال نهج الباطل* که در رد مرحوم علامه حلی رحمه الله نگاشته است، در اشکال به این حدیث می گوید که واژه «خلیفتی» که مورد استدلال قرار گرفته در *مسند احمد* وجود ندارد و این عبارت از سوی رافضیان به این حدیث اضافه شده است!

اصل عبارت وی به شرح ذیل است:

وفي مسند أحمد بن حنبل: «ويكون خلیفتي» غير موجود، بل هو من إلحاقات الرفضة. وهذان الكتابان اليوم موجودان، وهم لا يباليون من خجلة الكذب والافتراء، بل الرواية: «ويكون معي في الجنة»؛^{٤٧٠}

در روایتی که احمد در کتاب *مسند* نقل کرده، تعبیر «خلیفتی» وجود ندارد و تنها از تعبیر «يكون معي في الجنة» استفاده شده است. این تعبیر از اضافات روافض است و آنان ابائی ندارند تا دروغ و افتراء نقل کنند.

جای بسی تعجب و شگفتی است که فضل بن روزبهان از دو نقل احمد در کتاب مسند، تنها يك نقل را مشاهده نموده و گویا نقل دیگر احمد بن حنبل را مشاهده نکرده و یا نخواستہ مشاهده کند. در هر حال ما در ابتدای بحث، از قول احمد نقل نمودیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله از واژه خلیفتی استفاده کرده و مخاطب با مراجعه به طلیعه بحث، می تواند از صحت ماجرا اطمینان حاصل نماید. این سخن ابن روزبهان که یا از سر تعصب و یا جهل و بی علمی ابراز شده، به یقین باطل است. گویی که وی در این تخیل و توهم است که کسی پس از این ادعا به کتاب مسند احمد نمی نگردد؛ در حالی که آن کس که طالب حق است و خود را در مسیر تحقیق و بررسی قرار داده است تا از سر انصاف، نه عناد و دشمنی به منابع بنگردد، تعبداً تابع شخص دروغگویی همچون ابن روزبهان نمی شود؛ بلکه با جستجوی ابتدایی هم می تواند به خلاف واقع بودن ادعای ابن روزبهان دست یابد. شاید هم به توهم و تصور خود فکر کرده است که کتاب مسند احمد مفقود خواهد شد و یا کسی به آن دسترسی پیدا نخواهد کرد؛ از این رو با این ادعا خواسته تا به زعم خود، اشکالی به دلالت حدیث نماید تا خدشه ای در این حدیث شریف کرده و سنگی در تاریکی انداخته باشد. در حالی که این کتاب در دست محققان است و هر منصفی می یابد که این روایت با همین عبارت در مسند احمد وجود دارد.

به هر روی این سخن ابن روزبهان و تهمت به علامه و بازی نامیمونی که با اهل تحقیق فریقین کرده است را می توان در فرار از این چالش بزرگ تفسیر نمود که به این شیوه ناپسند، به استدلال بر این روایت پاسخ داده و خود را از این چالش راحت و آسوده خاطر کرده است.

اشکال دوم:

انتقاد دوم از سوی ابن تیمیه صورت گرفته و چندان جای تعجب ندارد؛ زیرا در هر کجا که حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل می شود، باید منتظر خرده گیری ابن تیمیه بود. از آنجا که سخنان ابن تیمیه مفصل است، ابتدا نقدهای او تفکیک شده، سپس به بررسی سخنانش پرداخته می شود.

اشکال سندی به حدیث یوم الدار

ابن تیمیه می نویسد:

و الجواب من وجوه الأول المطالبة بصحة النقل وما ادعاه من نقل الناس كافة من أظهر الكذب عند أهل العلم بالحديث فإنّ هذا الحديث ليس في شيء من كتب المسلمين التي يستفيدون منها علم النقل لا في الصحاح ولا في المسانيد والسنن والمغازي والتفسير التي يذكر فيها الإسناد الذي يحتجّ به وإذا كان في بعض كتب التفسير التي ينقل منها الصحيح والضعيف مثل تفسير

الثعلبي والواحدى والبغوي بل وابن جرير وابن أبي حاتم لم يكن مجرد رواية واحد من هؤلاء دليلاً على صحته باتفاق أهل العلم، فإنه إذا عرف أن تلك المنقولات فيها صحيح وضعيف فلا بد من بيان أن هذا المنقول من قسم الصحيح دون الضعيف وهذا الحديث غاية أن يوجد في بعض كتب التفسير التي فيها الغث والسمين وفيها أحاديث كثيرة موضوعة مكذوبة مع أن كتب التفسير التي يوجد فيها هذا مثل تفسير ابن جرير وابن أبي حاتم والثعلبي والبغوي ينقل فيها بالأسانيد الصحيحة ما يناقض هذا؛^{٤٧١}

به وجوه مختلف می توان به این مطلب پاسخ داد. وجه نخست در طلب صحت نقل روایت است. تمام مردم و عالمان حدیث، روایت یاد شده را دروغ می پندارند. این حدیث به صورتی که بتوان به آن استناد کرد، در هیچ يك از كتب مسلمين اعم از صحاح، مسانيد، سنن، مغازی و تفسیر وجود ندارد. تنها در برخی كتب تفسیری، مانند تفسیر ثعلبی، تفسیر واحدی، تفسیر بغوی، تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم که حدیث ضعیف و صحیح را با هم نقل می کنند، این روایت به چشم می خورد؛ در نتیجه صرف نقل اشخاص نام برده، دلیل صحت این حدیث نخواهد بود. پس هنگامی که دانسته شد حدیث یوم الدار در منابعی یافت می شود که در آن، هم حدیث صحیح و هم حدیث ضعیف وجود دارد، ناچاریم بگوییم که روایت یاد شده آمیخته با احادیث جعلی نقل گردیده است. علاوه بر آنکه در تفسیر ابن جریر، ابن ابی حاتم و ثعلبی و بغوی، مواردی به چشم می خورد که در تناقض با حدیث یاد شده است.

در پاسخ به اشکال واهی ابن تیمیه کافی است تا مخاطب این سطور به طلیعه بحث مراجعه نماید و مشاهده کند که احمد بن حنبل، ابن اسحاق و دیگر بزرگان اهل سنت، حدیث یوم الدار را روایت کرده اند. آیا ابن تیمیه کتاب مسند احمد را جزء كتب مسانيد نمی داند یا ابن اسحاق را از سیره نویسان قلمداد نمی کند؟! و معلوم نیست مراد ابن تیمیه از احادیث متناقض با حدیث یوم الدار چیست؟ بهتر بود تا ابن تیمیه به جای بسنده کردن به ادعا، مقداری برهان و مدرک نیز اقامه می نمود.

وی در ادامه می نویسد:

الثالث أن هذا الحديث كذب عند أهل المعرفة بالحديث فما من عالم يعرف الحديث إلا وهو يعلم أنه كذب موضوع، ولهذا لم يروه أحد منهم في الكتب التي يرجع إليها في المنقولات؛ لأن أدنى من له معرفة بالحديث يعلم أن هذا كذب! وقد رواه ابن جرير والبغوي بإسناد فيه عبدالغفار بن القاسم بن فهد أبو مريم الكوفي وهو مجمع على تركه، كذبه سماك بن حرب وأبو داود. وقال احمد: ليس بثقة عامة أحاديث بواطيل. قال يحيى: ليس بشيء. قال ابن المديني: كان يضع

الحديث. وقال النسائي وأبو حاتم: متروك الحديث. وقال ابن حبان البستي: كان عبدالغفار بن قاسم يشرب الخمر حتى يسكر، وهو مع ذلك يقلب الأخبار لا يجوز الإحتجاج به وتركه أحمد ويحيى. ورواه ابن أبي حاتم وفي إسناده عبدالله بن عبدالقدوس وهو ليس بثقة. وقال فيه يحيى بن معين: ليس بشيء رافضي خبيث. وقال النسائي: ليس بثقة. وقال الدارقطني ضعيف. وإسناد الثعلبي أضعف لأن فيه من لا يعرف وفيه من الضعفاء والمتهمين من لا يجوز الإحتجاج بمثله في أقل مسألة؛^{٤٧٢}

سوم: حديث شناسان، حديث يوم الدار را كذب می دانند؛ از این رو این حدیث در هیچکدام از کتب قابل استناد روایت نشده و این بدین معناست که چون حدیث یاد شده، کذب بوده از این رو روایت نشده است. هر کسی که آشنایی با حدیث داشته باشد می داند که روایت یاد شده دروغ و جعلی است. بغوی و ابن جریر این روایت را با سندی روایت کرده اند که در آن ابومریم عبدالغفار بن قاسم بن فهد کوفی قرار دارد. او کسی است اجماع بر ترك روایات وی شکل گرفته است. سماك بن حرب و ابوداود وی را دروغ گو دانسته اند. احمد می گوید که وی معتبر نیست و تمامی روایات وی باطل است. یحیی می گوید: وی چیزی نیست [ارزش ندارد]. ابن مدینی می گوید که وی حدیث جعل می کرده است. نسائی و ابوحاتم می گویند: روایات وی ترك می شود. ابن حبان بستی می گوید: عبدالغفار بن قاسم شراب می نوشید تا مست می شد؛ به همین جهت، روایات را تبدیل می کرد؛ از این رو احتجاج به وی روا نیست. و احمد و یحیی نیز [روایات وی را] ترك کرده اند. این روایت را ابوحاتم نقل کرده، اما در سندش، عبدالله بن عبدالقدوس قرار دارد و او ثقه نیست. یحیی بن معین درباره وی می گوید: او چیزی نیست و رافضی خبیث است! نسائی نیز می گوید: وی ثقه و مورد اعتماد نیست و دارقطنی می گوید: وی ضعیف است. اسناد ثعلبی ضعیف تر است؛ زیرا در سند آن کسی است که شناخته شده نیست و در آن ضعفاء و متهمانی وجود دارند که احتجاج به مثل آنان در کمترین مسئله ای جایز نیست.

نخستین نقد ابن تیمیه را پاسخ گفتیم و روشن شد که حدیث يوم الدار در مسند احمد، مسند بزار، سنن نسائی، معجم الاوسط طبرانی، الاحادیث المختاره ضیاء مقدسی، مجمع الزوائد، کنز العمال و دیگر منابع معتبر اهل سنت روایت شده است.

ابن تیمیه سپس ادعا نمود که حدیث شناسان، حکم به دروغ بودن حدیث يوم الدار کرده اند! در حالی که طبری، ابوبکر هیثمی، شهاب الدین خفاجی و دیگر بزرگان به صحت حدیث تصریح کرده اند و عبارات آنان در قسمت بررسی سند بیان شد.

علاوه بر این - همانطور که در بررسی سند حدیث «مناقب العشره» گذشت - حاکم نیشابوری به صحت این حدیث تصریح کرده و شمس الدین ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. از دیگر تصریح کنندگان به صحت حدیث «مناقب العشره»، ابوالحجاج مزی، ابن عبدالبر قرطبی هستند. گویا ابن تیمیه افراد نام برده را آشنا به دانش حدیث نمی داند؟! آیا سنن نسائی بی اعتبار است و نسائی مطالب کتابش را بر اساس جهل به حدیث گرد آورده؛ یا مسند احمد که خود ادعا نموده: هر آنچه در این کتاب نقل کرده ام، صحیح است و آن را برای علماء حدیث، مرجع قرار دادم؟! احتمالاً مستدرک حاکم، مسند بزار، الاحادیث المختاره طبری، تفسیر ابن ابی حاتم، تفسیر بغوی و دیگر کتبی که به نقل این حدیث پرداخته اند و ملتزم به نقل احادیث صحیح بوده اند نیز مشمول جرح ابن تیمیه قرار می گیرند و از درجه اعتبار ساقط خواهند بود! نگارنده این سطور بارها با این مشکل مواجه بوده و هنوز نتوانسته درک نماید که ابن تیمیه به راستی چه کسی را حدیث شناس می داند و کدام کتاب را معتبر ارزیابی می نماید؟!

روش ابن تیمیه، نگارنده را به یاد داستانی می اندازد که مرحوم آیه الله نجفی مرعشی رحمه الله به نقل از سید ناصر حسین، فرزند صاحب عبقات رحمه الله نقل کرده است و ذکر آن در این مجال، خالی از لطف نیست.

هنگامی که کتاب عبقات الانوار از سوی نویسنده آن منتشر شد، حاکم آن شهر، عالمان بزرگ اهل سنت را جمع کرد و گفت: فلان کتاب چاپ شده است. با این کتاب چه باید کرد؟ گفتند: شما امکاناتی همچون قلم، کاغذ، کتاب، پول شهرییه و دیگر ملزومات در اختیار ما قرار دهید تا ما نیز ردی بر این کتاب بنویسیم! حاکم دستور داد تا هر آنچه مورد نیاز آنان است برایشان فراهم شود؛ اما به شرطی که آنان نیز زمان مشخصی را معین کنند.

زمان معین شد و کار آغاز گردید؛ اما در موعد مقرر، خبری از ردیه نشد. حاکم به دنبال عالمان فرستاد و آنان آمدند. حاکم گفت: چه کردید؟ عالم بزرگ آنان که شخصی به نام میرزا حسن بود، گفت: ما کتاب عبقات را از ابتدا تا به آخر خواندیم و تا آمدیم وارد نقد کتاب شویم، مشاهده نمودیم که هر آنچه نقل می کند از کتابهای ماست و هر مطلبی که استشهاد می کند از علمای ماست! امر داور بر این شد که یا از مذهب خودمان دست برداشته و اقرار به حقانیت این کتاب و مذهب شیعه نماییم، و یا تمامی کتب و عالمانی که او استناد کرده است را منکر شویم!

به هر روی، روش ابن تیمیه می تواند نشانگر نهایت استیصال وی در پاسخ به ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و مسیر دوم عالمان اهل سنت هند را می توان برای وی نیز ارزیابی نمود.

ابن تیمیه به متن روایت نیز اشکال هایی وارد کرده است. وی می نویسد: الرابع أن بني عبدالمطلب لم يبلغوا أربعين رجلاً حين نزلت هذه الآية فإنها نزلت بمكة في أول الأمر ثم ولا بلغوا أربعين رجلاً في مدة حياة النبي صلى الله عليه وسلم فإن بني عبدالمطلب لم يعقب منهم باتفاق الناس إلا أربعة العباس وأبوطالب والحارث وأبولهب وجميع ولد عبدالمطلب من هؤلاء الأربعة وهم بنو هاشم ولم يدرك النبوة من عمومته إلا أربعة العباس وحمزة وأبوطالب وأبولهب فأمن اثنان وهما حمزة والعباس وكفر اثنان أحدهما نصره وأعانه وهو أبوطالب والآخر عاداه وعان أعداءه وهو أبولهب. وأما العمومة وبنو العمومة فأبوطالب كان له أربعة بنين طالب وعقيل وجعفر وعلي، وطالب لم يدرك الإسلام وأدركه الثلاثة فأمن علي وجعفر في أول الإسلام وهاجر جعفر إلى أرض الحبشة ثم إلى المدينة عام خيبر وكان عقيل قد استولى على رباع بني هاشم لما هاجروا وتصرف فيها ولهذا لما قيل للنبي صلى الله عليه وسلم في حجته نزل غداً في دارك بمكة قال وهل ترك لنا عقيل من دار؛^{٤٧٣}

چهارم: هنگام نزول آیه انذار، تعداد فرزندان عبدالمطلب به چهل نفر نمی رسید؛ زیرا آیه انذار در ابتدای بعثت و در مکه نازل شد در حالی که در آن زمان، فرزندان عبدالمطلب به چهل نفر نمی رسیدند و اساساً در تمام مدت حیات پیامبر نیز تعداد آنان به چهل نفر نرسید، زیرا طبق اتفاق، فرزندان عبدالمطلب از نسل عباس و أبوطالب و حارث و أبولهب بودند و رسول خدا تنها عباس، حمزه، أبوطالب و أبولهب را درک کرد. از میان آنان، تنها حمزه و عباس ایمان آوردند، و ابوطالب و ابولهب کفر ورزیدند، اما ابوطالب به رسول خدا یاری رساند و ابولهب دشمنی ورزید. از نسل ابوطالب، عقیل و جعفر و علی باقی ماند و خود طالب ایمان نیاورد؛ اما فرزندان او ایمان آوردند و علی و جعفر از مسلمانان نخستین بودند و جعفر به حبشه سفر کرد و در سال جنگ خیبر به مدینه بازگشت.

ابن تیمیه به این فراز از حدیث اشکال نموده که چهل نفر به میهمانی دعوت شدند، از این رو خرده گرفته که تعداد مدعوین به چهل نفر نمی رسیده است!

و در تعبیر دیگری، به معجزه باقی ماندن غذاها ایراد گرفته و می نویسد:

ولیس بنو هاشم معروفین بمثل هذه الكثرة في الأكل! ولا عرف فيهم من كان يأكل ولا يشرب
فرطاً؛

بنی هاشم این قدر پرخور نبودند! در بین بنی هاشم کسی نبوده که يك ران گوسفند بخورد و يا يك مشك شير بنوشد!

نکته قابل توجه در کلام وی این است که در ابتدا می گوید: «تعداد بنی عبدالمطلب به چهل نفر نمی رسید»، سپس می گوید: «بنی هاشم این قدر پرخور نبودند»؟! او در يك جا می گوید بنی عبدالمطلب، و در جای دیگر می گوید: بنی هاشم! در حالی که پر واضح است، بنی عبدالمطلب تنها قسمتی از بنی هاشم هستند.

خرده گیری ابن تیمیه تنها بهانه جویی می باشد؛ زیرا اولاً در تمام روایات به تعداد فرزندان عبدالمطلب اشاره نشده، ثانیاً ابن تیمیه اشاره نکرده که بر اساس کدام منبع فرزندان عبدالمطلب را شمارش کرده است و ثالثاً مشخص نکرده که ملاک، فرزندان عبدالمطلب بوده یا هاشم؟ از آنجا که اشکال ابن تیمیه جدلی می باشد و فاقد وجاهت علمی است؛ از این رو به همین مقدار اکتفا می نمایم. اما وی مدعی شد که در سند حدیث، «ابو مریم انصاری» است و او ضعیف می باشد. سپس درباره ابومریم انصاری می گوید:

مجمع علی ترکه؛

بر ترک روایات وی اجماع شکل گرفته است.

در پاسخ به اشکال او، پیش از این به سخن ابن حجر عسقلانی اشاره شد و بیان شد که رجالی برجسته عامه و یکی از موازین جرح و تعدیل راویان؛ یعنی ابوحاتم رازی درباره این راوی می گوید:

لیس بمتروک؛

روایات وی ترک نشده است.

بنابراین ادعای ابن تیمیه که مدعی اجماع بر ترک روایات ابومریم انصاری است، به کدامین تراز علمی صورت گرفته است؟! چه اجماعی بوده، در حالی که از سوی مخالفانی همچون ابوحاتم رازی دارد و از سوی دیگر، هیچ موردی مبنی بر ترک روایات وی از سوی عالمان بزرگ رجالی اهل سنت صورت نگرفته است؟!!

ابن تیمیه از سوی دیگر به سند روایت بغوی اشکال می کند و به تناقض گویی مبتلا شده؛ زیرا خود او از کسانی است که کتاب تفسیر بغوی را خالی از احادیث جعلی و موضوع و حتی ضعیف می داند. وی در پاسخ به پرسشی که از او در مورد نزدیک ترین کتب تفسیری اهل سنت به قرآن و سنت شده، می نویسد:

أما التفسير التي في أيدي الناس فأصحها تفسير محمد بن جرير الطبري فإنه يذكر مقالات السلف بالأسانيد الثابتة وليس فيه بدعة ولا ينقل عن المتهمين كمقاتل بن بكير والكلبي... وأما التفسير الثلاثة المسنول عنها فأسلمها من البدعة والأحاديث الضعيفة (البغوي) لكنه مختصر

من (تفسیر الثعلبی) وحذف منه الأحادیث الموضوعة والبدع التي فيه وحذف أشياء غير ذلك؛^{٤٧٤}

از میان تفاسیری که در اختیار مردم است، صحیح ترین آنها به طبری اختصاص دارد زیرا او با سندهای صحیح، از گذشتگان نقل نموده و بدعت ها را روایت نکرده و از متهمان به خیانت، مانند مقاتل بن بکیر و کلبی نقل نکرده است...

اما از میان تفاسیر سه گانه، بهترین آنها و سالم ترین آنها از بدعت و حدیث ضعیف، تفسیر بغوی می باشد که خلاصه تفسیر ثعلبی است. بغوی احادیث جعلی و بدعت ها را حذف نموده است.

در ادامه ابن تیمیه مدعی است که در سند ابن ابی حاتم، شخصی به نام «عبدالله بن عبدالقدوس» وجود دارد؛ سپس مدعی می شود که او ثقه نیست. در پاسخ گفته می شود که نقل ابن ابی حاتم از شخصی، دلیل وثاقت راوی می باشد؛ زیرا ابن ابی حاتم خود را ملتزم به نقل احادیث معتبر نموده است و ابن تیمیه نیز اعتراف نموده که ابن ابی حاتم، از راویان معتبر حدیث نقل کرده است.

از سوی دیگر، عبدالله بن عبدالقدوس از رجال بخاری (در قسم تعالیق صحیح بخاری) و ترمذی است؛ بنابراین از رجال صحاح می باشد. و ابن حبان نیز نام عبدالله بن عبدالقدوس را در کتاب الثقات خود آورده است. بخاری نیز علاوه بر نقل حدیث وی در صحیح بخاری و بردن نام وی در کتاب التاریخ الکبیر، می نویسد:

هو في الأصل صدوق، إلا أنه يروى عن أقوام ضعاف؛^{٤٧٥}

وی راوی راستگویی است، اما از اشخاص ضعیف روایت می کند.

با توجه به اعتراف بخاری، راوی صدوق و راستگو است، اگر چه از راوی ضعیف روایت کند. محمد بن عیسی بن طباع نیز به صراحت راوی مورد نظر را توثیق کرده است. ابن حجر عسقلانی، مقدسی و مزی در این باره می نویسند:

و حکى ابن عدي عن محمد بن عيسى أنه قال: هو ثقة؛^{٤٧٦}

ابن عدی از محمد بن عیسی حکایت کرده است که گفت: عبدالله بن عبدالقدوس ثقه و مورد اعتماد است.

به هر روی به اعتراف برخی از عالمان بزرگ اهل سنت، وی راستگو و مورد اعتماد است.

٤٧٤. مقدمه فی التفسیر: ٣٢.

٤٧٥. تهذیب الکمال: ١٥ / ٢٤٣.

٤٧٦. الکمال فی أسماء الرجال: مخطوط؛ تهذیب الکمال: ١٥ / ٢٤٣؛

بررسی شرح حال عبدالله بن عبدالقدوس نشان می دهد که او تنها به جرم شیعه بودن، تضعیف شده است و شاهد این مدعا، سخن ابن حجر عسقلانی است که می نویسد:
صدوق رمی بالرفض؛^{۴۷۷}

وی راستگو است، اما به خاطر رفض رمی شده است.

مشکل دیگر وی در سخن ابن عدی متبلور است. ابن عدی درباره این راوی می گوید:
إنّ عامّة ما يرويه في فضائل اهل البيت؛^{۴۷۸}

همانا عموم آنچه را روایت می کند در فضائل اهل بیت است.

در نتیجه عبدالله بن عبدالقدوس از جهت وثاقت و اعتبار بدون نقص است و تنها تشیع او و نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام، دلیل بر جرح وی است! و این رفتار بر علیه راوی ثقه و راستگو به منصفه ظهور نمی رسد مگر از سوی فردی متعصب و عنید.

اختصاص خلافت امیرالمؤمنین به بنی هاشم

از دیگر اشکال هایی که به دلالت حدیث یوم الدار شده، این است که برخی گفته اند این حدیث مشتمل بر فرازی است که محدوده خلافت علی علیه السلام را محدود به بنی هاشم می کند نه تمامی امت. منظور مستشکل اشاره به فرازی از حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «إنّ هذا ... خلیفتی فیکم» و یا «خلیفتی فی اهلی».

اینان مدعی اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با عبارت «فیکم» و «فی اهلی» در صدد جعل خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان بنی هاشم است نه تمامی امت. از این رو استفاده شیعه از این حدیث، اخص از مدعاست.

این اشکال از سوی برخی از علمای عامه از جمله سلیم بشری که در زمره عالمان بزرگ الازهر بوده، ایراد شده است. وی در میان نامه نگاری هایی که با سید شرف الدین عاملی داشته، به این اشکال اشاره کرده است. مرحوم سید شرف الدین در همان مکاتبه می نویسد:

وقد یقال: بأنّ الحدیث إنّما یدلّ علی أنّ علیاً خلیفته صلی الله علیه وآله وسلم، فی اهل بیته خاصّة، فأین النصّ علی الخلافة العامة؟^{۴۷۹}

۴۷۷. تقریب التهذیب: ۱ / ۵۱۰ / ش ۳۴۵۷.

۴۷۸. تاریخ الإسلام: ۱۲ / ۲۱۹؛ تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۶۵ / ش ۵۱۶؛ الكشف الحثیث: ۱۵۳؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۴۵۷ / ش ۳۹۱؛

تهذیب الکمال: ۱۵ / ۲۴۴ / ش ۷۳۳۹.

۴۷۹. المراجعات: ۱۹۳.

همانا گفته شده است که این حدیث بر این نکته دلالت دارد که علی فقط خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل بیت او است؛ از این رو چگونه این روایت نص بر خلافت عام علی باشد؟ پاسخ مرحوم سید شرف الدین عاملی به این اشکال، کامل و تمام است؛ از این رو به پاسخ ایشان اکتفا می نماییم. مرحوم سید شرف الدین در پاسخ می نویسد:

ودعوى أنه إنما يدلّ على أنّ علياً خليفة رسول الله في أهل بيته خاصة، مردودة بأنّ كلّ من قال بأنّ علياً خليفة رسول الله في أهل بيته، قائل بخلافته العامة، وكلّ من نفى خلافته العامة، نفى خلافته الخاصة، ولا قائل بالفصل، فما هذه الفلسفة المخالفة لإجماع المسلمين؟^{٤٨٠}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای دو خلیفه نبودند، بنابر این تفصیل دادن در مساله بدون وجه است [یعنی نمی توان با استناد به خلافت خاص و عام به دلالت حدیث خرده گرفت؛ زیرا چنین تفصیلی در خارج محقق نشده است و از قبیل قول بعدم فصل می باشد] در نتیجه اگر کسی منکر خلافت امیرالمؤمنین شود، در حقیقت منکر خلافت خاص او نیز می باشد و اگر گفته شود که امیرالمؤمنین علیه السلام، خلیفه رسول الله در میان اهل بیت است، بدین معناست که خلافت او برای عموم مسلمانان نیز ثابت است [زیرا نمی توان بین خلافت خاص و عام، تفصیل داد]. و اگر بخواهیم نوع سوم از خلافت را تأسیس نماییم و نام آن را خلافت برای خواص بگذاریم، در واقع اجماع مسلمین را نقض نمودیم.

این حدیث نسخ شده است!

اشکال دیگری نیز از سوی سلیم بشری مطرح شده مبنی بر اینکه حدیث یوم الدار از اساس نسخ شده است! این شبهه را نیز مرحوم شرف الدین در کتاب *المراجعات*، به نقل از شیخ سلیم بشری نقل کرده است. ایشان می نویسد:

وربما قيل بنسخ الحديث، إذ أعرض النبي عن مفاده ولذا لم يكن وازعاً للصحابة عن بيعة الخلفاء الثلاثة الراشدين؛

چه بسا گفته شود که این حدیث نسخ شده؛ چرا که پیامبر از مفاد این روایت اعراض کرده است؛ از این رو نمی توان حدیث یوم الدار را مانع از بیعت صحابه با خلفاء سه گانه راشدین دانست.

مرحوم سید شرف الدین در پاسخ می نویسد:

وما نسبت فلا أنس القول بنسخه، وهو محال عقلاً وشرعاً، لأنه من النسخ قبل حضور زمن الإبتلاء كما لا يخفى، على أنه لا ناسخ هنا إلا ما زعمه من إعراض النبي عن مفاد الحديث، وفيه أنّ النبي صلی الله علیه و آله وسلم، لم يعرض عن ذلك، بل كانت النصوص بعده متوالية متواترة، يؤيد

بعضها بعضاً، ولو فرض أن لا نص بعده أصلاً، فمن أين علم إعراض النبي عن مفاده، وعدوله

عن مؤداه (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَى) (٤٨١، ٤٨٢)

نسخ از اساس، عقلاً و شرعاً محال است؛ زیرا تمامی اصولیان شیعه و اهل سنت بر این باورند که در نسخ، حداقل يك مرتبه باید منسوخ و آنچه که نسخ شده مورد عمل واقع شود و پس از آن، نسخ صورت پذیرد؛ از این رو نسخ قبل از عمل محال است. به عبارت دیگر، بیعت با خلفاء سه گانه پس از حیات رسول خدا بوده، بنابر این نسخ، قبل از عمل صورت پذیرفته، در حالی که نسخ قبل از عمل به آن امکان پذیر نیست.

علاوه بر آن، نسخ چیست و ناسخ کیست؟ ناسخ باید شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد و تمام عالمان فریقین به قاعده «لا نسخ بعد النبی» باور دارند. با توجه به قاعده یاد شده، این سؤال مطرح می شود که نسخ از سوی شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صورت گرفته، یا پس از درگذشت آن حضرت؟ آیا پیامبر فرمودند: علی خلیفه من است و پس از جمع کردن صحابه، کس دیگری را به این منصب گماشتند و صحابه با فرد جدیدی بیعت کردند؟ یا اینکه در عمل صحابه با انتخاب شخص دیگر، عمل پیامبر صلی الله علیه وآله را پس از رحلت ایشان نسخ نموده است؟ آیا می توان پس از پیامبر در مقابل نص پیامبر اجتهاد کرد و حکم پیامبر را نسخ نمود؟ در اینکه در واقعه یوم الدار، امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه وآله انتخاب شد تردیدی نیست؛ اما از سوی دیگر، در صادر شدن نسخ از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله تردید جدی وجود دارد. در هر حال، نفوذ حدیث یوم الدار بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به قوت سابق خود باقی است.

٤٨١. سوره نجم، آیه ٢٣.

٤٨٢. المراجعات: ١٩٤.

تحریفات و تصرفات

پس از بررسی اعتبار سند و متن حدیث «یوم الدار» و رفع شبهات از این حدیث شریف، از سویی مبرهن شد که این حدیث در زمره بهترین ادله امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. از سویی دیگر، ثابت شد که این حدیث در زمره احادیث متفق علیه میان شیعه و اهل سنت است. با این وجود، مشاهده می شود که عده ای از اهل سنت به تحریف و تغییر در الفاظ و عبارات، یا حذف برخی کلمات حدیث مبادرت کرده اند.

تصرفات اهل سنت در احادیث، در یکی دو روش خلاصه نمی شود. در بررسی های صورت گرفته، به موارد متنوع و مختلفی بر می خوریم که حاکی از تصرف در حدیث یوم الدار به شیوه های مختلف می باشد که در ذیل به برخی از این موارد می پردازیم.

۱- حذف جریانات تاریخی

حذف جریانات تاریخی از کتب سیره، در راستای دستبردهایی است که در حدیث صورت می گیرد. مثلاً برخی از معاصران (محمد سعید رمضان بوطی)، در کتاب *فقه السیره النبویه*، اصل ماجرای یوم الانذار را ذکر نکرده است! گویا چنین داستانی وجود نداشته است.

در میان گذشتگان نیز به منابعی بر می خوریم که نویسنده به صراحت می گوید: اینجا قضایایی وجود دارد که نمی خواهیم نقل کنیم! به عنوان نمونه در مقدمه سیره ابن هشام آمده است:

تارك بعض ما ذكره ابن إسحاق في هذا الكتاب... وأشياء بعضها يشنع الحديث به، وبعض يسوء بعض الناس ذكره: ٤٨٣

من در این کتاب مواردی را که ابن اسحاق آورده، نیاورده ام ... و چیزهایی را ترك کردم که آوردن آن

شایسته نیست و به برخی امور اشاره نکرده ام؛ چرا که مایه ناراحتی بعضی از مردم می شود!

از مواردی که وی به ذکر آن نپرداخته، جریان یوم الدار است، در حالی که ابن اسحاق در سیره خود، به این واقعه مهم اشاره کرده است و سیره ابن هشام نیز چکیده ای از سیره ابن اسحاق است.

طبری نیز در کتاب تاریخ خود، به مکاتبات و نامه های رد و بدل شده میان محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه و معاویه اشاره می کند؛ ولی در این میان می نویسد که از ذکر این نامه ها کراهت دارم! سپس در توجیه باور خود می نویسد:

لما فيه مما لا يحتمل سماعها العامة؛^{۴۸۴}

زیرا این نامه ها مشتمل بر مطالبی است که مردم نمی توانند آن را تحمل کنند!

و نیز ابن اثیر در کتاب تاریخی خود می نویسد: عثمان، ابوذر را از شهر مدینه اخراج کرد. وی در ادامه و در بیان علت این رفتار عثمان با صحابی جلیل القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می نویسد: وقد ذكر في سبب ذلك أمور كثيرة... کرهت ذکرها!^{۴۸۵}

همانا در سبب این کار امور بسیاری دخیل بوده است... که از یادآوری آن کراهت دارم!

تحریف از سوی ابوالحسن ندوی

ندوی از علماء و نویسندگان شناخته شده معاصر اهل سنت است. وی ساکن هند بوده و دارای مدرسه بزرگی به نام دارالندوه بوده است که در آن به آموزش و تعلیم طلاب حوزه اهل سنت اشتغال داشته است. از جمله نوشته های وی، کتابی است با نام المرتضى سیره امیرالمؤمنین سیدنا ابی الحسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم وجهه. این نوشته از جهت کمی، بسیار کوچک و در حدود دویست و پنجاه صفحه است و بسیاری از مطالب آن - بیش از یکصد صفحه - هیچ ارتباطی با امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد! وی در این کتاب، به جریان یوم الدار هیچ اشاره ای نکرده و فقط در پانوشت کتاب می نویسد:

وسردها ابن کثیر بطولها في كتابه البداية و النهاية، وتکلم في بعض روايتها، وفيها ما يشكك في صحتها وضبطها؛^{۴۸۶}

ابن کثیر در کتاب البدایه والنهایه به صورت مفصل به این ماجرا (حدیث یوم الدار) اشاره کرده و در مورد برخی از روایان آن، سخنانی بیان نموده و در صحت برخی اشکال کرده است.

تحریف از سوی محمد حسین هیکل

محمد حسین هیکل، متفکر معاصر مصری نیز در چاپ نخست کتاب حیات محمد، به نقل این جریان پرداخته است؛ اما در چاپ های بعدی، به حذف این جریان مبادرت نموده است!

۴۸۴. تاریخ الطبری: ۳ / ۵۵۷.

۴۸۵. الکامل فی التاریخ: ۳ / ۱۱۳.

۴۸۶. المرتضى سیره امیرالمؤمنین سیدنا ابی الحسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم وجهه: ۳۰.

۲- حذف و یا جایگزینی برخی واژگان

برخی دیگر نیز با شیوه ای متفاوت به تصرف احادیث پرداخته اند و به جای سیاست حذف، از سیاست دوگانه گویی پیروی نموده اند. به عنوان نمونه در ماجرای حمله به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها، یا همان مسئله آتش زدن درب و اتفاقاتی که رخ داده، در کتاب الاستیعاب به جای سخنان تهدیدآمیز عمر بن خطاب به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها که گفته: «اگر علی بیرون نیاید و بیعت نکند، خانه را آتش می زنم!»، وارد شده که عمر گفت:

لأفعلن ولأفعلن!

من چنین و چنان می کنم!

از دیگر موارد، حذف نام صریح و جایگزینی واژه «فلان» به جای واژه های تهدیدآمیز است. در صحیح بخاری و مسلم نیز حدیثی آمده که بخاری به راحتی با استفاده از واژه «کذا و کذا»، از کنار نکته کلیدی روایت گذشته است!

در داستان یوم الانذار نیز همین اتفاق رخ داده است. با رجوع به تفسیر طبری، یکی از این موارد را می توان مشاهده کرد. طبری در کتاب تاریخ خود به تفصیل به این جریان پرداخته است و در میان نقل داستان یوم الدار از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می نویسد:

فَأَيْكُم يُوَازِنِي عَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرِ، عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيْكُم؟

پس کدام يك از شما، وزیر و همراه من در این امر می باشد تا در عوض، برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟

اما در کتاب تفسیر وی با این که روایت، با سند و متن کتاب تاریخ آمده، حدیث به صورت ذیل تغییر یافته:

فَأَيْكُم يُوَازِنِي عَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرِ، عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَكَذَا وَكَذَا؟

پس کدام يك از شما، وزیر و همراه من در این امر می باشد تا در عوض، برادر و ... من باشد؟ شاهد بحث، عبارت «کذا و کذا» است. در این فراز مشخص نیست که پیامبر در قبال پذیرش رسالت، چه امتیازی در نظر گرفته اند؟ به تنها امتیازی که در تفسیر تصریح شده، برادری پیامبر است و با واژه «کذا و کذا»، از کنار دو امتیاز دیگر گذشته است. اما آیا معقول است پیامبر در قبال یاری خود، وعده مجهول داده و خویشاوندان نیز با وعده های نا مشخص، به حمایت از پیامبر همت گمارند؟! و آیا برادری صرف و وعده های مجهول می تواند دیگران را مجاب به فرمان برداری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اطاعت بی چون و چرا از وی بنماید؟

طبری در تاریخ خود، به اِخبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با عبارات «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِي وَ خَلِيفَتِي فَيْكُم» اشاره کرده است. دو عبارت «وصی» و «خلیفتی فیکم» در بردارنده معنای خلافت است که با پذیرش آن، باید ملتزم به خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر شد و چون پذیرش این سخن مساوی با رد خلافت ابوبکر است؛ از این رو سیاست تغییر و تبدیل الفاظ حدیث، اعمال گردیده است و همین نکته سبب می شود تا وثوق و اعتماد به منابع اهل سنت از میان برود. البته نمی توان لزوماً این تحریف را به نویسنده کتاب نسبت داد، بلکه برای کشف حقیقت باید به نسخه های خطی این کتاب رجوع کرد و مشاهده نمود که آیا طبری به این تحریف دست زده، یا پس از او در تفسیرش، تحریف صورت گرفته است.

این تغییر چه از سوی خود طبری باشد، یا از سوی نسخه برداران و کاتبان و یا از سوی ناشران در چاپ های جدید، بیان گر خیانت در میراث رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

۳- حذف برخی عبارات کلیدی

از دیگر شیوه های دستبرد در روایات، حذف نکات کلیدی روایت است. این روش نیز از روش های شایع در میان عامه است که برای نمونه به چند دستبرد اشاره می کنیم. سیوطی در کتاب *الدر المنثور*، پس از نقل حدیث یوم الدار از ابن اسحاق، ابن جریر طبری، ابونعیم، بیهقی، ابن مردویه و برخی دیگر، عبارت محل استدلال را حذف نموده است. وی می نویسد:

«فأیکم یوآزرنی علی امری هذا»، فقلت وأنا أحدثهم سناً: أنا، فقام القوم یضحکون:

[رسول خدا فرمود: «چه کسی از شما مرا در این امر یاری می کند؟»] [امیرالمؤمنین فرمود: من

عرضه داشتم: من یاری می رسانم. در این هنگام، حاضران بلند شدند و خندیدند.

سیوطی به همین مقدار اکتفا کرده و از بیان جمله «ویکون آخی ووصی وخلیفتی فیکم» صرف نظر کرده است! وی همچنین هیچ اشاره ای به عبارت: «قام القوم یضحکون وقالوا لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع و تطیع لعلی» نمی کند.

بیهقی نیز حدیث یوم الدار را از حاکم نیشابوری، او نیز از شیخ خود و او نیز از محمد بن اسحاق نقل کرده؛ اما بیهقی در ضمن نقل جریان یوم الدار می نویسد:

قال: وحدثني من سمع عبدالله بن الحارث بن نوفل واستكتمني إسمه!

کسی که روایت را از عبدالله بن حارث شنیده، برای من نقل کرد، اما من نام وی را کتمان می کنم!

ابو الفرج ابن جوزی نیز در کتاب *الوفا بتعریف فضائل المصطفی*، این واقعه را از امیرالمؤمنین

علی علیه السلام روایت می کند؛ اما اینگونه آورده است:

«يا بني عبدالمطلب، إني والله ما أعلم شاباً من العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتمكم به، إني قد جئتمكم بخير الدنيا والآخرة، وقد أمرني ربي أن أدعوكم إليه، فأياكم يوازرنني على هذا الأمر على أن يكون أخي». فأحجم القوم فقلت، وأنا أحدثهم سناً: أنا يا نبي الله. فقام القوم يضحكون؛^{٤٨٧}

«ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند جوانی از عرب را نمی شناسم که مانند آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد. همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. پروردگارم مرا مأمور ساخته تا شما را به سوی او فراخوانم، پس کدام يك از شما حاضر است تا كمك كار من باشد و برادر من گردد؟». در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من ای رسول خدا. سپس حاضران بلند شدند و خندیدند.

نتیجه آنکه قرآن و شواهد نشان می دهد که حدیث یوم الدار تحریف شده است؛ اما در هر حال، دلالت این حدیث همچنان روشن و آشکار است و ما تلاش نمودیم تا با استناد به شواهد موجود نشان دهیم که در مصادر اولیه، این حدیث موجود بوده و از دلالت تامی بر خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام برخوردار است.

کتابنامه

کتابنامه

کتابنامه

کتاب نامه

(الف)

- ۱ . أسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن أبي طالب: شمس الدين محمد جزرى شافعى، تحقيق: محمدهادى ميلانى، مكتبة الامام اميرالمؤمنين العامة، اصفهان - ايران، [بى تا].
- ۲ . الأربعين: جمال الدين محدث شيرازى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ۳ . الإستيعاب في معرفة الأصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ۱۴۱۲.
- ۴ . أحكام القرآن: ابوبكر احمد بن على رازى جصاص، تحقيق: عبدالسلام محمدعلى شاهين، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ يكم، ۱۴۱۵.
- ۵ . إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين قسطلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
- ۶ . أسباب النزول: واحدى نيشابورى، مؤسسة الحلبي، قاهره، سال ۱۳۸۸.
- ۷ . أسد الغابه: عزّالدين ابن اثير جزرى، دار الكتب العربى، بيروت، [بى تا].
- ۸ . إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين: محمد صبان، چاپ شده در حاشيه كتاب نورالابصار، [بى نا]، سال ۱۳۵۶.
- ۹ . إقبال الأعمال: رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس (سيد ابن طاووس)، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال ۱۴۱۴.

١٠ . الإتيان في علوم القرآن: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١٦ .

١١ . الأحاد والمثاني: ابن ابى عاصم ضحاك، تحقيق: باسم فيصل احمد، دار الدراية، عربستان سعودى، چاپ يكىم، سال ١٤١١ .

١٢ . الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق سيد محمد باقر خراسان، دار النعمان، سال ١٣٨٦ .

١٣ . الأزهار المتناثرة في الأحاديث المتواترة: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، مطبعة دارالتأليف، [بى تا].

١٤ . الأشباه والنظائر على مذهب أبى حنيفة النعمان: زين العابدين بن ابراهيم بن نجيم، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، ١٤٠٠ - ١٩٨٠م .

١٥ . الإصابة فى تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٥ .

١٦ . الإكمال فى أسماء الرجال: ولى الدين محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، تحقيق: أبواسدالله بن حافظ محمد عبدالله أنصارى، مؤسسة أهل البيت عليهم السلام، [بى تا].

١٧ . الأنساب: عبدالكريم بن محمد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٨ .

١٨ . أمالى المحاملى: حسين بن اسماعيل محاملى، تحقيق: ابراهيم قيسى، المكتبة الإسلاميه، اردن، چاپ يكىم، سال ١٤١٢ .

(ب)

١٩ . البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٨ .

(ت)

٢٠ . تاريخ أسماء الثقات: عمر بن شاهين، تحقيق: صبحى سامرانى، دارالسلفيه، تونس، چاپ يكىم، سال ١٤٠٤ .

٢١ . تاريخ الإسلام: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكىم، سال ١٤٠٧ .

- ٢٢ . تاريخ الطبري: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣ .
- ٢٣ . التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الاسلامية، ديار بكر - تركيا، [بى تا].
- ٢٤ . تاريخ بغداد: أحمد بن على أبوبكر خطيب بغدادى، دارالكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٧ .
- ٢٥ . تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥ .
- ٢٦ . التبيان في تفسير القرآن: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال ١٤٠٩ .
- ٢٧ . تحفه اثنا عشرية: عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه، پيشاور، پاكستان، [بى تا].
- ٢٨ . تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، [بى تا].
- ٢٩ . تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
- ٣٠ . تذكرة الخواص: ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزى، مكتبة نينوى الحديث، تهران، [بى تا].
- ٣١ . تذكرة الموضوعات: محمد طاهر بن على هندى فتنى، [بى نا - بى تا].
- ٣٢ . التصريح على التوضيح أو التصريح بمضمون التوضيح في النحو: خالد بن عبدالله بن ابى بكر ازهرى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠٠ .
- ٣٣ . تعجيل المنفعة: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالكتاب العربى، بيروت - لبنان، [بى تا].
- ٣٤ . تفسير ابن ابى حاتم (تفسير القرآن العظيم): ابومحمد عبدالرحمان بن محمد بن ابى حاتم رازى، تحقيق: اسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، [بى تا].
- ٣٥ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢ .
- ٣٦ . تفسير أبى السعود: ابوالسعود محمد بن محمد عمادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
- ٣٧ . تفسير الألوسى (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم): شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥ .
- ٣٨ . تفسير البحر المحيط: ابوحيان اندلسى، تحقيق: جمعى از محققان، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ .

- ٣٩ . تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن) : حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، [بى تا].
- ٤٠ . تفسير البيضاوي (انوار التنزيل وأسرار التأويل) : عبدالله بن عمر بيضاوي، دار الفكر، [بى تا].
- ٤١ . تفسير الثعلبي (الكشف و البيان) : احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ .
- ٤٢ . تفسير الجلالين: جلال الدين محلى و جلال الدين سيوطى، تحقيق: مروان سوار، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٤٣ . تفسير الرازي (مفاتيح الغيب) : محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠ .
- ٤٤ . تفسير السراج المنير: محمد بن احمد شربيني، دارالكتاب العلميه، بيروت.
- ٤٥ . تفسير السمرقندى (بحر العلوم) : نصر بن محمد بن احمد سمرقندى، تحقيق: محمود مطرجى، دار الفكر، [بى تا].
- ٤٦ . تفسير الصافي: محسن فيض كاشانى، مكتبة الصدر، تهران، چاپ دوم، سال ١٤١٦ - ١٣٧٤ ش.
- ٤٧ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن): ابو عبدالله أحمد بن محمد انصارى قرطبي، تحقيق و تصحيح: أحمد عبدالعظيم بردونى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
- ٤٨ . تفسير النسفي (مدارك التنزيل و حقايق التأويل): ابوالبركات عبدالله بن أحمد نسفى، [بى تا - بى نا].
- ٤٩ . تفسير النيسابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابوري، [بى نا - بى تا].
- ٥٠ . تفسير الواحدي (الوجيز في تفسير الكتاب العزيز): على بن أحمد واحدى، تحقيق: صفوان عدنان داوودى، الدار الشامية دار القلم، چاپ يكم، دمشق و بيروت، سال ١٤١٥ .
- ٥١ . التفسير الوسيط: وهبه زحيلي، دارالفكر، دمشق، چاپ دوم، سال ١٤٢٧ .
- ٥٢ . تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥ .
- ٥٣ . تلبيس إبليس: ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزى، دار الفكر للطباعة والنشر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠١ م.

- ٥٤ . توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل: شهاب الدين أحمد، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ٥٥ . تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من الأخبار: أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد طبرى، تحقيق: محمود محمد شاكر، مكتبة الخانجي، قاهره [بى تا].
- ٥٦ . تهذيب التهذيب: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤ .
- ٥٧ . تهذيب الكمال: يوسف بن زكى عبدالرحمان أبو الحجاج مزى، تحقيق: بشار عواد، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٢ م.

(ث)

- ٥٨ . الثقات: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ يكم، سال ١٣٩٣ .
- ٥٩ . ثمار القلوب في المضاف والمنسوب: ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبي، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، دار المعارف، قاهره، چاپ يكم، سال ١٩٦٥ م.

(ج)

- ٦٠ . الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١ .
- ٦١ . جامع المسائل لابن تيمية: تقى الدين أبو العباس أحمد بن عبدالحليم ابن تيمية حرانى، تحقيق: محمد عزيز شمس، دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ .
- ٦٢ . جامع المسانيد: ابوالمويد محمد بن محمد خوارزمى، دار الكتب العلمية، [بى تا].
- ٦٣ . الجرح والتعديل: ابومحمد عبدالرحمان بن أبى حاتم، داراحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ م.
- ٦٤ . جمهرة اللغة: أبوبكر محمد بن الحسن بن دريد أزدي، تحقيق: رمزى منير بعلبك، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ يكم، سال ١٩٨٧ م.
- ٦٥ . جواهر العقدين في فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، مطبعة النعمانى، بغداد، سال ١٤٠٥ .
- ٦٦ . جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام (جلد ٤): سيد على حسيني ميلانى، الحقائق، چاپ يكم، سال ١٣٩٢ ش.
- ٦٧ . جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام (جلد ١ و ٢): سيد على حسيني ميلانى، الحقائق، چاپ يكم، سال ١٣٩٠ ش.

(ح)

٦٨ . حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني، دارالكتاب العربي، چاپ پنجم،

سال ١٤٠٧.

(خ)

٦٩ . خصائص أميرالمؤمنين: احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثة، تهران، [بى تا].

٧٠ . خلاصة الوفاء بأخبار دارالمصطفى: على بن عبدالله حسيني سمهودى، تحقيق: محمد امين جكنى،

[بى تا]، مدينه، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

(د)

٧١ . الدرر في اختصار المغازي والسير: يوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، [بى نا - بى تا].

٧٢ . الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفة، بيروت،

[بى تا].

٧٣ . الدر النظيم: يوسف بن حاتم شامى، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، [بى تا].

٧٤ . دلائل الصدق لنهج الحق: محمد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٧٥ . ديوان لييد بن ربيعة العامري: ابو عقيل لييد بن ربيعة بن مالك عامرى، دارالمعرفة، چاپ يكم، سال

١٤٢٥ - ٢٠٠٤ م.

(ذ)

٧٦ . ذخيرة المال شرح عقد جواهر اللال: احمد بن عبدالقادر حفظى عجيلى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

(ر)

٧٧ . ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: محمود بن عمر زمخشري، تحقيق: عبدالامير مهنا، مؤسسة الاعلمى

للمطبوعات - بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢ - ١٩٩٢ م.

٧٨ . رسالة في الإمامة: شيخ عباس، [بى نا - بى تا].

٧٩ . روضة العلماء ونزهة الفضلاء: على بن يحيى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

٨٠ . الروضة الندية في شرح التحفة العلوية: محمد بن اسماعيل أمير محمد بن اسماعيل أمير، مخطوط،

[بى نا - بى تا].

٨١ . الرياض النضرة في مناقب العشرة: أحمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، دارالكتب العلمية، چاپ دوم،

[بى تا].

(ز)

٨٢ . زاد المسير في التفسير: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: محمد بن عبدالرحمان

عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ .

٨٣ . الزاهر في معاني كلمات الناس: محمد بن قاسم بن محمد بن بشار ابن انبارى، تحقيق: يحيى مراد،

منشورات محمدعلى بيضون - دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٤ - ٢٠٠٤ م.

(س)

٨٤ . سرّ العالمين وكشف ما في الدارين: ابوحامد محمد بن محمد غزالى، تحقيق: محمدحسن محمدحسن

اسماعيل و احمد فريد مزيدى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م.

٨٥ . سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوينى (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فواد عبدالباقي، دار الفكر،

بيروت، [بى تا].

٨٦ . سنن الترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣ .

٨٧ . السنن الكبرى: أحمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١ .

٨٨ . السنة: أحمد بن عمرو بن ابى عاصم، المكتبة الاسلامى، بيروت - لبنان، چاپ پنجم، سال ١٤٢٦ .

٨٩ . سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ

نهم، سال ١٤١٣ .

٩٠ . السيرة الحلبية: على بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠ .

٩١ . السيرة النبوية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار

المعرفة، بيروت، سال ١٣٩٦ .

(ش)

٩٢ . الشافي في الامامة: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، مؤسسه

اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٠ .

٩٣ . شرح احقاق الحق: سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجى، مكتبة آية الله

العظمى المرعشى النجفى، قم، [بى تا].

- ٩٤ . شرح التجريد: علاء الدين قوشچی، مخطوط، [بی نا - بی تا].
- ٩٥ . شرح الرضي على الكافية: رضى الدين استرابادى، تحقيق: يوسف حسن عمر، مؤسسة الصادق، تهران، سال ١٣٩٥ - ١٩٧٥ م.
- ٩٦ . شرح المقاصد في علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازانى، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
- ٩٧ . شرح المعلقات السبع: حسين بن احمد بن حسين زوزنى، دار احياء التراث العربى، چاپ يكم، سال ١٤٢٣ - ٢٠٠٢ م.
- ٩٨ . شرح شواهد المغني: جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: محمد محمود بن تلاميذ تركزى شنقيطى، لجنة التراث العربى، [بی نا]، سال ١٣٨٦ - ١٩٦٦ م.
- ٩٩ . شرح مشكل الآثار: ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة طحاوى، شعيب انؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
- ١٠٠ . شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.
- ١٠١ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.
- (ص)
- ١٠٢ . الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.
- ١٠٣ . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.
- ١٠٤ . صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
- ١٠٥ . صحيح مسلم (الجامع الصحيح) : مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، [بی تا].
- ١٠٦ . الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٠٧ . طبقات الحفاظ: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دارالكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٠٣.

١٠٨ . طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدين بن على بن عبدالكافى سبكى، تحقيق: محمود محمد طناحى و عبدالفتاح محمد حلو، هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

١٠٩ . الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: رضى الدين على بن طاووس، الخيام، قم، سال ١٣٩٩.

١١٠ . طرح التثريب في شرح التثريب: زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقى، دار احياء التراث العربى، مؤسسة التاريخ العربى و دار الفكر العربى، [بى تا].

(ع)

١١١ . العبر في خبر من غير: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابوهاجر محمد سعيد بن بسيونى زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، [بى تا].

١١٢ . عمدة القاري بشرح صحيح البخاري: بدرالدين محمود بن احمد عينى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].

(غ)

١١٣ . الغدير في الكتاب والسنة والأدب: عبدالحسين امينى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٣٩٧.

١١٤ . غريب القرآن: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينورى، تحقيق: احمد صقر، دار الكتب العلمية، سال ١٣٩٨ - ١٩٧٨ م.

١١٥ . عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب امام الأبرار: يحيى بن الحسن ابن بطريق، مؤسسه النشر الاسلامى التابعة لجامعة المدرسين، قم، سال ١٤٠٧.

(ف)

١١٦ . فتح الباري (شرح صحيح البخاري): أحمد بن على بن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].

١١٧ . فتح القدير: محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، [بى تا].

١١٨ . فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والائمة وذريتهم: ابراهيم جوينى خراسانى، مؤسسة المحمودى للطباعة والنشر، چاپ يكم، سال ١٣٩٨.

١١٩ . الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام: على بن محمد ابن صباغ مالكي، دارالحديث للطباعة والنشر، قم، سال ١٤٢٢ .

١٢٠ . فضائل الصحابة: احمد بن شعيب نسائي، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بى تا].

١٢١ . فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥ .

(ق)

١٢٢ . القاموس المحيط: محمد بن يعقوب مجدالدين شيرازى فيروزآبادى، مؤسسه فن الطباعة، [بى تا].

(ك)

١٢٣ . الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار القبلة للثقافة الاسلامية، مؤسسة علوم القرآن، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣ .

١٢٤ . الكامل في التاريخ: عزالدين على بن ابى الكرم ابن اثير، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦ .

١٢٥ . كتاب الولاية: ابن عقده كوفى، [بى نا - بى تا].

١٢٦ . كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية: أبوالعباس أحمد عبدالحليم ابن تيمية حرانى، تحقيق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم عاصمى نجدى، مكتبة ابن تيمية، [بى تا].

١٢٧ . الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشري، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبى وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥ .

١٢٨ . الكشاف الحثيث: سبط ابن عجمى، تحقيق: صبحى سامرائى، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ .

١٢٩ . كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجى خليفة، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].

١٣٠ . كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: گنجى شافعى، تحقيق: محمدهادى امينى، المطبعة الحيدريه، نجف، چاپ دوم، ١٣٩٠ .

١٣١ . الكمال في أسماء الرجال: عبدالغنى مقدسى، مخطوط [بى نا - بى تا].

١٣٢ . كنز العمال: على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩ .

(ل)

١٣٣ . اللباب في تهذيب الأنساب: عزالدين ابن اثير جزرى، دار صادر، بيروت، [بى تا].

١٣٤ . الثنائي المصنوعة في الأحاديث الموضوعية: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دارالكتب العلمية، [بى تا].

١٣٥ . لسان الميزان: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: دائرة المعارف النظاميه - هند، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦ .

(م)

١٣٦ . ما نزل من القرآن في علي: أبونعيم اصفهاني، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٣٧ . مجمع الزوائد: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨ .

١٣٨ . مختصر قطف الأزهار: شيخ على متقى هندی، [بى نا - بى تا].

١٣٩ . مرآة الجنان: عفيف الدين يافعى، تحقيق: خليل منصور، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧ .

١٤٠ . المراجعات: سيد عبدالحسين شرف الدين موسوى عاملى، تحقيق: حسين راضى، سال دوم، سال ١٤٠٢ - ١٩٨٢ م، [بى نا].

١٤١ . المرتضى سيرة أميرالمؤمنين سيدنا أبى الحسن علي بن أبى طالب رضي الله عنه وكرم وجهه: ابوالحسن على حسنى ندوى، دار القلم للطباعة والنشر والتوزيع، دمشق - بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩ - ١٩٨٩ م.

١٤٢ . مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].

١٤٣ . المزهر في علوم اللغة وأنواعها: جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: فؤاد على منصور، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٩٩٨ .

١٤٤ . المستدرك على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: يوسف عبدالرحمان مرعشلى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

١٤٥ . المستدرك على الصحيحين للحاكم مع تعليقات الذهبي في التلخيص: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: يوسف عبدالرحمان مرعشلى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

١٤٦ . مسند أبى داوود الطيالسي: سليمان بن داوود طيالسي، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

١٤٧ . مسند أبى يعلى: أحمد بن على ابويعلى موصلى تميمى، تحقيق: حسين سالم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤ .

- ١٤٨ . مسند أحمد: أحمد بن حنبل شيباني، دار صادر، بيروت، [بى تا].
- ١٤٩ . مسند البزار (البحر الزخار): ابوبكر احمد بن عمرو بزار، تحقيق: محفوظ الرحمان زين الله، مؤسسه علوم القرآن، بيروت و مدينة، سال ١٤٠٩.
- ١٥٠ . مشكل الآثار: ابوجعفر احمد بن محمد ازدي (طحاوى)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٣٣.
- ١٥١ . مصانِب النواصب في الرد على نواقض الروافض: سيد نورالله مرعشى تسترى، تحقيق: قيس عطار، دليل ما، چاپ يكم، سال ١٤٢٦.
- ١٥٢ . المصنّف: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
- ١٥٣ . مطالب السؤول في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحة شافعى، تحقيق: ماجد بن احمد العطية، [بى نا - بى تا].
- ١٥٤ . معارج العلى في مناقب المرتضى: محمد صدرالعالم، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ١٥٥ . المعتمد في المعتقد: فضل الله تورپشتى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ١٥٦ . معجم الأدباء: ياقوت بن عبدالله حموى، دار الفكر، چاپ سوم، سال ١٤٠٠.
- ١٥٧ . المعجم الأوسط: أبوالقاسم سليمان بن أحمد الطبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم الحسينى، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
- ١٥٨ . المعجم الكبير: سليمان بن أحمد طبرانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].
- ١٥٩ . معجم مقاييس اللغة: أبوحسين أحمد بن فارس زكريا، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الإعلام الإسلامى، سال ١٤٠٤.
- ١٦٠ . معرفة الثقات: احمد بن عبدالله عجلى، مكتبة الدار، مدينة، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
- ١٦١ . المغني في الامامة: قاضى عبدالجبار معتزلى، تحقيق: جورج قنواتى، الدار المصرية، قاهره، سال ١٩٦٥.
- ١٦٢ . المغني في الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: أبوزهره، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ١٦٣ . مفتاح النجا في مناقب آل العبا: ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشانى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ١٦٤ . المفردات في غريب القرآن: حسين بن محمد (راغب اصفهانى)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.
- ١٦٥ . مقدمة في التفسير: أبوالعباس أحمد عبدالحليم ابن تيمية حرانى، [بى نا - بى تا].

- ١٦٦ . المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: مالك محمودي، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
- ١٦٧ . مناقب الأسد الغالب مُمَزَق الكتائب، ومُظْهَر العجائب ليث بن غالب، أميرالمؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب رضي الله عنه: شمس الدين محمد بن محمد ابن جزري، تحقيق: طارق طنطاوي، مكتبة القرآن، مصر - قاهره، [بى تا].
- ١٦٨ . مناقب الخوارزمي: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: مالك محمودي، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
- ١٦٩ . مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام: علي بن محمد ابن مغازلي، سبط النبي صلى الله عليه وآله، سال ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش.
- ١٧٠ . مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.
- ١٧١ . المنتظم في تاريخ الأمم والملوك: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، دار الكتب العلمية، لبنان، چاپ يك، سال ١٤١٣.
- ١٧٢ . المنح المكية في شرح القصيدة الهمزية: شهاب الدين أحمد بن حجر هيثمى مكي، دارالرشاد الحديثية، [بى تا].
- ١٧٣ . المنحول: ابوحامد غزالي، تحقيق: محمد حسن هيتو، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، سال ١٤١٩.
- ١٧٤ . منهاج السنة: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى (ابن تيميه)، دار احد، [بى تا].
- ١٧٥ . المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار: ابوالعباس احمد بن علي بن عبدالقادر عبيدي مقريزي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يك، سال ١٤١٨.
- ١٧٦ . المواقف: عبدالرحمان بن احمد عضدالدين ايجي، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، چاپ يك، سال ١٤١٧.
- ١٧٧ . ميزان الإعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يك، سال ١٣٨٢.

١٧٨ . نسيم الرياض في شرح شفاء القاضي عياض: احمد بن محمد شهاب الدين خفاجي، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

١٧٩ . نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين: محمد بن يوسف زرندي حنفي، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

١٨٠ . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: سيد على حسيني ميلاني، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.

١٨١ . النواقض على الروافض: ميرزا مخدوم، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٨٢ . نهاية العقول في دراية الاصول: محمد بن عمر فخرالدين رازي، تحقيق: سعيد عبداللطيف فودة، دارالذخائر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٣١ - ٢٠١٥ م.

١٨٣ . النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناجي، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

١٨٤ . نهج الإيمان: على بن يوسف بن جبر، تحقيق: احمد حسيني، مجتمع امام هادي عليه السلام، مشهد، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

١٨٥ . نهج البلاغه: سيد رضى، تحقيق: محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.

(و)

١٨٦ . الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدي، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

١٨٧ . وسيلة المال في عد مناقب الآل: احمد بن فضل بن باكثر مكي، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٨٨ . وسيلة النجاة في فضائل السادات: محمد مبيّن لكهنوى، لكهنو، [بى نا]، سال ١٣١٣.

١٨٩ . الوفاء بتعريف فضائل المصطفى: ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزي، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

(هـ)

١٩٠ . هداية السعداء: شهاب الدين دولت آبادي، مخطوط، [بى نا - بى تا].

(ى)

١٩١ . اليقين بإختصاص مولانا على بإمرة المؤمنين: رضى الدين على بن موسى بن طاووس (سيد

ابن طاووس)، تحقيق: انصاري، مؤسسة دار الكتاب (جزائري)، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٩٢ . ڀناببع المودة لذوي القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسيني،

دار الأسوه، چاپ يكم، سال ١٤١٦ .